

اشتراک ۱۲ اصاف کابل ولایات داخله ۱۴ حارحه سم یونہ انگلیسی طلبہ معارف صف بیت	کابل (محلہ مصر ر ما هو ار) (ادبی، اجتماعی، تاریخی) آژ شمع صحافت انجمن ادبی نشر میشود	مدیر، محمد قنبر «ترہ کی» آدرس: انجمن ادبی، حادۃ ابن سینا عنوان تلنگرافی: کابل انجمن مخبرات مادہ مدیریت مصومی پستونولہ سال (۱۰) ماہ حمل ۱۳۱۹ - مارچ - اپریل ۱۹۴۰ میلادی شمارہ (۱)
--	---	---

فہرست مدد رجات

مضمون	نگارندہ	صفحہ	مضمون	نگارندہ	صفحہ
آغاز دہم سال محلہ کابل حباب «ترہ کی»	شاعر دیوانہ	۱	حباب «رسمیاتی»	نگارندہ	۸۱
یک وسیلہ دیگر برای	قدان دوتی اور				
بیشرفت «پستو»	«اعظمی»	۳	«انجمن»	۸۶	
پستون	نقل از اتحاد مشرقی	۱۰	«بور محمد خان «ترہ کی»	۸۸	
چگونه خطیب شدہ میتواید؟ حباب «احمدی»	حباب یتیمی های بہار	۱۲	پستونولہ	۹۶	
دیانت اومدیت	«میاو رادالدین خان»	۱۵	شعۃ تاریخ	۹۷	
پرغای اوبی لحای خرخ «ایاری»	سلاطین صغوی	۲۰	فکاکیات	۹۸	
بہار	«ترہ کی»	۲۷	تصاویر	صفحہ	
فروز دین	«ملک الشعراء»	۲۹	سیر کبیر افغان مزار سید جمال الدین	مقابلہ	۱
پسری	«افت»	۳۰	از مناظر یرغاری اجیر در کابل (۲) قطعہ	۹	
«	«رشتن»	۳۱	«	۱۹	
مرحبا ای نوہار	«شیرین سخن»	۳۱	«	۲۶	
پسری	«بوری»	۳۴	«	۵۲	
قصیدۂ بہار	«اعظمی»	۳۵	«	۶۳	
سلک حسن بکر گل			«(۴) قطعہ»	۶۷	
بہادہ تاج سر	«عالتاهی»	۳۶	از مناظر جلال آباد، حرمسرای وماغ کوکب (۲) قطعہ	۶۷	
باستقبال عرفی شیرازی «حسہ»		۳۹	از نمونۂ خطاطی نمون افغان	۶۹	
روشہای ادبی			از مناظر جلال آباد، سراج العمارت (۳) قطعہ	۸۰	
وہدیمی معاصر	ترجمۂ حباب «ترہ کی»	۴۱	از مناظر باغہای جلال آباد،	۸۰	
شعر اوشاعری	«رشتن»	۵۳	گل گلاب	۹۳	
شکوۃ ناک	بقلم یکی از نویسندگان فاضل	۶۴	بیت الغدہای کوکب و منظرۂ درختہای ماحو	۹۵	
یچارہ عاشق بود	جباب غ غفور خان	۶۸	از مناظر جلال آباد، یک قطعہ از شکوۃ نرگس		
تبدل در شعور تاریخ	ترجمۂ جباب «ترہ کی»	۷۰	درباغ کوکب	۱۰۰	

KABOUL

Revue mensuelle scientifique, historique, littéraire, publiée par la section des publications et de la presse de l'Académie Afghane.

Abonnements, ville de Kaboul

Provinces d'Afghanistan

Etranger

1 an

12 an

14

10 S

No. 109

Mars-Avril 1940

اعلانات

سالنامه های کابل

۱	سالنامه - اول اول	۱۳۱۱	در کابل ۳ و سماعی در ولایات ۴	افعی در خارج ده شلک	۷
۲	دوم	۱۳۱۲	۶	۶ و سیم	۷
۳	سوم	۱۳۱۳	۵ و سیم	۶	۷
۴	چهارم	۱۳۱۴	۶	۶ و سیم	۷
۵	پنجم	۱۳۱۵	۴	۴ و سیم	۷
۶	ششم	۱۳۱۶	۱۰	۱۲	۷
۷	هفتم	۱۳۱۷	۱۸	۲۱	۷

کنکسیون های محله کابل

کنکسیون های سال اول و دوم و سوم فی جلد در کابل ۴، ۱۶ و افعی در خارج ده شلک ۶
 ۶ کنکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم محله کابل یکدوره آن در دو جلد قیمت آن
 در کابل ۱۷ افعی، در ولایات ۱۸ افعی، در خارج ده شلک.

کرتیکه در انجمن رای فروش حاضر است

۷۰ یول	۲	افعی	۱	شرح حال سید حال الدین افغان	۱
۳۶ یول	۳			منبعات بوستان	۲
۲۰ یول	۳			آثار بودائی نامان	۳
	۲			سعدان فارس	۴
	۱			شعرالمعجم	۵
	۱			آثار عتیقه کوتل حیر حاه	۶
	۲			صفت باختر (هارسی و هراسه)	۷
۷۰ یول				قصیدت	۸
۵۰ یول	۱			مسکوکات قدیم افغانستان	۹
	۱			حواطر قهرمان کبیر	۱۰
۱۰	۱			دکچیانو اخلاقی پالک	۱۱
۵	۱			بگرام	۱۲
	۲			بکعتی	۱۳
۳۰	۱			دیتولیک بیوونکی اشاء	۱۴
۹۰				پنتو متلو نه	۱۵
۸۰				امیراطوری کوشان	۱۶
۷۰				پنتو از قله طرغه لاله	۱۷
				منصفین سالون (دوامه)	۱۸



آغاز سال دهم مجله کابل

مهرنگر

مجله کابل کنکری از موفقیات و غم اخلاص است
 و شهادت (محمد باقر شاه) است اینک
 بهر سحر و جادوی آن مجله طریقی
 به آن بدوی و باطنی است
 به ذوق و سلیقه
 را به سوزنی که سحره

دنی است به اعصای
 بهر سحر و جادوی آن مجله طریقی
 به ذوق و سلیقه
 را به سوزنی که سحره

مهم کار کابل
 بهر سحر و جادوی آن مجله طریقی
 به ذوق و سلیقه
 را به سوزنی که سحره

بهر سحر و جادوی آن مجله طریقی
 به ذوق و سلیقه
 را به سوزنی که سحره

بان: موقعیت تاریخی و معاصر ملت خود خدمت کرده است چون یگانه درسکه میتوان از تاریخ گرفت درس حب وطن و محبت خاک و علاقه مندی به بیاکان پاک روان و روح حال هر یک تاریخ به باشد اربین جبهه میتوان گفت که بوسیله روش نمودن تاریخ وطن مجله و سالنامه کابل درین زمینه ها هم خدمت بالواسطه نموده است

مجله کابل درین ده سال بوسیله انتشار مقالات و اشعار سودمند اخلاقی، اجتماعی، فلسفی، ادبی و ادبی تا اندازه که در حوز یک مجله حذی و صمیمی است به اخلاق، اجتماعات نهد ب، عواطف و احساسات ادبی و مملکت خدمت نموده و تأثیرات این خدمات خود را هم دیده است

یکی از خدمت های نزرگیکه این مجله نمود احیای زبان پښتو است زیرا از روزیکه در تحت رهنمائی ها و تشویقات حکومت متنوع نهضت زبان در جامعه آغار گردید و رمرمه هائی راجع به لزوم رسمیت و احیای زبان شروع شد مجله کابل این دوق جدید ولی مفید و ناعت افتخار را از همه اولتر استعمال کرد و برای نشان دادن استعداد و وسعت زبان مقاله ها، اشعار و انتحانات نفیسه از شعرای مقدمین و محدثین را آغاز به نشر نمود گو یا مجله کابل درین ده سال پیوسته در احیای و تمجید زبان پښتو خدمت میکند و تقریباً نصف نشریات خود را باین امر تخصیص داده است.

مجله کابل غیر از محاسن معنوی و فزاینده از ناحیه اهمیت و تنوع مضامین و مقالات نمود از جنبه صوری و مادی هم سال سال ترقی و تکامل محسوس می کرده است چنانچه اگر شماره اول آن با شماره (۱۰۸) مقایسه شود معلوم میگردد که در هر سال مجله از روی قطع، تصاویر و نقاشی و سائر مزایای طباعتی و صحافتی چه قدم های فراخی بسوی تکامل برداشته است

ایمک درین پشته که مجله پانه مرحله دهمین خود میگذازد امید داریم در اثر تشویقات و رهنمائی های حکومت متنوعه و هدایات مهم و قیمت داریکه در ریاست مطبوعات به تمام مطبوعات مملکت مخصوصاً به مجله کابل داده می شود و معاونت هائیکه درین راه با او می نمایند مجله بیش از پیش خوب شده هم از حننه مصمون و هم از روی حسن طباعت و سائر مزایای مطبوعاتی خود نتواند خدمت بهتر و زیاده تری باین خاک و ملت نماید

گفتی بیشتر ازین يك چیر رائد و بی مورد است والته صحف مجله در طرف سال هویت و ماهیت خود را به مطالعین محترم نشان خواهد داد و اگر ما نتوانستیم به سرامیکه داریم موفق شویم شاید تأثیر آن خود بخود در جامعه ظاهر گردد ازین جبهه این کلمات را درین حاحانمه و از حدای متعل خواهان معاونتیم



يك وسيله ديگر برای پیشرفت

« پستو »

غلام جیلانی عظمی

طلاب مدارس مطابق مقررات کتب درسی خود شان در اثر مساعی و توجه معلمین و وارت طبله معارف گفته میتوانیم که از تحصیل زبان ملی پستو نتایج اصولی و بهره خوب ثری حاصل داشته اند ' چون این طبقه جوان و یا جوانو که هر کدام باقتضای سن و سال و اقتدار طبیعی خویش در فامیلی های شهر رسوخ و موقعیتی دارند لهذا برای مقصد آنی که ما در نظر داریم مریان خیلی معائن و موثری برای زبان پښتو واقع خواهند گردید . ما مورین محترم دولتی از بدو شمولیت در کورس های تعلیم تا حالا بطور عمومی آتقدر تحصیل و استفاده کرده اند که فعلا مطالب مقدما تی خود شانرا از قبیل صحبت های کوتا و اجرای حوائجی مثل خرید اشیا و تعیین نرخ

از بدو ترویج و رسمی شدن زبان ملی ما پښتو « در دوائر دولتی و تشویق عامه با این مقصد انجمن محترم پښتو توله « مساعی و رحمت قابل فدری مکار برده ' تدوین و تالیف کتب درسی مخصوص تحصیل این زبان مطابق نمونه های اصری ' کتب معاونه لغات ' گرامر ' شرا حبار ویری ' تهیه معلمین و صدها نوع رسایل تشویق و اساس مایلر میکه طالبین و محصلین این زبان با آن رسایل سهولت تحصیل این لسان ملی را میتواند تهیه تدارک نموده و بدسترس عموم گذاشته است ' در طول ایس مدت حاصل و نتیجه مساعی زحمات خود را که انجمن دیده و فایده برده ست فقط در پیشرفت طلاب مدارس و کامیابی ما مورین محترم دوائر دولتی بوده است '

ویرایش معاد و حواص هر شی و اعطای فرمایشات
غذا پس و غیره را خیلی بخوبی و درستی
مجاوزه میتوانند

پس می بینیم که زبان ملی ما بیشتر در صورت
تنهایی و یکی یکی مطلق سابقه فقط امروز در اثر
توجهات حیات بحث اعلی حضرت همسایه بی
واقعات و مساعی قابل قدر و الاحصاء و روبرو

صاحب معارف یکمده برگزیده و مهم معلمین
مر بیان طرفداران و عوامل پیش رفتی پیدا
کرده که وجود هر کدام آنها در هیئت اجتماعی
شهرها و فامیلی ها خیلی ناروح 'مقتدر' متعدد
می باشد و این عده مراد ارمامورین محترم دولتی
و طلاب مدارس است که در آغاز این مطلب دگری
ار موفقیت آنها نمودیم .

طوری که بعنوان این معروضه گفتیم 'یک وسیله
دیگر برای پیشرفت زبان ملی بیشتر این وسیله
فعلاً عرصه از نشر و اشاعه الفاظ و محاورات
و لغات بیشتر است که باید فضای محیط زدگانی
نقاط و محلات اقامت فارسی زبانان را پر و مملو
کرده نگوشا آشنا و در حافظه ها جا گیر شود
چند و ایر مسئول و اشخاص و طبقه دار این مطلب
آنچه در خور اقدامات مستقیم و موثر رسمیه شان
از قبیل تاسیس کورس های تحصیل و مجبور ساختن
مأمورین و ترویج این زبان در مدارس و مکاتب
بود خود داری تموده و این که بخواهند در
نوده ملت پیشرفت این مطلب را نموده و وسیله

در چینه و مستقیم دیگری در دست داشته باشند؛
فعالیت معتمد خواهند بود؛ پس برای تایل شدن
ماست قصد در حال حاضر که عموم طبقات فارسی
زبان ملی بتعلیم و تحصیل زبان پستو تمایلی
نموده و حواء معواء بلغات و محاورات این زبان
آشنائی پیدا کنند ، عقیده ما اقدامات آنی
در کار است :

اول . عموم مأمورین محترم که محصلین زبان
پشتو و اهل فکر و حرادند و میدانند که اهمیت
ترویج این زبان ملی چیست ، و در آینه مصدر
چه معاد می خواهد بود ، پس هر کدام خود را
و حدناً ترویج و پیشرفت آن در افراد خانواده
و جامعه ملی مکلف و مؤلف دانسته ایضاً
این خدمت و افاده ملی این مطلب را تنها از مسئولیت
و مشاغل رسمیه او لیا می امور شمارند ، چه
در بنگاه موارد تعاون و تسامد عموم افراد یک
لیاقت و قوه این خدمت را داشته باشد در کار
بوده و بهلولتهی کردن ارایعای این خدمت یکنوع
جرم و قصور در خدمت ملی شمار خواهد بود
پس مأمورین محترم خدمت و معاصد تیکه در پیشرفت
زبان ملی خود میتوانند عیناً این است که
کوشش و توجه خواهند نمود تا الفاظ ، محاورات
لغات پشتورا در محیط خانه ، محامع و محافل احباب
و دایره کار خود ، و بمقابل هر که و هر کسی
که فارسی زبان است نشر و اتقا نموده و گوشها
و حافظه ها را بدرک و تحمل آن مساعد سازد؛

مثلاً بکسر مامور در موقعیکه بدلیز خود مشغول است با رفقای دایره التمهینه پستو صحبت میکند صماً اشخا صیکه برای کار دران دایره آمد و شد دارد و بالعرض مطالب و عرائض خود را بمامور مذکور بر زبان فارسی ایراد می نماید ولی مامور باید جواب و افاده بر زبان پستو نموده در آخر هر فقره اعراس و صاحب مطلب فهمیدن او را سوال کرده اگر طرف مقابل کدام فقره جواب پستو را نفهمیده بود پس آنرا مامور بر زبان فارسی برای وی ترجمه خواهد کرد همچنان موقعیکه مامورین محترم از بازار سودا می خرید و از طرح اشیا و دیگر مطالب نادکندگان و دیگر اشخاص طرف معامله صحبت میکنند باید صحبت و سوالات خود را بر زبان پستو طرح کرده در صورت عدم استفهام طرف مقابل فارسی ترجمه نمایند، هکذا صحبت های تعریجی با اهل بیت اابن زبان کرده و عموماً چیس در فکر و نظر داشته باشند که گویا آنها برای الفا و ترویج زبان ملی پستو و جداباً و طیفه دار بوده پس افاده این مطلب را بهر موقع و وسیله که میتواند در افراد و محامع فارسی زبان ملی خواهد نمود؛ یعنی مامورین محترم افاده و احرای این خدمت و مطلب مهم ملی را صمیمانه بعهده خود متقبل شده در توده فارسی زبان زمینه را مساعد دیده یا مساعد ساخته آنگاه ناجرا و افاده آن اقدام نمایند هکذا معلمین محترم مدارس بطلاب سفارش خواهند نمود تا آنها

صحبت های خود شانرا با والدین و اهل بیت خویش و کودکان و رفقای همبازی خارج مکتب بر زبان پستو طرح کرده و قرار طرز افاده مشروحات فوق با طرف مقابل خود بهمین طریق رفقا نماید.

دیگر طریق نشر درس و خطابه های پستو است که بوسیله رادیو خواهد نمود چون ایقای این مطلب فعلاً در نظر گرفته شده و هم چندی قبل عملاً اجرا شده است و در آبی پس اراص دستگاه بر رگ براد کاست مجدداً هم اجرا می شود تنها ما در موضوع چیس نظریه داریم که ایراد خطابه ها و مصامین علمی و تاریخی و غیره بر زبان پستو اگر بمقصد استفاده افراد پستو زبان بوده باشد، طبقات پستو را بیکه ارشیدن مسایل علمی و تاریخی و غیره مصامین غالباً اجتماعی استفاده کرده میتوانند بهمه حال آنها ارحمله چنان طبقات ممتاز و افرادی خواهد بود که بزبان فارسی هم اشنائی داشته و مطلب را بهر زبانیکه باشد دانسته و استفاده خواهد نمود پس برای اینکه از تقسیم اوقات براد کاست در موضوع تعلیم و ترویج زبان ملی پستو بیشتر و خوب تر استفاده کرده باشیم فقط در قسمت اشاعات و نشریات پستوی براد کاست باید دو مطلبی را قرار داد: اول خطابه های درسی که بدر د محصلین این زبان می خورد دوم نشر اخبار و حادثات عجیبه که شنونده را متاثر می سازد از قبیل حدوث زلزله ها؛ پیدا شدن مولودات غریبه؛

حشراق شهر ها و عمارات مشهوره و غیر موایر ادحکایه
 های خیلی دلچسپ و کویچک که ارایشونده بکنوع
 لذت ردهمینواند همچنان ایراد قصه ها و صحبت
 های فکاهی که مجموعاً ایراد این مطالب در زبان
 پنتو بنویسده های فارسی زبان را برای شنیدن
 پنتو و فهمیدن مطلب عمور ساخته و بسیلۀ
 ترجمانی دوستان و حاصرین بنیتودان الله شونده
 مذکور بماهیت لغات و محاورات پستو پی میرد
 همه حال براد کاست يك عامل خیلی بررگ و
 مهمی برای پیشرفت زبان مستو در وقت حاصر
 واقع خواهد شد و بقدری انشالله در ایستطلب
 از وی استفاده خواهد شد که اگر دیگر و سایل
 بیشتر ولی تنها اینقدر شرط است که طر و طریق
 افاده و تاثیر نباید خوب تر غور کرده شود
 دیگر و سیلۀ نشر و نمود لغات و محاورات پستو
 ترجمۀ تقریری بیانات سیمما است چندی قبل
 در سیممای کامل اطلاق بیانات اکثر هارا بر زبان
 فارسی ترجمه میکردند و بعدها در ترجمه صرف
 نظر شده مطالب را تماشاچی یکی بدیگر خاطر
 نشان می نمودند ولی حالا بمقصد استفاده از پنتو
 و هم استفاده از صحبت اکثران فلم لازم می نماید
 تا بکنفر مترجم فصیح زبان پنتو موقع جریان
 فلم حاضر بوده سحت ها و گفتگوئی که در فلم
 می شود آنرا بزبان پستو برای حاضرین ترجمه
 کرده و اگر موضوع فلم را قبلاً داخل پروگرام
 می نماید بهتر است که روح آمطلب و آن قصه

بطور موجز تر نشان پنتو تحریر یافته و پروگرام
 هاسر شودندگان و تماشا جیان فلم قبلاً تقسیم
 و وقتاً که فلم جاری و از طرف مترجم پنتو
 ترجمانی مطالب می شود الله تماشا جیان بطر
 بنویسده پروگرام و مطالعه ساقه خوب تر از
 ترجمۀ تقریری و تحریری آن استفاده خواهد
 نمود عرض اینکه اسرور طوریکه در همه جای
 دنیا موسسات تفریحی ارقمیل رادیو، سیمما، تهر
 و غیره برای پیشبرد مطالب ملی و سیاسی مو رد
 استفاده قراردادده شده پس اگر ما هم ارجیممای
 خویش برای پیشرفت ایستمقصد ملی کنار نگیریم
 عیمی ندارد
 دیگر وسیلۀ که انجمن محترم پستو قولیه
 بعرض نشر و اشاعۀ زبان پنتو و استفاده هموطنان
 فارسی زبان مملکت در نظر گرفته بود اش
 احاماری ریری بود چنانچه این احمار کویچک و
 مهم ایفای وظیفه و خدمت خود را تا حالا خیلی
 تکمال درستی و حسن تاثیر نموده توانست اما
 معادیریکه اجباری ریری بآن دچار شده و بدست
 رس عموم طبقات رسیده توانست سبب آن دوچیر
 شمرده می شود اولاً اجبار ریری يك هدیه مفت
 و مجانی بوده و تعدادی طمع و نشر میگردد که
 فقط برای مامورین دوائر کفایت کرده بعموم
 رسیده نمیتوانست ، دوم طرر افاده و مضامین
 مندرجۀ آن از آعار نشر این احمار مطابق شروع
 و آغاز دروس متعلمین کورس های پنتو شده و

نادر حات تعلیمی متعلمین دوشن بدوش اگر معطوف است .
 درسی و قابل استفاده را می نمود که فعلاً اگر
 نخواهیم از احمار ریری افرادیکه تازه مل
 تحصیل زبان پښتورداشته باشند البته مصامین
 زبیری از ترتیب درجات تحصیل مک و امور بلند
 تر و دارای اختلاف است .

پس برای اینکه اربین معد افراد ملی و آن
 طبقاتیکه شامل کورس های رسمی نموده و خیال
 تحصیل زبان را داشته باشند چه وسيله درس
 خوانده و ار لغات و محاورات پښتو استفاده نمایند
 آیا کتب درسی مخصوص کورس ها را بدست آورده
 برد معلمین خصوصی از آن استفاده کنند ؟ یا
 بدون کتاب از افرادیکه اصولاً دروس پښتو
 خوانده و بطرر تعلیم اشائی دارند استفاده نمایند ؟

طبیعی است که ساینکه مثل قلبی و عزم راسخی
 برای تحصیل زبان ملی خود داشته باشند البته
 بدون هر مانعی و سبیل تحصیل بدست آورده می
 منت هر وسیله و هر کسی زبان تحصیل
 خواهند نمود ، چه در محیطی که الفاظ پښتو از
 در و دیوار آن می نارد و امروز يك قسمت عمده
 مصامین جراید و مطبوعات ما زبان پښتو شایع می
 شود برای يك شوقمند تعلیم و تحصیل زبان پښتو
 مشکلی نیست ، اما اگر ما خواسته باشیم که اهالی
 فارسی زبان صاحب سواد بطور غیر ارادی رفته
 رفته شوق و هوس برای تحصیل این زبان پیدا
 کرده و تقریباً از لحاظ تبیلی و رحمت ندادن

خود يك وسیله سهل قری متوجه تحصیل شوند
 کدام طریقۀ در نظر گرفته شود ؟

مقیده ما که میبای درین راه بطریقۀ غیر
 مکلف ساختن و اراده غیر شعوری خود اهالی
 حوب تر وسیله گنایابی است مثلاً تمام خود امور
 پښتو کتب کوچک الححمی در حدود شاربده صفحه

تقطیع تقاویم قدیمه صرف ۲ نخته که اعد سفید معمولی
 هفته دو مراتبه تدوین و از طرف " پښتو توله " ،
 طبع و وسیله مورعان حریده اصلاح یا مورع
 علیحده در بازار ها و محلات عمومی گشاده و قیمت
 فی جلد يك (۱۰) پولی رکلام و اعلان می شود
 مورع البته در طرر رکلام و لهجه خویش از
 الفاظ و بیانات خیلی مؤثر کار خواهد گرفت ،
 اربین و صاحبان معارف بحکم عادات که

" يك دیدن از برای دیدن ضرورت است " اربین
 رساله های کوچک را يك شش پولی باده پولی
 داده می خورد . و فنا که می رسد محتویات آن
 برای تحصیل خیلی ساده و سهل و بی رحمت زبان
 پښتو مفید و شمار آمد است البته خریداری
 و حاصل کردن مرات ما بعد آنرا با نشنه گی
 انتظار خواهند کشید ، چنان رساله کک های
 کوچک معلم جیبی و رفیق سر بارار و صدلی وی
 بوده زبان ترک ملی پښتو را می مت معلم و صرف
 زحمت شخصی وسیله آن تحصیل خواهد نمود .
 این رساله های کوچک " خود آموز پښتو " ،
 هفته دو مراتبه طبع و توزیع خواهد شد مؤلف

و مرتب آن در نظر خواهد گرفت که مضامین و معاد درسی را بقدر قوه درك و كار آمد فوری و تدریجی محصلین مرتباً در معرات این رسائل شامل کرده و مابین ترقیب آنرا مورد استفاده قرار خواهد داد مثلاً

در هر صفحه اول این کتاب لغات مند رحه کتاب یکطرف و مقابل هر لغت ترجمه فارسی آنرا نوشته کرده نه متعلم خاطر نشان می نماید که در طرف سه دروجه مقدار لغاتی را نماید بیاورد بعد شروع میکند از دروس مثلاً درس اول صمائر و اشارات پشتورا داخل کرده بمقابل آن ترجمه فارسی آن را تحریر مینماید بعد بعضی اسمای ضروریه را تا ترجمه فارسی ذکر میکند از قبیل پدر، مادر، برادر، نان، آب، خانه، قلم و غیره بعد از کلمات دو حرفی بحث خواهد نمود مثل قلم من، کتاب شما و غیره این دو حرفی ها رفته رفته سه حرفی، چهار حرفی، حملات کوتاه و حملات دراز تر و فقرات کوتاه و دراز تر تا آخره محاورات و صحبت ها و حکایه ها توسیع یافته مقدار دروس و افاده مطالب ضروریه درسی از قبیل لغات و محاورات عیناً مطابق کلد پشتو و موافق تقسیمات سمتر های آن قرار داده می شود ولی چیزی که این رسائل بمقصد تشویق عامه و متر جرات آنها از تحصیل درس پشتو با کلید پشتو تفاوت خواهد داشت اینست اولاً کوچکی حجم و تعیین دروس سه روزه

دوم ترجمه فارسی بمقابل لغات و عبارات پشتو سوم عدم تکرار کلمه و جمله چه ازین فقره تجربه رسیده که نوآموزان خیلی تمیزی نمایند که یک فقره یا یک جمله را مکرر ملاحظه و قرائت کنند بر علاوه فروش مستقیم کفاین رسائل

بوسیله مورع معروض فروش میرسد هفت وار یکمقدار آن به بعضی معارف های شهر هم جهته فروش گذاشته خواهد شد و درور نامه اصلاح معرض تشویق و در هنمائی اهالی این موضوع را چند بار اعلام خواهد نمود

علاوه بران در آخر هر یک رساله برسان فارسی از قارئین و مطالعین تمنا کرده شود که اگر در فهم و درك بعضی لغات و محاورات دچار مشکل شوند یا اگر خواسته باشند که لغات و محاورات پشتورا از روی صحت و فصاحت قرائت بتوانند باید این رساله خود را برای یکبار یا بیشتر نزدیکی اردوستان یا اهل برسان قرائت و تمرین نمایند

عجالة این معروضات را بمقصد پیشرفت برسان، مفید وقت دانسته و عرصه حضور قارئین محله و اراکین محترم شمه برسان که وظیفه دار این خدمت ملی اند می نمایم و امیدوارم آساییکه خودشان بهره از تحصیل این برسان ملی داشته و حاصل کرده اند فقط بمقصد استفاده هموطنان از بدو و افاده بهره و طریقی که ممکن است خودکاری نفرمایند! انتها

ار ماطر بر فاری اخیر در کابل



در حتان بید کهن سال ناع ار که متصل کوتی استور (وزارت خارجه) که ار سمت جنوب ناع عکس گرفته شده.



(و) پنځم (ن) دی نوډه ژانه وویل چه (پ) په دی دالات کوی چه که چا چا ته د عزت په سترگه کتل او د نور سره ئی ښه باله کوله او چل پر دی ئی ښه بالل د چل پر دی ئی د جوړ او ا حوړه بڼه کوله او د وطن په خدمت کې یو په بل باندی سقت کاوه لکه چه دا د پخوا یو پښتو اخلاقو بوده ته پښتون وائی او که په چا کس دا وصف موجود نه هغه ته پښتون نه وائی ۱

(س) دا حرف په دی دالات کوی چه که خوځ دېو اخلاقو او د ښی گذاری په سست د قام قبیل د خلکو له حواسه سړی لږ کیدو او هر چا دده له ښه سړیتوب او سهوالی قول کولو لکه چه دا امتیاز پخوا یو پښتو پڅان کس ناشو لو بوده ته (پښتون) وائی او که ددغه یر عکس د هر چاله حواری کیدو او هر چائی له ردیکت حجه دده کوله او هر چا ویل چه پلای ډیر نا کاره او نا اهل سړی دی ده ته پښتون نه وائی می پښتو سړی دی (ت) دا توری هم داسی سکاره وی چه باید سړی دی توریالی او توریان او د توری خشتن وی لکه دا خاصه او وطیعه د پخوا یو پښتو ده بوداسی شخص هم پښتون بلل کیری او که ددی پر خلاف په چا کس توره نفوی اوبی زړه اولری صدمی ته مقاومت نهشی کولی ده ته پښتون نه وائی (و) په وادالات کوی لکه چه د تیر شو و پښتو دا قاعده وه چه له چا سره به ئی یوه ژبه وکړه او په یوه خبره به سره ودریدل نو بیا به په مرگب هم له هغی خبری نه

اوسنل او په هغه حمره نه ئی و فاکوله په چا کس چه دا خلق موجود نفوی هغه ته هم پښتون نفویل کیری (ن) د ښکیالی معنی و رکوی خوځ چه له لکه ډکوی هغه ته پښتون وائی می ښکه ته چا دستون نه دی ویلی دا د پښتون کلمه وه او دا د پښتون د کلمی معنی وی چه در ته می وکړی یوازی په دی خوځ نه پښتون کیری چه پښتو وائی ولی که محص د پستو په محاوره خوځ پښتون کیدلی نومادیر همد وان پښتو دیاں او نور خلک لیدلی چه پښتو ویلی شی ولی هغه ته خوځ پښتون نه وائی پښتون هغه دی چه د پښتو ولی هغه حقیقی معنی په پڅان کس پیدا کی

ما ته ددغه سپین ربړی دغه وینا ډیر مر مرا کړه ما ورته وویلی کاکا ته خو پخپله لیکونکی نه ئی او دا خبری ددچا نه رد کړی دی ده وویل دخپلی مور نه ما ویل موردی لوستونکی وه ده ویل نه یوازی زما مور لوستونکی نه وه ده می د مور مور لاهم خاسده نه وه لکه مو تر مالدار وویه عرو نو کس اوسیدو مگر ددی کلمی د حروفو ترکیب او معنی فرض وه چه خپل اولاد نه ئی سلا سلا زده کړو او کوم مور چه دا معنی خپلو بچوته نه زده کوله هغه نه پښتو نه وه ما ورته وویلی زه نه ده ټوله ستا وینا مدیر صاحب ته دا اتحاد مشرقی ولېزم چه په اخبار کش ئی ولیکی ده وویل یوه پارچه ئی بیا ما ته هم را وړه ما ویل په سترگو .

چگونه خطیب شده می‌توانید

اقتباس و ترجمهٔ حساب عبدالعزیز خان احمدی

خطبات در دنیای کمپوئی به اندازهٔ اهمیت دارد که امروز در حیات سیاسی یکی از مهمترین ارکان موفقیت بشمار میرود

سازمان اگر درین حاکمیتی از خطبات بحث رانده و اسرار موفقیت را در آن مورد تدقیق قرار دهیم و عواملی را که خطبای مشهور در بطن آن بر نفوس سامعین احراء نمود نموده و عقول شنودگان را تسخیر میکند ابصاح کنیم بجا خواهد بود

قواعد سیسرون

سیسرون خطیب مشهور رومیانی را در موفقیت خطیب را به این (۳) اساس مربوط میداند

- ۱- مردم را بسوی خود استماله نمودن و محبت شان را شخص خود اضافه کردن
- ۲- جمع اقوال و رایش خود دلائل درست آوردن

- ۳- دانستن چگونگی احداث افعال در نفوس مستمعین و تاثیراتیکه بر ایشان باقی میکند

این است ارکان سه گانه که اساس موفقیت يك خطیب را استوار مینماید

اگر درین خصوص بخوبی دقت نمود و عناصر

آن را مدققانه تحلیل نمائیم دانسته خواهد شد که شرائط مذکور شامل تمام اوصاف و حصائلی میباشد که باعث رفعت شان خطیب و ترقید تاثیرات او در نفوس سامعین میگردد

در علاوه درین مورد باید بدکار دهیم که خطیب باید همیشه محاطر داشته باشد که اولین حیر قابل توجه وی (حمیت مستمعین) است

پس بد تصوررت لك خطیب هیچ گاه از معرفت و شاحت صحیح مستمعین و حصول واقفیت در دهست و مزاج و امیال ایشان مستعنی نموده نمیتواند چه خطابه بحر فعل و افعال ما بس دو عصر یعنی خطیب و مستمعین حیر دیگری است رای اینکه فعل و افعال بطور صحیح ثمر دهد باید در بین هر دو طرف توافق درست حاصل گردد

۱ اکثر به خطابه این نکته را فراموش نموده کمتر مادراك روحیات مستمعین واقعی میگذازند یعنی تاثیری که از بیانات شان در نفوس حاضرین باقی می ماند اعتنا و التفات نمیکند بلکه بعضی خطابه در حین ایراد خطابه چنان به نظر می آیند که گوئی خود هم خطیب و هم مستمع باشند این

دسته اشخاص عاشق صدای خود بوده به شکایت و لغت و دلشکی سامعین اهمیتی نمیدهند.

میتوان گفت خطیبی که دارای حساسیت کافی نیست تا بدریغ آن دقیقه بدقیقه شعور تأثیر و انفعال جمعیت مستمعین خود را بفهمد خطیب بررگ گفته نمیشود

خطبات فن قابل تحصیل است:

خطبات را باید فی محسوس کرد که اشخاص آبرو را آوان تولد ما خود همراه میاورند بلکه میتوان در اثر تکرار و تمرین باین فن موفق گردید. اگر ناری صحاح تاریخ را مورد مطالعه قرار دهیم طاهر خواهد شد که بسیاری از خطا در بدایت به حسن و قبح کلام و قصور لسان متصف بوده سپس در پرتو قوه اراده و تمرینات مستمر صاحب شهرت عالمگیری گردیده اند

هر يك از خطباء مشهور و بررگ دیادارای ممیزات و روش مخصوص میباشند بعضی صرف محاصر کردن خطوط اساس و عمومی موضوع فقط یا خطابه در دماغ خود اکتفاء ورزیده به ایراد بیانات میپردازند و بسیاری از خطیب های مشهور تمام موضوع خطابه و با قلاب يك حصه زیاد آن را حفظ میکنند بهر حال خطیب باید برای احراء خطابه تهیه بسد و راجع بآن از هر حیث احتیاط حاصل نماید بر علاوه باید دانست که در هر جمعیت مطابق احوال آن يك نوع خطبات مخصوص لازم است چنانچه برای هر موضع تعقیب

يك اسلوب محسوس و عکار میباشند زیرا بیاناتیکه مثلاً در يك مجلس دعوت ایراد میگردد به اندازة ایراد يك بطق در مجلس شورای ملی قابل اهتمام نمیباشد و به آنقدر وقار و حلالتی را نخواهان است که در اثناي تعزیه يك دوست ایراد کرد این نکته را بسیاری نطقان از دست میدهند.

تنیها مهمه

يك نویسنده که میخواهد موضوعی را برشته تحریر کشیده و بدهن حواسده آزا نقل دهد با خطیب تفاوت دارد چه حواسده نامطاهر نویسنده و آوار وقامت و سیما و حرکات او هیچ سرو کاری ندارد اما در خطبات اینها هر کدام به نوع خود دارای اهمیت و مدحسلیت بررگی میباشد

اولین چیزیکه ارا این حمله میخواهیم بسوی آن جلب توجه کرده شود. مسئله (آواز) است و در رسمورد بیشتر لهجه صوت اهمیت دارد. برای شوقسندان خطبات لازم است که از مشق و تمدید طول آوار شروع نماید.

در سی ممالك مرقی اسانید و آموز گاران متخصصی وجود دارند که با خواهشمندان خطابت در تمرینات در جای مناسب - مفتوح یا مسدود از طریق بهتری معاونت مینمایند و ایشان را در خطبات ماهر میسازند بر علاوه این کیفیت آواز آموز گاران در موضوع موافقت کلام و حرکات بر شاگردان را به تمرینات و افار میسازند.

چهار اثنای ایراد يك خطابه یا فطری حرکات دست و دیگر اعضاء چشم نیز کمتر از آواراهیت ندارد و مشق و تمرین زیادی بکار است تا سخن گو، یا لطایف درائر آن ما بین کلام و حرکات خربش، توافق داده و هر دو در موقع ضرورت بصورت طبیعی باشد باره فواید مهمه را که بکنفر لطاق سیاسی در ین خصوص توصیه نموده است یادآوری می نمائیم .

۱ - راجع بخطابه که ایراد خواهد کرد آمادگی نموده و بر موضوع خوب احاطه حاصل کنید .

۲ - بحالت اعتدال ایستاده ریح را بالا بگیرید

۳ - دست خود را در جیب بگذاشته در عقب و بایش روی ماهم شبکه سارید

۴ - از جمعیت خوف نکرده و مفعول نگردید

۵ - سخن را با خطاب رئیس مجلس و سپس جمعیت حاضرین (مثلاً جناب رئیس یا آقای رئیس حسب رتبه - و آقایان حصار) آغاز نمائید

۶ - کلام خود را با همه حاضرین متوجه لسانحه تصور نمائید که سخن خود را يك شخص معین ولو که حقیقت بها شد متوجه میسارید

۷ - بجرأت و اهنکی و وصاحت تکلم کنید .

۸ - تشبیه و یا تمثیلی که از طرف شما ایراد میگردد. آسان و قریب الهم باشد مثلاً اگر کثرت ایراد اعداد نزرک چون ملیون و ملیار اجتناب ورزید .

۹ - از جملات و کلمات متدلی که بنابر کثرت تکرار در نرد مردم ، تاثیر خود را اردست داده است احتیاب نمائید

۱۰ - در سلسله کلام را ایراد اقوال اشخاص مشهور استمداد نمائید و اگر نه استشهاد را اقوال دشمن دست یافته شواید تاثیر آن در سموس بیشتر خواهد بود

چگونه خطیب میشود ؟

خلاصه اینکه اگر خواهش دارید خطیب شوید نایك عزم درست و راسخ مداومت در تمرین و ممارسه نمائید هر گاه این دو شرط اساسی را باحا آوردید آتوقت بدست آوردن شروط مهمه متذکره خطبات را بشما ممکن میگردد

۱ - تهذیب صوت و حرکات

۲ - احاطه بر موضوع

۳ - تحقیق بر و حیات و میلان مردم و حصول موافقت در بین مستمعین و خطابه .

۴ - مشق و تمرینات بیهم .

جیش بهاری

اسپاه زمستان شده ار آن متواری
مکدار کهن قاعه فرسوده یاری
(رضوانی)

برزد بجهان ناز علم جیش بهاری
شد سال نو و روز نو و کار نوین کن

دیانت او مدنیت

ما اورا دالدين

بچ

فاصله اخلاقو تخم دنوع شر درو مو ، او طماثو ،
به مررعه کس وکری - چه هعه فاصل او مکرم
احلاق دنوع دشر دپاره ، طری او طبیعی وگرچی
نه تصعی او ساختگی ، لکه ننی مدنیت چه محضی
تصعی او ساختگی دی چه هر شوک دچیلو خصوصی
اغراضو دحاصلو لویه ووقتی ډول سر هعه فاصله
احلاقو ته خپل لځا وړاندی کوی ، او خپل
لځا معرفتی کوی او په حقیقت کس هیڅ

حقه ادیان حوهر اسان ته له ابتدا ددوری
دژوندانه دهعه ححه و هعه ته روره او پالنه ورکوی
اوله رر بله اخلاقو او گمراهیو خحه ئی مع کوی
لځکه چه دین خودپاره دتهذیب دپوسو ، او طماثو
دشر وضع شوی دی چه یو احتمای روح په
قولو افرادو دشر کس پیدا کا ، اود محبو لانو
دکشف دپاره ئی مستعدار مهیا او لایق وگرځوی -
او هر اسان ته دچیل تکاملی تگ تشویق وورکړی
چه پر هغو لورو حرا تود ددیانته بری
موندو سکی شی ،

بلکه حق دین خودا کوی چه دشر جامعه خپل
علمی ، اوعملی مراتبو ته ورسوی ،
د حق دین احکام ، او قواعد خو یو حقیقی

سورخ دمختلو او متمدنو امو د فلسفی د علماو
د علمی تحقیقاتو او تمعاتو په نتیجه کس چه
عموی حو فعلاً د علم اود عرفان په سبب داقتصاد
تجارت ، او دحربی معادو مو دپاره - هعه ژور
دریا بونه ، او مصالحه جو لالکاه جوړه کړیده -
ثابته او مبرهنه ده چه تدیس یو دهعه قدیمتر یو
طماثو داسایت خخه دی - او په قولو افرادو
دشریت کس دمدنیت اساس دی ،

لکه چه فاصل او نامتو علامه سید جمال الدین
افغان په خپلو تالعاتو کس لیکلی دی - چه داسلام
پالک دین حو مطلقاً دا اجتماعی هیئت دانتظام سلسله
ده - او بی له دی نه هیڅکله دمدنیت اساس نه
محکمیری

او که چیری دشریت په تعلیماتو ، او حقه
ادیانو کس ژوره کتنه ، او همدارنگه په حقایقو
دهمو کس غور ، او دقت وشي - نو سائی چه
ووینو چه دشرایعو او دحقه ادیانو اصلی مقصد
حو حورالوی ، او مقدس دی - چه هعه عبارت
دی د حکومت دا اجتماعی قانون ، او
دعمومی انتظام دساتی خخه - بل داچه صحیح
مقصد دا دیانو خودادی چه دعالی ملکاتو ، اود

مدنیت دی چه د انسانیت د عالم د بیکمرغی طالبان
 او همدارنگه هغه کسان چه دشر د مصیبتونو
 د تخفیف او عمومی صلح او سلم د پاره و سائل لټوی
 او شپه او ورځ ور پسی گرځي - نو هغه حقیقی
 مدنیت خو نشی پیدا کولی مگر د اسلام په حق
 او مقدس دین کس^۱

د اسلام همو لوړو مطالو^۱ او معادونو خو
 د عالم د پوهانو زړونه - دهری دوری چه وو^۱ بابه
 موجوده عصر کس چه دی مسخر کړی دی -
 او د اسلام تاثیرات خودشر په کامله نغو بو کس
 د معجزو د نبی کریم صلعم او د کراماتو د حلقو وراشده
 و سره - چه د سر به ستر گوئی لیدلی وو -
 برادر دی^۱

پغواښو^۱ او وسپو الیو بو . د اسلامی شریعت
 د حقایقو د اوارو و څخه داسی بو نورایت حاصل
 کړی دی چه په رمورو^۱ او حقایقو د اسلام کس
 منحیر او متعجب دی

او همدارنگه فلاسفه^۱ او طبیعیون^۱ او فلکیون
 او علماء د بلاغت^۱ او د تاریخ د اسلام د سلعو او د حلقو
 چه د هر قوم د پاره^۱ ئی خپلی معمولی معجزی چه
 دهنوی د مذاق^۱ او مشرف سره مناسبت ولری -
 ښودلی دی^۱

دنبی کریم صلعم د حیات په زمانه کس کومی چه
 ښکاره^۱ او ظاهره معجزی^۱ لکه شق القمر^۱
 یا نوروی چه صادری شوی دی نو هغه خود معاصرینو
 د نبی کریم صلعم په باب کس حجت او برهان

دی - چه هغه معجزی به ئی د سر په ستر گوړ لیدی -
 نو دنبی کریم صلعم په نبوت به ئی تصدیق وکړ
 او دهغه دعوت به ئی قبول کړ^۱ او په اسلام به
 مشرف شو^۱

لیکن کوم خلق چه غایب وو^۱ یا حو په روستیو
 قروبو کس پیدا شوی دی - نو دهغوی د پاره
 خو پوری معجزی لاری دی چه هغه دهری
 دوری د عقلا و د مذاق او مشرف سره تناسب ولری.
 او د هر عصر د مقتضا سره توافق پیدا کا -
 نو اوس راغلو دی خری ته چه دا خو ښکاره
 او مدیهی ده چه دارو پاده لاسه و او حکما و
 دارام^۱ یا د اورو مکر ښو^۱ یاد شک و الا حلقو
 د پاره هغه معجزی چه دنبی کریم صلی الله علیه وسلم

په حیات کس صادری شوی دی به همو استدلال
 بیول نتیجه نه ور کوی - همدا رنگه استدلال
 د قرآن عظیم په تلاعت دهغو حلقو په باب کس چه
 هموی قطعاً په عربی ژبه نه بو هییری
 بود هغه به تلاعت نه شه پوه شی - حتی چه هموی
 په دغه وسیله سر مقدس دین د اسلام و نه را و بللی
 شی - او په اسلام مشرف شی -

مگر بو دل شی به قرآن یا کس شته چه
 همو حو په دقا^۱ حقو^۱ او په علمی او فنی رمورو
 متضمن دی - داروپا حکما^۱ او فلاسفه که په نظر
 د دقت او د انصاف ورته وگوری - نو په چپه نه
 په حقانیت د قرآن عظیم الشان^۱ او مقدس دین
 د اسلام مانندی قائله شی چه هغه خو عبارت دی

دعدم احتصاص د(ذکورت ۱۲) اوانونت) په حیوانانو پوری فقط ملکه دا کیفیت حویه موالیدو نلانه وکس چه .

حیوانات - اماتات - حمادات - دی هم شته دی ۱

یواهل عرب که پدی کښ تفکر او تدبر وکوی لکه چه روسته ددیر و تحقیقاتو او تسمعاتو هموی ته هم معلومه شوی ده چه غلوق او لقاح په موالید وثلثه وکس راتلی شی - سره ددی چه شارع داسلام خودیارلس سو کاله بحواء نولی دیبا ته ۱ او یب حصو ص هغه وحشی اقوامو دحریره العرب ته په دریعه دبی کریم صلعم حنر ورکړی دی چه مولر دهر حس حه روحین پیدا کړی دی

او (روحین) حویه معنی داصدادو لکه شپه او وریخ ۱ یا نور اصداد او همدارنگه په معنی دمتشاکلیو هم راغلی دی لکه چه دی مطلب ته امام رازی (رح) په تفسیر کبیر کښ اشاره فرمایلی ده یواهل عرب که دحق دلیدو سترگی - اودحق دآوریدو غورونه - اودحق دقللو ریږونه ولری - نو باید چه په دی پوه شی چه اسلام حو حق ۱ اولور مقدس دی دی چه ټولو علومو ته جامع ۱ ارواړو فو بوته ئی درده کړی اجاره ورکړی ده ۱

اول دا چه دعه دین داسلام حویه تل تر تله په دیاکښ وی او په پای کس به همدی غالب کیری اودهر حیث دتکمیل ۱ اودنامه سعادت دشریت متکمل ۱ اودمه واردی چه دعسی علمی ۱ اوفنی اسرارو ته ئی اشاری فرمایلی دی .

ددی دپاره چه په هر عصر ۱ اورها نه کس قول امم ۱ او مختلف قبائل د جهان ۱ په آیا توو ۱ اواحکامو ۱ اومعاحرو دقرآن پاک کس دقت ۱ اوتدبر وکوی - یو په حقانیت دقرآن عظیم الشان نه په حيله - مفر ۱ اومعترف شی ۱

ولی چه دشپرو - وو کلو رایسته چه ټواو حکماو اوفلاسفو ۱ اوسياسیونو داروپا - په ررگوو محامع اومخافل ئی په باب دیو جامع اومافع تمدن کس قایم کړی دی - مگر سره ددی دهغری فعلی تمدن خوداسلام هغه صحیح ۱ او شجیعانه تمدن ته چه موسس دهغه فقط یومعارک دات و - به شی رسیدی ځکه چه داروپا په تمدن کس داسی منافع اومخاس ستته چه هغه به په اسلام کس به وی - دغرب دتمدن اصرار اومعاسد چه قول حکماء اوفلاسفه دغرب دهغو په لری کولو کس عاجز دی - اسلام خوله همو اصرارو اومعاسدو څخه مره ۱ اوعاری دی - داروپا دتمدن څخه داخبره ناشی اونا ته شوه چه دشر افراد بطر شهوایی قوی دهغو و نه - چه

(۱) لکه چه خدای پاک په سورة داریات کس فرمایلی دی چه (اما خلقا من کل شی روحین) اوهدا مصنون

په سورة (ق) کښ تم شته دی .

اولیه حدیث چه په طاری کس په حدیث دحلی سره مشهور دی - په لقاح دحلی سره چه دجملی دباتاتو څخه ده صراحتاً مطلق دی . او لقاح دحماداتو حو تراوسه پوری غمو برحس نه ندی راغلی اونه مونږ پکښ څه فکر وای دی ؟

د هر فرد سره لازم غير منمك ملكه فطري او طبيعي دي. نوكه چيري د بشر ايجاد په چيل طبيعي حسات، ندي، په خپل سر، او آرا دانه پرېښودل شي. - بودوي نه نسل تر نسله يو په نسله سره، تعدی، ظلم، مزاحمه، استبداد كوي. - او د هېچامال، نفس، ناموس، گمان نه كوم چه په امن وامن وساتلې شي.

نو پدعسي وخت كس هغه شريف انسان چه دصابع حقيقي په محلو، فانو كس غريبالحلقه او اومكرم بللې شوي دي. - په مثل دعامو حيواناتو بي قدره بي قيمته، ملكه سخت متجاوز، بي ناك اوسفاك، باند وگرځي.

او دهغه د عقل او د شرف مرايا، او د علم او د عمل خصوصيات چه دهغه په وجود كس له حافيه دربالعزت وديعت، او امانيات ايسو دل شوي. - هغه حومهمل او معطل د خپله لخواه سره د مرگ خوښي ته وړي.

نو اوس خو دپاره دساتي دحدودو، اوله جلو گيري، د تجاوزاتو د افرادو د بشر، د شهواني

او حيواني آرزوگانو څخه. - چه دهغه آرزوگانې خود تعادل، او د حقوقو ساتنه، او تساوي مصحل، او فنا كوي. - ملكه د عمومي هرح او مرج منشأ گرځي.

نو اوس د ضروري شوه. - چه د بشريت عالم خود عقل په حكم يو مقدس شريعت، او يو مدني قانون ته اړه ولري.

چه په اثر د تعميل د هغه شريعت، او مدني قانون كس. - دهغوي مالونه، لخواه، ناموس. - هر چه. - د هر تعرض، او د ناحقي تجاوزاتو، حقه تحت الحمايه، اومصئون وگرځي. - او په عرص د ظلم، تعدی، خصوصت، شرارت، اوفساد كس الفت، محنت، عاطفه، عدل، احسان، مستقر، اومستمر شي. - او دهغه لوی مطلب ته رسيدل خو. - چه اميت او مدريت دي بي له دي چه د اسلام د قانون پيروي وشي. - په بل قانون كس ممكن اومتصور نه دي.

لكه چه دي پورتمی بيان، او مطلب د اثبات دپاره، بوا ديب په ډير متانت سره، خوايانت ويلي دي.

* * *

محبت او صداقت د اسلام بيع دي
تازه گي د قلب و جان كه عوازي دادی
سر سري ئی حاصل كړی اروپا دی
په بل لوري كښي انسان ته لدات نشته
د اسلام نه ما سوا خوښي سودا ده

احوت او منات د اسلام بيع دي
آرادی امن و امن كه عوازي دادی
حقيقي تهذيب كه عوازي راشه دادی
می فرآ نه لله لار د بجات نشته
بلی خواته چه لار نه شي لاره داده

ار مناظر برف باری اخیر در کابل



درختهای عکاسی حصه شمالی دایه ارگ در زیر برف



درختان بید طرف شمالی استوز در زیر برف

پر خای اوبی خای خرخ

محمد عظیم یازی

یو کار چه انسان په لږ قیمت یا که ممکنه وی
 په امر خرخ سره کوی او تر خپل حاجت ربات
 به خرخوی ' همه ته کفایت شعاری وائی دا عادت
 به او سک دی ' لیکن که بوسری خپل ضروری
 خرخ د کسکی په سب کموی او خپل اهل او عیال
 په رحمت کس اچوی ' یو داسی سړی نه کفایت
 شعاره نه ویل کیږی ' بلکه خلق کسک او اسی
 ورنه وائی خومره که کفایت شعاری نه ده
 همومری کسکی او اسی توب حراب دی او بی
 لخوا به خرخ خونړی دی لاهم حراب دی ' تر خپل
 ضرورت ربات خرخو لونه بی لخوای خرخ وائی '
 که بوشی په تلاش او کوسنی سره و موږ نه په دوو یادرو
 روپو په لاس راځی ' او موږ ئی د کلان کاری
 او کمالی په سب په پنځو یا شپږو روپو اخلو یا که
 بوشی نه زموږ هېڅ حاجت نه وی ' لیکن په لیلام کس
 په ارزان قیمت په لاس راځی ' او موږ ئی واخلو
 او په کور کښ ئی کیږدو چه پس له خو مدی
 خراب باوروست شی ' یا که دروی بالور په واده
 تر خپل وس ربات اوبی لخوای خرخ وکواو د خپل
 کور ټول مال او دولت په پټا کیواو بی لخوایو خرخو
 خرخ وکواو خپل لخوا دیور تر درانه مار لاندی

واچوو یا هم دغه رنګه دیور ورسو ما نو دا دا کولو
 دپاره خپل لخوا پورو ری کو ' داسی خرخ
 ته حقیقتاً بی لخوا به خرخ وائی چه شرعاً او عقلاً
 باحازه او بر باد کولو لکی دی . بی لخوای خرخ
 په درد و دان کورونه وراڼ کړی دی ' او پر
 لخوای خرخ په لسکو وراڼ کورونه
 و دان کړی دی ' (کلو او شر یو او لا تصرف)

انسان د کفایت شعاری نه سب د پورو بندو
 کار و حجه لخوا سا تلای شی ' ولی چه ډیری
 گمناوی داسی دی چه د روپو به خرخو لواړه لری
 دولت ډیر به شی دی ' که ئی سړی پر لخوای خرخ
 کی ' د دولت منو خلقو هر جیری عرت او قدر
 کیږی لوی لوی سوداگران او دلو یولو یو کار
 خانو او دندان دولت من خلقوی ' په دی زمانه
 کس خود دولت منو خلقو په مقابل کس حوک درید
 لای نه شی د دولت من خبره هر جیری اړو یدو
 کیږی ' د حکامو په دربار کس د دوی رسائی
 وی ' نه دربار وکښ دوی ته چوکی و زکول
 کیږی د مجلس او عریب سړی هېڅوک قدر نه کوی
 ډیر دنوا او حیر کارونه داسی دی چه دولت من
 ئی کولای شی ' مثلاً مسکینانو خلقو ته ډوډی اخوته

حامي ' او د يتيمانو او كښو زوره كولاى شي
مسحدونه ، شفاعتي ، يتيم حالي ، مسافر حاي
او نور داسي د خير كارونه كولاى شي ، چه نادره
حلقئى د نادرى په سب كولاى به شي ، دولتتم
سړى د خپل اولاد تعليم او ژمنت او چچا معي
خدمت په سه ډول سره كولاى شي ، دولتتم سړى
د درواغ ويلو ، علا كړه او د حرام خوړلو حجه
خپل لځان ساتلاى شي ، د دين او دينا كارونه
په سه ډول او اطمينان سره كولاى شي ، د دوست
او د بيم سره په سه ډول دوستي او د سمي كولاى
شي ، مفلس ئى كولاى به شي

(شب چه عقد بهار پر مدم)

چه حور د نامداد ور مدم)

لڼده دا دولت كه خوك ئى په سه ډول سره
خرخ كى يو لوى اامت دى ، چه خداى
تعالى ئى و خپل سده ته ور كوى ، دا هم منلى
سوى حبره ده ، چه دولت د كفايت شعارى
په واسطه لاس ته راځي بوعار چه هيڅ حقيقت
نه لرى ، كه په كه ايت شعارى سره خرخ شي ،
ډير لځاى لى ، دولت عموماً د كه ايت شعار
و حلقو سره دى ، بى لځاى خرخوونكى تل نادره
او پورورى وي ځنى خلق را ئى چه لږ آمدنى
والا سړى دولتتم كيدلاى به شي ، ليكن دا غلطه
خبره ده ، مشاهده و موږ ته راښى ، چه ډير ادنى
خلق د كه ايت شعارى په سب دولتتم شوى دى
اولويو لويو مرتبو ته رسيدلى دى د مثال په ډول

وايم كه يو سړى په مياشت كى يوه روپى بخت كوى
اونه كښل كس به دوولس روپى پس ا نادر كى ،
او په لسو كالو كس به د يو سل و شلو روپو خاوند شي
او كه دا روپى پر گټه واچوى او د مياشتى پدخه
روپى گټه پر كوى نو به حلور و كالو كس به
د دروسو و شپيتو روپو خاوند شي او كه دى لځاى
خرخ په سب په مياشت كى يوه روپى پور و دى
كبرى نو په لسو كالو كس به يو سل و شل روپى
نو رو دى شي اوس كه فرص دار پر سل پدخه
روپى گټه ځي و احلى نو به په حلور و كالو كس
د دروسو و شپيتو روپو پور رو دى شي ، اوس
تاسى سه حال كولاى شي ، چه فقط د درمرى
لرى لځاى خرخ په سب وده ته او وده و حلويست
روپى نقصان ورسده ، او كه په دى وقت كس
وده ته يوه ضرورى واقعه پدېنه شي لكه ناجورى
يا مرگ ، نو ته خيال وكه ، چه څه حال به ئى وي .
اى دوطن خلميانو ، دى لځايو خرخواو وېشن
څخه خپل لځان ساتنى دى كمښت عادت ډير لوى
لوى كورونه او ملتونه ويران كړى دى او د فقر
ته ئى اړ كړى دى ، وروڼو ، د خپل گران وطن
شيان استعمالوى كه څه هم كړ ماس وي او ډير . دو
شيانو د استعمالو لوڅخه خپل لځان ساتنى كه څه هم
، كمحبابوى ، د خپل وطن بنوروا ډبل ترور بڼو
غوښو بڼه ده ، پدې كې دوى گټنى دى ، يوه دا
كه به ز د خپل وطن شيان استعمال كو ، نو وطن
به مو په سب د ضرورت د هر شي خاوند شى ولى چه

ضرورت مورد احتراع ده، او څه پسه څه د
 پر دوپه جیو کس لوسری، معه ټوله روموړ د چیلو
 ورو لږو په جیو کس ولوبی و وطن به مو آنادشی
 او د پردو دا احتیاج څخه به وورو، د مثال په ډول
 وگوری که روموړ د وطن عوس یو کړ وړشل لکه
 وی، که هر سړی په کال کس او سطا د دوو روپو
 صحن د چیلې حامی دپاره راسی، او په کال
 کس تقریباً دره کروړه روپی روموړ فقط په صحن
 خرڅیږی او دا ټوله روپی کال په کال روموړ
 د گران وطن څخه وری اړیږدو ملکونه څی که
 اوس موړ د صحن پر لځای چیل د گران وطن
 کړ ناس استعمال کړو، بوا ټوله روپی به کال
 په کال روموړ په وطن کس پانی شی او وطن به مو
 آناداو په لرمده کس به د صحن د خوړولو هم قابل
 شی، دغه رنګه نور ډیر داسی شیان دی چه په کال
 کس په کروړو روپی په خرڅیږی او دا ټوله روپی
 زموږ د وطن څخه پر دو ملکونه څی وروږو،
 د چیل وطن شیان استعمال د لوړ د اقتصاد د لوړ و
 مسائلو څخه دی، هر ملت که عواری چه چیل
 عزت او اقتدار قائم کی او د ثروت حاوید شی
 لمری لځبه ئی داده، چه باید د چیل وطن شیان
 استعمال کی، د چیل وطن کوسی ډیر د ترسور
 به دی، او انسان به هم به ښکاره کیږی
 پاچاهان که ډلی په تحت مازیږی،
 حواری فقیر لږه دا چیل وطن ډلی دی،

پاچاهان که اوله چیبی به حام در رو،
 ماغریب لږه د حواری کس ډلی دی،
 هر سړی د چیل وطن به حام به ایسی،
 که څه هم کړ ناس وی، او ډل په حامه
 ندایسی که څه هم کس حواری، که
 یو سړی د چیل وطن د کړ ناسو څخه دریشی
 جوړه کی او وائی عودی اول سړی ډیر دی
 کشمیری څخه دریشی جوړه کی او وائی عودی
 او ته سه فکر وکه چه کم یو به به ایسی لځی خلق
 دا خبره به وڅو کس ډیر دی وطن شیرینی به گران
 قیمت اخلی او استعمالوی ئی که دی ډیر دی وطن
 د شیرینی به عوس کس د چیل گران وطن ررغونه
 کشمش، آنجو شی، مادام، بسته، حور او وجود
 استعمال کی، نو ته په انصاف سره ووايه، چه کم
 یوسه کار کوی، او کم یو حامی او چیل عزیز
 وطن ته گټه رسوی، آیار موړ ررغونه او حواره
 کشمش ډیر دی د چا کلیتو څخه سه او حوید ورنه دی،
 افسوس دی روموړ پر حال ناندی، فصول خرڅ
 سړی لمری چیل د کور سامان په بی لځایو خرڅو
 خرڅوی، بیا په دی امید چه ژر به ئی ادا کم،
 یوړ کوی لیکن ادا کول خو ئی لا څه، لا او ر
 د سود تر مار لا ندی کیږی، احری نتیجه ئی
 داسی، چه په قرص او سود کس ئی د کور ټول
 سامان بلکه سرای او ملځکی ئی د لاس ووزی،
 او په احر کس پر جرگ بو دی کسبیبی، او دمچ
 په شان دینیمانی لاس پر سړو هی مکر هغه وقت

هيڅ فائده نه کوي ،

لځسې خلق فصول حرحي سخاوت او مرابه
گنډې ، ليکن ه ، فصول حرحي بيل شي دي
اوسخاوت بيل صفت دي اصل سخي او کريم هغه
سړي دي ، چه د خرڅ پر موقع د چيل حيتيت
به مطابق به کفايت شعاري سره روپي حرحوي
او تر چيلې کملي پني ربات نه عروزي داسي
سخاوت ته ، سخاوت نه ويل کيږي چه نسيحه ئي
پسيما ئي او بر نادي وي .

اسان بايد چيل دخل ته گوري او ساحر ح کوي
(بدخلو حرح خود هر دم نظر کن
چود خلعت يست حرح اهسته تر کن)

که چير نه د چا دخل تر خرڅ او سروري بخت
ريات وي ، بوسائي چه د حير په کار وکس دي خرڅ کي
نه په بي لځايو حرحو ، مکتونه دي د وطن داو لاد تعليم
او تربيتي ، او يتيم حايي دي د وطن د لاوار ثوبتيمانو
د پرورس د پاره خوږي کي په داسو کارو دولت
خرڅول دوي فائدي اري ، يوه دا چه د خداي
تعالی درصامندی او بل دا چه د جامعي د ترقی
او آرامی سبب گري ، او په بي لځايو کارو دولت
خرڅول د خداي تعالی د لغت او د جامعي درمادي
سبب گري ، عجب حرح لاداده ، که بوسړي ته ويل
شي ، چه کوردي او روا حله ، بودي داوړ په شان
سور شي ، ليکن هغه وقت دده زړه هيڅ نه متاثر
کيږي ، چه د زوی يا دلور په واده ، ياد روی
په سړکلي د پټاکو په لگولو د چيل کور ټول مال

او دولت سوخي ، او پر چيل مال او اولاد ئي هيڅ
رڼه سوي نه کيږي افسوس دي ، د داسو خلقو
نه حال نا مدي ، چه په چيله تيشه چيلې پبي
پر يکوي او هيڅ فکر او حيال هم نه کوي
اعتبرو يا اولي الاصار ،

فصول حرح دومري فکر هم نه کوي ، چه بس
رماله مرگ نه رما د اولاد خه حال وي ، او که
روړشم او د گټي ولوړيم ، بوخه نه کوم ، هر کله
چه دي پر چيل لځان او اولاد په چيل رحم
نه کوي ، لوحوک نه ئي رما ندي وکي ، افسوس
دي ، چه رمور د ملک د در خلق د فصول حرحي
په مرض اخته او پر فيش مادي مړه دي او نه
پوهيږي چه فصول حرحي او فيش د يو قوم
د بر نادي سبب گري ، که د بوملت افراد د فصول
حرحي او د فيش (بي لځاي دول) په مرض اخته وي ،
ژردي چه هغه ملت نه دا فلاس په خاکس ډوب شي ،
او دامسلمه چيسره ده ، هر ملت چه مفلس
او حواړوي ، په دنيا کس چيل اعتبار او وفار په بيه
دول ساتلای نه شي ، عباس سړي چه د وطن مينه
او د جامعي حس ئي په زړه کس نه وي ، فصول
حرحي او فيش يو ډول فخر گيري او پر بورو
مادي حاحدي ، بلکه اساسيت هم دغه فيش
بولي ليکن په حقيقت کس داسي سړي ته شريف
نه ويل کيږي بلکه محرب د جامعي ورته ويل
کيږي شرافت او انسانيت په جامه او فيش
هيڅ اړه نه لري ، بلکه اصلي شرافت هغه دي

چه اسان د خپل وطن او د وطن د اولاد خدمت در وړه په مینه سره کوی که څه هم کوی سی ئی۔ اعوستی وی الله داسی سړی ته شریف او کامل اسان ویل کیږی .

شرافت بحر خدمت خلق بیست

نه تسبیح و سجاده و دلق بیست

دولت د خدای تعالی یو لوی نعمت دی چه وچاته ورکړه شی یو د خدای تعالی نعمت شی لځای خرڅول لو به ناشکری ده، لیکن که څوک د دولت د ټولولو دپاره پر خپل لځان او اولاد سختی کوی، او د بل حق خوړی او د حیر په کارو کس ئی نه خرڅوی، نو دارنگه دولت په حقیقت کس داسان دپاره عذاب دی، د دولت دا رنگه مینه داسان رڼه نورو، د دولت د ټولولو څخه دا مراد نه دی چه دی دی پر خپل لځان او اولاد سختی کوی، او د حیر په کارو کس دی نه خرڅوی بلکه دا مراد دی چه د تکلیف او رحمت په وقت کس دده په دردو خوړی، کسک سړی هر څوک د گسړی او په درنه سترگه نه ورته گوری، د کسک سړی مال دده د لځان و مال وی او اخر داسی لځنی برما دشی چه مالکل نه په وپوهسړی، عموماً لیده کیږی چه د کسک سړی مال په یوه نابو بره صدمه لځنی برما دشی، یا مړشی او پس له مرگ ئی در امنو په مینځ کس پر میراث باندي جگړی پیدا سی، او ټول مال ددوی د جگړو په سب برما دشی، یا مال ئی زامنو ته

پاته شی او څنگه چه ددوی خپله گټه نه وی، نو دپلار ټول مال په عیاشی او فصول خرڅی سره برما د کی، او "مال مفت دلی بی رحم" مقوله لځنی خوړه شی، لځنی خلق خو دارنگه د خپل حد څخه پشی دماندي ابردی او داسی کارونه کوی چه هیڅ حیوان نه ئی هم ونه کی

اسان ته لارمه ده، چه دروغتیا په وقت کس دما خوړی او دهستی په وقت کس د خواری او ناداری خیال لری، او د خدای تعالی بیره ئی، په رڼه کس وی، په دی کس شک نه شته چه د دولت په سه استعمال اسان هر رنگه سیکسړه او په بد استعمال ئی هر ډول بدی حا صلولای شی، نو هر کله چه د دولت سه یا بد استعمال داسان په خپل لاس کس دی، نو که د دولت څخه اسان ته نقصان ورسیري، دا د دولت نقصان نه دی بلکه دده خپله بی عقلی او نابو هی ده، همه توره چه موږ په هغی سره نار پړو، او د د سمن سر په پریکړو که په هغی توری سره خپله غاړه پرېکو، نو دا د توری نقصان نه دی، بلکه د موږ خپله نابو هی ده، ټوله دی وجه نه دولت په هیڅ وقت کس حراب او د هرت قابل نه دی، بلکه دابو داسی ضروری او قیمتی شی دی چه ټولول ئی ډیر ضروری دی

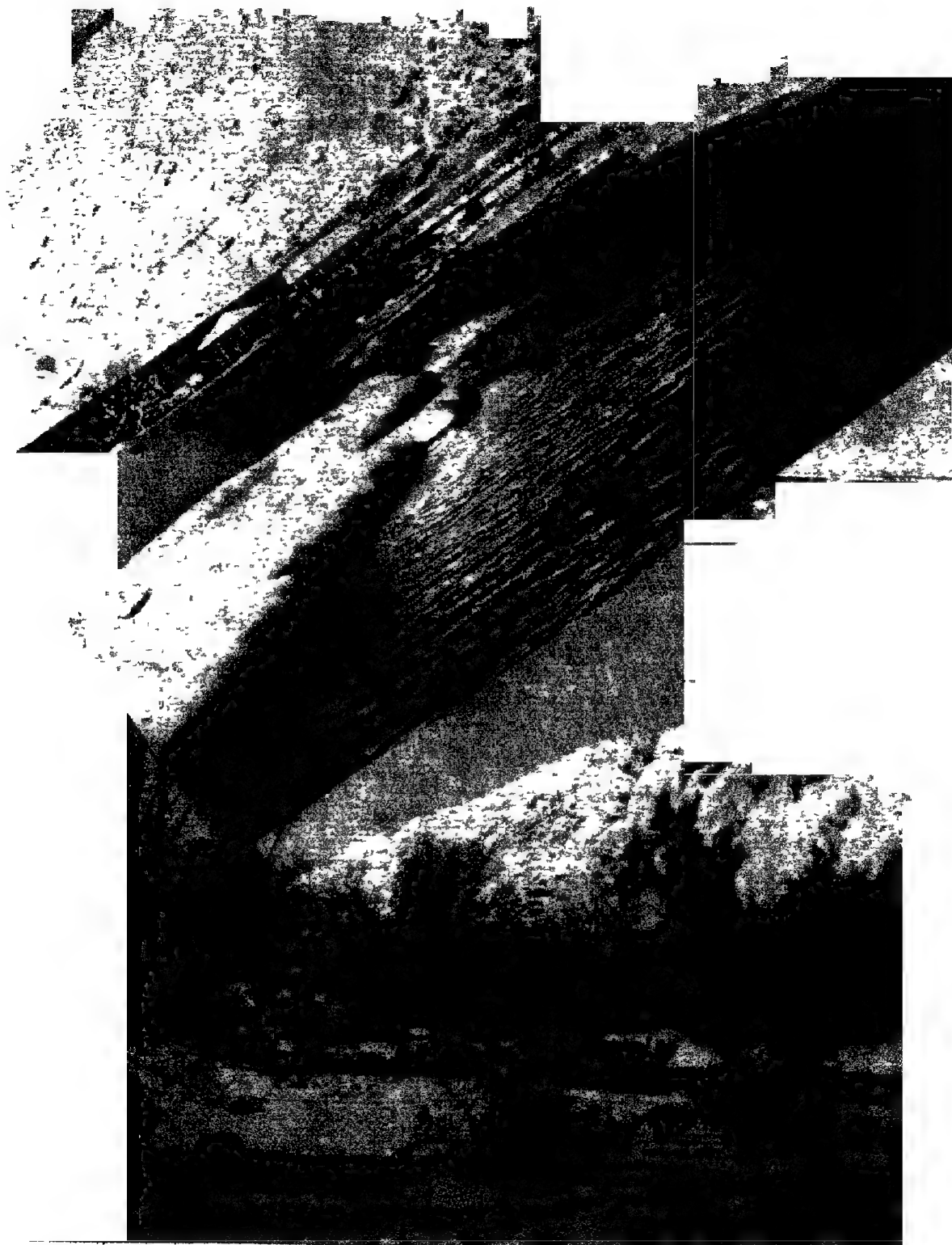
همه شی چه نه ئی هیڅ ضرورت نه لری، هیڅکله ئی مه اخله، که څه هم ډیر ار ران وی، چه دی دوسه کیږی، په پورشی مه اخله، دا ډیر

د عادت دی ، ولی چه دکان دار چه مال به
 " پور ورکوی عموماً ئی به گران قیمت او حراب
 مال ورکوی ، دروی دواډه یاد پورو رسوماتو
 دادا کولو دپاره هڅکله پورمه کوه ، هر کار
 چه کوی دخپل وس به مطابق ئی کوه ، دخپلی
 کملي خخه پسی رباني مه عروه ، هر خوځکه چه
 دخپلی گټی دویمه برخه خرخوی ، هغه مه هو ښیار
 دی ، نه پوه ، البته هو ښیار هغه سړی دی ، چه
 دخپلی گټی دویمه برخه خرخوی ، او حلورمه
 ئی دمعادا دروځی دپاره ساتی ، دهرجا گټه او
 حرح که برابر دی هغه ته بی عقل ویل کیږی
 لیکن هغه سړی ته نه چه ویل کیږی چه خپله
 ټوله گټه خرخوی او پور وړی هم کیږی ، ره
 حیران یم دهغه سړی ته ، چه دگټی به وقت کس
 پور وړی کیږی ، که بیکاره شی یا دگټی
 ولوبږی ، لونه چه کوی ،

اسان باید هره روح دخپل دخل او حرح
 حساب لیکي ، که اسان دیوی پیسی ساتنه په بیه
 ډول سره وکی ، روښ نه ئی هیڅکله بی لځای
 خرخه نه شی ، په دنیا کې دمصیبت او حواری
 به وقت کس هیڅوک دچاپه دردله حوری که
 ستاڅنه خه پسه وی ، هغه مه ستا په درد و حوری
 علم هغه نه دی چه داسان په دهر کس وی ،
 او دولت هغه ښه دی چه ئی په جیب کې وی ،
 که غواری چه پیسه ټوله کی نو ئی په یو امانت
 مدکی واچوه ، که در سره وی ، ضرور درخه

حرح جبری ، که څه هم ډیر احتیاط وکی او که
 ئی دخپل لځا سره ساتلای شی ، پوه ډیر احتیاط
 سره ئی ساته ، چه در خخه بی لځای خرخه شی
 تر ټولو له مخه داسان دپاره حوراک ضروری
 دی حوراک باید چه دومری وی ، چه داسان
 صحت او ژوند په ساتل کیږی ، که تردی ربیات
 سی ، هغه ته بی لځای حرح وائی ، تر حوراک
 وروسته داسان دپاره جامه ضروری ده ، جامه
 هم باید چه داسی وی ، چه اسان خپل لځا
 به ټولو لای شی ، اود گرمی او دسردی د تکلیف
 خخه خپل لځا په وساتی ، تردی ربیات حصول
 حرحی ده ، بیا داستوگی لځای دی دا هم باید چه
 داسی وی ، چه اسان په سه ارامی سره په کس
 او سید لای شی ، هر حومری چه داسان گټه
 ریا کیږی ، هومری دی په خپل خر ح کس
 ربانوب کوی ، لاکن نه دومری چه دا اعتدال او
 کفایت شعاری دحد خخه وړاندی والی وکی ،

سائل نه هیڅکله قهر او سکنخل مه کوه ، او
 دخپلی درواری خخه ئی محرومه مه ناسه او دخپل
 وس په مطابق مرسته ورسره کوه ، ددهو سائلانو
 سره هیڅکله مرسته مه کوه ، چه سوال ئی خپله
 پیشه گروولی وی او سونه مست وی ، ولی چه ،
 یو خوددهو عادت حرا ییزی او بل دحقیقی
 مسکینانو حق تللی کیږی ، مسکین هغه ته وائی ،
 چه په حقیقت کس دعایام ډوډی نه لری ، ناداره ،
 که ژوند ، تل ، ناجوره ، اولواړت یتیم تمسکینان
 ویل کیږی او دخیرات مستحق وی ،



از مناظر بر فیاری اخیر کمایل : لب دریا و پل جدید باغ عمومی و دور نمای مکتب صنائع نفیسه



بهار

برف مستور میا شند موضوع استعاره اشعار
 شعرا می شد «ما گلها و سبزه را راها را نایب
 دوست داشته اراں ها در اشعار خود نام میبریم که
 هر کدام مسافران چند روزه بوده سیمای زیبای
 خود را به مدت کمی بمانشان داده دوباره در
 آغوش ادبیت پنهان می شوند

و قتی که بهار می شود و قیافه کیتی نالوان
 و روایح ریبا ملون و معطر میگردد و خسته گی
 های مولود رستان که در روح مردمان هنوز
 موجود است ناآن منظره زیبا مواجیه میگردد
 هیجانی در روح تمام حیوانات تولید شده
 اگر انسان اند نذریه اشعار منظم و منثور
 و موسیقی و سائر صنایع جمیله واکر طیور اند

طبیعت همده در حرکت است و منظومه شمی
 هم بر طبق همین قانون لا یتغیر طبیعی پیوسته
 بر محور خود میچرخد و اراں دوراں فصول اربعه
 و مواسم سال پدید میاید و شاید حکمت خداوند
 در تولید این فصول این است که رنگ گاهی
 يك آهنگ و غیر قابل تبدیل برای شربت قابل
 برداشت نبوده آن ها نمی توانند اراں سح
 رنگابی خط سرد مثلا تصور کنید اگر تمام
 سال بهار میبود و گلهای ملون و معطر ۳۶۵ رور
 کامل ناصره و شامه ما را در گلستانها و ساقین
 نوازش میداد آیا ارا احساس عطر و الوان زیبای
 آن ها خسته نمی شدیم «آیا دران وقت سیمای
 سفید و نقره فام کوه ها که در زیر چادر سفید فام

بوسیله آهنگ های موزون و نغمات دل را این
هیجان را افاده می نمایند چنانچه دوا برین شعرا
منصوصاً قصائد بهاریه ایشان و تاملو های یرار
گل و دور نما های سزه و اشعاریکه در تاملو های
رسمی دیده می شود همه و همه مونس و همبسته
اصل است .

مواسم و فصول سال در حقیقت ادوار حیات
نباتات و اشجار است و در بهار که منبع و آغاز
حیات آنها است از هر کوی و بررس و هر جائیکه
مواد شیمیائی زمین برای پرورش آن مساعد
است ظهور میکسد و بایک قوه حیرت آوری
نمو می نمایند و در هر طرف چه در انسان و حیوان
و چه در اشجار و نباتات و چه در طیور و حشرات
بیک فعالیت و حدیث دائمی و خسته گی ناپذیری
دیده می شود و اگر می بینیم در مقابل نموی ثبات
یا شجری سنگ یا جسم دیگری حائل می گردد
و در میدان تنارع نبات یا شجر مدکور مغلوب
آن می گردد فوراً راه دیگر حسته و از طرف
دیگری سر بیرون میکنند گویا درین وقت حرکت
و جدیت اصل و سکوت و سکون نشانه مرگ
و اقرار است و حتی در بیس خود نباتات هم

(قول داروین) و تمام طبیعیون محاذاتۀ دائمی
برای کسب حوائج روی کار است و ارین جا
است که یکی از فلاسفه میگوید " بهار دوره انتهای
فعالیت و رمایی است که هر کس (انسان ، نبات ،
حیوان ، طیور ، حشرات) تماماً در پی تعبید
حیات خود ها انتهای حدیث را می نمایند "

ایک وقتی چپس است ، محاذله و سعی در
بدست آوردن کمال مطلوب (ار راه مشروع)
اصل میباشد پس باید بحوا با یککه این فصل حیات
آن ها بهار رند گمانی ایشان است گفت و تاکید
نمود که این فرصت را از دست ندهید و برای
رند گمانی آینده خود و ملت و وطن خویش حدیث
کمید و در میدان تنارع للبقا تا حدیکه احلاق
و آداب انسانیت اجاره میدهد ار راه مشروع
پیش بروید و این خاک را همیشه در بهار حوایی
و برومندی و بیک نامی بکده دارید

این است که در دبل برای مصداق اقوال
خود و ابیکه بهار موقع سعی و عمل است و یا مزده
ار بهار داده ما شیم اشعاری شعرا ی مبرز
معاصر و قدیم را شاهد می آوریم
"م ، ترکی"

گل نوروزم

در آرزوی بوی گل نوروزم	در حسرت آن ز کار عالم سوزم
از شمع سه گونه کاری آمورم	میگیریم و میکذارم و می سوزم
	(سلمان لاهوری)

فروردین

ملک الشعرفاری

فرودین ای سکومه سر سال	ای رتو تاره مررع آمال
ای حما ل ز حوسی مطر	آر روی دل و فریب اطر
ای هوای تراهه گردو نه حاك	آسمان تو ار کدورت پاک
ای اسیم حوش تو روح افرای	طمع افسرده را فرح بخشای
ای سحابت گهر فشان ار خود	حر می بخش کشت رار وجود
ای تو اسگر تا مرد را فشان	حکم جاری ترا بر آب روان
ای تو مشاطه عروس چمن	ربور گوش و گردن گلش
ای رتو پر شکوفه شاخ شجر	کلمسان را رعنچه تاج سر
ای رتو رحت سار در بر گل	گوهر شسم تو افسر گل
گر شرف یافت آفتاب ار تست	در جهان دولت شباب ار تست
سی تو ایام را عیاری سی	دوره سال را مدار ی بی
هر طرف بارش توحو دارد	دامن دشت شستو شو دارد
آفتاب کسبون بدامن تسل	از رریات میکشد جدول
وصف نسوان سیه بهار ترا	دامن دشت سبزه رار ترا
حر می یافت کائنات ار تو	رده شد عالم نبات از تو
حیرت آرد کسبون نطاره گل	می برد هوش نغمه بلببل
مشق حاك چنین پراکنده	بهوای بهار شد زنده

زنده را لازم است حس و شعور

طلعت شخص یی حس اندر گور

پسرلی

گل پلستا د الفت

وخت دگلاو او موسوم ډیر کلالی راغلی
که له اسمانه د سرور وروسته تالی راغلی
که له خننه د خلعت بیا یسته کالی راغلی
چه گل ته کورنی بیارما شایسته لالی راغلی
د فرش د پاره غرور غو ته شیلی راغلی
په گرغوشی کس بهار خدا یگو ربالی راغلی

* * *

دناع پالمه کن کومک کړی له ناعوانه سره
په رراعت کس بهار مل دی له اسمانه سره
سل آفرینه په بهار لدی احسانه سره
لری هر حوک په روه کس مینه بیامانه سره
ریدی دامان نه دی وتلی ارعوانه سره
خکه سیالی کوی له شس ډنډ د اسمانه سره
« الفت » لارم دی په ریتنا لدی جهان سره

* * *

سديق الله « رشتين »

ریری را وور دسحر نسیم وطن ته
نه خدا خدا دواړه را علی چمن ته
بهار را عی د سلطو شمس ته
« هرکلی » وائی لمل شیرین دهن ته
حاجت شته اوس دواورو سپین کهن ته
ریدی را عی دگلاو الجمن ته
حکم وشه دو تو راغ و رعس ته
خه لaxe چه خوک شی لار دشت و دمن ته
خوک چه کوری ددی لویو غرولمن ته
مو حاجت دتللو خه دی بیا ختن ته
عربه ولی کلراو نه وی نو کو هکن ته
راشه یر پیر ده دبهار صفت سوس ته

ناعوانه ریری می درمندی پسرلی راغلی
دایه سحر کس غوړید لی دگلاب غوړی ده
دغه شنی یانی دی چه خان پکس سوس پت کړی
للمله گرری چیل پردی ناندی داریری کوی
اوری صحرا نه سا یسته خو نه کلاو پسی
بیا د « الفت » او محنت داری للمله و هی

پسرلی بیا را عی چمن نه له فیصانه سره
په لره سعيه ددهقان بهسه کارونه کیری
عرواوو غوکس هر طرف شیکي چمن خور شوی
واره جهان گل و گلزار دی دبهار له قصه
دغوړی روه په ناع کس تنگ شه دصحرا په امان
لحمکی اغوستی سر تر پایه شه حامه دحسنت
رمو سروطی دی مطر دسکلیتوب او حمال

په دوره راغلی لملی لس گلش ته
د حیران له طلحه تللی په ژړاوی
دگلاو سره عچه ئی هم په لاس ده
له خدا نه ډکه حوله گلاب لگیادی
چه په ووبو کس حیات نوی پیدا شو
پیا له ډکه دشرا مو ورسره ده
چه نو مت من په کلزار دبلبل را عی
عجب رب دپیشخوا هارو بهار کړی
فت په فت پکني ولاړ ریری کلال دی
چه دمشکو خوشوئی شته دی به غرو کي
چه شیرین آشنا مندی پکني کو هکن شی
دبهار صفت ډیر گران دی ای « رشتینه »

مرحبا ای نو بهار

ارطع آقای شیرین سخن هراتی

نو بهار آمد جهانی غم کلیدن گرفت عیبه و اندک گل شکفت و ناع خندیدن گرفت
ار فور ذین برق سرچ ماریدن گرفت بایه مالاشد بکر دوں رعد غریدن گرفت
قمر یان کوئکو رمان و لملان شیون گرفت
بک طرف مانگ تدر و ویکطرف صوت هرات

میلر د صرو قرار

مرحبا ای نو بهار

بر کس محمود بگر می سا غریخته یا لجام می پرستان آتش تر ریخته
یا ستاده سوخته کافور بر سر ریخته یا کشاده چشم و مژگانی پر اردر ریخته
یا عصا بردست دروی رنگ احصر ریخته
یا معطر کرده ناع و راع را ار هر کنار

حشم متش پر حمار

مرحبا ای نو بهار

شعله ور شد در گلستان چهره ریمای گل بر سر مارار عالم رونق سودای گل
روبه بستان رود نرمرای گل آقای گل ار تحول در تعزل عاشق شیدای گل
او فتاده ار تدلل سکه گل مالای گل
بر سر گلهای رنگارنگ ما صدا افتحار

مروحه دست چنار

مرحبا ای نو بهار

لاله گستردست فرش سرح در صحن چمن تا دهد یادی ز حو ناب شهیدان وطن
داغ بر دل سینه بر سوراخ نکشاده دهی میکشد غم من تجمل ز دار ناب رمن
کای وطن خواهان نگاهی جانب خویش کمن
سرح رو ما شنند دائم عاشقان دا عدار

در کنار سبزه رار

مرحبا ای نو بهار

صبحدم مرغ چمن در لعمه و آواست نه در تمام بوستان ها صوت روح افزاست نه
 شور محشر هر کجا که نگر ی بر پاست نه طر فه زمی در میان سینۀ صحر است نه
 شبنم از اشك دو چشم عا شق شیدا ست نه
 در سحر گاهان نگر ید عا شقان دلفکار
 رد جانان رار رار
 مر حمای بو بهار

ناد بوروزی و ر ید ه ار بسار واز بمیں حیز در صحرا حرام ای راهد حلو تمشیں
 ار نما تات ملون حیر ه شد روی رمیں دید ه نکشا کن تماشا صنعت حان آفریں
 صحنه کیتی سراسر گشته چون حلد بریں
 هر کسی را نگر ی شد محو صبح کر دگار
 اور خود بی اختیار
 مر حمای بو بهار

سال نو آمد گرفته پیر و در با عید عام میرسد هر کس بوصل دلسر شیرین کلام
 می نشید را ستان نادو ستان در احترام شیخ و شاه در بدو راهد مست عشرت می بهجام
 گوئی ار شادی بوحد آمد درودیوار و نام
 ملك امن و قته حوا ید ست دولت بر قرار
 معتدل لیل و بهار
 مر حمای بو بهار

طفل نو حیر شکوفه شیر حو از ا در جم مادر ستان بکر برگ و دار ا در جم
 صد هزاران بو گل سیمن عذار ا در جم کلک معنی دمدم صورت نگار ا در چمن
 بار چون آید بر لف مشکمار ا در چمن
 سنبل آشفته سر کرد دیریشان روزگار
 چون شمشه سو گوار
 مر حمای نو بهار

رشته ماران فرود آید طناب ا در طناب کرد فیصا بر تر خلق جها ترا کما میاب
 از رطوبت شعله آتش ندا را دالتها ب حیدود ا در قفای غرس اکنون شیخ و شاف

نخل بار آور نشان ایدوست از مهر صواب

تا پس از تو این عمل ما ندید یا دگار

در تمام روزگار

مرحمای تو بهار

تو بهار آمد اعدا را در وطن خدمت کنید جان فدای از تقای دولت و ملت کنید

حق رحمت از شما دارد وطن غیرت گفتید او نهالان عرس اندر ملک هر ساعت کنید

موسم عرس است اندر کارها همت کنید

خوش بود عرس بهال از مردم بیکو شعار

در کسار حویبار

مرحمای تو بهار

جان من نادا فدای مردم بیکو حاصل کر علو همت خود بدرد دارد ماه و سال

در ترقی و رعایت می نماید اشتعال از عرق ریزی و رحمت میخورد نان حلال

نادر صد شوق و طرب هر روز بشاند بهال

در کسار مرده اند رهن های قفار

تا بهال آید ما را

مرحمای تو بهار

قند شیرین است ای دهقان جمع در کاشتن ریح را اردن برد گلهای احمر کاشتن

سسل و بیل و فرو ریختن عمل کاشتن جوب کار آمد دهد شمشاد و عرعر کاشتن

جلوها دارد سی و سرو و صنوبر کاشتن

در حیاطهای ناع و در کسار و هگدار

در همه شهر و دیار

مرحمای تو بهار

می سزاید چون (هراتی) شاعران اشعارها را سکه همچون مال طوطی سز شد کسارها

در نماشاگاه قدرت میرود هشیارها آب دست مردم دهقان میخورد اشجارها

کارگروقتی که خدمت میکند در کارها

بر سرش هر لحظه باشد ابر رحمت در نشان

نرم نرمك قطره بار

مرحمای تو بهار

پستری

محمد گل نوری

رلمو ورونو د قدرت عجبه کار دی
 اول دوسی پسی مپی پسی ژمی
 دوسی بیه معمور موسم حمامه د تولو
 مپی طلسم کی پر تولو شنو شیللو
 چه نور ژمی لمړی میاشت سی را بره
 چه بوس دسلو عی پهبین کی دوسپی
 ترهمو چه خودک په لاس کی پروتوی
 چه بوس دک دجولی خحه را ووت
 همدعه گل گلدار پسر لی بولی
 پ وټو لو ستون ته ناره ککادی
 س وای ستا سعادت روځی دعه دی
 ر وای روځی ټوله مرقی کی پر علم
 ل : ټی لهورولف هېڅ کله مکړی
 ی وای ټوله سره یوسی که راحت کی
 ساز وډم خواندن بللو وټه پر سر ده
 که سنا بیه د شرابو ' سارو وکړی
 د شرابو په صفت کی گټه لسته
 یار سو ژبی ته صفت دکلو پر سر ده

یو وار تکه توره شپه سی بیا سهار دی
 ورپی بیکلی موسم دبو بهار دی
 که مو حان دی که مویک دی که مو حواری
 وپی اتخی وایه وچ کا دا پکار دی
 روح سپری تر تلنک لاندی گوا یماره دی
 سم دستی دک طالم ناندی گذار دی
 پر تمام عالم سده دغم با تار دی
 په هغه کړی وطن کتل گذار دی
 چه یار سو ورناندی ایسی نوم بهار دی
 هلی هلی ژرسی باخی وحت دریاردی
 چه کوسس اوسعی کړی هغه هو سیاردی
 چه بی علمه په عالم کی شرمسار دی
 چه لټی لهورولف پردیبا عار دی
 خکه ستاسی لیل یو ' یومو تبار دی
 شراب جوړو ته شراب بوسه کمزوری
 وخت صایع ' عمر عث ' عبث گفتاردی
 گټه خه چه په صفت کی بی اصرار دی
 ودی کارو ته یار سو جهان تیار دی

محمد گل ' نوری ' صفت دلورو ته کړی
 یار استکار ' یاحد متکار سپری بی یاردی

قصیده بهار کابل

از طبع آقای اعظمی

سپیده دم شدم از خانه حاشیای صحرای
چرا که فصل ربیع است و سره و اشجار
هوای فصل بهار است، سکه جان پرور
میوش تن رهوای بهار گفت و تناول
ر شهر آمده بیرون و بعد گاهی چند
چه مرعزار که فرشش را محمل سره
زمین سر و حوالی کمود و دامن سر
درختکان همه سر سرودر کنار چمن
چه گویم اربلستان که همچو نقره خام
سکوت است همه غیر چهچه بلبل
سبیم سرد و ملایم ورد وای خوشو
بهر طرف بگری اوج ایست مدام کار
تبسم است و گلها و ناله اربل
در آن نمیه فدام نظر بحال کوه
دیدنش بچنان شد که سرسری گذرم
همین حصار که چون ازدها شده ممتد
پس از نظاره نمود گفتم این حصار عظیم
که نی و سایل و اسباب و دودی تحبک
چه ر بجا که تحمل نکرده باشد خلق
چون مردم آبرور بود یا هوسی؟
دوباره خاطره آمد دیدم از تاریخ
چرا که مردم آبرور از ره غیرت
فکر آنکه نمایند آسروی نگاه
عشق آنکه ناموس ملک و استقلال
چو بود قیمت این آرزو بلند ار جان
بخویش آمده گفتم که کاش اهل وطن
ز اتفاق و تعاون برای حفظ وطن

که تر دماغ کنم از هوای روح او را
کند کس حیات دوباره و آب و هوا
بوصفش آمده ارشاد حسیب خدا
دری سفت و حکمت چو لؤلؤ لالا
رسیدی بیکی مرعزار حلد لسا
چه سرهای لطیفی که بهتر از دیما
ر عکس سپره نماید سپهر چون میما
برقص و عشوه چو جوان ارمن و ترسا
بخویش آب روان است موج حزن صفا
حموش است همه غیر عرش دریا
فرح فراوان بخش چون دم عیسی
ر نقش سره و ارهار و لاله حمرا
طراوت است رهرو و مشک بیزهوا
ر بود فکر مرا آن حصار هوش ر سا
چنان کشید بخویشم که جذب کهرنا
به لیم حصه کامل فرار کوه بچه ها
چرا نباشد آخر بخون خلق خدا؟
در آن زمانه بیچارگی و حشت را
چه حالها که تعمیر آن نگشته خدا
بی عمارت این سد رندگی و ر سا
که محو شد همه اندیشه های تاریبا
نقص حفظ وطن از تناول اعدا
وزین حصار بماند نام و تنگ بجا
گزید دور بود زین حصار سخت بنا
چنین حصار بگیتی نمود عرض لقا
ازین حصار بگیرند غیرتی بسزا
کنند سد متینی بد و در ملک بیبا

بمَلِك حسن نگر گل نهاده تاج بسر

از طبع آفتاب «عالمشامی»

گذشت بهمن و شد روزگار فروردین چقدر وصل پس از هجر میشود شیرین
رسید نوبت احزاب لاله و سرین دهد خطائے بلبل بمحفل تقبیر

که بیست ارستم رور گزار هجران

رفت فصل زمستان گذشت دور کلاغ رسید بلبل و قمری و عمدایب ماغ
بهاده در سر خود لاله ارشاد آباغ زلاله، لاله رحان ترهمی کمنددماغ

ردور چرخ جهان را رسیده دور دگر

بخیر مقدم گل نگهت صدا آید رسد لبیم سر، سر و گریبا آید
بگوش نعمة مرغان خوش هوا آید زکوه و دشت و بیابان همه صدا آید

دهی جو گوش بکھسار را بتدای سحر

در این زمان که در آید بوستان بلبل بمو سمیکه شود شاه کاکل سبیل
بهر صتیکه بطرف چمن حرامد گل بمو قعیکه نماید مرعکان غلغل

روان شدیم سوی چار کار نامو تر

رما و موثر و آن سر گذشت افسانه که گشت پیر همدگی راز صریما نه
بدشت ماند که نه آب بود و نه دانه میسرانکه چها دیدایم مایانه

که دیده است همه آن چه میرسد سر

چار کار یکی دشت ارغوانی بود که پرده ررمانهای نو حوایی بود
نگویم آنکه چها بود ایچه دابی بود یکی صبیغه ربیای زندگانی بود

ر بود دل زمن و بر زمین نهادم سر

نموده خلق بدورش قیامتی ربیا چها عشق در این منظره بود پیدا
بدور منظر او حمله والهوشیدنا کشیده نعلۃ اثتر بدامن صحرا

رده بهستی دلدادگان خویش شرر

دقائقی که در وصفش بیان بود قاصر ماطری که بیم من شرح آن قادر
بلای دوق جوانان و آفت شاعر نه فن دلبری و عشوه هر یکی ماهر

برای عارت دل بدر صد هزون لشکر

چه خوش سرود یکی شاعر ستوده صفات
دید آنکه دهد مرده را دوساره حیات
روان تشنه یاساید از کنار فرات
شمال مرگر کابل سکوتزار حنات

هزار گشته چو صائب بود در این محصر

بهر طرف که نظر میکنم چمن بزم
نه رین جهت که بر حصاره وطن پریم
یکی چمن زدر حنات در این دمن بزم
بید هر که ، بید همان که من بزم
عموه است رالطاف حصرت داور

بسان هر که سلطان بدور حور هاله
حو آرد وی حوا بی راسمان زاله
ریش پیش رود ابرها چور حاله
بر بردو ، زمین سر همی رند لاله
را در آب رسد ، روید ارمینا حمر

نگل بهار یکی بهرجان فرا باشد
چه اسکه آیتی از رحمت خدا باشد
حیات بخش بگویم اگر ، روا باشد
اگر کسی سما بد یقین سرا باشد
که هست منع این رود خانه از کوثر

تمام رود سراسر نسیم و حمد
روان مرده صد ساله میشود رنده
میان حسده او افتاب رقصه
حقیقت آنکه شدم بنده ، بر داو بنده
صدای رمرمه او بود روان پرور

کسار رود ستاده در حتمای چنار
که هست کشور قمری و استان هرار
دلیله وار همی نگردد سیم بهار
ارین قیل به يك بلکه صد هزار هزار
طول رود بیبی مناظر دیگر

روی سبک نشستن کنار رود روان
میان من و چین مطری بود بیمان
صدای شرشر آب و ترانه مرغان
که حسته هستم و بهرین نمیشود در مان
چقدر دلکش و مورو بود چنین بتر

هزار ملک چو کشمیر و کشور یار قند
بند مطره اش همچو عاشقی در بند
بسان رشته حسان تا کها بهم پیوند
به رنگ های فرور یخته خران سو کند
ندیده است بکیتی کسی چنین کشور

چه لطفها ست بدیدن که در شنیدن نیست
چنانچه وصف گلی همچو لطف چیدن نیست
که گفته اند شنیدن سان دیدن نیست
هزار قصه لب بهزیک میکیدن نیست
خوش است بعد شنیدن نشستن اندر مر

بطرف سبز - روزآمد جمله سبز خطان
 برون لطف چمن گشته حمله پیر و جوان
 دهد به پیر و جوان منظر بهار روان
 بسان محشر و طرف جنان تمام دوان
 گرفته شاهد مقصود هر یکی در بر

شنیده ایم که پیران میشوند جوان
 هراکه منظر این کو همار دیده خزان
 هراکه دیده درختان می سرو سامان
 رالطف بار نماید نظر در این منظر

جهان رو برگرفته است رند گامی را
 شروع کرده رسر دوره جوانی را
 عیان نموده کمون حکمت نهایی را
 علاج کرده مرصهای ساقی را
 بسان حور مرین نموده است پیکر

گرفته لاله طراوت چو کودکان ملوس
 بنشته زاله رخ بوستان بسان عروس
 گرفته بلبل و قمری رخ عشق دروس
 رفرط شوق و مسرت کمون شکل حروس
 ملک حسن بگر گل نهاده تاج سر

بحکم آنچه درین روزگار ناید دید
 رسید روز بیا بیا و آفتاب پرید
 چو شب رسید همه مور ها بلا نه خرید
 ز پشت کوه مهی همچو آفتاب جمید
 و بگسند بکطرف آن معجز سیه از سر

شبى نایست لطف و مهی در چشمه
 نه پیش حلوه مه آفتاب چون سده
 ستارگان همه از دور ماه شرمند
 نسیم میورد و سر گهاست رقصند
 بگوش میرسد از طرف حوی شر شر شر

ز اتفاق قمر بدر سد هلال بود
 ما قدر که بگفتند هم شمال بود
 میان خاطر همداره هلال بود
 چنین گدشت حقیقت بدو خیال بود
 بگفتم آنچه اران بیشتر مکی ناور

ملند گشته گردون قمر صد تمکین
 نمود صحنه گیتی سور خود ترئین
 و ناغ و راغ و چمن ناد من همه سیمین
 شب است لیک بکوتر رور فروردین
 چنین شب است و بسیار روزها بهتر

همی شنیدم و دیدم طرایف و آداب
 صدای نغمه آب و نظاره مهتاب
 بدین نمط نگذشت و رسید موسم حواب
 ز فرط عشق نهادیم سر مروی تراب
 چو کودکی که بهد سر بدامن مادر

باستقبال عرفی شیرازی

در مدح اعلی حضرت المتوکل علی الله محمد طاهر شاه بادشاه جوان جوان سحت معارف پرور افغانستان
ار طبع آقای حبه

نوبهار آمد که گیرد باده از رخسار گل
وقت آن آمد که از ترستی فیض بهار
سکه سودای شگفتی در طبیعت عالمست
داشت اندر سیه بلبل داع حرمان هر قدر
هر شجر در بر دانی سر ز احسان بهار
شیوه هائی عام رحمت را تماشا کرد می است
گوشه دستار ماهم دید آخر دسته
حمامه صمغست و دست کنار قدرت ایسمه
حاضری مسکون تأثیر طبیعت چون شود
در جبین فصلی که این است اقتضائی رور کار
حیف نبود همچو من یک سلسل رنگس هوا
هر کجا آید سخن راں گل من از خود میروم

آنقدرها داع هجر گله داری دیده ام

تا قیامت میکند بر تر شمشیر گل

تا بجائی عالم نشو و نماییده است
پیش کش خواهم نمود در حضور داوری
داور عالم امیر کشور افغانستان
شه محمد طاهر افعال جوان سحت جوان
تا قدم از عالم از واجد احسام زد
دارد از این در در یائی در ابی سار تیغ
تاج می دارد که در خود چون در یکدانه یافت
ای بهار مقدلت وی ایر احسان و کرم
در هوایت ذره ایم ای آفتاب لطف حق
ای هدای خلق توجا بها که هر دم میکند

آرزو ها میکند در سیه بی ربهار گل
دارد از خلق لطیف شمه اطهار گل
کرده مردورامیت راں دات فیض آثار گل
آنکه میلادش بوده دولت بیدار گل
طالعش بر سر فشانده سحت بر خوردار گل
هم غنای نیر او ارفتح در مقام گل
تخت می نالد که یک گل دید از بسیار گل
میدماید فیض مدحت در دن افکار گل
جده خواهم کند از تا شاسوار گل
دولت آسودگی زان گلش اسرار گل

کابل ارعهد تو صد کشمیر دردا مان کوه
گلشن از فیض نگاهت عالم آرا تا نشد
گرسیم خلق تو در طرف گلشن نگذرد
ناغ دولت را نسوئی گلدسته بند آرزو
رار دل را بوستان نتوان بهمتار حضرت
ای معارف دانشگاه ای آفتاب معدلت
دات پاکت آیت رحمت بود سر عالمی
زیر هر سسکی خطای آهوی تانار گل
در زمانه بود بیمقدار بلبل، حواری گل
بلبلان آورده ماند تا اندیما ر گل
می توانی بست بر یکدسته صد اطوار گل
هر طرف نکشاده از روی ادب طومار گل
هر بهار از فیض تو دارد دو چند یار گل
فیض یابد هر که همچون را بر گوهر مار گل

گل فشانیهائی طمع بر غزل آماده ست
لاحرم ناچار دارد مطلق در کار گل

غزل

ار کرم نگذر نگلشن در لباس حمار گل
خوشگوار اثر بود می نا گلاب آمیخت
تامشام جان مستان تاره تر دارد ر عطر
مشت حاکی باید تاول ردل در چشم ما
ای که هر شب بر مرار غیر می سوری چ اع
تا فشانده در قد و مت درهم و دیوار گل
بسمه را گیرار دهاں شیشه و نگار گل
خوش بود گر اوریم از حائل حمار گل
گر دلی داری رلی اندر سر اعیار گل
بر سر خاک شهید خویش روی آ ر گل

فیض حسای "حتشا" از خط و بالامی شود
دمده رب و دلرب افتد ریحان رار گل

شهر با را در مد بخت گلشنی آراستم
تا داد ایمن بود این گلشن از حور حران
گلشن لعلی بیارد ناغ امکان ایچسین
هر گل این گلستان را رنگ و بوی دیگرست
از خدا خواهم کنون رنگ اثر بوی قبول
مرد عای دولتت هر جا شود دستی بلند
بزم امکان تا بود مشعل سرور مهر و ما
تابان ساعت که خند دگلشن و گرید سحاب
اسم و رسم نوا الهی زیده و پاینده ماد
سوردار رشک برنگ مرع آتش حوار گل
گریه از مشت عمار مادمد صد بار گل
گویناور تا محیط ارمر کر پر کار گل
گر ندارد ناوار امن هر که گو شمار گل
زانکه بر طرح دعای من بود معمار گل
بردار فیض سماوی بر کمش صد بار گل
ناع گردون را بود تائات و سیار گل
تا بآدم کز نمریش آورد اشجار گل
ار می صرت ناع دولتت سرشار گل

مادپر چون چون امارار عم دل اعدایتو

چهره احباب تو بشکفته مثل بار گل

روشهای ادبی و بدیعی معاصر

جمال La beauté

ترجمه : م. قدیر تره کی

نقد

انریو فسوردو کتورسیا، الدین صری

ماهیت و درخات جمال

بطا هراب عالیۀ حیات روحی

طوری که در دروس و حیات مطالعه کرده میشود در صفحه ابتدائی حیات معمولی ما یک عدد هجانات سیطی و جود دارد مثل ' ترس ' خدات ' تمایل ' غیر از این هیجان های سیطه که ناسمای مجتمعی یاد کرده میشود یکی هم حالات روحیه دیگر است که علمای نفس آنها را هیجانات عالیہ نام میکنند و این هیجانات بطور عموم دارای سه نصب العین میباشد ' حق ' حیر ' حس ' بواسطه اینکه حیات روحیه ما عبارت از یک سلسله اعمال و تظاهرات معلق و مهممی میباشد لهذا میتوان تمام تظاهرات ما فوق تظاهرات سیط را بهمان سه موضوع فوق ارجاع نمود .

هیئت عمومی حیات ' هیجانات ' اختراصات افکار و اراده و اوقتی که مواحه با هیجان میشود همیشه متوجه (حس) میباشد .

جمال و احساس

باید تجسس نمودن مناسباتی که بین لوازم

حیات روحی ما (و یا به عبارتی صریح تر احساسات داخلی و خارجی که زمینه حساسیت و دکاء انسان است) و احساسات بدیعی ما وجود دارد از وظائف اولیه و مشغله مهمه بدیعیات باشد ، زیرا حقیقتاً وقتی که ماهیت هیجان و حس بدیع را در داخل اوصاف روحی تجسس میدمائیم و این چیزیکه در برابر ما اظهار وجود میکند احساسات است زیرا در بین شاید اشتباهی نباشد که يك انسانیکه از احساسات سمعی و بصری محروم باشد در برابر او نه رنگ و نه صدا اهمیت دارد زیرا این قبیل مردم از رنگ و صدا نمیتواند حظ ببرد - پس درین صورت میتوان گفت که در بین احساسات بدیعی و احساسات ظاهری ما مناسبست و ملازمت کاملی وجود دارد و البته موضوع آنقدر سیط نیست که تنها به همین تفصیلات قناعت کرده شود زیرا اگر قیل از تحقیق در باره ملازمت و مناسبت هر دو دسته احساسات موضوع اولاً تنها حس بدیعی را مورد مطالعه قرار دهیم در آن وقت عبور خواهیم شد حس بدیع را بد و عصر مثل

مناسر حسى sentimental و عنصر حساسى
Sensible تهرىق شمائىم

تهرىق عناصر حساسى وحسى

حقيقاً اساس حيات بدعى را احساساتى
تشكيل ميهند كه مولود حواس ميباشد ولى
با آن هم نميتوان هيچ وقت ادعا كرد كه احكام
بدعى ما تماماً در تحت تاثير عوامل حساسى موجود
ميبايد زيرا هر اندازه كه احساسات شديد و يا
لطيف باشد آن را نميتوان حمال ناميده
اگر چيرى را زير پا فاهيم و باشد بدو حواس مارا
موجود جلب كرد و حكم كرديم كه همين چير حمال
است در آن وقت ما مسلمانى دقتى كرده احساسات
عسوى را با همچنان بدعى در آميخته ايم زيرا
يك رنگ ، يك صدا ، يك حركت و قى داراى
صفت بدعى ميباشد كه همچنان در ما توليد كند
چرا كه همان استعدادى كه در آن ها وجود دارد
و آن استعداد سبب همچنان ما ميشود در حقيقت
جوهر و صفت اساسيه احساساتى را تشكيل مدهند
كه آن احساسات او را درك ميكند .

اگر چه خطوط محسوسه با قوه داراى
حمال ميباشد اما براى اينكه آن حمال بالفعل
موجود آيد حتماً تر حمان همچنان يك روح
معين باشد اين موضوع نه تنها در حيات بدعى ما
بلكه در حيات فكرى و علمى ماير هم چنان است

مثلاً لوازم فكرى كه عايد به قانون سقوط يك
سنگ ميباشد احساسات بصرى در ما ايجاد ميكند
واين ايجاد كم كم در اعماق طبقات روح ما ورو
ميرود زيرا براى اينكه يكى از محسوسات بصرى
در دائره ادراك و فكر ما نفوذ كند تاثير حافظه
جالات ، تداعى افكار (۱) و قدرت تركيبي
شعور بشرى در آن تكار است

تركيب بدعى :

همچنان براى احساسات سمعى كه مولود يك
آهنگ و نوته موسيقى باشد و همچنان در روح انسان
توليد كند ميتوان مدعايات فوق را در ميان
آورد و گف كه يك احساس مؤثرات طبيعى را
بدريعه اعصاب سمعى بحمله عصبه ميرساند و حمله
عصبه داراى يك نوع شعور بدعى است كه آنرا
براى يك نص العن بدعى با احساسات فوق الذكر
در آميخته باعث موجود آوردن تداعى ميكردد
و يك احساس سمعى و با انطباق بصرى به دار آن
كه از عمليات تركيبي اين قوه گذشت مولد
يك حس و همچنان بدعى ميشود

خلاصه عمليات ابتدائيه حيات شعورى كه
متعلق بحواس است و احساساتيكه اين حواس
از خارج كسب ميكسند و فعاليت تركيبي كه از
احساسات مذكور موجود آمده سبب توليد همچنان
بدعى ميكردد و همه اينها چير هائى هستند كه

(۱) تداعى افكار عبارت از همان تسلسل حالات شعوريه است كه انسان بوسيله آن ارديدن و يا شيدن ...

يك چيز به چير ديگرى منتقل ميشود مثل اينكه ابر باران را در ذهن ما تحم مدهد « مترحم »

يك ديگر مستقل ميباشد ريرا اساساً اصليت
ورير نيالته (حيات روجى عارت از همين
كيب ميباشد

جمال آفاقى وعمدى

وقتيكه موضوع جمال در نظر فلاسفه علمائى
م الروح، علمائى اجتماع واقع ميشود اكثر
حت ايشان در اطراف اينكه جمال يك حير
اقي است يا عمدى دور مىگردند

در يونان قديم افلاطون به چارها نيكه در
لر انسان داراى جمال در ميچورد انعكاس
تا جمال فكرى را كه مستند به تصورات دهى
د ديده و گفته بود لهر انداره كه آن انعكاس
ديد باشد همان انداره همان چير داراى جمال
داده ترى است گوناگون در نظر افلاطون جمال

راى اهميت و قيمت عمدى بوده است، ولى
سطو اين قيمت و اهميت بديعى را در اشيا نيكه
ر محيط طبيعى و اجتماعى مالك صفت حس باشد
ستجو كرده اشياى مذكور را به تصيف و دسته
دى در آورده و خود يك عده سخاياتى بديعى
در آنها نشان داده و گفته بود هر چير بسكه
راى نظام، تناسب، انتظام، اعتدال است
احب جمال ميباشد پس از روى اين نظر به
توان گفت كه جمال داراى ماهيت آفاقى است
برا يك چيز عمدى حكم كردن شعور است براشيا
نى يك چير آفاقى تاثير اشياست بر شعور انسان.

احتلاط عناصر آفاقى وعمدى :

اين موضوع يعنى مسئله آفاقى بودن يا عمدى
بودن جمال در تاريخ فلسفه و در اين مقدمه
ادبيات و صنعت و در مباحثه هاى از باب تدريس
يك مدت طويلى مورد بحث و مباحثه بوده است
در حاليكه اين مسئله اساساً غلط وضع گرديده بود
ريرا مطابق نظريات علمى جمال به داراى ماهيت
آفاقى كامل و به صاحب سجيۀ عمدى محص ميباشد
لكه در حقيقت هر دو موضوع مذكور در رسته
جمال بهم ديگر حلول و تداخل ميمايد بقاء
علمه جمال يك حالت روجى است كه از قدرت
تركيبى عناصر روجى يا گاهى از عالم ماطى
بدون قيد و شرط بصورت تجيلى (Imaginatif)
توليد ميشود و به رديد فيلسوف اعلى مقام المان
كلمات اين نقطه را بطور توصيح ميمايد

« در اثنائيكه مدر كه و محيله احكام بديعى
خود را صادر ميكند تماماً آزاد ميما شد يعنى
احكام بديعى مثل احكام منطقى تابع به هيچگونه
نصور معين و يا به تعداد ديگر تابع بقواعد خصوصيه
معرفت ليست و مولداو آهنگى ميباشد كه در بين
مدر كه و حساسيت و خود دارد و اين آهنگ هم
مولود فعاليت آزادانه مكره است، پس از مطالعات
بالا چنين نتيجه گرفته ميشود كه نميتوان چنان
جمال مستقل آفاقى يا عمدى كه يكي ارد بگر آن
كاملاً مجزا باشد تصور نمود زيرا در بين هر دو
عصر مذكور يك حلول يور و صميمى وجود

داشته این حلول در تمام تصورات حس و جمال
حاکمیت دارد و صرف این قدر میتوان گفت
که عناصر آفاقی و انسی آنرا تنها در ذهن میتوان
ارهم جدا کرد:

طبیعت و جمال

در انشائیکه اسان در اطراف آفاقیت و عندیت
جمال فکر میکند دایماً این نظریه در برابر او
عرض وجود میکند

آیا در طبیعت چنان حس و جمالی که از
تأثیر و مداخلة شعور اسان آرا داده باشد
وجود ندارد؟

حقیقتاً این سوالیست که تمام ارباب مدایع
بدان در حدود اندازین سبب بعضی از ایشان
را عقیده این است که در طبیعت بعضی شرایط
آفاقی حس - موجود بوده در مواقع مساعد خود
را به چشم عرصه میکنند زیرا اوجه های طبیعی
در ذات خود دارای جمال میباشد

به عقیده بعضی از متفکرین دیگر طبیعت
يك چیر حشك و عاری از جمال است تا وقتی که
انسان شعور بدیعی را سوی او متوجه نکند
و در آن آهنگ مجبلة ما بوجود نیاید جمال
وجود ندارد

رو به مرتبه ار همه مهمترین است که طرز
تلقى طبیعت درین زمینه دارای رول بزرگی

میباشد: زیرا هوگو و رولا (۱) با افکار
مختلفی درباره طبیعت میدهند چه يك شاعر ره
الیست Realist طبیعت Nature را طوری و يك نثر
رومان نویس و شاعر رومان، طبیعت را طوری
دیگری می بیند و نشان میدهد. سایر مطالعات
بالاحمالیکه در طبیعت وجود دارد عمارت ار روشمی
است که از طرز تفکر و تحسین داستان های
ادبی منعکس میگردد در همین مورد است که هاندی
دوکلارو (۲) میگوید «طبیعت يك اثر صنعت
است و لی این ماهیت طبیعت تنها از نقطه نظر
رومان تیرم میباشد از همین جهت است که تصویر های
طبیعی هوگو در برابر دوق های کلاسیک های
فرانسه و دنیای دیگر دارای ماهیت سرد و
بارد است».

لی تارما نیکه ژان ژاک روسو ظهور نموده
بود طبیعت در نظر صنعت کاران مانی قیدی
تلقى میگردد و صرف چیریکه در آن وقت وجود
داشت و نمیتوان ازان انکار نمود آن هم وجود
(حس طبیعت) بوده است که در ادیان مردم آن
سامان حاصل داشت

حس طبیعت

آیا ممکن است اسان دارای حس طبیعت باشد؟
لی در مرتبه احساسات دیگر اسان یکی هم حس
طبیعت است و این حس، طبیعت را در نظر

(۱) امیل زولا، موسی دبستان ماتو دالیرم و یکی

(۲) امیل رولا، میگفت صنعت حس است که از

ما و دارای عینک مسلکی صنعت کار دیده میشود درین جا
اشاره بهین گفته رولا میباشد «مترحم».

انسان حسین و جمیل نشان میدهد و اگر این حس را مستقیماً مورد دقت قرار دهیم می بینیم که این حس تماماً دارای ماهیت حیاتی است و این حس به عقیده شارل لالر عالم بدیعیات يك حس عمومی ' مهم و گوارائی بوده عبارت از خلاصه يك عده احساساتی است که مولود اعصاب حساسه ما می باشد و این حس همان حالت روحیه است که فرانسوی ها آرا (سه بسته ری) و ما (حس حال) ترجمه می کنیم ' و اینکه ما بوسیله این حس در خارج حمالی می بینیم آن جمال يك چیز حقیقی بوده عبارت از حسی است که مثل جمال دیده میشود (Pseude esthetique) و این حس چون فعلاً در رمره مسائل بدیعیات و صنعت همیشه مورد بحث بوده دائماً مورد توجه ارباب صنعت است لهذا میتوان گفت که يك حلقه

معین از مراحل تکامل بدیعیات را تشکیل میدهد زیرا سلسله کو های آلپ و جمال سوید ررلند که امروز در الطار مردم اروپا دارای حس و جمال است فعلاً در رد رومانیها دارای هیچگونه اهمیت بدیعی نبود ' پس از مطالعات مذکور چنین نتیجه میگیریم که اگر چه در طبیعت و حس طبیعت جمالی موجود است اما این جمال را وقتی درك میکنیم که ما سویی فلسفی بدیعی ما عطاقت داشته ند ریمه فورمول های محصوله مدرسه بادستان فلسفی که مانند ان منسوبیم رنگ آمیزی شود و باینصورت طبیعت بعد از ان که مدریمه

صنعت صیقلی شود دارای ماهیت جمال میگردد البته تنها دیدن جمال طبیعت نمیتواند حس بدیع بشر را مطمئن سازد زیرا وقتی که انسان طبیعت را دارای جمال و ربمائی میاندودوق میکند تا بواسطه صنعت عین همان جمال را کاپی کرده آنچه را که خود احساس کرده است بدیگران هم بفهماند و این است که این دوق و این حس کاپی کردن نشان میدهد که در نهاد اولاد آدمی مفکوره هم تمام مفکوره بدیعی وجود داشته و بشر نمیتواند این مفکوره بدیعی خود را در محسوسات خویش پیدا کند و اینك در اثر همین ناانایی مفکوره بدیعی در محسوسات است که يك انسان صنعت کار میتواند که ارقوه بدیعی خود اثری به میدان برآورد که تمام مفهومش دارای جمال و ربمائی باشد

صنعت و جمال :

پس در بصورت میتوانیم عیار جمال طبیعی که در اثر مداخله شعور ما بوجود می آید جمال دیگری هم که آن را (جمال صنعت) نام میگذارند انداع سمائیم و صنعت غیر از همین انداع چیز دیگری نیست و تنها چیزی که درین حاکم است که باید آن قدری در رنگ و توقف کرد این است که باید قوه را که محرک (انداع بدیعی) است در باییم ' درین زمینه یعنی در باره حیات باطنی که سائق بوجود آوردن جمال در صنعت میباشد فلاسفه ' علمای نفس و علمای اجتماع افکار مختلفی اظهار کرده اند چنانچه فلاطون که از اجله

فلاسفه یونان بود در تاریخ های فلسفه و کتب
 بدیعیات خویش در قسمت نظریه حس مطلق
 (La beauté absolue) خود به ماهیت مابعد
 الطبیعی جمال پرداخته و در اثبات آن یافشاری
 نموده است

نظریات فلسفی در بارهٔ مکتورهٔ بدیعی :

به عقیدهٔ افلاطون فکر و حس جمالی که در نهاد
 ما وجود دارد غیر از خاطره و حافظه همان
 جمال مطلق که روح ماقبل از داخل شدن به
 بدن در عالم مثل (Ideo) دیده بود چیر دیگری
 نیست و اکنون وقتیکه به معاونت حواس مطهره
 طبیعت در نظر ما ریابارشت بر میجو در روح ما
 فوراً این منظره ها را با حافظه و خاطره های
 قدیمهٔ خود مقایسه می نماید و بهر اندازه که يك
 روح از همان مثل ارلی بیشتر دارای خاطره
 و حافظه باشد بهمان اندازه عناصر طبعی را
 حسین می یابد فلاسفه و متوفین و رومانسک ها
 همه ازین نظریهٔ افلاطون الهام بدیعی گرفته
 اند

عنصر روحی در مکتورهٔ بدیعی

اگر خواسته شود از نظریات عمدی و اساسی
 فلاسفه و ادبای نظریات ماورای طبیعی صرف
 نظر کرده منبع حقیقی و مثبت انداع بدیعی را
 در یابیم فوراً در مقابل ما مطالعات علمای
 روحیات و اجتماعیات عرض نمود میکنند .
 در نظر علمای روحیات و فنی که ما کدام حکم بدیعی

میدهم آن حکم مولود مکتورهٔ بدیعی ماست و این
 ملکه تجسس بدیعی نیز راده (La gout)
 می باشد زیرا دوق که عبارت از عنصر روحی
 فردی جمال است غیر از خاصیت تعریف محسوسات
 مطبوع از غیر مطبوع جبر دیگر نمائند چرا
 ما در یقهٔ آن اوصاف و طریقهٔ انداع بدیعیات را
 در یافته و خطاهائی را که سبب احلال شرائط
 جمال می باشد تمیز می نمائیم یا نه عمارهٔ دیگر دوق
 عبارت از استعداد حس کردن اشیای حواس است
 که در سیهٔ شعوری ما حا دارد

ذوق

اگر خواسته شود دوق از نقطهٔ نظر علم
 تحلیل گردد میتوان گفت که
 « این ملکه و استعداد اسان مرکب از دو
 عنصر است که یکی آن يك حساسیت عمیقی است
 در مقابل احساسات سمعی و بصری و دوم عبارت
 از علاقه و دل جویی نفعی می باشد را جمع به
 احوال و شرایط بدیعی اشیا » برای اینکه
 محسوسات حواس ما از قبیل رنگ آواز حرکت
 و امثال آنها که داخل شعور بدیعی ما گردد باید
 احساس خوش و لذت بخشی در ما تولید کنند
 و وقتیکه احوال و شرایط بدیعی اشیاء مثل نظام
 وحدت در تنوع ' تناسب ' موافقت و امثال آن
 ها « احساسات » عناصر و اجرای حافظه و استعداد
 نداعی ما اختلاف پیدا کنند همان استعداد تحس
 بدیعی که در بالا ذوق تمام داده شد وجود می یابد

دها:

واگر این استعداد نادره قوی باشد که قدرت ادعای وانکار را پیدا کند در آن وقت آثار ادعا یا عنقریب که مقابله است (Le génie) و رنگی مانا شد میگوئیم.

علمای بدیعی که به تحقیق اوصاف بدیعی ده‌های شعرا و صنعت کاران بر رگی پرداخته اند میگویند که ده‌ها عبارت از عکس تأثیر يك حساسیت زیاد و مقاومت حمله عصبه بآن می‌باشد. اوژن ورن که یکی از علمای بدیعی قرن ۱۹ فرانسه بود میگوید دهائیکه دارای حسه‌های علمی و فلسفی و اخلاقی باشد فعالیت بدیعی آن به نسبت فعالیت‌های بدیعی رهاهای دیگر دارای ماهیت معین و مشخصی می‌باشد و با به عبارت صریح زردهای علمای و فلاسفه و مقدمات (۱) و متفکرین دارای ماهیت محرد و بطری و ده‌های صنعت کار صاحب ماهیت مشخص و حیاتی است و از همین جهت است موضوع صنعت هر چه می‌خواهد باشد و قتیکه صنعت کار چیری را حس و با فکر میکند و در آن رهنه کدام اثر صنعتی بوجود می‌آورد و آن اثر محصول هیجان بدیعی او می‌باشد چیر هائی را که ما نمیتوانیم دیگران بهم‌ایم ایشان نافاده بلع و رسانیم

میکند و در روح دیگران موقعیت و مقامی کسب میکند که بسیار صمیمی است آبا تصور می‌فرمائید که در هیکل‌های رودن (۲) و آهنگ‌های موسیقی تهنون (۳) چه اسرارای حواید که به‌هم‌ارندگانی را با معینی تر و شعوری تر و حادتر تر نشان میدهد و و قتیکه بر گس (۴) میگوید که «صنعت کار انسانی است که مثل ما و شما درین دیار نیست دارد ولی او پرده را از روی حقائق بواسطه حدسیات بدیعی خود بر میدارد» در حقیقت مقصد همان چیری است که در فوق گفته شد

روبیم رفته علمای روحیایکه به بدیعیات علاقه دارند در تشکیل و ترکیب معکوره بدیعی انسان دوق و ده‌ها را عبارت از يك يك عنصر فردی روحی میدانند و بهمین صورت موضوع را بر مطالعه و تحقیق در می‌بازند و اگر این حقیقت را که وقایع موجود صنعت و جمال نما نشان میدهد بر مطالعه و تشریح آریم احساس حواهم کرد که بالذات این عناصر محتاج شرح و تفصیل می‌باشند

عنصر اجتماعی در احکام بدیعی ما :

اگر خواسته شود عناصر مذکور مطالعه گردد در آن وقت دیده میشود که عناصر مذکور مولود

(۱) متقدیر به یک دسته از علمائی اطلاق میشود که ایشان موضوعات تاریخی و علمی را با اصول مقایسه‌وی و استقرانی مورد انتقاد قرار داده ارزش و اهمیت آنها را ظاهر میکنند.

(۲) رودن از معروف ترین هیکل تراش فرانسه در قرن ۱۹ بوده است (۳) از معروف ترین موسیقی شناس‌های معاصر آلمان است (۴) برگسون کلاسیک ترین فیلسوف معاصر و فیلسوف الهی فعلی فرانس است «مترجم».

عوامل اجتماعی و معشری است که از هر طرف افراد را احاطه نموده است از همین جهت است که اکثری از علمای روحیات در اثبات توضیح و تفصیل این موضوع حتماً به مؤثرات اجتماعی و عوامل محیطی و معشری قیمت و اهمیت میدهد در همین جا است که طوماس (یکی از علمای روحیات فرانسه) میگوید:

«در هر نوعی از تلقیات مفکوره وی مدیعی انعکاس تحارب زندگانی را می بینیم و ازین حجه مفکوره های مدیعی را میتوان از روی ادوار و مکان تفریق و تقسیم کرد و هم طوریکه تلقی شعر در مملکت فرانسه به حصص شمالی و جنوبی واحد و یک سان نیست همچنان در قرن ۱۷ موضوع تلقی شعر طرر دیگر و در قرن ۱۸ طور دیگر بوده است».

همچنان شارل لالو عقیده دارد که «طرر تلقی صنعت مولود عوامل اجتماعی است و ازین حجه لایذ موضوعات مدیعی مذکور را بناساس های علمی احتمایات مورد مطالعه قرار داد» ویر گوستا و لاسون مورخ ادبیات فرانسه در اثر تحقیقات علمی خود باین نتیجه رسیده است که هیچ يك صنعت و ادبیات و هیچ يك شاعر و صنعت کار از استبداد و تاثیر حیات اجتماعی ملت مسوبه خود نجات نیافته است.

قیمت (۱) بدیعی

تمام این مطالعات نشان میدهد که تلقیات مدیعی تمام ارباب صنعت و حکم ایشان در باره جمال مالاخره شخصیت خود آن ها در تحت تاثیر يك عده شرائط و ایجابات معشری و اجتماعی محیط مسكونه آن ها بوجود میآید

مسیونوگله (یکی از علمای معاصر اجتماعی فرانسه طرفدار دستان اجتماعی دور کایم) در اثباتیکه میجوهد سیر تکامل قیمت های مدیعی را مورد تحقیق خود قرار دهد يك بار ناموضوع جمال مواحه میشود میگوید: «جمعیت به صنعت کار مسوبه خود هر گونه احساسات مدیعی می بخشد زیرا وحدت های دیسی، عزت نفس های فامیلی و قبیله وی، معاشرت های نژادی، احساسات عممه وی (داستانی)، آرزوی تحکم و تسلط، محبت اساییت، حوا هشات عشقی، احساسات لیریک (عرامی) همه در روح اسان يك نوع حس جمال تولید میکند و این تاثیر نه تنها در قیمت مدیعی بلکه در هر گونه تلقیات مادیده میشود» گویا مطابق عقیده این عالم و علمای دیگر اجتماعی باعث ایجاد مسکوره مدیعی ما قنهای حدسیات و فلسفه های مدیعی باذوق و تحس

(۱) قیمت بدیعی، عبارت از مجموع مقتدات و امکاری است راجع به مدیعیات متلايك اثر صنعتی در فرد کسی دارای اهمیت زیاد بدیعی ولی در فرد دیگری عاری از اهمیت میباشد گویا قیمت بدیعی همان اهمیتی است که اسان به آثار صنعتی میدهد این است که بعد ازین در هر جا کلمه (قیمت) ذکر شد مدعا همین است «مترحم»

ودها یا سائر عناصر فردی و عندی نیست بلکه بر علاوه این حدسیات و غیره محیط و معشریت اجتماعی اساس بزماعت ایجاد آن میباشد.

باین صورت همان جنبه های بدیعیات را که علمای روحیات توانسته شرح و توضیح بدهند علمای اجتماع بدریعهٔ تسایحی که از تحقیقات آفاقی و اجتماعی احد کرده اند تمام خواهند نمود.

نظریهٔ وحدت در تنوع.

مادرین رمیه اگر بطریات فلسفی و یا بطریات معیارهای فردی را که علمای روح سفارش میکنند یا تأثیر جمعیت را بگفتهٔ علمای اجتماع قبول کنیم بهر صورت در اطراف هر سه موضوع مذکور علمای بدیعیات طوری بحث کرده اند که شایان قبول و ناوَر است مثلاً «وحدت در تنوع» همانیکه در یک تابلوی رسامی وجود دارد و حسیکه در یک پارچهٔ اَرعناصر طبیعی دیده میشود و تنوعیکه در یک نوتة موسیقی و یا یک قطعهٔ شعر دار است در عین زمان در بطن انسان بحال وحدت جلوه میدهند و یاد رتنوعیکه از قیل در حثان ' سایه ها ' صیاء هادر یک تابلو دیده میشود و تنوعیکه مثل کلمات ' قوافی ' جملات در شعر به نظر میخورد معیناً وحدتی می بینیم و اینک اساس حکم حمل در همین وجیزه (وحدت در تنوع) وجود دارد. لژون ورون در اثنا ئیکه میخواهد حصول حسن بدیعی را مورد بحث و مطالعه قرار بدهد موضوع فوق

را بسیار اهمیت میدهد و میگوید همان وحدت منطقی که از بین تخالفات و تنوعات حس جمال را بوجود میآورد از نقطه نظر فیزیولوژی هم شایان قبول است.

توضیح فیزیولوژی یک :

باین صورت در عین زمان اعصاب مختلفه به فعالیت در آمده یک نوع ممارسهٔ عضوی هم بوجود می آید در حالیکه در غیر آن موجب عطالت یک قسمت زیادی از اعصاب میگردد

از مطالعات بسالا فهمیده میشود که (نظریهٔ وحدت در تنوع) از یک طرف مستند به پسیکولوژی (علم الروح) است مثلاً شعور در موصو عیکه طرف مشاهده او قرار میگیرد میل دارد یک نوع وحدت و ارتباط منطقی در آن در بسا دواز طرف دیگر از فیزیولوژی قوه و انرژی حاصل میکند مثلاً در آن وقت اعصابیکه مأمور نقل دادن احساسات مختلفی میباشند آغار به فعالیت نموده در کار کردن و کار دادن چهار عصوی یک نوع توازن حرکی (دینامیک) حاصل میشود.

درجات جمال :

احساسات بدیعی لشکل درجات مختلفی تجلی می نمایند و پول سوریز یکی از علمای بدیعی فرانسه این درجات را در تحت تصنیف درآورده در کتاب معنون به (جمال عقلی) در اطرای این تصنیف شرح داده است.

قرار عقیدهٔ این عالم موضوعی استیکه شعور بدیعی

ما آنها را دارای جمال میدانیم عموماً درسه صفحه دیده میشوند مثلاً :

۱- هیئت عمومی تحسسات بدیعی که مولود احساسات میباشد این تحسسات را میتوان در تحت عنوان (جمال حاسی *La beauteesensible*) جمع کرد.

۲- تحسسات بدیعی که مولود تصورات معکوره مامیباشد و این دسته را میتوان در تحت عنوان (جمال ذهنی *La beauteeintellectuelle*) جمع نمود

۳- هیجانات و احساساتی که در اثر مداخله عناصر حسی بواسطه صرف قوای حیات باطنی بوجود می آید و این صنف را میتوان (جمال معنوی *La beaute moral*) نام داد.

جمال حاسی

روحیات ما نشان میدهد که انسان دارای دو نوع احساس است مثل احساسات خارجی و احساسات باطنی حقیقتاً و فنیکه متوجه میشودیم می بینیم که هر کدامی از ما یکدسته حواس ظاهری ارقیل سمعی، بصری، لمسی، و... و یکدسته حواس باطنی مانند حسن حال، اضطراب جنسیت و امثال آنرا دارا میباشیم که در احکام بدیعی عوالم خارجی همه این احساسات دارای سلطه و نفوذ اند و مسئله کمیت احکام بدیعی انسان مربوط بدرجه تاثیر و نفوذ این حواس میباشد. نباید بسوی اسمای حواس دیده تصور نمود که

احکام بدیعی تنها در تحت تاثیر حواس بوجود می آید زیرا در بالا دیدید که در بین جمال و حواس چه مناسباتی وجود دارد؟ و این را هم باید از نظر دور داشت که در یک نوع از جمال احساسات دارای رون عمده و بررگی میباشد زیرا شاید درین اشتباهی نباشد که در درک کردن احوال و شرایط بدیعی یک تاملوی رسامی التلاف الوان و ضیاء دران و صور مستقیمه و مکسر و خطوطیکه در یک اثر معماری نگار رده میشود و امثال آن ها محتاج به فعالیت حواس میباشیم

جمال ذهنی

الته در اینکه ندانیم یک شعر تا چه درجه تزیین، ادا و صوغ و امثال آن اهمیت بدیعی دارد محتاج به فعالیت ذهنی و دکائی میگردیم همچنان مطالعه اساس های بدیعی مثل تناظر، تناسب نظام و امثال آنها یعنی خصوصیت های ریاضی بدیعیات در رمره همین گونه جمال داخل میباشد. پس از مطالعات فوق شیهه گرفته میشود که وقتیکه یکدسته استعداد های بدیعی شعور خود را مورد عمل قرار داده بدست یاری آنها کدام اثر صنعتی بوجود آوردیم دران وقت مهمترین وظیفه را که برای نفس خود انجام داده میباشیم این است که مانع العین ذهن خود را تکمیل کرده ایم.

جمال معنوی

از طرف دیگر مهمترین و جاندار ترین نقطه

حیات روحانی ما جنبه تأثری رده گانی است و میتوان گفت که این مسع سر چشمه قدرت و نیروی صنعت کاران میباشد و صنعت کار راهمیں مسئله صنعت کار مسارد و این صفحه نقد گانی نشر که رول احساسات و تصورات را در حیات بدیعی انسان بدرجه دومی تنزل میدهد عبارت از عواملی مناشند که بلندترین پایه های درجات جمال را تشکیل میدهند. درصحن همین گفتار ها لارم میافند علاوه کنیم که تصنیف فوق را در ماره جمال نمیتوان يك تصنیف قطعی قبول کرد در حالیکه این تصنیف از يك اهمیت مهم علمی که آن هم عبارت از آشنا سا حتی حیات بدیعی از صفحه بسیط صفحه مرکه میباشد عاری نیست و اسکتری از علمای روحیات عین همین تصنیف با قریب آن را قبول میسایند مثلاً طوماس دسته اول تصنیف مذکور را (شکلی) و دوم آنرا (فکری) و سوم مذکور را (حسی) نام میگدارد

رو بهمرفته باید قبول کرد که این تصنیف باعتبار تلقی بدیعیات نمونه از تکامل روحی بشر درین زمینه میباشد

مراحل بدیعی اثر تکامل است .

چون این موضوع يك موضوع دقیق فلسفی بوده از عهدۀ این اثر بکوچک بیرون میباشد لهذا فعلاً همین قدر میتوان گفت که : تصنیفیکه در زمینه جمال

و حیات متعلق به آن به عمل آمده و بامیاید عبارت از محصول دائمی حیات روحیه ما بوده نتیجه همان تصورات بدیعی میباشد که در ادوار مختلفه تکامل اجتماعی رونما میگردد مثلاً تلقی جمال در عناصر طبیعی و نظریات ره الیرم (حقیقون) و ایده الیزم (فکریون) و رومالتیرم (۱) و امثالهم همه عبارت از نشانه ها و علائمی است که نشان میدهند شعور جمال در انسان پیوسته دستخوش تحول و تغیر میباشد در عین حال نباید تصور کرد که این درجات بدیعی مستند به اساس ریاضی میباشد زیرا اگر در ماره مذکور چنین يك گمانی در کار باشد در آن صورت بدیعیات ناشنا درجه دوجار افراط شده موضوع مجرد و ماورای طبیعی عمیقی خواهد بود

شعور بدیعی مادائماً محال و حداث است و ما میتوانیم آنرا بصورت تجرید و نامید تنویر و توضیح نمودن مسئله تجربه کنیم و الانشه کاز يك نوت موسیقی در ما تولید میشود و آن را يك نوع جمالی مولود احساس سمعی دانسته در زمره جمال حاسی داخل کنیم و با احساس گرد بدن حس بدیعی را که در يك شعور وجود دارد از زمره جمال ذهنی بدانیم امکان دارد به بطلان حدس مبتلا شویم زیرا که غایه شعور بدیعی ما همیشه مشغله ترکیب است یعنی محسوسات را از هر جنبه ترکیب نموده محال و حداث در میآرد. باقی دارد

(۱) در مباحث آینده در اطراف موضوعات مذلوله بحث مفصلی شده اصطلاحات موضوع را با اختصار تاریخ

و وصف بدیعی آن مورد بحث قرار داده است. (مترجم)



از مناظر درف - ناع وزارت خارجه



از مناظر برف : کل بته های شرق شمالی ناع وزارت خارجه .

شعر او شاعری

صديق الله « رشتين »

د شعر تعريف - د شعر سبك - د شعر اهميت - د شعر رده كړه
د شاعر خصوصيات - په شعر كس مهارت -

د شعر تعريف .

كه څه هم د شعر په تعريف كس مختلف فکرونه او خيالونه موجود دي ، او هر چا د شعريو جلا جلا تعريف كړي دي خو ك په شر كس د معني لحاظ ډير كوي ، او خو ك په شعر كس د الفاظو ډير مراعات كوي ، خو ك شعر ته د معنوي محاسنو په سترگه كوري او خو ك په شعر كس د الفاظو د حسن ډير طرفدار دي . خلاصه هر خو ك په شعر كس يو خال له مسلك او مذهب لري « وللماسق ما بعشقرن مذهب » او د معني مسلك موافق هر چا شعر نه بيل بيل ډول ستايلي دي ، خو ك وائي شعر د يې د ستې احساساتو او معانيو څخه عبارت دي چه د الفاظو په قالب كس راوړلي شي ، خو ك وائي نه ، شعر در نگو او موږ وېو الفاظو څخه عبارت دي چه معاني ورسره تمأ راغلي وي . يعنې دلخيسو په نزد په شعر كس مهم او مقصود دي ركن معاني دي ، او الفاظ محض د شعر د تركيب ډپاره ضروري دي .

او دلخيسو په نزد په شعر كې مقصود د الفاظو بڼاست دي او د معني لحاظ دومره ضروري شي

نه دي مگر د شعر اصلي او اساسي تعريف لخوا په خيال دادي چه شعر دهغه لطيفو او نازكو احساساتو او تحيلانو او دهغه معانيو څخه عبارت دي ، چه دمو روتواو ر نكيو الفاظو په جامه كس راوړلي شي . يعنې شعرا ساساً د دوو برخو په تشكيل كې دي چه يوه برخه ئې معاني دي او بله برخه ئې الفاظ دي . بايد چه په شعر كس د دې دواړو برخو پوره لحاظ وساتلي شي ، بلكه اوله برخه چه معاني دي رښتانه په شعر كس منظور ده . او يولوي مصلح متفكر شاعر په خپل شعر كې د معني لحاظ ډير رښت ساتي ، ولي چه مقصود بالذات معاني دي نو ډير توجه او زيات همت بايد سړي يوي مقصود دي حسي ته صرف كړي ، او د الفاظو مراعات هم پكار دي ، ولي چه سړي خپل مقصد په يوه بڼه پراخه او بڼاسته حامي كې خلقو نه بېكار ده كړي ، نو د خلقو علاقه او مينه ورسره ډير پيدا كيزي ، مگر په شعر كې سخت ضرورت دادي . چه معاني له الفاظو نه قربان نشي او په لحاظ دي چه يو شاعر بڼاسته بڼاسته اورنگين رنگين الفاظ راوړي ، د معني باريكي ، حسن ادا

بلاغت، فصاحت مایلی په شعر کس دا ډېره سخته
گناه ده

چه معانی له الفاظونه قربان کړی شی لفظی
صنائع که څه هم دشعر مزه خوند، لذت، ریانونی
مگر معنوی صنائع دشعر د اصلی مقصد دپاره چه
تاثیر او نمود دی، ډیر کمک رسوی او حقیقت
هم دادی چه د لفظی صنائع مرسته دمعنوی
صنائعونه ورسته ده

اول خلق نه شعر کس دشاعر حصالات،
احساسات، راکت، لطافت، حس ادا،
وصوح د مقصد، ارتباط، استعارات، تمثیلات،
تشبیحات، لټوی، نورسته ساداله طو تحقیق
او پلټنه کړی، دشاعر قوت، اقتدار دمعنی نه
معلومیږی هم داوچده

چه هر شاعر خپل ټول همت پدی حصه کس
صرفوی مقتدر اور بردست شاعر همدی چه بکر
خیالات، نوی نوی مضامین پیدای او ایحاد افکار،
چه دمیخ شاعر د فکر لاس همدی نه نوی رسیدلی
د الفاظو په قالب کس بیکاره او عامه طبقه پری په
ساده الفاظو او سلیس عباراتو سره پوی کړی
په هر صورت شعر د الفاظو او د معانیو دواړو نه
عبارت دی او په پوره طور سره د دواړو برخو
مراعات پکښی لازم دی، که د معنی د حیث نه
کمزوری وی، هغه هم شعر نه دی او که د لفظ
د حیث نه کمزوری وی، هغه هم شعر نه دی.

د شعر سبک

دا خو معلومه شوه چه په شعر کس د معنی
حیثی ته ډیر اهمیت ورکړل پکار دی مگر اوس حمره
داده چه دامعانی په څرنگ الفاظو کس باید ادا
کړی شی لځی شاعر ان خو خپل برخه ډیر
او غوره خیالات او تاریکی تاریکی نکتنی په بوداسی
سختو او بیجیده الفاظو کس تاوه وی، چه عامی
طقی دپاره دهی نو همدل هم مشکل معلومیږی
او دیو خو کسانو نه په غیر هر حوک ددوی د الفاظو
خچه هغه مقصوده معانی نشی او شکلی او ځیښی
شاعران بود الفاظو د سختی طرفدار نه دی، بلکه
هر حمره زور او عمق افکار که وی په ډیر ساده
او آسان الفاظو کس ور له خای ورکوی چه ادی
نه ادبی سپری پری هم نو هیږی دشاعرانو نه ټولی
کس دغه دوه ټولی دی چه هر چاته دهغه خپل خیال
موافق خپله اراده درسته او خپل پروگرام صحیح
ښکاری او بدل هغه ور ته لرحه د حق او د صواب
نه لری معلومیږی مگر موږه دلته اوس پدی
دواړو نظریو یوه مصفا نه تصره کوو هر کله چه
اصلی مقصد او یکه آرزو په شعر کس داده

چهدهغه په مطلب په مفاد هر حوک او عامه طبقه
حتی بودایی تر ټی سپری هم پوی شی او دهغه نه څه
نه څه لکه چه دیو شاعر زړه وی فایده واخلی
نوددی مقصد د عملی کولو دپاره دشعر دا ورستی
لار ډیر آسانه او په عین زمان کښی مفیده
معلومیږی.

بوداده چه شاعر په شعر کس چیل قوت ،
اقتدار شکاره کوی ، نو هغه بېله خبره ده نه هغه
صورت کس دی ملائمه نه دی مگر دا اجتماعي
او اخلاقي اشعار و عرض چه کم دی ، هغه بونده
ډول اشعارو ډیر بڼه او آسان دا کيږي اوس
حلق په شعر کس لاشه چه نه شر کس هم د سلاست
او درواښي اود آسان سټک طرفدار دی حومه
چه ساده اوبی آلاشه الفاظ وی ، هغو مړه ئی
مقبولیت ریا تیري هم دا وچه ده چه بس
ورځ د درواښانو لیکلو حومه قدر پیدا شوی دی ،
ولی چه د درواښی لهجه هغه لهجه وی ، چه کمه
په لارو کوڅو او نورو ښو کس ویلی شی ، معنی
هغه لهجه چه یو وړوکی ماسوم ږی هم پوهیږي
ډرامه داسی یوشی دی چه اوستولکي نه داوستلو
په وخت کس هیڅ تکلیف نه ور کوی څکه چه
د درواښی لهجه او محاوره هو بهو هغه محاوره ده ،
چه په مو حوده وخت او مو حوده محیط کس
روی کاروی ، نو نه هغه باندی خو سړی بی
تکلیفه پوهیږي . صرف فرق دوه مړه راغلی دی
چه هغه الفاظو یو کتامي او یو تحریری شکل
قبول کړی دی . اکثره حلق ن ساده گي او
د سلاست ملنگری دی ، او په چپله که صاحب
قلم وی مو هم د دغه فکر پیروی کوی ، او د بل
چاپه آثارو کس هم دغی حسی نه لوی اهمیت
ورکوی . د فارسي په اشعارو کس چه ن پروت
خلق د سعدی (رح) دا شعار و سره ډیره مینه او علاقه

لری ، اوبه خصوصی لخوا یو کس د گلستان
او د بوستان نه په غیر ملشی شی لوستلی ددی
و چه صرف داده چه د سعدی (رح) لخوا شعر دواړه
پداسی پسته اواره ژبه کس لیکلی شوی دی ،
چه په لیر محنت سره ږی سړی پوهیږي د سعدی
(رح) دا شعار و د مقبولیت عامه وچه هم داده که
دا وچه نه وای ، نو د سعدی نه ریات نور حلق هم
شته دی چه بهتر تصنیف او سکلی آثار لری
مگر د سعدی په تصنیف کس دغه لوی کمال
مو حود دی ، چه هغه د بل چاپه آثارو کس
شی لیدلی دارنگ په پښتو کس چه در حمان
نا د دیوان بوعام شهرت او بوعام مقبولیت پیدا
کړی دی او هر پښتون لوی وړوکی در حمان
نا د دیوان بیژنی ، او دا دنداری نه ډیر مینه ورسره
لری ، او د هر پښتون په کور کس نه در حمان
نا د دیوان سرور پروت وی ددی وچه نوڅه
ده ؟ ددی وچه خود داده ، چه در حمان نا د اشعار
یو خاص سبک اویوه ډیره ساده لهجه اویوه پسته
ژبه لری ، چه په ډیری آسانی سره پری هر
سړی پوهیږي دا طبیعي ده چه څوک په کم یوشی
ر راوسه پوهیږي ، د هغه سره ئی مینه او علاقه هم
ډیره وی ، او چه ږی نه پوهیږي ؛ نو وائی .
پریز ئی ده .

خله پری سرخو ږوی د پښتو لوی لوی
شاعران نور هم ډیر دی . مگر رحمان با باچه
په حلقو کس که مقبولیت پیدا کړی دی ؛ هغه

بل چانه دی نصیب شوی دجو شحال په شاعر ئی
 تو قوله دنیا اقرار کوی ' دارنگ (حمید) هم
 پښتو یو مبتکر او ناقتدار شاعر دی ؛ مگر شعر
 ه روا بی کس دواړه درحمان ناماته ورسته دی
 ځکه چه د (حمید) لکه دحافظ پیچیده او سخت
 لفاظ دی چه په آسانی سره پری سړی نه پوهیږی
 و دجو شحال قول اشعار که څه هم مشکل نه
 ی ' مگر لخصی ئی په سختو لفاظو کس هم وئیلی
 دی ' بویه هر صورت رحمان نامایدی مدانکس
 منکس دی ' شعر دبو عیت او دسک په لحاظ
 لحما دارائی وه چه بیان کړی شوه '

د شعر اهمیت :

شعر داسی یوه نیره نوره ده چه هیڅکله بی
 تاثیر نه پاتی کیږی ' حامحا سرور نا ضرور
 چیل تاثیر بکاره کوی یو سړی هیڅکله چیل
 مقاصد ' چیل خیالات ' احساسات دپور و په
 روږو کس شی سوستلی ' خو پوری چه شعر
 رنگ ورنکړی دپولت دیوی جامعی احساساتو
 افکارو ' روحیاتو آینه ادبیات دی او په ادبیاتو
 کس شعر دشره لویه حصه اخیستی ده ' حتی چه
 اوس دادبیاتو اطلاق یواځی په اشعار وکیږی
 داسان دشاط او دجو شحالی دوره داده چه
 سړی خواږه خواږه اشعار مورو مورو ابیات
 اولی پدی دوره کس دانسان روح په یوه مله دنیا کس
 پرواز کوی ' حتی چه خیال ئی هم دروح سره
 ملگری وی ' پدی دوره کس انسان هیڅ

غم ' اندوه ' کد ورت نه محسوس کوی ' بلکه فقط
 ته به وائی چه دتولی دنیا حوشحالی دده په لمس
 کس پرته ده . پدی دوره کس داسان روح تازه
 او دهر قسم عوا رضو او اند پښنو څخه آزادوی
 د شعر داسی مثال دی لکه دمرغلر و امیل ' ملعلری
 که هرڅو مره قدرمن او عزیز شی دی مگر چه
 بی نظم ' بی سقه تر سر سره برتی وی ' نو دلیدونکی
 به نظر کس ئی هیڅ اهمیت نه معلومیږی
 مگر چه منظمی او په ترتیب راږی شی ' اونه یو
 مری کس وویلی شی یو یا حومره قدر او عزت
 پیدا کړی

دارنگ شعر هم دمعنی دمرغلر و یو امیل دی '
 بی شعر نه که هرڅو مره بلندمعانی او خیالات وی .
 مگر دومره مره ئی نه وی ' اونه ورته دومره
 حوڅ ملتفت کیږی او د شعر په حامه او پرايه
 کس همه معانی داسی وځلیری ' لکه مرغلری
 چه په امیل کس وځلیری شعر یو داسی افسون
 او یو داسی طلسم دی چه هیڅ طلسم دده سره
 همسری نشی کولی لوی لوی خلق اوقائدان
 چه وغواړی چه دیوی جامعی روح سدار ' او
 احساسات ژوندی کړی ' نو شعر په واسطه سره
 دامهمه او عظیم الشانه طبیعه ادا کوی ولی چه د شعر
 داحتکاش نه بعر دوی مله و سیله نلری ؛ چه په
 یوه جامعه کس نوی روح ' ژوندی احساسات '
 تازه خیالات ترزیق کړی هم دا وسیله ده هم
 دا شعر دی چه درگو و او دپښتو په منفرد تو کس

نڅوځي اړلکه دويني هر طرف ته په ټولور کونو
کس جر بان کوی . دهر وطن په ملي معارزو
کس شعر يومهم حردی هر ملت ، هر قوم ، په
خپلو ادبياتو ، اشعارو له حده ريات هڅو کوی ،
ولی چه نن ورځ دنيا شاعري ته ډيو صحيح معلم او
مربي او ډيو مصلح او رهبر نه ستر که کوی ،
او دهغه شعر نه لکه د آسماني مرلاتو اهميت
ورکوی انگريزان چه د (شکسپير) اود (ناثرن)
يا حرميان چه د (گوته) يا فراسيان چه
د «لا هارتين» ياروسيان چه د «بوشکين» قدر
کوی ، او تراوسه پوری ئی دهغوی نومونه نه
ډیر قدر او احترام سره ساتلی دی او همشه
دباره ئی سالگری او دهغوی په یادو ناستی
خسونه کوی داحه وچه ده ، داحو داحه ده ،
چه ددوی په رد شعر ډیر قدر دی او شعر ورته
يو مقدس او الهامي شی سکاره کیری ، يو ځکه
ئی د صاحب قدر هم کوی او خاوند ئی ورته
په سترگو کس دروند شکار پیری - شعر په ځينو
ځایونو کس دتوری او دقو پک کار ورکوی ،
دشعر نه کله د حکمت او د فلسفې کارا حسی شی ،
ځکه خدای پاک دوائی «وان من الشعر الحکمة»
د حکیمانو او د فیلسوفانو فلسفیانو جعلی دومره
کار شی ور کولی لکه چه دشعريو جمله
مؤثره واقع کیری د ډیر سخت ځمکان په وخت
کې داساں خو په ملگری یو شعر دی ، کله
چه په سړی ناستی ځمکان او غم رور وکړی ،

يو رڼه ئی طمعاً اشعارو ويلونه مينه کوی ، او
عوازی چه يو ساعت حواره حواره اشعارو وائی
ولی چه په معنی کس د ادخيل غم او درد دپاره
يو علاج شمیری ، او دا ورته د ځمکان دلری
کولو سبب سکاري او رشتياوی چه پدی ناستی
ئی لږ درڼه غم غلط شی

د شعر رڼه کړه :

دا معلومه خبره ده چه هر يو طبيعی او فطری
استعداده کس سره ریاتیري او تربیت او پالنه
د طبعی عرائرو سره ډره مرسته کوی ، او صحیح
تربیت او پرورش د تربیتی دکمال مهم عامل دی .
يو که دشعر ماده په چاکس پیداشی ، دهغی مادی
تربیه پکار ده ، او په یوه صحیح لاره دهغی
مستعملولو ضرورت دی شعر دوه قسمه دی يو
طبعی دی او بل کسې ، طبعی شعر دادی . چه
سړی بی دند ربح او در مالی دمرور نه په شعر
ويلو ناستی قادروی ، او شعر ويل دده نه خه
تکلیف او رحمت نه عوازی دعسی شعر ته مالبدیه
شعر هم وائی ؛ دعسی شاعران په بی سواده طبقه
کس ډیر پیدا کیری مگر دا مالبدیه شعر یا
عامیانه شعر دادی تقابصو څخه نه خلاصیری ، او
په دعسی اشعارو کې به تعیلات ، احساسات
او د معنی مقامات ، پختگی ، کم پیدا کیری ، او
د الفاظو په حیث په کس هم کمی ریاتی ډیر وی
دا قسم شعر هم د تربیت وړدی ؛ د باره ډدی چه
یو ادبی رنگ او یو علمی حسن پیدا کړی ؛ او کسې

شعر دادی چه به تدریج او دزمانی به مرور سره
وبلی شی او و بنائی حامی حاشه لیزدیر فکر 'مطالع
وخت عواری دی قسم شعر ته تدریجی شعروائی
یدی قسم شعر کس متانت 'پختگی
حسن ادا' ارتباط' ربات پیدا کیری ولی! چه
داد فکر او د مطالعی نتیجه ده 'یدی قسم شعر
کس معزوی مناسبات او محاسن تولد تحقیق او
د تدقیق لاندی بیولی شی دا قسم شعر د تریبی
پوری ډیره اړه لری' او په تریبه سره د کمال
درجی ته رسیږی. د شعر دو یلو یاد د کړی
د پاره ددی ورستواصو او مراعات بکار دی

۱ - د شعر دو یلو د پاره باید داسی وخت
عوره او مستحضر کړی شی چه هیڅ قسم دماعی
یاد همی فشار سپری ته عارض نه وی او دهی
مالکل د هر قسم عوارصاتو نه آزاد' او د شاعرانه
خیال د پاره تیاری وی ولی چه نه چری په دهی
باندی له یو طرفه فشار او اثر پروت وی'
بودی د بل خیال د پاره آزادانه کار شی کولی
(۱) (ابی عباده بحر ی) چه د هر دو یو پوره
شاعر دی 'همه وائی چه مایه ابتدا کس د
شعر سره ډیره مینه اړه اړد شعر دو یلو سره می
ربات شوق درلود' مگر داوه چه هیڅ نه گامیابیدم
ډیره وسه نه می وکړم خو هیڅ نه می نشو ویلی
ډیر و خلقو له لایم چه ماته د شعر یوه درسته
لار و بنائی اوڅه به شعر کس لږڅه معرفت پیدا
کړم مگر داسی یوه سمه لاره رانه چاو بیوده.

آخر کشر (ابی تمام حماسی) چه د عمر نو یو
مقدرداور بردست شاعر دی اود 'دیوان حماسی'
مصنف دی 'همه ته لایم او دا د چیل زړه
مقصد می ورته ښکاره کړو یوه راته ووی.
'چه ای انا عباده' که عواری چه شاعر شی او
په شعر کس دسترس پیدا کړی نو دا وقاتو لحاظ
وساته' او پداسی وختو یو کس شعروایه چه څه
عم او حفاکان در ته پیس نه وی' یعنی چه به
د ماع او په دهی باندی دی څه فشار نه وی.
او په تولو وختو یو کس بیا بهتر وخت د شعر وخت
دی د مؤلف یاد شاعر' یعنی داسی کس یو
د پاره چه د فکر استعمال ته ضرورت لری'
ددی وخت نه بل بهتر او بیا رکنه وخت لشته

۲ - پداسی موضوع کس باید شعر وویلی
شی چه د هغی موضوع سره د-پری طبیعی علاقه
او تماس یحوا مو حدود وی یعنی د شعر د پاره
باید داسی موضوع عوره او مستحضر کړی شی چه
همه موضوع په عادی وختو یو کس دده د فکری
او دهی مشقو یو میدان وی که د طبیعت تماس
د اجتماعیا نوسره ډیروی' باید چه په اجتماعیا تو
کس توجه صرف کړی شی' که د اخلاقیاتو
سره ډیروی باید چه په اخلاقیاتو کس قلم پورته
کړی شی دارنگ نور' ځکه چه د یو شی سره

دسړی طبیعي علاقه او ارتباط موجود وی نو دلته لږ تکلیف عواری فقط د دهن او د فکر توحه ته ضرورت دی. نور بیا طبیعت په حيله لکه چینه را حوت کړی غرض داچه داسی به وی چه په طبیعت مادی زور او ظلم ویکړی شی او که د طبیعت رصاوی او که نه وی. په یوکار مادی مجبور کړی شی ولی چه د طبیعت مثال داسی دی لکه د ماشوم هلك. په رمی اورصا سره خو یوکار کوی مگر که لږ قادیار ورربانی پری وشي. نو پر یسک په زړا کیری. یعنی د طبیعت نه په رور کارشی احتی. د طبیعت سره رمی او دلا سائی پکار ده.

۳ - هر خوك چه د شعر ویلواراده لری نو باید چه رو میی لځان ته موضوع معلومه کړی او همه موضوع په حیل دماغ کس حواری مکرره اوردو بدله کړی او بیایائی سره واړه وی راواړه وی او د هغی موضوع به خواو شاکش شی خبری او بلنسی وکړی. ان تردی پوری چه د هغی موضوع (اسکلت) په حیل دماغ کس تیار او مکمل کړی بوهله دی بیادالفاظو حامه ورواغود وی. د شعر دیلو نه محکس دیوی موضوع خبره د شعر سره ډیر کومک او مرسته کوی. ولی چه یوه موضوع په حیل فکر اومارغو کشر بکسته پورته کړی شی نو بیا په آسان صورت سره دالفاظو په قالب کې اچولی شی!

۴ - کم وخت (۱) چه سړی شعر خوړوی نو باید چه به حور آوار او په شیرینه لعمه سره ویلی شی. او هر حوسره چه فی حور کړو سم بیت وکه ډیرو. همه دی په ډیر شوق او ذوق سره لولی. لځکه چه حور آوار او تر لم د شعر د خوړولو یو زړ دست معاون دی. حور آوار احساسات. او خیالات په حرکت او هیجان کس راولی. او په شاعر کس یو قسم له جوش او حروش پیدا کوی دا تقریباً تحریبی نه رسدلی ده چه ډیر خلق د حوش آوار فی او د تر لم نه په غیر یوه مصرع هم شی حور ولی. او د تر لم او دلته حوایی په برکت سره فی به حيله حولی له اشعار راخی گویا د شعر خوړولو په وخت کس لعمه او تر لم دا احساساتو او د شاعرانه تحلیل د بیدار ولو لوی باعث او محرک دی. او پدی وسیله سره د خیال نه بر دست او مهم کار احتلی شی.

۵ - په کمه قافیه مادی چه سړی شعروائی باید چه همه قافیه په یو پوره تعداد سره محکس جمع کړی شی. او دکاعد په یوه خنده مادی توانی ولیکلی شی. د شعر د خوړولو د پاره دایو رر دست صورت دی ولی چه په ریات تعداد سره قافیی سړی ته موجودی وی نو فکر کړی نه مشوش کیری. او ددی خبری د پاره هېڅ ضرورت نه وی چه یو ساعت به قافیه پسو وگرځی. بلکه دذهن د توجه او دغه تشوش دپاره

یو لوی عامل دی . د ذهن سره چه د قافیې
پیدا کولو حبال نه وی نو ټوله توجه ئې معنی ته
ی او ټول کوشش ئې د معنی په ارتباط او تناسب
کې سر فېری .

۶ . هر څوک چه د شعر په جوړولو مانځدی
شروع وکړی نو تر څو پوری چه طبیعت موافقه
کوی تر هغې پوری دی دی هم لگیاوی ، او کم
رحت چه طبیعت له کاره لاس واخسته او ور ئې
کار لیکو لو نو باید چه هغه وخت قلم مشوا ئې
کینودلی شی او یو ساعت یې طبیعت د دمعور کړی
شی هر وخت چه ئې طبیعت برابر شه یو سادی
میر ته په چپل کار لاس پوری کړی . یعنی که
په طبیعت کس څه ستومانۍ او سترې پېدا شی
نو پکار دی چه هغه وخت سړی طبیعت آراسته
او خوشحاله کړی او وروسته بیا په چپل کار
مانځی پیل وکړی !

په شعر کس مهارت

که څوک عوایدی چه به شعر کس مهارت حاصل
کړی اوددی ورسته خبر و مراعات ور له پکار دی .
د پښتو د تار یخ او د لویو او یو و قانعو نه دی
ناخبروی ، اود پورو ممالکو د ترقی اود تیرل په
موجباً نو دی عالم وی . په چپله دی صاحب
تجربه ، مافکره ، بیندار معره اود روش فکر
او خیال خاوند وی ، هر یوشی ته چه گوری باید
په بزور او عمیق نظر ورته وگوری . د حوادثو
او وقایعو اود هغې د موجباتو نه دی سرسری نه

تیر یزۍ . د طبیعت او د قدرت کر شمو ته دی
همیشه متوجه وی . هر شی ته دی د تنقید په نظر
گوری . په لوی نوی موضوعاتو دی غور کوی .
د واقعیت او حقیقت رنگ دی پکس ډیر وی
د مقتدر او وړدستو شاهرا نو دیوا نو نه دی
د مطالعې نه تیر کړی بلکه خوشحال حال
یار حمان مانا ، که ممکن وی غوره غوره اشعار
دی تر یبه یاد کړی د ژبی په خصوصیاتو دی
خبروی . هر ه محاوره دی ورته معلومه وی .
کم علمونه چه د ژبی خدمت کوی ، په هغې کس دی
مهارت اود سترس لری د پستو متلو نه اقلونه ،
وری وړی قصی ، لطائف ، دی ورته معلوم وی !

د شاعر خصوصیات

محکس مو وویل چه شعر دوه قسمه دی یو طبیعی
او بل کسۍ ، نو شاعر هم دار، که دی مگر دخیسو
حلقو دا خیال دی چه شاعر هغه دی چه بالمذیبه
اوسمدستی شعروائی او هر وخت چه ضرورت پیس
شی دی د شعر په ویلو قادر وی او چه به فکر
او مطالعه سره شعر جوړوی هغه نه شاعر نشی ویلی مگر
لحماً په خیال دا فکر درست نه معلومیری ولی
چه شعردی پوری تړلی نه دی چه رر اوسمدستی
وو یلی شی . شعر حیو لخاله تعریف لری چه
مخکس بیان کړی شو نو حدای دی کاندی چه
په یوه میاشت کس څوک ووائی او یائی په یوه ورځ
کس ووائی خو چه د شعر تعریف پری صادق وی
هغه نه شعر ویلی شی او ویونکی نه ئی شاعر !

د شعر زمانې او مدې ته څوك نكړى بلكه د شعر مټات او پخټكى ته خلق كورى لوضرور بالضرور يو شاعر ' يو ادیب چه خپل مشتت او متفرق افكار جمع كړى او دمورونو الفاظو جامه ورته اغویده وې ' دده نه څه نه څه وچت او زمانه عواري پخوا هم ډیر شاعران تیر شوي دي ځکه هغوی ټول فكري شاعران وو ډیر زمانه به ئې په یوه قصیده باندې تیروله ، مگر همه به ملا حكه ائرو ، هغه به داسې گراښا ائرو ، چه ټولې د بیاته به د شاعر د ټول عمر یوه تحفه او هدیه وه . (رهبر)

(۱) چه د عمر یو یو مشهور او پوځ شاعر دی وائی " چه ما به یوه قصیده به دوه و میاشتو کس جوړوله او په یو کال کس به د دهمې د تهدیب او دویم اطر حجه خلاصیدم . " یو پدی ماند خود " رهبر " به شاعرې لا به به او به دى د شاعرې به وووت . بلكه لائى دده اهمیت زیات او بلند كړو . لځمابه خیال داسې شاعر جوړه به وې چه همیشه دپاره دده طبیعت اشعارو ویلونه مستعد او برابر وې ، او هر وخت چه و عواری او څه به څه به ویلې شي ډیر لوی لوی شاعران دى چه ددى وصف به محروم پاتې دى او هر وخت د شعر په ویلو باندې قادر به دى بلكه هر یو شاعر یو ځانله ځانله خصوصیت لری چه په هغه او قاتو كې د شعر په ویلو مقتدر وى او د هغه وخت به پعیر د یوې جملې څه ، چه د یو ټكى په ویلو ئې

هموس نه رسیرى یو حداثى پاك دى چه په یوه حال دى بده جوهر وخت ساعت په ساعت بیل بیل حالت وى كله طبیعت دده محكوم وى او كله دى طبیعت محكوم وى دا كتر اقبال صاحب پدی موقع كس وائی

" كرم شب تاب است شاعر در شبستان وجود
د زپرو مالش فروغى گاه هست و گاه نیست

هر شاعر یو عجیبه عجیبه خصوصیات لری چه د هغه خصوصیاتو په مرسته سره دده طبیعت د څه کار مصدر گرځي . او بې د هغه خصوصیاتو څخه دده طبیعت داسې حامد شى چه په هېڅ صورت سره نریمه اشتقاق نكیرى ځنې داسې شاعران وى چه دماغونو ، اوحو شویو او معطرو لځایونو څخه په غیر بل ځای كس شعر نشي ویلې ، ځنې شاعران وى چه طبیعت ئې دلورو لورو او اوچتو اوچتو لځایو لوسره عادت شوى وى چه د داسې مواضعونه په غیر ئې بل ځا پكس د شعر ویلو وس نه رسیرى ځینى شاعران د آشارونو دشر هار په كو مك سره چپل حیالات بیدار وى ، څوك در مات یاد بل بوسرود په آوار سره د مقصد انجام وى عرص دا چه هر څوك یو خصوصیت او یو عادت لری چه همه دده د احساساتو مهیج او د خیالاتو محرك بلل كیرى . (۲) وائی چه د عمر یو یو مشهور شاعر (وردق) به هله شعر ویلې شو ؛ چه دینو او یو په کار بر كې به ننوتلو ، او نیم بدن به ئې

(۱) د دیوان متنبى مقدمه . (۲) د ابس دیولم كال د (۲۵) شارى ۱۶ منځه .

به او بو کښې ډوډې شو. دادده یو خصوصیت وچه
 دی موقع نه په غیر نه ئی که ځان مې کړو حویو
 نکې نه ئی نشو ویلی اوچه په او بو کښې نه بیم
 ډوب شو نو داسی عجیبه عجیبه اشعار نه ئی ویل
 چه د شاعری مفهوم به ئی دیاته شو دلو.
 (ګاږیل د اوتوبو) چه دا بیا به یو قومی شاعرو
 دیز و ګانو دو بښتو یو ناروسد نه ئی همیشه په چپل
 مټ مادی نږه او دادده د شعر ویلو یو
 ممیزه وه. (وترسکات) دا انگلستان یو مشهور او
 سامدار شاعر دادده کوی: چه په دیا کس
 هیڅ یو بسده شی کولی چه هر وخت چه دده
 زړه وعسواړی اوڅه شی ولیکی، ځکه چه په
 لیکلو کښ تشه اراده کفایت نکوی بلکه دارادی
 سره ذوق او طبیعت او قریحه هم لارم او سرور
 ده (تهون) دا لمان یو مشهور موسیقی دان دیر
 مده چپل مع اولاس نه ویل ځل او همیشه نه داسی

خیر ن ییچن کړ خیده. یعنی دده د طبیعت دا
 خصوصیت او که چرته دا حالت نه ئی بدل کړو
 «ویا نه ئی هیڅ شو کولی (حسون) دا انگلستان
 یو مشهور ادیب نه د چپل فرهنگ د تالیف په
 وخت کس د چایو په څکلو چپل فکر او طبیعت
 را اړولو (الردو موسه) چه دا حساساتو په
 حصص کس د فراس لوی لیکونکی و د شراو
 په څکلو کس ضرب المثل او شپه او ورځ نه
 مست ووهله نه ئی څه لیکلی شو. (اولیسوت)
 نه د هلکانو د شورشو راوړلو سودو یو ځلو په وخت
 کس: چه کړم ګانه ئی کوله، تحریر کولو او چپل
 خیالات نه ئی پداسی اوقاتو کس بکاره کول.
 داسی نور دیر شاعران او ادیبان او یو بسده ګان
 شته دی چه هر وخت د شعر په ویلو یا د ویل شی
 په لیکلو باندی قادر نه وی. بلکه دا ګرانه او مهمه
 وطیعه په خاصو خاصو اوقاتو کښ اجرا کوی او س"

بهار شه دی

لبلا نو لره مع د بهار به دی
 دیر لی په وخت کس سیل د گلزار شه دی
 «عبدالعظیم»

عاشقانو لره مع د بکار به دی
 د شکرو د بیا نوله حورا که

۱. مناظر برقاری احراکات



ار مناظر برق عمارت تپه دوم دارالفنون



ار مناظر برق مزارعلم وچهاردرده مرنگ



ار مناظر برق : طلای مکتب نجات درحین

سپورت زمستانی مدریعه سکی

(ارعکاسی آقای محمدافضل خان «ژودی» رسام مطبعه)



از مناظر برق : قصر دارالفنون

شکوفه ناک

نظم یکی از نویسندگان فاضل

* * *

در حجره اش مثل همیشه يك تائير و آهنگی
که حاکی از اندوه و افعالات داخلی بود، موجود
بوده و آهسته و پریده صحت میکرد ديفتاً
چشم‌هایش را اراق به سمت دریا مقوچه نموده
يك دقنقه لطرف آن حیره شد و آرا لهم مصرف
شده و حاب درختایکه در ساحل مقابل دیده
می‌شدند نظر کرده و از من پرسید

- حائی شکوفه شده باشد ؟

- درین بردیکبها گمان نمیکسم

- درختهای ناک تاجید وقت دیگر شکوفه
خواهد کرد ؟

تصور میکنم پیش از دست رور نه دیدن آن
موفق شده‌توانیم . سکوت .

پرسیدم - شکوفه ناک را بسیار دوست دارید ؟
برایا درین چند روز اخیر دو سه مرانته این
جمله را تکرار کرده‌اید .

- قطعاً... اما... آیا شما شکوفه ناک را
دوست ندارید ؟ چقدر زیبا است ...

- چرا... بهترین شکوفه است اما شکوفه‌های

پس از آبرورچندین بهاری آمده و گذشت .
ارای نه بعد در هر بهاری وقتی که موسم
شکوفه برديك میشود خاطره آبرور پیش نظر
تجسم نموده و بی اختیار اشك در چشم‌هایم
حلقه می‌برد .

اوایل بهار بود، بر حسب معتاد بر روی همان
صخره که همه روره می‌نشستیم، قرار گرفته
و تماشای عروب آفتاب را میکردیم، امواج كوچك
و كم صدای دریا بر روی هم غلطیده و مستی
کنان از مقابل ما میگذاشت، در سکوت مطلق
که بگای بگای آوارهای جویباران یا وسایل
نقلیه که از حاده‌های دور دست میگذاشتند،
حررهمین شرشر حیف امواج چیردیگری محل
افکار و اندیشه‌های ما نمی‌شد .

چشم‌هایم به افق دوخته و نه لکه‌های
قرمز رنگ ابرها نگاه میکرد، رایحه مخصوص
بهاری از گشت رازهای مقابل مشام‌م‌پرسید .
در آنطرف دریا تاجائیکه چشم کار میکرد
مناظر زمردین مزارع و درختایکه هنوز پوره
سبز نشده بودند بنظر مصادف می‌شد ...

دیگری هم به زیبایی آن موحد است . شکوفه
 شفتالو . راح به شکوفه سب چه میگوئید ؟
 - بلی . اما شکوفه ناک ... بنظر من يك
 گل اسرار آلود میآید . . . سعیدی آن . . .
 خاموش شد .

اصرار کردم - حرف خود را تمام نگفید
 - راح به شکوفه ناک يك خاطره دارم . .
 احاره بدهید عرص کم .

لحن گفتارش عمیق و عم انگیز تر شد
 - يك سال از اردواح ما میگذشت علایق
 روحیت ما خیلی صمیمانه و حالی از تکلف
 نود شش ماه بعد از عروسی برایش يك
 مریضی که روز بروز قوای جسمیش را به تحلیل
 می برد عاید گردید . . . رستآن در بین احزان
 های مرض و علالت اوطی شد . بواسط حمل

بود که کمی افاقه برایش پیدا شده و ارحای خود
 بدون معاونت حرکت کرده میتوانست . .
 چیرکتنش را نزدیک پمحره که بر حویلی ناطر
 نود گذاشته بودیم ، در روزهای که آفتاب نود
 و هوا خوب می بود پمحره را مار کرده و به حویلی
 نگاه میکرد ، در بین درخت هائیکه در حویلی ما
 موحد بود مخصوصاً يك درخت ناک که شاخه
 های آن تا نزدیک پنجره امتداد یافته بود بیشتر
 حال توجه می شد ، او شکوفه ناک را مخصوصاً
 بسیار دوست داشته و یکی از آرزو های
 قلبیش همین بود که در موسم شکوفه آن ما در

و همشیره هایش را حواسته و دریای آن چندروری
 به تهریج و میله نگذارد . . او دائماً که پنجره
 مار می بود اطراف این درخت خیره شده و روری
 چندین مراتبه ارم می پرسید
 - این درخت چه وقت شکوفه میکند . .

جواب میدادم - تا چند روز دیگر
 - آیا تا وقت شکوفه آن ریده خواهم ماند ؟
 قطرات درشت اشک بر گونه های لاغر و مهتا
 بیش سرا ریز شده و برای اینکه حالت افعال
 خود را ارم نبوشاند لحاف را بروی خود میکشید
 . اکثر ششها که در کنار بسترش نشسته و دست
 تب دارش به دستم می بود در بین هدیان تب این
 حمله را به تکرار بر زبان آورده و در حینیکه
 نا نگاه ما یوسی من میدید ، با اخنی مر توش
 و ضعیف می پرسید

- این درخت چه وقت شکوفه میکند . .
 در آهنگ او يك اهتزاز و تاثیر یکدل را می شکافت
 موجود بود و جوانی و ناتوانیش هر قلمی را متأثر
 میساخت .

.....
 نزدیک های طلوع آفتاب بود که ما لای
 بسترش آمده و بیش را ملاحظه کردم ، خیلی به
 آهسته گی میزد ، در تنفس او يك تنگی و گرفتگی
 موجود نوده و چشم هایش متوجه می شد ، ناظر
 دو دست ضعیف و لرزان خود دست مرا گرفته
 و به لب های خود نزدیک کرد ، کلمه معتاد شکوفه

بریده و غیر مفهوم از بین لب هایش خارج شده
و در چشم های او يك درخشنده گی غیر طبیعی را
ملاحظه کردم ... قطرات عرق سرد بر پیشانی اش
نمودار شده و هر دو دست لرزان خود را با يك
وضع رفت انگیز و تصرع کارانه دراز کرده و نگردن
من حمایت کرد ، دو قطره اشك در گوشه چشم ها
ظاهر شده و مقدار يك دقیقه سیما بم خیره شد ، لب
های مرتعش از هم دور شده میخواست چیزی
نگوید کلمه مادر ... شکوفه صورت غیر معمولی
از بین لبهای بیرون شد . سپس دستهایش
ست شده و بروی بستر افتاد . آخری کلمه
که از او گو شم رسید نام ما عظم الله
بود . . . دیگر چیزی نفهمیدم . بدون سر
و صدا جان داد ؛ يك تشنج ، يك حرکت غیر
عادی هم موقع بس دادن اراو مشاهده نکردم .
.....
عصر آبرور که اورا بخاك سپرده و سخا به آمدم ،
آهسته دروازه اطاقش را باز کرده و داخل
شدم . . . مثل روزه های حیاتش يك سکوت
غم انگیزی در فضای اطاق طاری بود ... پنجره را

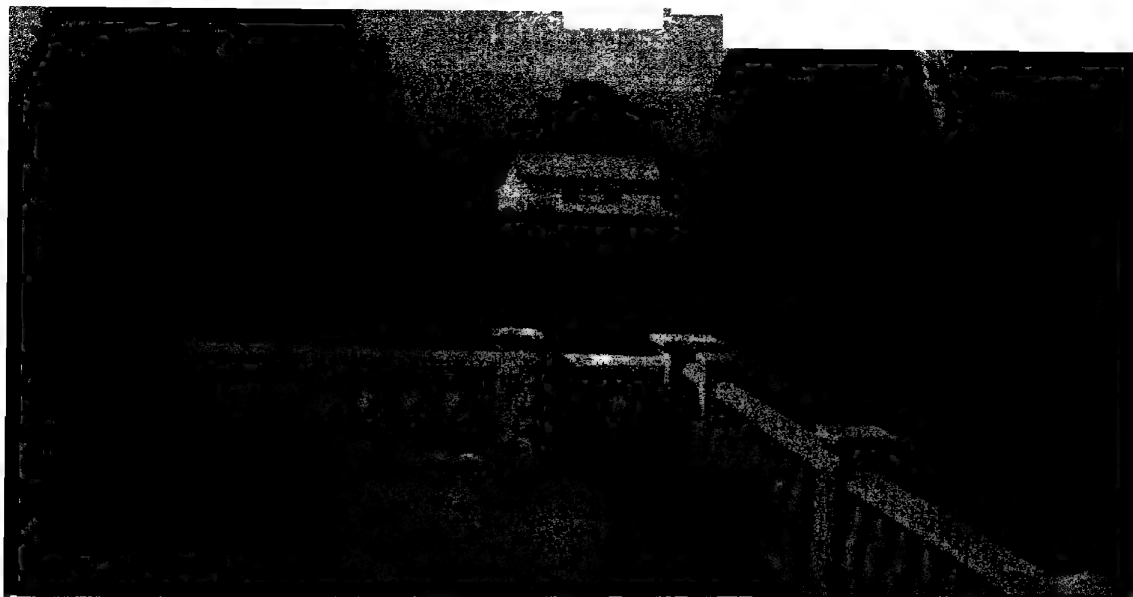
کشاده و جویلی نگاه کردم . . در دروه شاحه
که نه بجزیره نزدیک بود فقط يك عیجه تاره مار
شده بود . . . رفیق من خاموش شده و بیشتر
ارین تفصیل نداد ، چشم هایش پر از اشك بود . .
هوا قاریك شده و تنه های درختان لطیف اشاح
مرموری اردور معلوم می شدند در هوا
يك سردی و رطوبت حس کرده و از حای خود
بلند شدند و موقعیکه طریف خانه روان بودیم
ارمن پرسید .

— آیدارین سال شکوفه ناك را دیده جواهیم
توانست ؟ . . چند روز بعد ضرورتی برایم
پاش شده و ارمزگر برای دوسه روز دور شدم
و قتیكه پس آمدم درخت های ناك عرق شکوفه
بود ، ولی سراعی از رفیق خود باقی نمانده توانستم . .
يكجا رفت !!! نمیدانم ! چندین سال
اراز تاریخ میگردد ، هر سال که بهار تجدید
می شود بیاد او و خاطره او می افتم !
بچاره انسان . . .
که میداند . شاید درین سال سیر شکوفه ناك
برایم هم مقدور نباشد . . .

روی چون بهار

گر کوفته است کوهی از وی عجب مدار
آن زلف چون شد آمد و آن روی چون بهار
(معزی یشاپوری)

آن زلف مشکبار بر آن روی چون بهار
شب در بهار میل کند سوی کوهی



ار مناظر حلال آباد يك منظره ندیع از ماغ كو ك



از مناظر حلال آباد : حرعسرای كو ك

بیچاره عاشق بود

ع ، قادر

ای ستارگان سمین ، امشب باز هم ایستاد
درین گوشه تنهایی عبر شما کسی نیست تار من
تیره احتر در سوراخ

اصطراب و خنوت جوان بیچاره هر آن بیشتر
میگردید ، حرکات مرموزش اسارت او را در پیچه
عشق و دام محبت پیش بینی مینمود ، دقایق چندی
را سکوت سپری نمود ، دیگر چشمان اشکبارش
را سوی آسمان درین برداشته ساعتی نماه تالان
دیده و ناله حاسوری فریاد زد

«ای ماه گیتی فرور ، ای یسند»

فحائش بشر در دل شمای تار ، سگر ، سگر من
تیره احتر ، دیگر طاقت ندارم ، آتش هجران

طراوت جوانی را از من سار نموده ، یقین
صبر نمودم ، ناچه آلامی که تن در ندادم ، دردهای

نهانی را بر هر چند مندل نمودم ، در حفاشک
ریختم ، میخواستم در عشق او شهره شوم ، دنیا

بر من اردام صیاد تسک تر گشت ، آوج ، کاش
میردم و از نندای همه آلام مرهمی می آری من

اشکالی نداشت اگر در ایامات تیره که جهان بیشتر
از همه چیز در چشم من منور گشته بود ، الدک برق

امید در صحنه قلب پریشم نمیتواند حتماً زده بودم
«ای گیتی ! ای ماه دلمرو ، اگر ساعتی آن

لمبت طنار ، آن ورشته رعنا ، آن فرسند عقل
و هوش تو مینگرد او را بلطف و ترحم تشویق

کن و قلب او را شور و فاروش نما ، او را نوادی
مهر و هنمون شو و یادشده که عاشق شیفته هنور

بامید وصال زنده است .

طبیعت را امکاس نسیم ملیح مهتاب روشن شده
بود ، فروغ سیمینش از حلال شاحسار گذشته سایه
اشجار جنگل کو چک و قشنگ را طلاکار میساخت
حربان آموهای آنکبیه نمای جویمار های طبیعت
را جلوه ندیمی بخشیده بود .

بیچاره . . در کنجی نشسته در دریای

حیرت دست و پا میدرد ، ساعتها در او قنابوس مواج
تفکر و تعمق و رومی روت ، آه میکشید ، ناله میکرد

ناله آب و شر شر او را قیام میداد ، لحظه ای
کنار آشنای قرار مگر فت و نا چشمان

اشکبار بر برش قطرات شفاف آرا بر روی سگهای
سخت تماشا مینمود

گاهی ناچشمان جوانان بکار آسمان نظر
دوخته بایکجهان اصطراب و هیجان میگرفت

و آهسته میگفت .

«ای احتر کان فاسده ، چه شمای دراز را
که در پهلوی آشار های اشکبار و کنار روداد

مواج سپری ساختم ، شمشا چشمان جوانان
را نا سحر گاهان بروی شما کشاده داشته از جوانان

دل ربش نهادهای خشکیده را شاداب نمودم ، آه
کشیده ، فریاد نمودم ، شیون کردم ، در آساعات

تیره و کرخت هیچکس همدم تنهایی من نشد ،
بك قلب پر عاطفه وجود نداشت تماشا یه تسکین

دل خوین من شود .

ای دختر کان رنگار آسمانی ، شمائید
مونس آن شبهای تیره من ، شمائید مایه هر گریه

تسلیت و امید واری من !

الهی چون دهنتم ندانستم و چون انستم نشوایم
بدان ای رویش که دنیا جایی نیست و سرشت و شهرت
سرور زخم همی هم است و طلاق اده ابریم و هم
خانه محنت و پیدای است رانده جنید بغدادی است
جرعه جانور تلخ است پشته اده شقیق بلخ است
محنت و بدنامی است ملعون بایزید بطامی است خود پستان
دون همت او برست مردود ابو سعید ابوالخیر است
برداشتنه اشقیاست هر که طالب او ذلیل و زبان او
کلیل اهل عبرت این آیه لیکن قل ساع الدنیا بیل

ای عزیز از مرگ بنیدیش و علی گیر از پیش کن
دو نوح ما دای تو بدانکه دوستان فلک ترا
بوی زبان جال گویانند که ای جوانان جاس و پای
پس حاصل دیوانه اید که در غمی بایسد که مادر خاک خفته
و چهره در ثواب کفن نهفته از یاد شمارفته ایم و بگری
ماه دو هفته ایم و نهفته از یاد شمارفته ایم بایشان
بر براط کامرانی بودیم و نبط ط جهان فانی
ستان دنیا کیدیم شربت مرگ چشیدیم ابد
لانه هم شربت هم دیدیم تن بباد فنا داد

مرحومه بی بی خان حاتم سردار عمد القدوس خان اعتماد الدوله یکی از حاتم های درازنده و فاضل
افغان بودند و در علاوة دارائی علم و فضل در خط ستملیق هم سرآمد خطاطان زمان خود محسوب میشدند
این است که بطور نمونه دو صفحه خط ستملیق آن ها را گزارد نموده ایم تا نمونه از فصل آن مرحومه
در صحف کامل مافی ما ند



تبدل در شعور تاریخ

قرن ۱۹ را تمام علماً قرن تاریخ میگویند و در این قرن شعور قدیمه تاریخ مبدل شد و جمعیت های بشری موجودیت و ملیت خود را بیشتر و بهتر از سابق درک کردند و در هر طرف تدقیقات و تشعات تاریخی آغاز گردیده حواس متدبیران و عظمت ملی خود را از صحف تاریخ و بقایای ریز حاکم بدرکند اینک در این رفقت در تاریخ هم مدارس پیداشد که هر کدام برای محقق نشان دادن خطوط است سیه طریقه متعده خویش بوسائل علمی و فلسفی متکی گردیدند که بطور عمده میتوان این مدارس را در تحت دو عنوان بزرگ مطالعه کرد باین صورت که

- ۱ - مورخ به عناصر و وثائق تاریخ کاملاً حرمت کار و بسامد بوده از حالات دوق و میل شخصی خود در آن خود داری نمیکند درین صورت مورخ تنها جمع کننده وثیقه است و راجع به موضوع روی دست هر قدر وثیقه که دستیاب کند آن را به کمال صداقت و امانت حفظ و در تدوین تاریخ از آن کار نمیگیرد
- ۲ - دسته دیگر از مورخین یابد عماره دیگر مورخین عصری ، اینک و وثائق را دائماً در نظر دارند معینا ریاده تر به تحلیل و ترکیب موضوعات اهمیت میدهند و این ها اولاً در اطراف وثائق تاریخ که بدست ایشان میرسد مطالعات علمی مستند

به وثائق را احصاء داده نغداران افكار و لسانی را در آن مداخله و نفوذ منطق و فلسفه و قائل را با هم ربط داده تحلیل و ترکیب می نمایند

ارین دو مدرسه و طریقه که اکنون در تاریخ نگاری وجود دارد اولی را مدرسه حکایه وی École narrant و دوم را دستان تحلیل و ترکیب تاریخی (Analyse etsynthèse historique) نام میگذارند.

مقاله که ترجمه آن در بالا از حضور مطالعات گرام گذارش میباید به مقصد نشان دادن اهمیت و درجه لزوم طریقه دوم و علل موثره ترك شدن طریقه اول بقلم پروفیسور (نکردر) وزیر معارف سابق پروسه تحت عنوان فوق الذکر نوشته شده و در محله (دی نوی روند شاو) نشر گردیده بود و چون مقاله بسیار مهم و ارزشمند عالم دارای صلاحیت درین زمینه بیرون آمده بود یکی از فصلای تورک (M narmi) آن را ترجمه و در محله حیات مدطعمه انقراء نشر و در مقدمه آن می نویسد که - « درین اثباتیکه در مملکت ما هم مباحثه های تاریخی ادامه دارد یقین دارم این مقاله که مملکت عالم دارای صلاحیت و مقتدریست مورد استفاده مورخین ما گردد » اینک سده هم این مقاله را به مقصد ارائه حریص های مختلفه تاریخ و سبک نگارش تاریخ امروزه و اسالیب متعدده مورخین معاصر ترجمه و در محله کامل نشر می نمایم و امیدوارم مورد استفاده مورخین و خوانا سبک دوق تاریخ و تاریخ نگاری را دارند واقع شود و برادر هر چیز باید معاد و طرد جامعه را در نظر گرفت و امر و مقدس تر و عالی تر از معاد دولت و ملت و وطن حیر - نیست

این است ترجمه مقاله محمد قدیر (نره کی)

* * *

دوره مورخین سیری شده طوری معلوم میشود	اشخاصیکه در دوره مورخین (۱) رست کرده اند
که شریعت درین زمینه هم مانند سایر زمینه های	عموماً خود را در بین این اوضاع جدید مواحهه
حیاتی خود یا به مرحله جدیدی گذاشته است	باجران های میبندد که انسان در ابتدای بلوغ

(۱) مقصد دوره قدیم تاریخ نگاری است که در آن دوره مورخ تابع و پیغمبر بوده میل و ذوق شخصی را در آن

حل نمی داد « مترجم »

خود با بحران های شبیه آن مواجهه می‌گردد.

اشعاشیکه تاهمور هم‌پاسد اصول واقع نویسی
گدشته اند و می‌خواهند به و نائق تاره و حدید

تاریخ دست باشد وقتی می‌بسد که حوائج دیوی

ار محیط مسح قدیم تاریخ نگاری آن ها خارج

می‌ماند و تاریخ های محروم آن ها این احتیاج را

حواب داده نمی‌تواند خود بخود اعتراف می‌کند

که اکنون رویه نگارش تاریخ مدلل شده است

بر ا هوس و شوق جمع کردن و نائق تاریخ که تا

درو بر اراده و دوق و قله و قدرت تحریر

مورخ حاکمیت داشت و اعتماد بکه بد تحقیقات

و تشعات آفاقی (۱) اظهار کرده می‌شد امروز

ار این رفته و حای آن را تلقیات عمدی (۲)

و با به تصور واضح تر مفاهیم فلسفی بدیعی

دبی ' ملی تاریخ که قبلاً مورد نعت مورخین

بوده است اشغال کرده در حایکه باید با اعتبار

صحت و وثاقت تاریخ و دارای حفظ شأن مساک

مورخ در مقابل این تلقی کاملاً لافد بود زیرا

علم تاریخ با اعتبار اهمیت و بر اکتی که دارد

هیچگاه نباید و قائم را افعال کند در حایکه

اصول نگارش امروزه تاریخ وثیقه وی نموده

مولود يك سلسله افکار و معتقدات و ملاحظات

مسلکی ' دبی ' بدیعی و بالاخره ملی

تاریخ نگار است

رو بهمرفته شعور زمان و احتیاجات مدنی '

اجتماعی ' سیاسی و ملی معاصر اصولی را که تا

دیروز مورخین در نگارش تاریخ بکار می‌بردند

مدلل کرد و چیزی که از همه پراده تر امروز موجب

تخیر و استعجاب ما می‌شود این است که این دوره دوره

استدال تاریخ است زیرا در هیچ دوره از تاریخ

و هیچ زمان در سیاست عملی و در محاذله های ملل

و احزاب جبین اهمیتی به تاریخ داده نمیشد

و امروز تاریخ خادم بس رد افکار و عقاید

و الاخره آرد و اصل العین فرق و احزاب

و ملیت پرستان می‌باشد

آ با علت این مسئله عجب چیست ؟

ما هر طرفی نگاه کنیم و آثار هر مورخی را

از مورخین امروزه مطالعه می‌کنیم در طرز تفکر بکه

در و نائق تاریخ و اصول نگارش آن قبول

گرفته است حاکمیت اصول عمدی را می‌بینیم

(۱) آفاقی یاشی را در مقابل کلمه (اوپر کسب) استعمال می‌نمایم پس درین جا و در سطور ما بعد باید آفاقی را ترجمه او یز کسب فیهید مترجم

(۲) عمدی بر سه کلمه (سویز کسب) و رنگی است پس باید درین جا و در سطور آفاقی به هر جا که کلمه عمدی بر حورده شود مفهوم کلمه مذکوره رنگی را از آن گرفت مترجم

در حالیکه در هیچ زمان اصول نگارش تاریخ چنین نبوده است و قلم‌ارین حرافاتی که مالای تاریخ و مورخین وارد شد تاریخ همیشه مستند به وقایع و محترز از امیال شخصی مورخ بوده است امروز این مسند مترلزل است و امکانی هم برای عودت آن باقی نمانده چونکه ایده‌آل ملل تعبیر کرد و آرزو و آمال افراد نظریات مجانات محیط آنها از هم دیگر متفاوت شد

يك علت دیگری که تاریخ را با این اوضاع مواجه کرد وسعت موضوع است زیرا موضوع تاریخ بدر حثه وسیع شده که نه هیچ صورت ناموضوع قلم‌طرف مقایسه نیست وسعت موضوع در تاریخ قدیم تنها عمارت از وسعت زمان بود اما امروز در پهلوی وسعت زمان وسعت مکان هم گسست است بموده

تاریخ‌های عمومی امروز محیط بر تمام کره زمین است و ریاده ترار و فرت وقایع و موضوعات جغرافی از ناحیه موضوعات مادی رور رور مشکلات ریادت میکند و اگر چه تاریخهای ادبیات، صنعت، اقتصادیات، حقوق و دین و امثال اینها موضوعات جدیدی نیستند اما تمام اینها

در دیبای تاریخ نگاری امروزه از حال‌المرادی خارج و به صورت تاریخ‌های تفکر و تهدیب تلقی شده می‌خواهد تاثیرات متقابل خود هارا با تاریخ سیاسی نشان بدهد و اینك علت چنین وسعت بحیر العقولی که در تاریخ نگاری رود از همین جا بوده است .

مسلم است که مالای تمام این موضوعات يك فرد نمیتواند حاکم گردد زیرا امروز هر نوع تحقیقات تاریخی از انتخاب موضوع و تعیین حدود آن موضوع آغاز مییابد از این حثه تاریخ‌های معاصر عمدی میباشد و این رویه تنها در رمیسه تاریخ رومانها نگردیده بلکه در ساحه امور دولتی و در مسائل اقتصادی و سائر موضوعات این مسئله واقع شده است از این سبب مسائل آتقدر معصل است که قدرت احاطه يك فرد بشمار آنها لوا اینکه آن شخص ژنی (ناعه) هم باشد کافی نمیباید از همین حاست که امروزه بحای يك علم وسیع و عمومی که تمام موضوعات را محیط باشد علم مختص نه يك شعه که آن را تخصص نام میگدارند و آن هم يك علم عندی است روی کار آمده .

وقایع و حوادث تاریخ در نظر این مورخین

نورسته و متخصص اهمیت قدیمه خود را اردست داده بد شدتا معنی و علل ترقی و تحولاتیکه در حیات شراره ها حیه روداده بدریغه استدلال و قیاس واستقرار درك کرده شود نه بوسیله وثیقه تاریخ ' اریں سب ما امروز در هر شعبه بدوره عمدی ریست داریم مثلاً تصور کسند سوانح حیات حضرت عیسی (ع) امروز مورد علاقه مدی کدام طبقه میدا شد ؟ مسلم است که نه سوانح حضرت شان تنها طبقه روحانی کاتولیک و پروتستانیکه آرزو داشته باشد از سوانح ایشان برای پیش برد مقاصد خود دلائلی در یاسد علاقه و دل چسپی دارند و بالمقابل این طبقه به کتبی که از طرف مکرین بر علیه آن حضرت نوشته شده هیچ علاقه مدد نمید شد و علت آن هم این است که امروز چیر یک بر عقول و مشاعر افراد بشر حاکمیت دارد حقیقت تاریخی بوده همان نوشته خانیست که مولود دوق ' آرزو و صبا لعین نویسنده بوده احتیاجات آن ها را بتر تطمین نماید .

امروز وقتی که مورخ میل به نوشتن تاریخی

میساید اولین کار یکه نمکند انتخاب موضوع و وثائق است و اگر ما موضوع و وثائق را آفاقی بگوئیم محوریم کیفیت انتخاب آن را عمدی نام بگذاریم و بالا آخره باین نتیجه میرسیم که امروز در اصول نگارش تاریخ رونه عمدی بر آفاقی حاکمیت دارد

مورخ در اثباتیکه بوثائق يك شكل عمدی میدهد یعنی آن را مطابق دوق و خواش خود صورت آراده از حقیقت واقعه تحلیل میساید شمی به صنعت کاریست که بالای مواد انتدائیه صنعت کار میکند و امروز يك تاریخیکه ماصول صنعت کارانه و عمدی نوشته شده باشد در نظر مردم قدر و اعتبار ندارد اگر امروز تاسیت (۱) رنده مسود و سوی مورخین امروز نگاه میکرد به حیرت میافتاد زیرا در نظر او تاریخ عبارت از واقعه نگاری بوده صنعت کاری ' ما مورخین امروز باید بدانیم که تاریخ معاصر ایجاب میساید تا قیمت و اهمیت واقعه را بقوه منطق و استدلال خود تثبیت بنمائیم

اشخاصیکه تاریخ های محرره امروز را مطالعه

(۱) تاسیت مورخ بزرگ روم است و در اثر آثاریکه از او مانده در نزد مورخین و دبای علم امروز مرل حوی دارد « مترجم » .

کرده اند میداند که امروز تاریخ بدوره امپریه
سیو بیست (طردار تحر نه) میباشد و درین گونه
تواریخ وقتی میخواهند در باره يك شخص یا يك
جیری فکر یا اطلاعی بدهند آن شخص و آن شی
را باستناد تأثیری که در يك زمان و محیط آنرا
بظهور رسیده معرفی میکند.

موضوع اصول

وقتی اساس متوجه می شود که آیا بعد از انتخاب
وثیقه رویه مور حین امروزه در اشای تاریخ
چطور است فوراً در ك میباید که اکنون
اعتمادی به اصول آفاقی در تحریر تاریخ ما
بماند تاریخ های محوره معاصر عمارت از تاریخ
های مثنی میباشد زیرا امروزه با لای مور حین
يك نظریه جدیديك طرز رو اشای و يك تلقی تازه
و اصولات جدیدی مؤثر است و حیوانات امروزه
نه به تشریح حر با نات تاریخی بلکه به نمین
معنی آن میبیر دارند و این جا است که درین
مورد میتوان این جمله را هم علاوه کرد که «این
طرز زیاده تر از طرز نگارش مثنی تاریخ يك
طرز روحی و پینکو لوژيك است» و شعور
تاریخی معاصر را نه شریات وثیقه بلکه (تحر نه
قلبه Essare) میتوان گفت.

علاوه از جریان فوق الذکر یک در تاریخ
نگاری معاصر مروج و معمول است میخواهم يك
جریان دیگری را هم ذکر کنم

در زیر تأثیر عوامل فوق رور در ور دوق
رومان تاریخی و حتی تاریخ کلاسیك هم کاسته
می شود و امروز هیچکار (هاملت) شکسپیر بحث
کرده نمی شود و دائماً آثار فلاں یا فلاں رژیسور
موضوع بحث میباشد گویا قصص حسیا نیکه در
وقائع تاریخی حادث شده بود اکنون تأثیر خود
را در آثار صنعتی هم بخشیده است و این خود
حقیقت غیر قابل انکار است که شما گفتیم حواء
خوش بان بیامده متأسف و یا

متود (اصول) نگارش تاریخ درین اوقات
از دوره مثنی کم کم بدوره عملی (پراگماتیرم)
داخل می شود و این اصول هم که دارای حسمه
عندی است صاحب ایده آل محصور می باشد
و برادر نظر علمائیکه مدافع این طریقه اند
پراگماتیرم يك مسئله تاریخی بوده مسئله
ادبی است و یا نه تعمیر دیگر جریانی است که معنی
حقیقی تاریخ را اثبات نکرده برای تاریخ معنی
ایجاد میکند و البته کسانی که مدعیات مرطانه علمای

طرح مدار مادیت تاریخی (۱) را مطالعه کرده اند
 میتوانند فهمند که این جریان پراگماتیزم در
 تاریخ عکس العمل طبیعی نظریات معرط مادیون
 و مادیت تاریخی میباشد

مادر زندگی خود بسیار تواریخ و متود های
 تاریخی را دیدیم ، خواندیم و نوشتیم ولی تواریخی
 را که امروز مینویسد و اصولی را که در نگارش
 تاریخ نگار میبرد به ما نشان میدهد و ایجاب
 میسازد که باید ماضی را طور دیگر و مطابق میل
 و آرزوی نویسنده مورد محاکمه و قضاوت
 قرار بدهیم و ازین تواریخ میتوان یک نظریه
 عدم استقرار و قانع یعنی اعمال جریان مسلسل
 تاریخ و لزوم تحریف حوادث و وقائع را حسب
 خواست و میل مورخ بیرون آورد و چیر بکه
 در بین وقائع تاریخی ثابت و پایدار مانده و
 خواهد ماند همین عدم استقرار است زیرا رجال
 و مورخین طرح دار ملیت و پارتی همیشه میکوشند
 بدریغ انشای عمدی تاریخ و تحلیل و تحزیه
 و نائق تاریخ مطابق میل و آرزوی خود ها

اعمال و کارنامه های خود ، دولت ، ملت و
 پارتی خود را بحق نشان بدهند این جا است
 که انسان با محاکمه طرح دار لزوم و حقانیت
 سبک و اصول تاریخ نگاری قدیمه میگرد اما
 افسوس که در عصری - زندگی داریم که تاریخ
 را کاملاً از کسوه آفاقیت و وثیقه وی کشیده
 به آن حاکمه عمدی و فلسفی و ادبی پوشانده اند
 و آن را پیوسته در راه پیش برد آمال ملی ،
 دولتی و حزبی خود به مرله آله استعمال میکنند
 و در نظر این مورخین چیزی که حقیقت است و قابل
 تبلیغ و پروپاگاند میباشد همانا بحق نشان دادن
 مشی دولت است

علت یگانه این امر این است که امروز هیچ
 مورخی نمی تواند افکار و آمال و اراده یک فرد
 دیکتاتوری را که رهام یک ملت را بدست داشته
 آن ملت را هر سو میل کند میتواند سوق بدهد
 بصورت آفاقی و وثیقه وی یا به عباره دیگر
 کما هو حق درك کرده تاریخی ارا را بویسد
 زیرا معلوم نیست که آن افکار و آما را

(۱) مادیت تاریخی ، مارکس در ضمن تحقیقات اقتصادی خود و نظریات محاده اصناف خویش این نتیجه
 رسیده که تمام حوادث تاریخ را میتوان با ستاد مسائل اقتصادی ایشاح کرد و عقیده او تاریخ بشر مولود
 مقتضیات معده انسان ها میباشد ، مراده دماغ ایشان این است که این نظریه او را مادیت تاریخی میگویند و امروز مورخین
 سوسیالیست پیرو این عقیده اند « مترجم »

تنها را داده دماغ آن دیکتاتور است
 یا موافق دماغ‌های افرادیکه بدور او جمع می‌باشند
 زیرا شما میدانید که در دنیای امروز و در زیر
 حاکم‌های ممرات و حدود هائی نوسیده شده
 گشته اند که هیچگاه قلم مورخى سوئی آنها
 معطوف نگردد و بهیچال دیبای علم خطور
 هم نگردد است در حالیکه هر کدامی از آنها
 بیسمارک و هوشتاین را به مرأه شاگرد خود
 هم امداد استند

قراریکه در بالا هم گفتم را گما ترم بك
 مسئله ادلی است یعنی در وقتیکه مو رخ و نائق
 راتیه و میخواست تاریخی اثبات کند ناین اصول
 متوصل میگردد این حقه ایحانات امر و ره
 دنیا و احساسات با حرارت ملیت که سر تا سر
 جهان را فرا گرفته مراجعه و توسل را ناین
 اصول ضروری و لازمی گردانیده است و ناین
 اعتبار شعور امروزه تاریخی مار بده نرو دارای
 نصالین است بست به شعورهای قدیمه تاریخ
 در سیاست عملی هیچ وقت مثل امروز
 احتیاج مراجعه به تاریخ ریاده نبود زیرا اسالیب
 سیاست های امروزه دول به تاریخ و دهنیت
 مورخین شکل و محتویات میدهد مثلاً اگر

مذاکرات و معاهدات صلحیه را که بعد از
 جنگ عمومی روداد و وضعیتى را که اروپای شرقی
 اتحاد نمود و اوضاعیکه اخیراً در شرق رو نماشد
 مورد مطالعه قرار داده شود این ادعا بحو بی
 فهمده میشود

رو بهمرفته این جریان تاریخ در سیاست
 های داخلی ممالک و در سیاست متحده کولتور
 (تهدب) دول هم رول بزرگی دارد

در اصول تاریخ نگاری امروزه نقطه
 سومیکه مهم است این است که

التمه فهمیدیم که در انتخاب موضوع و وثیقه
 اصولی که امروز نگار برده میشود عمدی است
 ولی ما میخواهیم تحول این امر را در سلسله جریان
 تاریخ با اعتبار زمان و ایجا ناتیکه مولود زمان
 میباشد مطالعه کنیم

التمه درین شك نیست که از اندای تاریخ
 تا دیروز ناه عماره دیگر از هر دوت نامور حین
 قبل از جنگ عمومی جمع آوری وثیقه و اصول
 انشای تاریخ کاملاً مستند به وثیقه بوده تاریخ
 هائیکه در آن اوقات نوشته شده بود همه آفاقی
 بودند اما امروز مورخى در دنیا نیست که تنها
 خود را مقیده وثیقه داشته از آرزو و آمال شخصی

خود منصرف باشد

در قدیم در زمینه تاریخ اکثر آدو طائفه کلاز میکردند که یکی واقعه نویس ها بوده و قانع را کما هو حقه بدون کم و کاست جمع میکردند و به مورخیکه تاریخ را میبوست میدادند یا ارسال میکردند مورخ هم وقتی که این وثائق راو میرسید آن ها را بدون مداخله دادن دوق و آردو یا اقتدار قلمی خود بدون تحریف و تعبیر ماده ابتدائیه بنای تاریخ یعنی خود قرار میدادند و اراان تاریخ مستندی بوجود میآوردند و مردم هم بناس مورخین اعتماد تامی داشتند

وقتی که رالنه عظیم (حک عمومی) واقع شد و مسائل اقتصادی بواسطه قطع مرادوات سیاسی و تجارتی اهمیت پیدا کرد و صورت در بافت حوراک و سائر مایحتاج احساس گردید تمام اهالی مسامات تولید و استهلاك در اعت صایع و تجارت را به سمت عالم ترین مدرسی قمل از جنگ رباده تر فهمیدند ملت آلمان درس عمرنی گرفت و اراان سبب فهمید که در بین وقائع و حقیقت فرق و تفاوتی وجود دارد و باستناد این تجربه در ماره تاریخ دارای فکر اساسی و نوینی شد و ملت آلمان که تا امروز در زمینه تاریخ اعتماد کاملی به آفاقیت موضوع تاریخ داشت اکنون

آن اعتماد متزلزل شده رفته رفته بدخته عدیت تاریخ اعتماد میکند و اسرور متیق اند که حتی در احمار و وثائق تاریخ هم مداخله از ذوق و آردوی واقعه نگار موجود میباشد و ما این تجربه را همان طوریکه در سیاست خارجی دیدیم هم همان در سیاست داخلی هم احساس نمودیم و امروز دائماً و در هر جا با آن ر محو ریم و این خود حقیقتی است که در سابق اگر متحرترین علما با آن پی نمیردند امروز عادی ترین فردی از عوام آن را درك میکند و اریں حه مسئله تغییر شعور تاریخ که عنوان مقاله ما میباشد مسئله ایست که تمام بشریت مدنی را علاقه نموده .

دولی را که در سابق در زمینه تاریخ واقعه نویس ها انجام میدادند امروز ارباب جرائد به عهده دارند مثلاً شمار دارند يك خبریده را که دران راجع به سیاست خارجی و داخلی از حه تاریخ بحث کرده باشد بخواید و به بیند که آیا هر کدامی از جرائد و وقائع را مطابق نص العین خود تحریف نمیدهند ؟ رویهم رفته جرائد مخصوص باری ها این ادعا را شما واضح میکند و در نتیجه این جرائد به و وثائق تاریخی بلکه يك نوع میتو لوژی ادبی بوجود می آرد

اگر چه این رویه یعنی تصرف نمودن

در وثائق تاریخ چیزی جدیدی نیست و در سابق هم همین طور بود اما نایب‌الداره با فراطر سیده بود مثلاً اگر امروز ما نتوانیم از حرایات و پروپاگانداهای احزاب (طرفداران سیدورها و غیره) در قرون وسطی و قرون اولی اطلاع بگیریم می‌سیم که این مسئله در آن زمان هم همینطور بوده است ولی این رو به امر معاهده لوکارنو نایب طرف شدت کرد زیرا در معاهده لوکارنو حرائد موافق و مخالف هر کدام برای محققان دادن عملیات و نظریات سیاسی و حمله خود و وثائق تاریخ و حرایات روزه مره را معاهد و دوق خود ها تحلیل و تحریه می‌کردند و این خود به مورخین دنیا تجربه جدیدی داد و واضح کرد که در دنیا بیشتر از لوم تویر حقیقت و نگار کردن وثائق صحیح تاریخ قوه‌های دیگری وجود دارد که آن‌ها محارمیداند حقائق (در صورتیکه مصر معادشان) باشد هم همان پنهان نماید

* * *

ایک درین حاکمه می‌دهد شد امروز تاریخ ریاده تر از ابرار حقیقت حاد معاد ملی، سیاسی حزبی است دیده می‌شود مسئولیت و وظیفه مورخ

در برد مات حکومت و الا حله یارنی که بدان مسوول است بسیار سنگین می‌باشد عند مت تاریخ یعنی تحریف کردند و قانع و وثائق تاریخ به معاد مورخ نه تنها تابع شخصیت خود مؤلف است بلکه در عین زمان ریاده تر تحت تاثیر دهیت عامه دوره است که مورخ در آن دوره و در بین آن اجتماع رست می‌کند و بر آ دیده می‌شود که در هر زمان هر دوات، هر جمعیت یک شکل تاریخی بوجود می‌آورد که با خودشان و ماهیت - جمعیت و مقتضای محیط اجتماعی شان مطابقت داشته باشد

ما همور دارای یک Dogme تاریخی شده ایم ماسعی داریم نایب را بوجود آوریم ولی باید گفت که موجود آوردن این ص در ریعه دهستیکه از قدیم ما میراث مانده امکان ندارد و ما محو ریم این ص را در ریعه تما یلات و حوا هشات امروزه خود و شعور تاریخی که اکنون در جامعه ما وجود دارد بوجود می‌آوریم. امید می‌رود اقدامات ما که راجع به توضیح این وضعیت تبدیل شده بعمل می‌آید اقلاً از نایب صلاحیت را به حل این معما سوق بدهد

این بود نظریه عالم موصوف



از مناظر حلال آباد مطرۀ سراج الممارب در جنبای ناحو



از مناظر حلال آباد دور نمای سر ک شیلی دافی

مشاهیر

شاعر دیوانه

ایشین الله مرایی

ها و . . . به اهمیت و عزت آن پی برده
هر ازا میل راه را طی و رحمت های مسافرت
را بر خود گوارا نموده کوه به کوه قریه به قریه
از آن سراع نموده و پالیده اند و صد ها کتاب
در اطراف ادبیات قواعد و غیره مزیات کونا کون
آن نوشته برای حیات و پایداری این رمان آثار
حاوید و گرا بیها ئی گذاشته از روی اساتیت
و علم دوستی برای ما که . . . خدمات
شایانی کرده اند

از حاشی اگر رمانه ما را گول زده بنا بر
بیخبری و اینکه بران اصلی و ملی خود احاطه
نداریم و یا اگر داریم سارعللی آرا رمان
افهام و تمهیم گفته عاری و حالی از کتب و تصانیف
علمی، ادبی و . . . می پنداریم از جانبی هم
همان رها، قنای امانت را در بر کرده بصد ها
کتب و تصانیف بزرگ علمی و ادبی و . . . را
از قبیل فقه، تفسیر، طب، نجوم، منطق، الهیات، صرف
نحو، بدیع، بیان، ریاضی، اجتماعیات، اخلاقیات،
تاریخ، قصص و حکایات و . . . نیز زبان مادر
موزیم ها و کتب خانة های بزرگ دنیا حفاظت

ملی اگر دون اگر نیش دارد بوش هم دارد
اگر ساعتی در ستیز است ساعتی هم آشتی مینماید
اگر وقتی سر صر و باد فنا را برای تاراج و بعبا
امر میدهد وقتی هم رات نعمت و شاد کسایی
نوشته لك بحشی میکند، رمائی اگر کسح ها
رامد فون نموده بخاك می سپارد رمائی هم حرا نه
های شایگانی ارسینه رمین بر آورده در دسترس
از خود و یگانه میکند اگر "نادری" ارمایرود
و ما را خانه حراب و پیریشان می سارد "ظاهری"
نما می آید که معمار کاج مدیت و عمران و نابی
اتحاد و تعالی ملی ما می شود .

از طرفی اگر زبان ملی مادر کو هسار
سا عظمت خود بگوشتة حمول و حمود عمر سر
برده و ما از آن بیخرو در زمین خود را حر مهر
الکاشته بخاك انداخته ایم از طرف دیگر در
اقصای عرب و نهایت دنیا دورن ها، را و رنی ها
یلوها، تو ما بوچ ها، مارکی سترن ها، گلیرسن
ها، کریگر ها، ویلنلم ها، واهن ها، کاکس ها
ارنست ترومپ ها، لایرمن ها، به دس کپیل ها
هیوز ها، بیدولف ها، هارزشتلر ها، زفا لیون

نموده در حین تجسس و تعحصص بنا ارائه میکند
از یکسو اگر ما بکنند رلف و کاکلی
(سلاسل و اعلا لا) گرفتار و بیچ خورده بخمار
شراب لب میگویند درین گلدننه نخیال بوالهوی
ساز به معشوق کمر موی نقطه دهی کوه کعل که
ارروی و هم و خیال دل حرمان رده ما را بخد نک
مژگان خود مادام وار شکاف شکاف نموده
معشوقه های دیگران هیروهای قصه های ما
کنسته و همیشه شکوه ارجور ستاره و حمای ملک
پیشه ما شده و حیرت داریم که در پهلوی اشیانه های
عقاب های کوهی ما شعرائی مو خوددند
که ستاره شکن و آفتاب سارند و هرا رها
شیرای ممدار ملی ما با اثار گرا نهایی
خود که هر حرفش کاخ ملیت و هر مصرعه اش
جرعه حیات و مردانگی ماست و ما را سوی
بك عشق طبیعی و حریت را هنموی میکند در حاک
گمنامی مدفون و محوشد ما دار سوئی هم مانند
خوشحالها، رحمن ها، حمیدها، پیر محمدها
حسان ها، شمس الدین ها، عبدالعزیز ها، عبد الله ها،
احمد گل ها، اکبر شاها، عجم ها، علیجان ها،
علیخان ها، امامت ها، امیر ها، ارسلا ها،
عنوان الدین ها، خلاد ها، بهرام ها، حمید گل ها،
عیسی گل ها، میرا ها، محمد دین ها، سید کمال ها
و غیره آثار خود را از اقامتی ها و مطایع اریا

مکاس داده ر قینه های اروپائی چهره های
قشنگ و صمیم و ما و فار خود را که حیلی طبیعی و حیلی
حقیقی است حلوه داده اند.

اراجمله است محمدجی شاعر دیوانه «یکلی» ما که دار
مستتر فرا سوی که یکی از مرزترین علما و مستشرقین
زمان پنبه است و در باب فیلو لوجی و ادبیات و گرامر
زمان پنبه تحقیقات قابل قدر و عالمانه نموده آثار
چندی نوشته که یکی نلشیده های می افغان
(Chants populaires es Afghans)
در حدود تخمین هزار صفحه است بنا قرا و دیل
معرفی میکند و میگوید ..

«در پاسرده ستامبر ۱۸۸۶ مو قعیکه زندان
«لوت آباد» را بار دیدی نمودم به مردی
برخوردم که به نسبت دیوانگی پچید - ماه حس
محکوم شده بود و بنا بر حلال دماغی خود میگفت
من آنکس نیستم که گمان کرده میشود بلکه
پادشاهی هستم که باید تحت و تاج را بمن تفویض
ندارند (۱). علی الصباح دالستم که آن مرد
مؤلف و سراینده عزل دیل است که اسمش
محمدجی شاعر «یکلی» و چندین بار حبس را
دیده است.

در باب شعر مشار الیه دار مستتر مأسوف
علیه که در کتاب خود به نمبر ۷۶ و ۷۷
در جمله آثار دیگر شعرا قید کرده است چنین

(۱) ای که شاعر میگوید که من پادشاهم تاج و تخت باید بمن سپرده شود - شاید اثر حلال دماغی نباشد بلکه تراوش
غریزه غرور افغانیت و علو مقام ملی او باشد که در قالب چنین الفاظ ظاهر شده است و یا شاید هم عقیده
نیشه شاعر مستک المانی باشد که به دار المعانیین جان سپرد - دوا می بخدوی زاواندر قره

قصاوت میکند و میگوید -

* * *

(۳) گذرله و رشی چه یو دل سره
عم له لخانه لری کاندی
به او بو و تره دا ز دور لخوا گدیری کاندی
وروسته بیا سندی کاندی
چه کورته راشی حیلی مورتیه به زول و لکی
اور می به کو گل و لکی

* * *

(۴) چه کورته راشی مورتیه وائی رمار لکی نشته دی
سل ر ف آئین نشته دی
ناتی کوبنی دل کالی دل می کلکین نشته دی
دل می حال مهین نشته دی
او بو له لحم را سره یعلی به خندل و لکی
اور می به کو گل و لکی

* * *

(۵) موری ووی لوری چه ر سیری لاس رمونیزه
زده دی به وسواس زمونیزه
چه فصل راشی رب به قرض کاندی خلاص زمونیزه
پس کورده لباس رمونیزه
نامه سنبال کرم که روی می به تاسل و لکی
اور می به کو گل و لکی

* * *

(۶) دی لوری ووی چه بیا تاسره حواری نه کوم
ستا ز میندار می نه کوم
یوساعت به تیر کرم طاقت زده بی یار می نه کوم
دول به سلار می نه کوم

« محققاً کلیه اشعار عشقی که درین چهل و شش
سرود جمع اند سی اهمیت نموده غزل و اشعار
محمد حی شاعر دیوانه (نمبر ۷۷) به تنهایی
در اشعار افغانی بلکه در تمام ادبیات عشقی
یگانه اثریست که من آنرا سبک مخلوط در بین
سبک بود ولیر - (Baudelaire) و قسمتی
از اشعار قدیمه و ناستایی که مملو از تحلیلات
و اعراقات شاعرانه شرقی اند یافته ام »
اشعار مسد کوراین است -

غزل (نمبر ۷۷) -

(۱) چه مار دیگر شی شاه دختان به حور و ل و لکی
اور می به کو گل و لکی
چه مار دیگر شی شاه به عاره سه حمیل کاندی
تول د جیو سیل کاندی
به لخمی و ر بل لگیاوی تور فلیل کاندی
زده ر ما علیل کاندی
د گل عنچه شی ، لکه زایی به کابل و لکی
اور می به کو گل و لکی

* * *

(۲) دگل عچه شی چه داسور سالو به سر کاندی
بر بنی لکه د لور کاندی
د لاله و گری دانی جینی خبر کاندی
لخان سره لیکر کاندی
دگل دسته شی چه آشنا به کړول و لکی
اور می به کو گل و لکی

محمد جی زاری چه دیار به وران بر جل و لکی
اور می به کو گل و لکی

* * *

محمد جی وائی که شاعران جمع هزار شینه
تو لو ته می قهر شینه
ز ما عمل دی دیوانه عاری سر دار شینه
تو ل نه تار به تار شینه
داسی نه تبتی حور لیوگان چه به خنک و لکی
اور می به کو گل و لکی

* * *

عزل نمبر (۷۶)

بیگامی دی سبل کپی به ناراد تور و رلو
زه گد لکه بورا شوم به گلزار د تور و رلو
بیگامی دی سبل کپی ستا د رلو به ناعچه کس
گد لکه بورا شوم دانا رو به چر چه کنی
بنخ می کپل عاشبونه د ارمی ر می سو چه کس

* * *

بل بوی می کپل د شاه دعاری هار د تور و زلو
بیگامی دی سبل کپی به ناراد تور و رلو
زه گد لکه بورا شوم به گلزار د تور و رلو

* * *

چه هار دی زما بوی که باره تهیری مست بگی شولی
او ده لکه بهرام د سراسیا به یا لکی شولی
اوس دیر در ته قهر بیری خم کیدارد تور و زلو (بیگامی)

* * *

دیز رانه قهر بیری وری رب به می سانی کنه
نه را نه اونی خم که هازد و زلو تبتی کنه

سپینه حوله دی را کره موری که لکه طوطی کنه
بوخله می گد که به ابار د تور و رلو (بیگامی)

* * *

تابه کپل بداخل یاره د سپینی سیی ناع کس
ته نه شی باعی له مانه گر زی به دماغ کنش
سپین مسح چسکاره کپل ماور که شی چراغ کنی
ره لاله را کپی بنه سنگار د تور و رلو (بیگامی)

* * *

رب دله در کپی دی دیر حسن می شماره
نظر و کپی یار سیی ره ولا ریم ستا د پاره
پرو ب به صخدم می در لیر لی و ریماره
په روه ناددی جیجلی یم بهامارد تور و رلو (بیگامی)

* * *

سما مار به در ته دم کپل مه ورو که هو ده داره یم
ره هیره ره که منخته ستا به پت کس بقرا ره یم
خه چه خوی کلی نه ره موری نه اوس بیراره یم
ما قول دله در کپی بنه اختیار د تور و زلو (بیگامی)

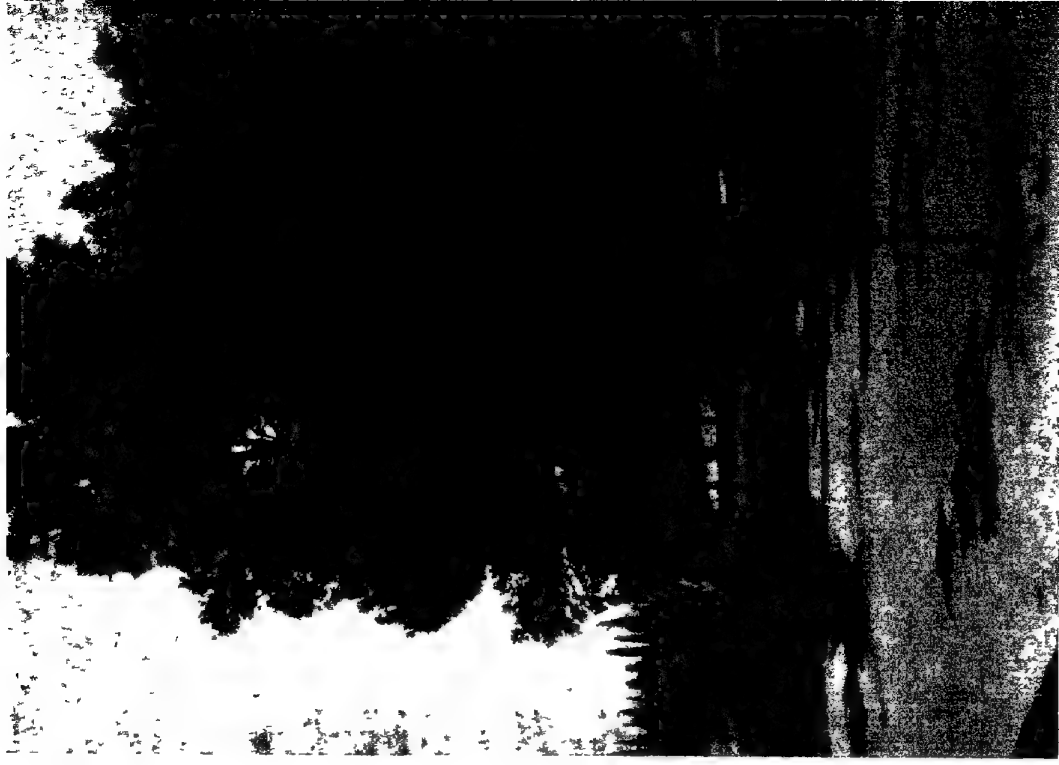
* * *

اختیار د محمد جی دی دیکلی به شاعران نو کس
مادشاه دی لخان به شمیری به حمله د قیام نو کس
قلنک بی که جاری اوس د دلی به امیرا نو کس
ملکو نه بی رعیت کپل به اشعار د تور و زلو
بیگامی دی سبل کپی به ناراد تور و زلو
زه گد لکه بورا شوم به گلزار د تور و زلو



از مناظر حلال آباد

از مناظر حلال آباد : باغ سراج العمارت منظره درختهای مجرما



از مناظر حلال آباد. یکصد و منظره باغ سراج العمارت درختهای موسوم به ناهو

فقدان دو تن از فضیای ایران

مترددم نام کدامین ازین دو مرد فقید، دو فاضل گرامی دو ضایعه اسفناك را مقدّمتر ذکر کنم زیرا هر دو دارای يك مقام، يك حیاكلك آرزو بوده هر دو در راه خدمت به علم در دیبای علم و تحقیق مقام شایسته و عالی داشتند.

چندی قبیل جرائد طهران خبر وفات مرحوم یحیی دولت آبادی را دادند و هنوز تأثیری که از فقدان آن مرحوم به ما دست داده بود رائل نشده کسه ایك احبار وارده این پوسته مظهر وفات میرزا محمدعلی تربیت است

این دو خبر اسف آور مارا از دو جنبه متأثر گردانید اول اینکه فقدان چنین دو دانشمند از يك ملت دوست و همسایه ما ایران طمعاً سب تأثر ما میشود. دوم رجال علمی و آمانیکه در راه علم و عرفان قدم و قلم میرنند خدمات ایشان تنها منحصر به ملتی نبوده تمام ملل و افراد دیسا تا حدیکه صدای ایشان را می شنود و آثار آنها را میخوانند از وجود ایشان مستفید میگردد این دو شخص در خدمت به دیبای علم و دانش سابقه های روش و درخشانی داشتند که اینك مختصری ازان ها را در دیل مینویسیم :

یحیی دولت آبادی :

مرحوم یحیی در سال ۱۲۴۱ ش در دولت

آباد اصفهان متولد و بعد از فراغت از تعلیمات مقدماتی و فرا گرفتن علوم معقول و منقول به تدریس پرداختند و در سه ۱۲۶۷ و ارد طهران شده به تحصیل علوم حدیده و فلسفه معاصر مشغول و در سه ۱۲۷۶ اولین اثر او به عنوان (کتاب علی) منتشر شد و متعاقب آن کتبات های دوره رنده گامی 'ارمعان یحیی' نهال ادب 'لاوره پرس' (برهان فراسه) رهمای انتخاب 'حقیقت شرح احوال قائم مقام' 'حقائق' شرح امدر کبیر 'تذکر داستان شهر ناز' سرگذشت درویش 'حنه' حیات یحیی در ۴ جلد که تاریخ مفصل ایران است لب حمد فردوسی کسگره نژادی 'جلد اول و دوم اردی بهشت' مکتوب به اکادمی 'تربیت اراده' روان نامه 'آئین در ایران' مرگ و سیاس 'از قلم توانای او بیرون آمد و در اوقات اخیر عمر به نوشتن رسدگ، بی مفصل حضرت علی (رض) اشتغال داشتند ولی چه چاره که مرگ او را مانع این کتبات مفید مهلت نداد.

مرحوم یحیی بدریعه آثار فوق الذکر و نوشتن مقالات در مجلات و تدریس از ناحیه علم 'ادب' تاریخ 'اخلاق دین و تجدد و بحث و مساطره در ایران و بالواسطه مدیای علم خدمات زیادی

نموده تأثراتی که حرائد طهران از فقدان او اظهار نموده و ستون هائی را که به سوگواری او سیاه کرده اند بی موجب نموده و حا دارد که ما هم انجمن ادبی طهران و محافل سائر علمی آن کشور را و مخصوصاً حواضر فاضله بیهات صدیقه دولت آمادی رئیس قانون بانوان ایران را از مرگ چنین عضو مفید و فعال و فاضل و رحمت کس ایشان تسلیت دهیم

مرحوم میرزا محمد علی تربیت

مرحوم میرزا محمد علی تربیت که یکی از علمای رفته و از محققین در حفاول تاریخ ادبیات ایران بودند در ۱۲۹۵ قمری در تبریز متولد و روزگار جوانی را در همان جا به تحصیلات مقدماتی و علوم قدیمه و ممارره بانادابی پرداخته و در بانا سواد کردن بی سوادها علاقه خاصی داشتند و ارباب حهه او بانتمام دارائی و تمول خود به مقصد تعمیم علم و سواد قرائت خانه و کتاب خانه در تبریز تاسیس کردند.

مرحوم محمد علی تربیت بانمطالعه و تحقیق ذوق وافر و عشق سرشاری داشتند و این عشق او را وادار کرد سفری بحارج نموده در کتابخانه های مهمه اروپا به مطالعه به پردازد.

مرحوم تربیت در دوره دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی آذربایجان وارد مجلس و در

دوره هشتم بار هم به همین صفت انتخاب و تاروز های مرگ این عهده را داشتند و مدتی هم به ریاست های معارف آذربایجان و گیلان منصوب بودند و چندی ریاست بلدیه تبریز منتحب گردیدند درین او اخر ریاست تربیه بدنی ایران را هم داشتند

کتاب های : نوروز و کتاب را دو نوم و کتاب مطبوعات و مطبومه ها در ایران او (این کتاب را تراون مانگلیسی هم ترجمه نموده) و کتاب دانشمندان آذربایجان و محله گنجینه فوون را که در آذربایجان میوشتند و بالاحره سلسله مقالات او شان تحت عنوان (مثنوی و مثنوی گویان ایران) که دو سال قبل در شماره های مسلسل مهر انتشار میافت نشان میدهد که مرحوم تربیت مرد علمی و محقق رحمت کس و در مراحل علم و تحقیق شخص بجای رسیده بوده اند مرحوم تربیت در آخر الد کرخویش آنطور بکه شایسته بانک نفر متبع و محقق در حفاول باستان شناسی دنیا است داد مقام را داده اند.

ارین جاست که فقدان او ما را ا هم متأثر گردانید به انجمن ادبی و سائر مجالس علمی آن کشور و مخصوصاً به خاتم فاضله او که یکی از بانوان با علم و فضل اند و خواهر نامور شان مراتب تأثرات خود را تقدیم میداریم . (انجمن)

افسانهٔ بزرگسازان



دلیکونکی وینا

پس له القاب

که می څه هم دلیکلو د علمیت په اصول کس معلومات حورالر او محدود دی او همه ډول چه دیوه لکونکی ویدی ، لیاقت لمرم حویه اثر دشویقاتو چه په دی رویه دو ره کس داغلیحصر محمد طاهر شاه دپستو ټولنی له حوا عمومو پسوته ور کول کیری ، ر ما مات قلم هم وعوستل چه په چله ملی ژ به کس که څه هم ډیر بواقص ولری ، یو څه ولیکی بودادی چه په لکلو ددی خو مخو می پل وکړو له خپلو کړاوو و یو لکو څخه هبله لرم چه دتوریو پرعلیطو ساندی می دعو ډیره کسیر دی (نور محمد تره کی) .

بی تر ښته روی

مقر یوه علاقه ده ترغزنی پنځه پړاو دلمر لویډو وخوانه ورکور ، دکابل او قند هار دواتی (فاصله) پهمنځ کس واقع دی ، داځای دحکومت له حواپه یوه دریمه درجه حاکم اداره کیری ، او سیدو انکی ددی لځای ټول پستانه اوبه پښتو پږغیری ، داځای سمت وږیو لځایوته دافغانستان سوږ اوبه ژمی خورا ډیر ساره پکس وی ، خو په وری بیابو څه به اونو دوحه ئی نظر وورو لځایوته یوکی لږ وی ، ځکه چه داځای دکابل او قندهار دلاری بیعانی او مسافر چه له هری خوا راځی دالته ئی شیه وی نو دحکومت له

حوا یوشه عصری هوټل چه دهوسائی او استراحت هر ډول لوازمات یکش دی جوړ شوی او هم په اوسنی وخت کس یو بر اصول برار او ساینسکی مارار دموتر پر سړک ماندی جوړ شوی دی له دغه لځایه څخه بیابو بل سړک دموتر دسپیل وخوانه خلاشوی او حورالیری مربوطات دمقر له هغه سره وصل کوی نوموړ به هم دغه سړک مخ پر سپیل وروا خلواو دترنگ تر راده به وریوری ورو تر څو چه وآسایستاده ته ووررسیرو ، او دایستادی داوبو سیل به وکړو ، دایستادی اړ به دځنی سیندو دکلون په اثر لکه دغزنی

رود او در در مت رود ، سره یو لځای کیری ،
 او نه ئی تروی او دچنلو ورته دی خو دسکار
 دپاره خور اینه لځای او په پسرلی بیخی ډیر او
 هر ډول مرغان له شا وخوا ملکو ورته راځی
 سردی غاړه ئی شړنه ده او هم ئی پر غاړه خورا
 لوړه اډکنه سارمه شنه کیری چه دسردی کلیو
 گورمونه اورمی پکس خری ، دلر لویډو وحواته
 ئی په غټو او زورو کس یو خو حو را کډ کلي
 پراته دی چه «گوری ناوه» ئی بولی ددی
 لځای اوسیدونکی لکه دمقر نور حلق کاربرونه
 اوڅه هم دنا دامو ناعونه لری په دی کلیو کس
 یو پنځوس کلن شتمن او نهای سړی وچه .
 حان بو میده ، په دغو هیسته او راهیسته کلیو
 کس ئی خورا سه رسوخ او نفوذ در اود لوی
 او کچی پیژاندو سڅو اورو په زړه پوری وهر
 جاسبه لید چیل دسمی دژوندون ئی هم سه سه
 سم او است ونورو نیا یو ته دهغه لځای
 دژوندون په اصول پوهیدو دچیل او راواریت
 حمر به لوی وړه کس ئی یوه سه کشید . کوته
 درلوده مسافر چه به له هره اوری پر لار تیریدو
 او پر او حته به سو دده لځای ته به ور تلواو په
 خور ادرود توب او عزت سره به ورر سو و
 او دا ددودی سه ور کول او دمیلمان به ورر کول
 موجب دده دشهرت او نوم وتو وگرزیده ، او په
 هر دیار او تیر کښ دهغه علاقې ئی نوم ووت ،
 دچمبر دوره وکینی حواته ئی دوه دانگورو خورا

سه اولوی ناعونه درلوده دی مانغو کش بر سیره
 پراڅورو دنا دامو او دتورو نو تو جکی جکی
 وی هم وی او په یوه خنده کس ئی مرغه کرلی
 وه چه خورا ښه شن چمن او په منځ کش ئی
 خو گردان رنگ رنگ گلونه هم کرلی و هر
 مار یگر نه دکلی هلکان او لځمیان دسات
 تیری دپاره وور تله او دهر چا چه به هرڅه زړه غوست
 هغه ډول او بی نه ئی کولی او ددی ناعو میوه
 چه به سجه او دحور لوړه - شوه بو نه ئی دهغو
 ورو نه چه دکوچی وحواته را خلاصیدل وپرا یتل
 او هر پر لار تیریدونکی به له هغه څخه بیله دقیمت
 دور کولو وریا استفاده کوله ، لږه داچه داسړی
 هم سه نهای او شتمن و او هم هغه ډول ئی له هیچا
 هیتخ شی چه دده له لاسه کیده به سپماوه او خورا
 به اخلاق ئی هم درلود ، له لویه سره لوی له
 وړو کی سره وړو کی اوله سپین زیری سره
 به سپین زیری و ده یوروی او یوه ددرو میاشتنو
 په تی پوری لور درلوده دزوی نوم ئی رحیم حان
 او دلور دائی سو و ، رحیم اوه کلن
 او خورا ښایسته او گلالی او په حبله تمکی ژبه
 به ئی دا ډول خوری خبری کولی چه پر هر چا
 گران اود هر یوه ښه ایسیده څکه چه دیلار همدنا
 یو کچی او وړو کی روی و خورا ډیر پر گران
 او شپه ورځ به ئی له لځانه نه بیلاوی ، هر ی
 حواته چه به ئی پلا ر تلی دده لاس به ئی په
 لاس کس و او په وړو کیو وړکیو گامو نه په

پلار پسی رهی و، لککه جه پر پلار ډیر گران او
پلار ئی هم پر یوز و گران و، 'وله دی سسه یم
کلی کنی نه هم هر جا نارواوی اوبه ډول ډول
چمو نه ئی دده د حوش حالیاو سایل راغندو ل
ورد، ورو په دی نار او راحت کس لویدو
ترڅو چه دلسو کلو سو لڅو لڅو پوه او معارف
دوستانو ئی پلار ته وویل چه به مکتب کس ئی
واچوه اوڅه په رده کړه چه شوا اولوستی سی
صا نه ستا پر لڅای دی اود میسی میړه وی، نوم
نه دی هم په ده سه او هم نه په ده بد وی که
همدا ډول ئی تر ښته اوبی علمه پاتې تی، بو
څه وخت چه ته مهاوله دیا ولاړشی ستا ټوله
ښائی او هغه شه نوم چه پخپل عمر کس دی په
دی شا و خوا لیس کس موندلی او کتلی دی
د جهالت اود بی علمی اود نابوهی به زور سمد
کس نه ئی وغور لڅوی و له دی لڅا په حجه نه
تشتور لاسونه ووری او شو پتو نه کړی لوله
دی حجه دده دراتلونکی وخت هو سائی او ښه
ژوندن اوس ستا په لاس کس دی، اودده دراتلونکی
وخت سر لوری او یک حتی اوس ستا په سعی
او کوشش پوری اړه لری اوداستا داوسی و قار
اور سوځ سانه او خوندی کول دده په سه تعلیم
او تر به اوستا په اوسنیو حواریو اور حمتو پوری
تړلی ده، ده ددی خپلو دوستانو او صمیمی رفیقانو
نصیحت وریلو ته چه محض دده اودده دروی دپاره
ئی بوڅو خوژی او صحیح حری وی، په حورا

دقت او غور سر معوز لوبولی و اړ په خولدنئ اړویدی
په پای کس چه دوی خپله حیره تصامه او هغه
چه ئی د تعلیم او تربیت د فائدو اود هغه د لازموا لی
په لار کس رده وی و کړی بودده و حوا ت نه ئی
سترگی پر لاری او مستطوره و وجه دده له حولی
نه چه را ووری ده په حورا و رین تندی
او غوړیدلی چهره اود محبت اود مشکوری په ښه
سره په حورا سه حوزه او پسته تره سره سترگی
وروا رولی اووی ویل چه . ره ستاسو له دی
حوری اود مهر سالی اود شفقت له و ښا
حجه یچه ر مادی وی د تعلیم
اوسی روری به شا و خوا کس مو و کړی ډیر
ممنونه اوله تاسی حجه درره له احلاصه تشکر
کوم اوره نه هم ان شاء الله ستاسی داسه ویل په
رده کس خوندی کړم او پر هغه ډول ناندی نه
د خپل روی په تعلیم او تربیت کس حواری اون
نه ئی له موره او ادا سره هم په دی خصوص کس
مصلحت و کړم چه دائی وویل بوئی ودوی نه ئی
د حدای په امامی دپاره لاس ورو غراوی اود کور
و حواته راستون شو مار یگر نا و ختمه و ماحت
ته ولاړ او ژر ژر ئی لمو ښځ و کړ او له هغی
حواسره له یوڅو میلمنو او مسافرو راغلی،
میلمانه ئی په هغه مخصوصه او جلا خونه کس په
حورانه وضعیت سره کشیول او پخپله د چمبر
په وړه چه حورا جگ او لوړ ورو دکو ر په
انکر ور نه بوت هلته ئی د څلورو میلمنو

دراتنگ او دهمو ددودی دتپه کولو خبر او
 اطلاع ورکړه، پس له هغه پخپله بیرته دمیلمو
 ټولنې ته راغی او پرخپل معمولي عادت او حوی
 مادی له دوی سره په مجلس او خبرو کښیووت،
 له هره لوري اوله هری حوائی خبری او خبری
 وسلولي اوددوی دکور او ځایو اودجری تگ
 پسته ئی ځی وکړه دوی هم په دی واسطه چه
 دده نوم ئی په سه سریتوب او سکيا لیتوب
 سره اړویدلی وپه حورامیه
 او محبت سره ئی دده دسوالو خوا لوبه
 ورکول دعوه ودلاس او به راغلی اودولولاسونه
 ئی یربولل، لوی اور دسپین کدري وعوړیدی
 او حواره ئی پرو اړول میلما نه اودی ټول پر را
 بیرته او په حوراسه صورت سره ئی له میلمو سره
 دودی وحوړله، پس له هغه چه چای بی هم وچیلی
 په ټوله سره ئی برویاله اودسونه وکړل او مخونه
 ئی په ماحت کس ادا کړل له میلمو سره بیرته
 کور ته راوگریدي او پخپله سیح کور ته ولاړ
 هلته ئی ددوی دپریوتو دکالوربرمه وکړه پس
 له هغه چه دوی ئی ټول سره ځای پرځای کړل
 نو برادر دچیلی خوب وحوای ته ورغیر او دحوی
 ورئ په پښه ورواھی او ورته ووت ځای ئی
 لمړی دده تر راتگه ویرکړی وورغلی پر خمالست
 وروسته له هغه ئی ومور او ماندینی ته ورزغ
 اودوی ئی راوعوښتی دوی دواړی راغلی اودده
 دسره وخوانه کښینستلی مورئ دصحت اودده

دحور تیا پوستنه ځی وکړه ده دچیلی حور تیا
 اطمینان ورته ورکړ او وی ویل چه سره له
 تاسی سره په یوه موضوع کس صلاح او حواله
 کوم بوددی دپاره می تاسی راوعوښت
 مورئ ورته وویل چه خبرر به څه لوی پښه
 ده چه په هغه کس له موز سره مشوره کوی ده
 وویل ادی س فلائی او فلائی چه موز له دوستاواوښه
 بیتو خجهدی وماته به پلائی کلی کس چه ره هلته
 په کوم کار پسی تللی وم، درحیم دتعلیم او تربی
 په مات کس ئی ډیر کلک راته وویل چه اوس ئی
 دمکت و اچولوته وحت اودیو چه درده کیدلو
 وردی اوددی خبری یمک لروم ئی سکاره
 کړی او رما هم دا غرم اواراده ده او په دی مسئله
 ره حوس او راصی یم چه روی می و مکت ته
 وروا ستوم، خو ځکه چه ستامسی اوددی روی
 دی، پوره ئی لارمه گڼم چه له تاسی سره په دی
 خصوص کس مصلحت اوستاسی څخه رایه وعواړم
 مورچه ئی دا خبره راوینده بسوواره سره
 وایشیدله او وریدیدله په ژړاو په کورکا وسو
 مابنی ئی هم په ژړاو چیمو ییل وکړه چه خجهدی؟
 رموز دا یو وړوکی هلکی دی بل به لرو داسی
 راما ندی گران دی لکه دژړه سررموږ بواری
 په ده ره تم او پوره دی چه یو ساعت موله
 سترگو بیرته سی موز چه وایو په سترگو راند
 سو، موز چه بوکړی ددغه بیا لکړ کس به واورو
 آسمان را باندی قیت او پر سترگو مونکه تور

تیاره سی، ته به خرکه په رڼه لوی ئی چه له
 موزه به دغه دسترکو تور بیله وی اوبکې به ئی
 مکتب ته لیزې به، به لمړی رموز د دواړو
 تر سر تر سره بیاو دی و مکتب ته واچوه که لوی
 موږ بیخی به دی رصانه د رکوو چه رموز هلك
 د مکتب د سبق و بلو په حواری او رحمت کې ولویږی
 تر هغو چه موږ ژوندی یودی به رموز له څنګه
 نه بیله وی تر هغو چه ته ژوندی ئی او تاته حدای
 عمر درکړی وی رحیم خان پرېږده چه لکه
 بدو کی په وار که کس وسایل شی اودیدیا سور
 سیلاو هم نه پروښلی شکر دی څه لږ دی او کم شی
 ته اړدی چه دهغه د تنیه کولو دپاره په آیدمه
 کس اوس حواری وکاروی او د تعلیم او سبق
 وبلو هغه ټولې مراحضې او تکلیفونه وکمالی
 حدای دی هغه کړی نه راوولی چه ته به رموز
 درزګی سر راڅخه بیایې شکر دی هر شی کومه
 لږو چه خلصی شی دده اودلمسی ملکه د کړوسی
 ئی لابس دی او هیڅ ډول کار او کس ته به سی
 اړ چمی او کو کاري ئی وهلی او دا حملی
 به ئی به ستوی کس دژبا په رع لږ لی ادا کولی
 سړی حواری پر خپلو وبلو او مصلحت غوښتلو
 مافندی پښیمانه او د دوی پر قراره ولو مافندی
 سترې سو، په پای کس ئی په څه حواریو او رحمت
 سره دوی قرارې کړی او بوڅه درږه ډاډ گیر نه
 ئی ورکړه ژرائی پرېسو خوشګلی به ئی وهلی
 اودا به ئی ویل چه - که ته دی له موږه په

ور لکتوب بیله وی نو رموز هم به هغه کړی له حدایه
 مرګ غواړو هغو چه تاته داوبلی او دائی پر غوز
 درابښی ده هغه رموز د دوستانو او ښو غوښتونکو
 څخه به دی هغه تاپیرانه او کړه لاریائی هغه
 عواری چه ستا زوی ستاله لاسه وناسی، ته له
 نورو رڼه سوکو او خپلو او پښتنه وکړه او له
 هغو سره دا درږه حواله وکړه یوه تاته ددی
 حصری حقیقت خرګند او بېکاره سی دا ډول
 نوری ډیری پلمی ئی ورته وړاندی کړی ترحو
 چه ئی دی سپین رزګی له خپلی اړلدي په لوړو
 اوقافو وګرځاوی یو خوشی او روځی چه تیری
 سوی ده بیا یو پلا خپله مور ګوښه او یواری ئی
 د هلك د تعلیم او تربیت لړوم او دهغه حورا
 ډیری فائدی ورته بیان او په دی موضوع کس
 ئی ددی دحوسی ځمی وغوښتله او مصله ئی یوه
 کړه چه - نن روځ بی علمه سړی مړ او مړ په دنیا
 کس ژوندون سی کولای، په تیره بیا راتلونکی
 روځی وبی علمه او بی تربیته سړی ته حورادېږه
 سرګر دای او مشکلات وړاندی کوی که چه هم
 هر ډول ښای او یسکه بی تر سر لوړه وی خو بیله
 علمه او هر هیه سی کولای او محصور وی چه
 خپل ځان د نورو یردوو کړی ټوله دی کبله رڼه
 و تاته وایم که ته د هلك په تعلیم او تربیت مافندی
 حوسې لری او به ئی قبله وی چه دی دخپل راتلو
 مکی ژوندون دپاره اوس بوڅه کړی نو شکاره ده
 چه ته ئی دسمه او دده د راتلو مکی ژندو ریښی
 اوس ته یخپل لاس پرېکوی . (نور بیا)



گل کلاں



چهاربیتی‌های بهار

بهار آمد بهار آمد گل من بهار آمد بهار آمد گل من
بیا یا بهار جان که سیر گل مرا کنم بیا یا بهار جان که سیر گل مرا کنم

* * *

بهار آمد شکوفه در درختان بهار آمد شکوفه در درختان
الله یار جان بیا سیر شکوفه الله یار جان بیا سیر شکوفه

* * *

بهار آمد بگوها لاله سر رد بهار آمد بگوها لاله سر رد
ندیا هر چه باشد یار باشد ندیا هر چه باشد یار باشد

* * *

الله یار جان بهار آمد در آئین الله یار جان بهار آمد در آئین
حدا حاتم رستم به یارم خدا حاتم رستم به یارم

* * *

بهار آمد بهار آمد ملازم بهار آمد بهار آمد ملازم
دماغ گل بچند الله را به دماغ گل بچند الله را به

* * *

هزار ناز بهار هزار ناز بهار
چه لاله چه بهار چه لاله چه بهار

بهار آمد اگر آن یار جانمی بر آید ما لباس از غوا نسی
 لباس از غوا نسی ریب دارم خدا ویدا نکام دل رسائی

* * *

بهار آمد زمان عیش و نوش است بهر سو ناعهای گل بخوش است
 به پیشم ناعهای گل چه باشد که یار خان گلم، سربیه پوش است

* * *

الله یار جالب یاسیل چمن کو تنها شای گلای با سمن کو
 رکوة حسن خود را پیش گلهها دوسه نوسه بده لعشش لعن کو

* * *

دلم از دست عمها مکه تنگ است مثال دره در دست پلسک است
 نیا یک سات که در مارغا در آئیم که وحت از روی وسترنگ است



بیت الخدمهای کوبک و منظره درختهای ماجو

عالم مطبوعات

په پټه دپټو پلټنې

لیدلو ډیر خو شحال شو . دا کتاب د (۲۷۲)
محو په حجم کس دیو فرا سوی رومان پښتو
ترجمه ده چې د " په پټه دپټو پلټنې " په نامه
داصلاح درور نامی دشریاقو دسلسلې په (۱۲)
لمر کس شائع شویده . دا قصه لکه چې په مقدمه
کس یی سو دله شویده حورا معیده نتیجه خیره
او دلوستلو ورقصه ده نه دی قصه کس دس ورځی
داستحاری وصعت واقعات په ښه اسلوب سره
شودل شویدی چه سپی ته پوره بصیرت ځمی
حاصلسری قصه دو مړه حوره ده چه سپی
ورباندی شروع وکړی او پر ښودی یی لهشی چه
خو یی نه وی خلاصه کړی .

ددی معید پښتواثر حاو دداصلاح فاضل مدیر حساب
دراهن الدین خان " کشککی " دی ددی قصی
نه محکس یوه بله پښتو قصه هم دمدير صاحب له خوا
شر شوی ده چه دهعی نوم دی " پټه مینه " .
جناب " کشککی " علاوه دعلم او فصل دساتو
تخه د فعالیت اراقدام دحاصلت هم لرونکی دی
مونږ ددعه جدی پښتون تخه دورو ډیرو پښتو
آثارو دشر امید لرو او ددعه قدمونو چه دپښتو
دآثارو دورولو په لار کس یی احتستی دی قدر دای
کوو " اوده ته ددغه کامیابی تبرک وایو
" پښتو ټولنه "

دغه مودی تخه چه زموږ دشنا علی او ملت
پالونکی حکومت په توحه سره د ملی ژبی دپاللو
اورورلو دپاره اقدامات شوی دی . په دی موده
کس پښتو فضلاؤ هم په پوره حدیث سره کار
کړیدی سره ددی چه دیو ملت د عمر و لو عمر و لو بانی
او پرېسو دلی شوی ژبه په پښتو درول او دیو
رور ور او قوی رقیب د آهیمو د بحثو نه یی
خلاصول ، هماغومره مړونه ، قلمونه او اقتدار
عوازی .

مگر لیا هم سره دټولو حورو - علاوه دهغه
خدمتو یوه چه دتعمیم اوسوداو نه خوا کس ده
کسانو کړیدی ، د ترقی او علمی حنی په بلو کس
هم پښتو د حبلی ملی ژبی په خدمت کس کمی
ندی کړی . په دغه موده کس ډیر تالیفونه او ترجمی
شودی ، چه اکثره له هغو تخه لامیدان ته دی
راړولی ، هغه آثار چه په دغه لړه موده کس چاپ
شویدی هغه هم کمیدی په دی لحای کس دهغه آواز .
چاپ شوو او غیر چاپ شوو آثارو نومونه نه احوستل
کېږی ولی چه دای لحای لدی امیددی چه دل
چیری نه په دغه موضوع رڼاو غوررو لهشی .

دایور نه قصه مودی پوری را یاده شوه
چه په دی ورځو کښی یو کتاب داصلاح دداری
تخه زمونږ لاسوته ورسید . او مونږ ددغه په

سلاطین صفوی

دوات فاصل تقسیم وانشان را به همکاری شعبه تاریخ دعوت نموده است

چون دوره «صفوی ها» برای جناب فاضل محترم آقای عالم شاه سپرده شده بود اخیراً به نگارش و اتمام سهم خویش موافق شده اثر جامع و مفیدی در این زمینه به نام «سلاطین صفوی» نوشته به شعبه تاریخ در سال گذشته اند شعبه تاریخ احسن ادبی مراتب تشکرات خود را به نویسنده محترم این اثر تقدیم داشته امیدوار است سائر فصلای گرامی وطن پیر به تدریج قسمت های معینه خود را بهرستند تا فصل حد او بد و مساعدت قسمتدارایشان این اقدام پررنگ خسته عمل لحد بگیرد * «شعبه تاریخ»

چون شعبه تاریخ در ضمن اقداماتی که را جمع به تدوین يك دوره مکمل تاریخ افغانستان نموده همیشه احتیاج خود را به كمك فصلای وطن محسوس شده است از همان اوائل یعنی تقریباً از دو نیم سال نا یسترف ما این فکر افتاده است تا کسای را که در محیط عامه شؤونات تاریخی وطن علاقه مند اند به نگارش بعضی قسمت ها دعوت نماید چنانچه به این اساس دوره های اسلامی تاریخ افغانستان را به مراتب تقسیم نموده و در بعضی متحد المال دستخطی حضور ع، ح، والا حضرت وریر صاحب معارف يك يك فصل را که بدات خود يك يك رساله مستقل هم سده میتواند پس یکعهده

بهار

از لاله است دامن کوه پایه ها از ار
شاح شجر جو گوش عروسان در گو شوار
در هر چمن نگاری و در هر نگار کار
شاحی بهر طریق و عروسی بهر کنار
« حکیم سنائی »

تا چرخ در کشادگریمان بود بهار
« روی زمین چو افسر شاهان در ارکهر
در هر طرف بهشتی و در هر بهشت حور
مرعی بهر درخت و چرایی بهر چمن



غسل دو جوان

سر کو هی لهد گر بر سید
 حلد شان مثل جایجوش سیه
 کرکی وشوره رار چون سر کل
 عدد غسل شان لپر سید ند
 مرده شو غسل میدهد سیرم
 لشی ار من ویا جو من همتی
 غسل دیگر ز بعد جان دادن
 که تو مر عابی و ما هی آب
 هیچ آدم ند یده ام چون تو
 (شیر علی قانونی)

دو نفر ما لدار ریش سفید
 حامه چرکین و لجه دود رده
 چهره هر دو سود چرک و چنل
 چون اید بدار همدگر دیدند
 یکی را لبا نکست چون میرم
 نو سگو چند غسل کردستی
 گفت یک غسل داده در را دن
 ار تعجیر ندو لمود خطا ب
 غیر سر طان و عو ک در ته خو

شاگرد و استاد

یست لند معلوم میشود یکدانه کاج خوب میدور هس
 حلیفه خیاط ... چه حوا نه مرگ شوی اگر
 نکار خیاطی میدانی چرا دکان علیخده نمیکیری
 که خود سرانه کار کسی . و اگر نمیدانی چرا نگفته
 من کار نمیکمی . تکمه شان . تکمه . اگر کاج
 دوری پشت شانه مرد که سوراخ معلوم میشود
 (عبد الواحد خندان)

شاگرد ربړك خیاط . - حلیفه پشت شانه مالابوش
 مدیر صاحب در حین اتو کردن مقدار يك پشت
 ناخن سوخت ؟

حلیفه خیاط - چیم ملانه پیش یکدانه تکمه
 شاحی میثانیم عیش را میپوشد !
 شاگرد خیاط : - حلیفه پشت شانه تکمه شاددن خوب

کم بیرك ه آرروی آمدن وروز



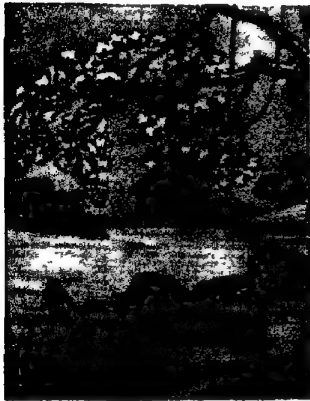
کم بیرك خود را آرایش
می کند



کم بیرك سر می شورد



کم بیرك لحاف و دوشك
پر میکند



کم بیرك از عسه خود را
در آب میا ندازد



و روز گذشت و کم بیرك را
سرکار حواب میدرد



کم بیرك مشوق آمدن
« نوروز » کار میخورد

بادار و خادم جدید

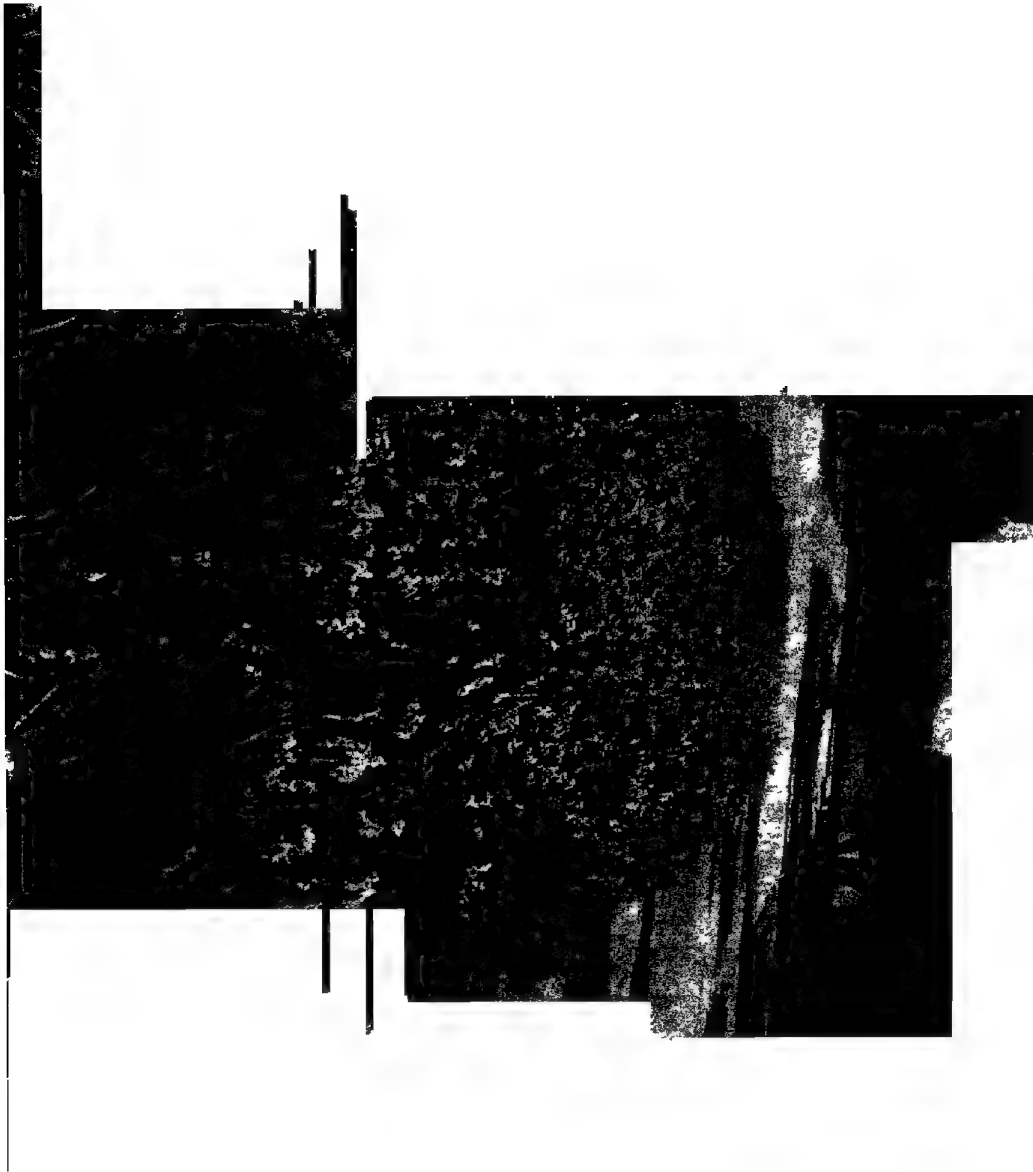
مادار: من تمام کارهای خود را خودم میکنم

خادم جدید: آقا من گفتند کدام نوکر کار

بهره دارم من آدمم که خدمت خود را بگوئید

بهره دارم من آدمم که خدمت خود را بگوئید

که چیست ؟





شماره کتاب : کتاب : ۱۲۲ کتاب : ۱۴ خارج : کتاب : ۱۴ کتاب : ۱۴	کابل مجله مصور ماهوار (ادبی و اجتماعی تاریخی) ارشده مطبوعات انجمن ادبی نشریه	مدیر : محمد قندری « تره کی » دژ : انجمن ادبی « ابن سینا » عنوان : تلکرافتی : کابل انجمن شماره : ۱۰۰ مدیر : عمومی بهتو :
سال (۱۰) ماه جورا ۱۳۱۹ هـ - می - جون ۱۹۴۰ میلادی شماره (۲)		

فهرست مند رجات

مضمون	نگارنده	صفحه	مضمون	نگارنده	صفحه
مطالعات پرورش زبان ملی جناب « حبیبی »	یوشته گرویر	۱	ستاب « حبیبی »	۶۰	
ایثار مالی ذات شاهان	« تره کی »	۴	« محمد شریف خان »	۶۲	
دشمنو کبر دی	« الفت »	۶	« نور محمد خان تره کی »	۶۷	
ترقی ملت های شرقی در	« توری »	۸	« رشتن »	۸۳	
البر حسن ارتقا حوئی است	« نظامی »	۸	« توری »	۸۶	
بروی میبه ترجمه	« م مصوم خان »	۱۳	« شمع مطبوعات »	۹۶	
نگین شعر ملی پامیرا	« زمیریالی »	۱۵	« »	۹۷	
فغانستان نور	« الفت »	۱۸	« »	۹۷	
« شائق »	« نکات »	۱۹	« »	۹۸	
« نوید »	« تصاویر »	۲۰	« »	۹۸	
« یزمان »	« منظره باغ وزارت خارجه اوکوتی استور »	۲۱	« »	۹۸	
« غوری »	« عبدالحمید خان « حبیبی » »	۲۲	« »	۹۸	
« ترجمه جناب « پرواک »	« خانه از کلهای فشنکته »	۲۵	« »	۹۸	
« « توری »	« کرشمه کارهای گل گشت »	۲۶	« »	۹۸	
« « پرواک »	« اقتصاد ملی و صنعتی »	۲۷	« »	۹۸	
« « تره کی »	« مسائل مالی و اقتصادی »	۲۹	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« از سطر شکره »	۴۰	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۱	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۲	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۳	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۴	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۵	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۶	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۷	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۸	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۴۹	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۰	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۱	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۲	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۳	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۴	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۵	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۶	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۷	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۸	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۵۹	« »	۹۸	
« « حبیبی »	« »	۶۰	« »	۹۸	

KABOUL

Revue mensuelle scientifique, historique, littéraire, publiée par la section des publications et de la presse de l'Académie Afghane.

Abonnements - ville de Kaboul	1 an	12 afgs.
Provinces d'Afghanistan	"	14 "
Etranger	"	10 S

No.111

May-Jun 1940

اعلانات

سالنامه های کابل

۱	سالنامه سال اول	سه ۱۳۱۱	در کابل ۳ ویم	افغانی	۴	افغانی	در خارج	سه	کلدار
۲	"	"	"	"	"	"	"	"	"
۳	"	"	"	"	"	"	"	"	"
۴	"	"	"	"	"	"	"	"	"
۵	"	"	"	"	"	"	"	"	"
۶	"	"	"	"	"	"	"	"	"
۷	"	"	"	"	"	"	"	"	"

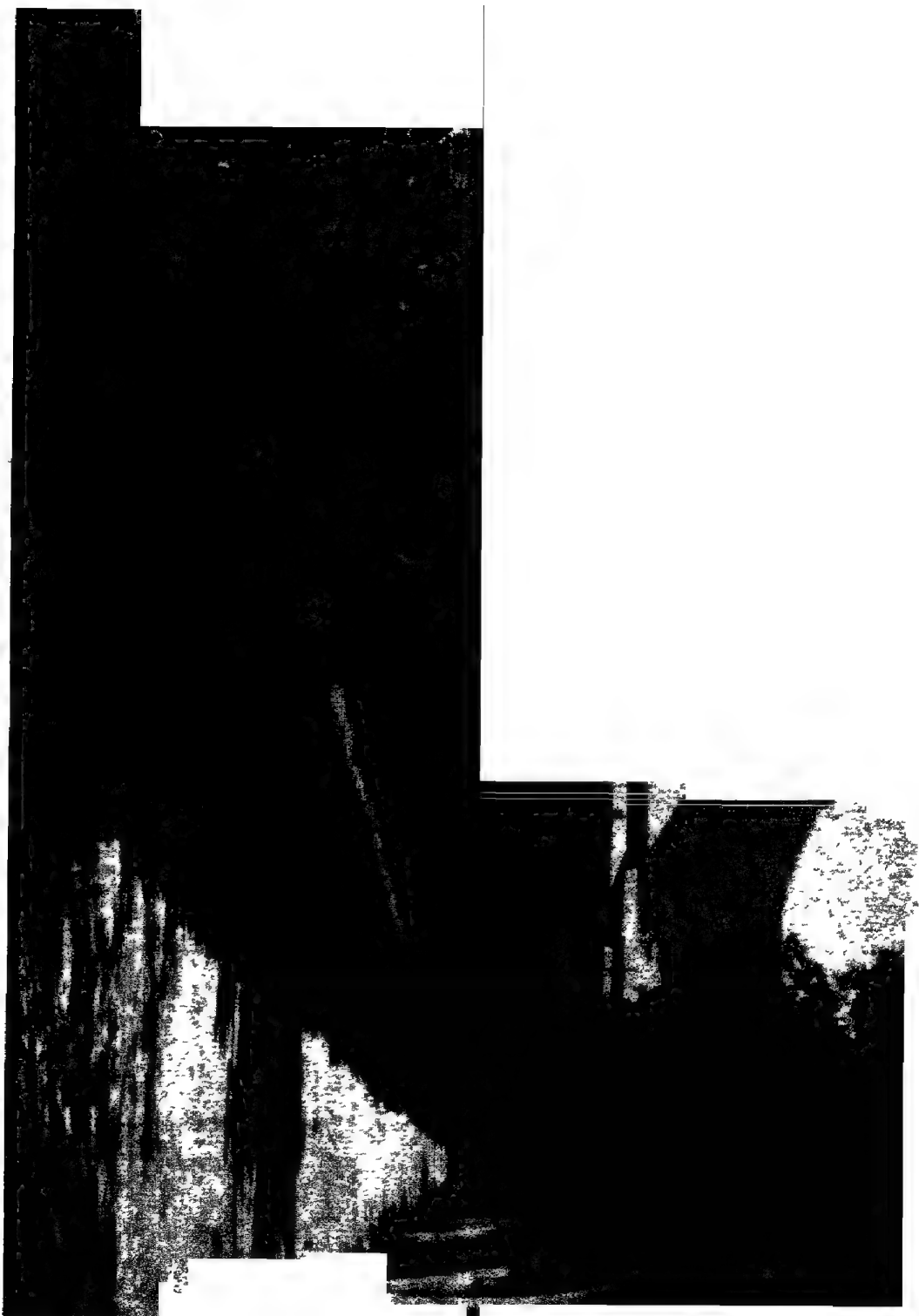
کلکسیون های مجله کابل

۱- کلکسیون های سال اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم مجله کابل یکدوره آن در دو جلد قیمت آن
 ۶ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجله کابل یکدوره آن در دو جلد قیمت آن
 در کابل ۱۷ افغانی ، در ولایات ۱۸ افغانی در خارج ده شلنگ

کرتیکه در احمین برای فروش حاضر است

۱	شرح حال سد جمال الدین افغان	در کابل	۷۰ پول
۲	مذهبات بوستان	"	۳۶ پول
۳	آثار بودائی مامان	"	۲۰ پول
۴	سجدها فارسی	"	"
۵	شعر المعجم	"	"
۶	آثار عشقه کوتل حیر حانه	"	"
۷	صفت ماحتر (فارسی و هراسته)	"	"
۸	صفت	"	"
۹	سکوکات قدیم افغانستان	"	۷۰ پول
۱۰	حواطر قهرمان کسر	"	۸۰ پول
۱۱	دکچیاو اخلاقی پاله	"	"
۱۲	سکرام	"	"
۱۳	بیکبختی	"	"
۱۴	دیشولیک هووویکی امشاه	"	"
۱۵	پشتو متلو	"	"

ارثا حکار های بهاری مطرۃ باغ وزارت خارجه (گوتی استور)



در اطراف پرورش زبان ملی

بزم ع. عدالتی خان حبیبی

ادب جدید ما درین عصر چگونه باید باشد ؟
این موضوعی است خیلی مهم و دشوار ، که در
اطراف آن من پیش ازین هم چیز هایی نگاشته
و مقالاتی بر زبان پشته و درین زمینه نوشته
بودم کنون نیز میخواهم بحثی بر این موضوع
را به پیشگاه خوانندگان عزیز در مجله کامل
عرضه دارم ، شاید در یک دو مقاله حق این موضوع
بدرستی ادا نشود ، ما آنها را اگر کلیات و نقاط
مهم را مختصراً بنگارش دهم ، و بعد از آن در صدد
تفصیل و تشریح باشیم ، بدو خواهد بود :

شکی نیست که ما اکنون در مراحل جدید
حیاتی داخل می شویم و تحولانی که قرن بیستم
به شعب حیات و زندگی اجتماعی و ملی ما
می بخشد ، مساوی حیات گذشتگان است ،
یعنی اکنون ما مجبوریم ، که برای حفاظت حیات
ملی و بشود رفتاری خویش ، زندگانی خود را
با اصول و ضوابط حیاتی این قرن حتی المقدور
تطبیق دهیم ، و درین تحول از یک طرف مزایای دینی
و ملی خویش را از دست نداده ، و از طرف دیگر
با فرقه های این عصر همقدم و همراه برویم ، مدلیت
جدید را بپذیریم ، و درین قرن بیستم ، ما را وادار
می سازد حیاتی داشته باشیم ، که مناسب اوضاع
عصر و تحولات اینست ، و در رفتار شهرت تمدن
و از همه بدین اوضاع که ما را می بیند
و از این اوضاعی که درین عصر از جهان وجود

زندگانی پیش روی ما می آید ، داشتن ادب عصری
و نویسی است ، که مطابق روح ملی و عناصر
غضنوی ما بوده ، و ما را بحیات جدید و عصر نوین
آشنا سازد ، و دارای مریایانی باشد که درین
عصر و این زندگانی بدردها حورده ، و روح
آزاد ملی ما را بصورت نوین ربط و اتصالی دهد ،
درین عصر بیکه ما میخواهیم عهدش و همراه قافله
تمدن بشر بوده و عقب نمانیم ، و حیاتی داشته
باشیم که در عین حفظ ارکان ملیت و آثار و نیک
ملمه خویش بکاروان سیر از رفاه همراهی کنیم
نمازان لازم است ، در جمله پرورشی از ایام
ملیه و تسمیه قوای حیاتی ، و لوازم مدنی و خویش
« ادب ملی » را نیز ترمیم داده و به وجود آوریم
ادبی همت کمار یسم که نماینده
روح ملی ما بوده و حیات قرن بیستم و زندگانی
نوین موافق و ملایم باشد

حکومت متبوع ما که با فعالیت تمام ، لوازم
مدنی و عوامل ارتقا را در وطن عزیز فراهم
می آورد ، از مدتی است که به این طرف ملت
بوده و ضمیمه شده است که و تمام این تسمیه ادب
جدید را در وطن حضورت درستی همه همراه
و زمان ملی ما را طوری پرورش دهیم ، که
آینده قریب دارای حیات ادبی روشنی بوده
و مطابق به آمال ملت خواهند و وطن خود را

نرفی دوست ' رنده گردد ' و بر حادثه از تقای
ادبی ناقد مه‌ای سریعی پیش رود
آشکار است بکران تاو قتی که ادب جامع
و مر تقی و پر سودی نداشته باشد ' در حرکت
از تقاء و بهمت ملی مانوده کویندگان خود همراهی
و مرا فقت کرده نمی تواند ' پس لازم است
تا ما درین دوره نوین رندگانی ملی خویش
که شالوده ملت را بر اساسهای متین و مستحکمی
می‌بیم ' ربانی را دارا نا شیم ' که از هر طرف
به حوائج ادبی و علمی ما رسیده ' و " ادب نوین "
رمان ملی ما از هر سو ' بحیات ملت ما موافق
و همدم باشد .

از بهجات که کسوف در جامعه افغانی به
افتقار افکار صحیح حکومت ملی ' احساسات
یکی از هر سوی وطن است به پستورمان مقدس
ملی ما ظاهر میگردد ' و ما امیدواری می‌بخشد
که وطن عزیز ما در قطار ترقیات عصریه دیگر
به حیات ادبی نویسی پیر نائل می‌شود و در آینده
قریب طوریکه حیات ما از هر ناحیه پیش می‌رود
" ادب ملی " ما بر از رندگانی جدید و اصلاحات
معبدی بهره ور خواهد شد

مقصد اصلی من از " ادب نوین ملی " همانا
ادبی است ' که ما بعد از این در رمان ملی مقدس
خویش " پستو " بوجود می‌آوریم ' که دارای
تمام مرایای ادب عصری بوده و روح رمان و مکان
و ملت نجیب ما کاملاً و آسته و مطابق می‌باشد
شک نیست که زبان ملی ما ' از عصرها به این طرف

ادب مستقل و قائم بداته و مخصوصی دارد ' که در
سبك و رنگ و تمام مرایا و خواص ملی خویش
يك ادب جدا گانه و مخصوصی است و از نقطه
نظر تدقیق و موارد به ما ادبیات ملل دنیا ' اهمیت
بزرگی داشته ' و شامل تمام مرایای ملی و خواص
افغانی ما گفته می‌شود

همان طوریکه ملت ما خواص بارزه ' و مشاعر
خاصه ' و عواطف ملی و رسوم و دودهای افغانی
دارد ' همچنان ادب ملی ما دارای روح افغانی
و محاسن خصوصی خویش است ' که در ادبیات ملل
دیگر پدید نموده ' و مخصوص است به ادب ملی ما
و رمان ملی ما

ما را است که ادب ملی را در آینده طوری
پیرور کنیم ' که همان مرایای بومی و قومی در آن
ثبات و مستقر بوده ' و از حسمه تحولات عصری
بیر بی بهره بماند

ادب قدیم پستو بر دو بخش تقسیم می‌شود:
نحست ادیبانی است که در سبك و شیوه ادبیات
دیگران و اقتضای آنان میان آمده ' در تخیل
ادبی ' و خصوصیات محیطی ' و سبك شعری
و اسلوب عروضی و قافیوی نه آثار دیگران
مطابقت دارد ' اینگونه ادبیات در رمان ملی ما
بحیث ذخیره گرا نهائی حفظ میگردد ' و آنرا
ادب تقلیدی کلاسیک می‌گوئیم

ولی يك گونه ادبیات دیگری سر در پستو وجود
دارد و خوشبختانه دحائر نفیسی اران در دست است
که ما آنرا " ادبیات حالص ملی " می‌گوئیم .



عبدالحی خان حسی که یکی از جوانان فاضل
و از خدمتگاران جدی رمان پستو بوده اخیراً
به معاونت ریاست مطبوعات و مدیریت عمومی پستو توله
مقرر شدند

درین باره همواره در بعضی محله کابل به محضر
حواسدگان عزیز بگذارد و توجیه تمام حساسین
و ملیت خواهان را با بسو حل کند

تا اگر خدا خواهد در اثر توجیهات حکومت
معظم و دانشمندان ملت این مشروع مقدس ملی ما
پیش رود و پایه «ادب جدید ملی» ما
بر شالوده استواری بریزد

درین شمار به همین قدر مبادی مقصد را
نوشتیم البته در آینده مصلحتاً را حیح به
«ادب جدید ملی» و لوازم و ماله و علیه آن
خواهیم نوشت

او زان وقوفی آن مخصوص است . سبک
ادا و افاده در آن حد است . اسلوب تحیل آن
بدیع و مبتکرانه است و فیصد صدور روح مخصوص
افغانی نمائندگی میکند و مرایای ملی ما را
حاوی است و دحیره گرانبهائی است بهر ای ماه
اینگونه ادبیات قح ملی در آینده اساسی برای
پرورش و تسمیه «ادب جدید» شده می تواند
و روح توانا و عستلی افغانیت را با تمام معانی
نمائندگی میکند

پس ما باید حیات جدید و اصاع نوییندگانی
قرن لیستم را مدنظر گرفته و بر طبق ضروریات
و حوائج عصریه خویش یک ادب حوا و لوی
را در پستو بسازیم که از یکطرف حاوی تمام
حواص و سالیب ادب حالص و قدیم ما باشد
و از بهلولی دیگر شعاعی از تمدن و رندگانی جدید
در آن تقاد و داری ای حواص و مرایای ملی
و مدلی هر دو باشد

«پستو توله» که مرکز پرورش رمان ملی
بوده و محل احیای آثار سلف و حلف است
من حیث و طیفه مکلف است که در راه تأمین
اینگونه آمال کوشیده و محرک قرائح ادبای
زبان ملی باشد و بکوشد که زمینه را برای
تعمیر قصر «ادب جدید ملی» صورت درستی
تپیه نماید و عواجل رندگانی ادب جدید را در رمان
ملی پیروزانند و پروگرامها و اقدامات خود را

ایثار مالی ذات شاهانه

محمد قدیر توکی

نحوه لایحه در اوضاع اقتصادی رو مای شود
و نمو حائیکه در قیمت های اشیا در مرور ایام وارد
میگردد تاثیر مستقیمی بر اوضاع اقتصادی و مالی
افراد داشته طبقه که ریاده تر اراں متاثر شده
از گرایی روح بشر متصرف و در ازرایی آن
مستفید میگردد جمعیت مامورین و عمال است
بر اراں ها دائماً مستهلك بوده همیشه محتاج
مولدین و تعاد برای اشباع لوازم و مایحتاج
خود میباشد

طبیعی است که قیمت های اشیا در تحت عوامل
متعددی پیوسته روبه صعود است و قوه اشتراک
عمال و مامورین در اثر ترقی اسعار اشیا و تزلزل
قیمت پول لایق قطع روبه ضعف مبرود اریں حبه
حکومتیکه به سعادت و رفاه افراد جامعه خود
علاقه مند است و در طبقه خود آرامی و آسودگی ملت
را میداند همیشه متوجه اسعار اشیا بوده حداقل
اندکی (ارقام مشعره) را از روی احصائیه های

معظم تجاری و اقتصادی تعقیب مینماید و همیکه
می بیند قیمت اشیا بلند رفت و معاشات مامورین
و عمال بآن قیمت مرتفع رسد کی نتوانسته موحامات
پیشانی آن ها را فراهم میکند و بر آن به بودجه
و اوضاع مالی دولت بطری افکنده بر مقدار معاش و
احزاب مامورین و عمال افزود مینماید و بی گذارد
مواربه بین عوائد و مصارف این طبقه بر هم بخورد
خوش بختانه این حس عم خواری و خادم
خواری در افغانستان هم مثل سایر افتخارات
دوره سلطنت این شاه مهربان درین دوره پیدا شد
و این دومیست که در عصر سلطنت اعلیحضرت
معظم همایونی (محمد ظاهر شاه افغان) ترفع قیمت
اشیا تعقیب گردیده بر معاش و مواجب مامورین
کشوری و لشکری يك مقدار هنگفتی بحساب
(%) افزود میگردد

روز ۱۵ حمل در خرائد و در ورامه های
مرکز این ایطاف پناذ شاهی را خواندم و بی

اختیار به یاد گفته حکیم عالی مقام و نامور یونان
 افلاطون افتادم که گفته بود « برای سعادت بشر یا
 باید حکمدار فیلسوف باشد یا فیلسوف حکمدار »
 مقصد افلاطون از فیلسوف حکیم است و حکیم
 کسی است که بص حاشیاء خود را شناخته و تمام
 حوائج و خواہشات او را تشخیص داده به مهمد
 که حاشیاء او چه ملو کاہد و نکدام وسیلہ میتوان
 وسائل سعادت و آرامی او را فراهم کرد ؟
 طبیعی است کہ چنین یک حکمدار محبوب
 حاشیاء واقع شدہ میتواند بہ آمال و آرزو های
 خود کہ در زمینہ اصلاحات ملی و مملکتی در نظر
 دارد کامیاب شود

اعلیٰ حضرت ہمایونی ہم ارہمین قبیل حکمداران
 حکیم اندر برادر افماستان سابقہ ہند کہ
 بادشاہی ناجمین عظمت و مقام عالی و مہر رک
 معنوی و مادی اوصاف و حالات فرد فرد ملت
 را از ہر حاشیاء تعقیب و مطابق حوائج و خواہشات
 و در دہای بہتہ آن ہا و سائل رفع صعوبات را
 فراہم کند ، علت اینہم واضح است برادر این
 شاہ مہرمان علاوہ از دہکای فطری دارای
 تعلیمات عالی و بلند می باشد .

اعلیٰ حضرت ہمایونی ہمیکہ در ک فرمودند اسعار
 اشیاءست بہ گذشتہ بلند رفت و مواد و مصنوعات
 وارده در اثر ناثرہ خنک اروپا بہ قیمت گران
 تری بدست افراد رعیت شاہانہ شان میرسد
 در علاوہ تدابیر مننی در حفظ مطبہ اشیاء و غیرہ
 کہ در تحت اقدامات وزارت اقتصاد را جمع بہ
 برقرار داشتن قیمت اموال وارده لازم دیدند
 بر معاش مامورین ملکی و افراد واریات مناسب
 عسکری یک مقدار کافی بیعراہند و این است
 کہ ما مطالعین محلہ کابل را بہ تقدیر و تکریم
 این الطاف ملوکانہ متوجہ نمودہ لازم میدانیم
 چند کلمہ دیگری ہم از خود ترئید نمائیم :

میر از ریاست های محترمہ ہند ہا بالاخص
 ریاست ہندیہ کابل توقع کردہ می شود تا مہتممای
 حدیث و فعالیت را در تہیہ و سائل حفظ طرح اشیاء کار
 بردہ سعی فرمایند (مثلیکہ تا کسوں ہم نمودہ اند)
 از تموجات آبی و فحاشی کہ در طرح اشیاء وارد
 می شود جلوگیری گردد

بالا آخرہ جادارد کہ ازین ابشار مہر رک مالی
 دات ہمایونی اطہار قدردانی نمودہ از خداوند
 دوام سلطنت با عظمت ہمایونی شان را تمنی نمائیم .

اجتماعیات

نکھ پتو

د شپنو کیردی

گل پاچا الفت

یوسه سب دی د همدی ورو له ورغو خوړه
شونده هوډا کیر دی د همدی ورو له ورغو خوشی
خوړه شویده خوړی دوری دورو په شاداندی
پوری هم شته چه د کیردی کار ور خوشی نه احتل
کیری او نه دزلی د گاتاو محه بیولی شی .

کوم وخت چه دی سړی دورو له شاد اوزغنی
پر نکولی ره پدی نه پوهیدم چه دانه یوه ورځ
د همدغو وروپه بڼه راشی . ماه ویل چه داسړی
ددی ورو په پیوارور غنو دواړو باندی حبله بڼه
کوی اوپه ورو باندی هڅه روه سوی بلری
خو داسی نه ده دی خپلی وزی د پری بڼی روزی
دده هڅکله د خپلو ورو غوښتو ته نه کپزی
یواری بی ورلخی اخلی او خپله بڼه پری کوی
یوه هم ټولی دی نه اخلی د وزوپه غولا غو کښی
دومره څه پر بڼه دی چه چچی بی ور باندی بڼه
ماړه شی .

دغه به لاس کس په حکه غوښی تور کیردی
ولاړه ده یو لورته په سترو او خپرو پټ
هڅک غر سکاري او بل لور شمن دې دسړی تر
سترگو کیری ، دغو ښی په خوا کس یو لوی
خوړ دی او سپی او نه چه دغه له یوه حگ
څایه را توئیری کړی وزی پکس بهیری اوله
ځانه سره څه وایی

د کیر دی څښتن یو کس د وری لری چه یو
روی بی وری او بل ور غومی هره ورځ د خپرو
دیاره بیایی ، ماز دیگر مال چه وری راشی او
دور غومو سترگی پری و سللی یو بل ته داسی
ناری و هی چه د میندو او چپو میله ورا تریزه
خرگمبیری .

کله کله چه لږول او اوږدای د کیر دی خښتن
څه نور پیڅو لونه له کیردی سره و ښلوی او
خپلی وزی قری لاندی پندی کړی .
دا کیر دی چه ددی سړی او د وزو دیار .

داسی لارو بیایی چه ملته گر نگونه او پانونه وی
اودلو بندو دار پکس وی .

و گورئی ' دورو حاوند له چیلو ورو لخنه
خسکه به گته کوله اوخومر سه یو ورسره کول
دیره کام پیاوروی او یوه مشران هم له چیل
کام سره همدعسی کوی ' یو دعسی وړه سواندی
مشرته به ولی سړی چیل لخان به سپاری ؟ بی له
دعه رار مشرانو خود یوه کام ژو بدون هم
دیر گران دی ' په تیره بیا بدی وخت کس چه
چه وینو او پیاورو مشرانو نه دیر اروالی لبدل
کیری .

فایره هم دی وړ یانه حوری ' دی ترخو
وری نی مری لکری دیو اسره به کوی ' یو
سړی ویلی شی چه پیر هم دی دورو په عولانو
کس اچوی ' چه دورو موسه هم ورسره کنزی
دی پچیلو ورو دومره رهبردی چه یایی پچیلو
لخامو بیایی او باورته داسی سړی بیسی چه همه
لکه لویه دورو ویسوته تری به وی او دیر وړه
سواندی وی چه نوله شپه په وینه تروی اولوان
دورو دار لونه به پر مېردی .

دی دیر پام کوی چه وری بی داسی سوتی
ونه حوری چه همه ورته سه به وی اوله بی په

(لمدی)

چه غیر په غیر ئی داشنای ره وروسته
به نه شپه می خپل حان عرض قلوبه
لکه چه نردی پرما حواری میبه راجیه
لاس می یلاس حوله می پر حوله شپه تیر ومه
عاشقان بیا پالای یلاس کی گر خوینه
« یوا »

فلک پاری را سره وکره
فلکه ستا په ما چهی کی
ولی به خیر خیر را نه گوری
دچیل مگه دپه میکده کی
رقیبان نو له مری دتندی

ترقی ملت های مرقی در اثر

حسن ارتقا جوئی اسب

یار محمد « نظامی »

گویا اراں معد درملل مد کوره يك بهت
وجشی بوحود آمده هر کدام متناوباً شروع
نکار نمودند . و این بهت و بیداری که امروز
در بعضی ملل مشرق رمن مشا هده می شود ،
حص بهت سیاسی نیست بلکه بهت های علمی
ادبی ، اقتصادی ، اجتماعی ، ارتقا جوئی
ومملکننداری و غیره را بر در بردارد

مقصد مادرین سطور مختصر از حسن ارتقا
جوئی اسانهاست زیرا مریت اسان بر حیوان
هما با حسن ارتقا جوئی اوست ، اگر سطر
دقیق ونعمق باوصاع ملل راقیه جهان دیده شود
تمام ترقیات امروزه آسان ار قیل صانع ،
رراعت ، تجارت ، و غیره در سایه
حسن وآر وی ارتقا جوئی آنها تهیه گردیده
است . و این هیچکس انکار نخواهد کرد ، بلکه
اشخاص حساس وفکرهای سلیم تأیید حوا هند
نمود و ما همخواهند گردید که ایسهم
حو بریر بها ، ملک گیر بها ، حرا بها و آبا دیها
و . . . همه نتیجه حسن ارتقا جوئی
و آرزوها و آمال جاء طلبی ملل حیه و مرقی
است .

ملت های عرب رمن در اثر احساس ارتقا
جوئی وعظمت پرستی در ساحه ردکی ومیدان
نمارع للبقا داخل مبارزات سنگین شده و درین
راه قدمهای بلندی بطرف ترقی وتکامل برداشته
اند که ترقیات روز افزون آسان محتاج شرح
و بیان نیست .

شرق با اینکه از قدیم منبع حسیات عالیو تمدن
و فصایل و دارای رحال مرسته ارتقا جو و فعال
سوده و بد را ئی این افتخارات در بین اقوام
بشر امتیاز داشت ولی دفعتاً رهاوت وسستی
اهالی مذکور را احاطه کرده همان حسن ارتقا
جوئی وقوه فعالیت ارسر با شرق (خصوصاً
عالم اسلام) رحت سر مرسته و اهالی آن یک
حالت حمودت و حیرت آوری با طر عملیات
عربان گشته و در حوا عمیق فرورفتند ، مگر
پس از حگ عمومی (۱۹۱۴) بعضی از ملل
شرق هم از حوا عطلت بیدار گردیده ار
وخامت اوصاع آیده خویش و سیاست جهانگیرانه
اروپائیان بخوبی فهمیدند و خود تکائی داده
در راه حفاظه خویش و پیشبرد امور را ت ملی
ومملکتی شان عارم و متوجه گردیدند .

فلاسفه و قائلین ملت‌ها حیثیکه متوجه
 باصلاحات ملی و قومی میگردند احکامات
 افراد آنرا به ارتقا طلبی متهیج می‌سازند
 (چه می‌بیند که یکی از اسرار و راه‌های ترقی
 و استقامت این مطلب است و س) هر ویران‌بام
 رو به هر فتنه و صعبت انفرادی را صورت جامع
 بخشیده و عموم ملت را از حصیص پستی و دناوت
 کشیده بشا هراه عزت و ترقی با حیات مسعود
 مدنی سوق می‌دهند که ملاحره داشتن حصایص
 و صفای احساس ارتقا جوئی و آمال برتری یکی
 از ممیزات افراد آن ملت محسوب میگردد

یکی از فلاسفه گفته است " از ارتقا جوئی
 و قناعت افراد يك ملت بحوسی میتوان پی
 عظمت و اقتدار آن ملت برد هرگاه افراد آن
 ملت از تقاضای خود نا شدد این قبیل ملت محال
 است که بربر دستی قوم دیگری نباشد در دهد
 بر عکس افراد ملتیکه از مزایای ارتقا جوئی
 عاری و صفت دناوت که قناعت و عا حری است
 عادی گردیدند . مسلم است که علایم و زبردستی
 را بر خود گوارا میدادند و بهر پستی و دناوت
 تن در میدهند .

و همینکه ایس صفت در يك قوم و یا يك
 ملت كسب عمومیت نمود حتماً دناوت
 و مسكنت آن قوم و ملت را احاطه کرده و آنها
 را از مزایای تمدن و استقلال و عزت و عظمت
 و اقتدار دور میگرداند .

بلی اگر این حملات متین و مارد را آینه
 سرایامای احتمالات بشری بساریم و در آن
 منظر عبور دقت کنیم می‌بینیم که تمام مزایای
 ملل مترقی امروزه در سایه ارتقا جوئی آنان
 تحصیل شده ، دلت و پسماندگی دیگران را بحرار
 کاهلی و ضعف نفس آنها دگر چیزی نخواهیم
 یافت ، و این کاهلی و ضعف نفس را جزا یکنه از
 حمله عادات مکتسبه رذیله حساب کنیم دیگر
 تعبیری ندارد .

امروز هر دولتی که بدولت دیگری علمه میکند
 در سایه حسن ارتقا جوئی افراد ملت و علو طلبی
 ناشدگان اوست و حرار استعداد و حسن حاطلی
 و آمال ارتقا جوئی ملت چیر دیگری نمیتوان به آن
 اطلاق نمودار اوراق تاریخ ثابت میگردد ،
 شرقیاتار مایکه ارتقا جوو علی طلب بودند
 افتخارات رورافروان آفریقه شارا کتب تاریخ ضبط
 درشت در دل خود ضبط نموده و امروز ما و سائر
 اسای مشرق رمین خاطر نشان میکند اروقیتیکه
 حسن شریف ارتقا جوئی و علو منشی در صمیر و
 عواطف آنها حفه و افروده گردیده عا حری و کاهلی
 تن در داده همان افتخارات شان رو بزوال
 گذاشت که امروز احلاف آن اسلاف نامور در
 جهان و حها بیان حیثیت و مقامی ندارند ، در
 اینجا لارم شد که ارتقا جوئی را ارفصاف خیلی
 با رز و ملکوتی نوع شرو مزایای بزرگ عالم
 انسانیت بدانیم و درخت ضعف نفس را که نمر تلخ

پستی و ذلت میدهد اریح و بی برکنیم

بزرگان گفته اند « صفت ارتقا حوثی + صفتانی است که باید معلمین و مربیان هر ملت همه روزه در دماغ و کله افراد آن ملت جای دهند » ازین معلوم میشود تا وقتی که درس مفید ارتقا حوثی و علو طلبی در معزو کله های ملل پسمانده امروزه حاکم نشود و در راه ارتقاء قومی

وملی خویش بدل مساعی نمایند و متحمل هر گونه مشقات نشوند و برای هر گونه فداکاری حاضر نگردند ، دارای هیچ مرتبی نخواهند شد . و این صفت مقدس در هر ملت که کسب عمومیت کرد البته آن ملت نشو و نبات ملی خویش نائل و کسوس عظمت و مررگوارى شان در دنیا سامعه حراش معاندین شان خواهد گشت

وسده برای تثبیت ایستدعای خویش اصول تربیه حس انگلو ساکسون که غالب کتب و آثار تربیوی ایران مملو و مباحث است دلیل میآورم چه طرز تربیه که مراد ارا تکانس و داشتن حس استقلال و عظمت ملی و ارتقا حوثی باشد ، رفته رفته ملل را بهمین صورت قوم مذکوره فاتح ، مترقی و جهانگیر می سازد

در فوق مذکور گردید که « درخت صعب نفس را که نمر پستی و ذلت میدهد اریح برکنیم » در اینجا مصداق آن فرموده یکی از دانشمندان رانیز عرض میکنم که گفته است : « من حیات ابتدائی خود را صرف قناعت پیشگی و سست عنصری

نمیکدم ، بلکه ما فتادن تحم مشر علو طلبی و ارتقا حوثی میکردم » تا در هنگام جوانی شکوفه کرده و در ایام کهنوت و پیری ثمر شیرینی بار دهد این است احساسات و مفکوره دوران دبستان مردمان حساس و اگر این پرشش را اریحی ملل فاقد فضائل اخلاقی ننماید چه پاسخ خواهید شنید معلوم است که چه میگوید :

علو طلبی و ارتقا حوثی چه مفهومی دارد و در دیاد لستن چه معنی ؟ یعنی این چیز ها بویچ و بیمعنی است البته این افکار خاما بسور و جوانهای که ناشی ار نادانی و تمسلی است بغیر اریح که این قبیل مردم را بطرف پستی و روال سوق دهد دیگر امید بهبودی ار آنها متصور نیست .

این هم نا گفته نماند که دانش حس شریف ارتقا حوثی در وجود انسان طبیعی و فطری بوده هر که انسان است عاشق ترقی و تعالی است و آنانی که بواسطه مشق و اعتیاد تمسلی این حس بزرگ را در وجود خود ضعیف و معطل میگردانند گویا طبیعت انسانی ظلم میکنند یکی از علما میگوید شخصی که بحالت خود را صی است نباید طمع سر بلندی کند

پس مدیست اگر در اینجا يك فرد عسکر را نمونه قرار داد ، شخصی سپاهی میبخواهد که خود را ضابط شود پس ارا اشغال رتبه خود را در ضابطی آروزی صابطی را کرده بعد طالب کنند کمتری میشود با نهم قانع شده رتبه های بلند تری را

خواهش میکند که به آن نائل شود، آخر اُهم
 تأثر وی خود مرسد ولی در اثر عزم را سح
 وحدت درو طبعه و اطاعت به او امر مصد ار
 بر رگ و این محل خورده گدزی و تنقید نیست
 زیرا یکی از علائم اسالیت همین حسن تشریف
 ارتقا خوئی است که قدرت در آنها داو لاد بشر
 بودیعت گذاشته و دوس کم و کاست هر قوم
 و هر ملت همین حس را دارند ولی بعضی ها
 رحمت میکنند و حدیث میکنند و برای ترقی
 و تکامل خویش بدل مساعی می نمایند بعضی ها
 يك له افتاده و اصطلاح میگویند (آلویانگلو)
 این قسم اشخاص و یا ملت معر را یکسکه نمل
 تن برور، بدحس و یا و اصحتر نگوئیم که بوی
 اسالیت بمشام آنها رسیده دگر حیری را به آنها
 اطلاق کرده نمیتوانیم

ملت بیدار، ملت حدی و علاقمند سر دلگامی
 شرافتمندانه در راه ارتقا خوئی قدم میرند
 و وسائل ترقی را ناحول خود عوص می نمایند
 عده خواهند گفت که اصلاح هر مملکت بدست
 زمانداران مملکتی و در حال مهمه ملی آن مملکت
 صورت میگیرد، بخيال ما این عده مبالغه می نمایند
 چه وظیفه زمانداران و در حال در حسته ملی گفت
 و ملل را بر آه زانست یکبار یا چندین بار ره نمائی
 کردن است و بیشتر ازین این عده معدود بهر انداره

که صاحب عزم قوی باشد بار هم نمیتوانند
 روحیات يك ملت بی عام و یسما ند را تعمر
 دهند، چه رسد باینکه در اینهای جامعه را ترمیم
 و روحیات ملت را اصلاح را هالی بی علم و یسما ند
 آرا شاه راه ترقی فوق دهد

يك مملکت همگامی ترقی میکند که اهالی
 آن رجاوت و تسلی را از خود دور و مفاسد اخلاقی
 را از دماغهای خویش بیرون نمایند، در معر و کله
 ورد و د آن حس ارتقا خوئی جاگیر شود
 و مجتمعاً برای مملکت و ملت خویش کار کنند
 امروز باقتضای ترقیات زمان هر ساعته که میگردد
 بران بر تجربه ملت های حساس افروزمی شود
 در میان خوئی و بدی و وسائل آنادی و حرا بی
 مملکت و وسایط ترقی در مل خود ورق میگذارد

دانشمندی میگوید « انسان دارای دو نوع
 رشد گیت، اول دوره طفولیت، دوم دوره
 مهم و تحررت یا دوره کبار یعنی در رندگامی
 حوشعت کسی است که این دو دوره را بهم
 فرق دهد، در دوره ثانوی جدت را راده را
 بکار برد، این است احساسات اقوام و عشائیر
 رنده جهان که برای دوره رندگامی با سعادت
 خویش وضع نموده و مینمایند و افسوس است
 نه ملت های که سعادت را در اتلاف وقت و کار
 نکردن میدانند.

د زوی مینه

ترجمه د خارجي مطبوعاتو څخه

مترجم: ۲ معصوم

ژمی حورا سوړ او ډیر یخ و، چه به مینځ کی د سپین پوټکو او سور پوټکو سخت ځمکې نښتی و، دا هغه وخت و چه دارو پا حلقو دامریکا د نومیا نوټ سره شخړه درلوده او سره پوټکی ودوی ته حورا رږه سختی او حیرونکی دشمنان حسا بیدل، او په حو بحواری او څیرنگ مشهور و.

پوځوان مصددار د دوو کسو سره د آسا کی د طائفی مخامخ سو، چه په عشویی عوښته چه برده حمله وکی، رلمی مصددار چپل مرگ په سترگو لیدی، او دائی ټینگ بیت وکی چه د مرگ تر آخره سا عته پوری ورسره حکیرم، په دغه وخت کس چه دی دهغو سره په جنگ وخت و یوسپین ربړی دسرو پوټکو د دلی څخه راسپکاره سو، چه عشی یی په لیده کس ایشی او د ځوان و حواته را ربړدی کیدی، دی ځوان عشی پر څگر او تر پسر لیدی، څرنگه چه داسپین ربړی هر څو له چه د ځوان و حواته را ربړدی کیدی، عشی یی د ځوان درږه و حواته ور کړول کاهه، نامر بهی یو وار د سپین ربړی په مخ او حوله کس تعبیر پیدا سو، او دا چیل عشی یی د ځوان د څگر د خوا څخه و څر حاه هغه دوو سرو پوټکو هم چه د ځوان سره جنگ کاهه، په اشاره د سپین ربړی یی لاس دده څخه واخیست او سربې د سپین ربړی په مخ کی نښت او احترام یی وکئی.

سپین ربړی امر وکی چه ځوان بهر ته پوری

ونړی، او یو آن بعدی بیر ته ابله کی، دی ځوان مصددار په حورا تعجب سره فکر واهه، چه داسپین زیری دده سره حورا ډیره مینه او محبت کوی او پر ځای ددی چه دی باید و ترقی او مړی کی په سه اشاره او د مینې په حداد وده تهرږه ډاډ ورکوی، چه دایر تم او بیر له ده څخه ور که کی، او هغه وخت یی دده لاس ولبوی او د چپل او تراک و خواته چه بوخته لیری و، بوئی تی

ژمی داسی سوړ او دونه یخ و، چه په چا کی طاقت د ځمک کولونه سوپاته، او ځمک سوړ او سره پوټکی و چپلو کورږه ته وگریده.

دی ارویائی لڅلمی چه دوه مهرانی او محبت د سپین ربړی ولیده، حیران و چه ددی، څه سم دی، سوړ پوټکی سپین زیری چه ډیر وخت بهی ستر کی داسکو دکی وی، او د ځوان ته بهی کتله، لمر لری یی و ځوان ته چپل رسام او رواج ورو سووی، ژمی قبر سو، دی ځوان مصددار په عوص کی ددی چه له سدی گرت څخه، پعداب اوسر، په حورا فراغت او حو شحالی بهی ددی په لوبو او حو شحالیو کس لڅان ور گهاړ.

څرنگه چه پسرلی، مروړلی طبیعت بیر ته سم کی، او مړه ملڅکه یی ژړندی کړه، په وحشیا وکی هم نوی حرکت پیدا سو.

ښځو ته د جنگ بدلی ویلی، نارینو ته چپلی توری، تیری کولی او لڅانو ته بهی و جنگ ته

نیار ول سپین ریری که خه هم دیر عمر
و، و حنک ته حاضر سه اود چیل سدی ستره
دسپین یو تکیو و حواته وره می سو دیر مسافه
بی چه پنخوس ورسخه کیده و وهله ۱۰ و تر هغه
میداو چاره و پایانو به حنک پر کاوه تدر سو ه
به آخر کی دسهار وحت و، چه سره یو تکی
د دسمن و مح ته و دریدل، لوسپین ریری داخیل
سدی یوی گو سی ته بو تی اود سپین یو تکیو
حنمی بی وروسو ولی اوپه یو عمکیس او زره
سواندی اواری وویل « وگور ه لته هعه
ستاوورنه دی » پس له بو کپی بی بیا ورتنه
و ویل « وگور ه لته به انتظار کی دی چه
رهوور سره حنک وکی » مایی به یود وود رع
ورته وویل « وگور ه ماته له مرگه حلاص
کپی » دبیره اوغشی اولیده حور و ول می
در رده کپل دتر حنک اودا چه د دسمن دسره
پوست وکاری دای هم در و سول

یو بهیری هعه وحت چه ما ته و حیمی ته
راوستی ته حه نی وی « لاسوه دی لکه دکچی
ه لک دهیخ کار نه وه » نه دی دو چی حخا ته
براره ولای سوا ی نه دی حنک به کولای
سوا ی روح دی به بیاره کی و، اوپه هیخ
نه یو هیدلی « بواوس هر خه چه لری رمادی ته
» بو دوه ناشکره بی چه بیر ته « خیلو ورونو ته
ور و گری او تیره ره مایر طائفه راو گمار ی
نخوان منصب دار حوات و رکی چه رما مرگ سل
خله بنه دی فردی چه زه به دیوه آبنا کی و بنه

تو یو مه سپین ریری یو کپی سر قریابه و نخوان
ته و کتله اوپه حورار می بی یو بستنه حنی و کپی
« ته یلار لری » نخوان حوات و رکی هو
زه چه دی خواته راتلم یلار می ژوندی و
سپین ریری دره ددره ورته وویل « ملار

حواردی خوله بدخته سوی دی »
سپین ریری عدله یو کپی ورتنه وویل « نه حیری
چه زه هم یلاروم؟ اوس بیا یلار بهیم ماچیل روی
ولید حه به میدا ن کی د حنک بی ساه و حته و
مای کیسات وکیس « هوا مایی کیسات وکیس »
سپین ریری دا حری حورا دزره په در داوپه
ارمان رکپی بیایی مع دلمر حانه و حواته و گر راوه
اوولمر ته بی چه لوی راحتلی و، اشاره و کپی
اووی وویل « دارو سانه لمر و بی » اود لید و خجه
بی حویدا حلی « هو ماته هم ددی بیا یسته
او روسانه لمر سیل حویدرا کاوه »

اما ماته بو وروسته لدی دا حویدنه را کوی
یو آن چپ و، بیایی دیو گل بوئی « چه دشمن
خا خکی بی دگلانو بر پا بو خلیده وروسوی
اووی وویل « داشایسته بوئی و بی » اود لید و
خجه بی حویدا حلی ؟

هر

اما ماته بو وروسته لدی بنه نه ایسی
پس لدی بی چانک اوپه لور بغ ورتنه وویل
« ولارسه ! حیل وطن او کورته و ولارسه » چه
یلار دی به حوشحالی سره دلمر ابو حنیو قاز
گلانو د لیدلو خجه حوید واخلی ؟



زگین شعر ملی

یا

میرا

ایمن اندر مریلی

حکایت منکند چشمان شو بده بر می اور و زد
وحیات جنگجو یاسه اش تحریک میشود و در
حائیکه از عشق بیان میدارد عواطف سامع را
بحدی در تاثیر میگیرد و اندازه رقیق میسازد
که آه های بیهم قلش را آن مایندگی میکند
مگر متاسفانه چشم ما باین نور ما آشنا و ناگون
نخواسته بودیم مالوا سطره یا بلاوا سطره آثار
گرا بیا و گنج های شایگان آثار را از سینه های
کوه های سرملک کشیده خود کرد آوریم با اقل
اسم چند نفر آنها را تذکره گفته روی اور افق
مناطم و بنا بر همین علل در مرور قرون هزارها
شاعر نامدار خود را فاقد و صدها دیوان و آثار
بیش قیمت و گرا بیا ی آنها را کم و از دست
داده ایم و امروز نمی توانیم بدون کمک آئینه

جیر یکه ار همه بیشتر مالک آیم و اریحری
نه حاک و حاکتر در گوشه کمای پنهان بوده
و اکنون می توانیم سرای ارا را بدست آریم
شعرا و ادبای پستو را با دست بکاره دیگر
در آسمان ادبیات پنبه چمن ستاره های درخشانی
چشمک میرسد که روشنی و صیاء هر کدام آنها
کمتر از نور افتاب دیگران نیست.

بلی ابالعکس گمان شعرا یبستو را با آنها
شعرا و رزمی بی مل شعرا یبزی بر میا شد
و اگر عامر نگوئیم شعرا یبر لطف پستو شعرا ی
دارند که یکه نه مطهر احساسات 'عواطف'
تاریخ و اخلاقیات افتادهاست و این اشعار
بقدری طبیعی و محقق تر اند که بی اختیار شنونده
خود را متعجب میسازد مثلاً موقعیکه از جنگ

های قدنمای حار حبه‌ها که درین باره ما مامنت‌ها
دارند جلوه شاهدان رغنائی خود را تماشا کنیم
و یا نام و نشانی ارا بهادر یا بیم‌ار را بجمله است
شاعر شیوا بیان ملی ما میرا .

میرا در ۱۳۰۰ هـ - ۱۸۸۵ ع همنور
در قید حیات و اشعار آنداز او زبان رد هر عام
و خاص بوده در سیه‌های هر پیر و در ناجا داشت
و چون میرا علاوه بر شعر گوئی در موسیقی
و سرهای ملی نیز پدید طولی داشت و برای هر شعر
خود نغمه مخصوصی وضع نموده و آنرا از سر
دلکش میخواند اشعار او نه تمام مطلق پستو
زبان مستر و عام و محبوب شد و بسا اشخاص
اشعار او را استحباب و چاپ کرده اند چنانچه
اکثر غزل‌های او اکنون هم در موسیقی
ملی مروج و معمول است و در هر مجلس خوانده
میشود اما متأسفانه دیوان کامل او در دسترس
کس نیست و گمان نمیکنیم که جمع و تدوین
شده باشد

مستشرق معروف و فاضل پستو، دار مستر
فرانسوی شرح حال این شاعر نامدار ملی ما را
در کتاب مشهور خود Chants populaires des
Afghans قرار دیل می‌نویسد .

« میرا يك شاعر نو و سرعوب ملی است
و بالا تر از او در خون افغان شاعر ملی سراع
نداریم - پدرش افریدی (کوکی حیل)
و مادرش مطربۀ نیه حلیل بوده در سن طفولیت

پدرش فوت گردید چون کمالت اعاشه و فریه
او را مادرش عهده دار بود میزاسیرار مادر
بیروی کرده نکست او اشتعال و ورید میرا می
و بی سواد محض بوده خواندن و نوشتن را قطعی

نمیدانست از زمان صاوت اشعار شعرا را بکثرت
در حافظه داشت و در جوانی خودش شاعر بدیهه
گوئی بود کسیکه او فکری میداد و باحسی در او
پیدا میکرد و بطرز نوری او را رهنمویی می نمود
فورا نداشت سار خود مطابق فکر و دوق و رعایش
کسده شعر می سرود شعر مشهور ملی او غزل
« رحمی » است (در ریکات گرا فون بیر
این غزل خوانده شده) و موجود است که در
راولپندی محصور امیر و لائب امیر سر خوانده شده
و هر جا که این غزل را در برابر افغانها بشنوند
بی اختیار آتش می‌نمایند و آزار مرهمه میکند)

ممنی من پیر محمد علی که دیر از سفیددیری
بود روزی برآیم گفت که « ماروری مشغول
هواخوری بوده در جائی نغمه مخصوصی سروده
می شد که آوازش را می شنیدیم من بمیرا گفتم
که شاعری غزلی بوزن این نغمه سرا او نیز
متوجه نغمه مذکور شده بعد لحنه پاهای خود را
مطابق وزن نغمه مذکور بر زمین زد و فوراً غزل
رحمی را بهمان سرو تال سرود »

پس ما گفته می‌توانیم که میرا مخترع وزن‌ها
نیز بوده و در غزل‌های عشقی او افکار تصوفی
نیز دیده میشود .

این بود معرفی مختصر او و دوسه غزلش که فی الحال بردمن موجود است بطور نمونه کلام او
ذیلاً درج میشود

چه ستا عم له ما چا پیر شه العیاذ فراق می دیر شه
روه می وسو ستایه مینه نه حلا صیرم له لعینه
په عوپل کنس می تن گرشه
اندرون روه می کسات شه تما می ژوند می حرات شه
چه نه تن اشنا می هیر شه
لکه گل یم به بهار کس مدام حوس یم په انگار کس
روه طوطی په قفس گیر شه
یو و ورلخ نه هسی را شی په عا لم کس نه عو غا شی
چه «میرا» له دیا تیر شه
* * *

په فراق کی می سترگی شوی دلستی دی کرم په اور
همیشه یم ستایه عم کس روه می وسولکه سکور
خان نژ دی ناسه کمخته که پو هیری وحت دی دادی
دعهواره به برهمشی که دی پلاروی که دی مور
عاشقان حونه به دار وی که من وی په رستیا
دینا بست ثانی دی شته دل حالونه دی خلور
گما هو نه لکه عروبه «دمیرا» فقیر په سردی

جاناس وی که صبا وی بیانه شی سدی دگور

* * *

عاشق سوال گردی دخیل بار په دردی پروت یم به زره افکار
خیر له ورتلمه هرخته می هیر شو همسایه لاس کس سپی راچاپیر شو
په لاس رانه عی درلغو تار عاشق سوال گردی دخیل بار
په دردی پروت یم به زره افکار

خراخ بلینجی خان کره پتنگ معامخ ورشه مکره تری خشک
تری نه جدا که دگلو هار مین په تایمه شومه حصار

عېث می تیر که دڅو الی وار

څکه بتدی شومه ره په سگار

عاشق سوال کړ . .

پری مقرر شو دم ساسور

میرا، فریاد کړی پروت دی د نفور

عاشق سوال کړدی د چیل یار

وقت دی هم دادی و کړه تلوار

په دردی پروت یم په ره افکار

داسمان لور

کل یا چا > الت <

چه سایسته ور نامدی غردنشت و صحراده
لوڅ مخ گری ته به وایي یوږیږ ده
نه اسمان کنش چا لید له به به مخکه
هر سړی غواړی له ره دیدار د بشکلو
تما شو ته بی و تلی خاصو عام و
چیل مخ لنگوټی سگار کړه څه حواته
دغه سکلی محو سی ما تان ته
هم بی قول عالمین او حریدار چیل
بیت بی و کړ د پلور لری کولو
لور لاریات کاندی چیل قدر و اعتبار
اهمیت بی په عالم کس کمیدلو
بیخی و و ته دستر له حجاب
پخپل حس او بیا یست ډبره غره شوه
رېښه ډبره بی پروا او خو د لمانځه
چه ددی له مخه تور د لاری شو
نه پوهیږم څه پری وشوه حال بی پل شه
لکه مخ د گنا کار تور شو دا پد ر
څکه ساتی پلور لاندی خپل جمال

چه د هر سړی د توری شپې رڼا ده
د اسمان گلالي لور سپینه سپوږمۍ ده
یو وړځ د لمر په خوا کس شوله ورکه
بول عالم بی منظر و د لیدلو
بله شپه څه لمر لویدی و ما شام و
د شفق لمره سا لوسپو زمی د لیا ته
هر چادوه سترگی بیولی وی اسمان ته
چه سپوږمۍ ولده ریات دار و مدار چیل
سو راصی شوه د چیل مخ نه لوحو لو
دی غوښته چه د چیل حس په اظهار
مگر وړځ په وړځ بی قدر و رکیدلو
خوا ر لسمه شپه بهر شوله بقا به
رڼا ئی بی دمخ هر طرف حور شوه
نه بی سترگو کنډه شرم نه حیا و
یو ساعت وروسته بی مخ توره تیر شوه
د حسوف اسمانی تندری نارل شه
ورته یانې نه ښایست شوله څه قدر
ښایسته جوړو لیدلی دی د احوال

مسدس

«ار طبع حباب» شائق»

ای بقلم ای واقف اسرار برم کائنات
ای وجودت عالمی را رهبر راه نجات
ای چکیده اردهات عمرها آب حیات
ای تو عمحوار من و اخوان من بعدار ممات
ار من بیدل نگو قوم شجاعت کیش را
ملت افغان باو حدان دور اندیش را

این وطن پیوسته حق ما دری دارد بما
استخوان ما پراست از نعمت اوسا له
ما همه کردیم در آغوش او بشو و نما
ما دو عالم یکدلی و راستی ما و شما
ار برای اعتلایش رورش خدمت کسم
نارسد آخر بحائی غیرت و همت کسیم

در حقیقت این وطن يك خانه آسایش است
ار برایش کی مهیا آیه در پیدایش است
خانه آسایش محتاج صد آرایش است
شکر ایرد دین ما يك دین بی آلابش است
دین پاک ما بما احبالوطن ورموده است
این روش هم ار شرائطهای ایمان بوده است

تو تیا ی دیده خود کن عمار این وطن
یک نفس عاقل مشو آحرر کار این وطن
اردل و جان باش دایم دوستدار این وطن
فردا دل را که باشد شهر یار این وطن
همچو جان خود عر برش دار چون فرمان رواست
باش دایم تابع فرمان او حکم خداست

بهر از ما تو داند در سیاست یاد شاه
با همه باشد شريك ریح و رحمت پادشاه
میکند خدمت برای ملك و ملت پاد شاه
یکد قیقه هم بهار د استراحت پادشاه
ما همه در خانه های حویش در عیش و سرور
او بفکر کار ما دائم به زحمت ها صبور

و قند قند ریح و زحمت و زور کار ما است
راحت و غن پروری اکنون برای ما خطاست

زانکه از پس مانده گان قافله ملك شاست چشم عبرت مار کی روی زمین درار تقاست

دیگران طیاره و ملالون و موتر ساختند

تلگراف و رادیو صدچیر دیگر ساختند

گر چه دارد ملك ما افراد ناعقل و دکا در ایستان وطن افتاده هر سو شیرها

امتنار حاس داده صدر اعظم را خدا شکر این نعمت نخواهد تا قیامت شدادا

ارحیالات بلدش این وطن آباد شد

روح اسلاف او خود اشرف او شاد شد

ماوریر حرب هم داریم تا گفته مناد شیر صولت رزم خود را شور و عالی نژاد

این وطن از فاتح کابل کده را حطه باد ریده باشد این سه عم حسرو با عدل و داد

هر یکی در کار خود همتا ندارد و السلام

در دعا کن « شایق » بیدل دگر حتم کلام

تا بود در چرخ بیلی ماه و انجم حلوه گر تا که میتابد معالیم حلوه شمس و قمر

تا که اربی میکشد ماشین قدرت قندتر تا و اواح سکه میباشد بروی سیم و زر

خوهر شمشیر ایمان ناد « طاهر » بر جهان

از ترقی و تمدن صاحب نام و نشان

عزل

ار طمع آفای « نوید »

می . شه و ام از بکه مست او گرفت دل را سار از کفم آن لاله رو گرفت

گفتم که بر داو کفم اطمینان در دل

آمد بدیر محبت امر و رمی حر

بر حرم دیگر اب قلم عفو در کشید

نگذاشت عند لیب نکلش معان کم

ممسك انگشت معیت هم آغوش رال دهر

آخر « نوید » این دل محنت پرست من

گل در چمن رعاد ص اورنگ و بو گرفت

آری گرفت لیک سو چه نگو گرفت

فریاد گریه آمد و راه گلو گرفت

دستش شکسته با در دستم سو گرفت

کردون شب رعیش رهن مو بمو گرفت

فریاد از گلو می آن هر ره گو گرفت

این فحشه را بدادن صد آبرو گرفت

با داغ سیه الفت و سادرد خو گرفت

بهاریه

ارطغرل آقای محمد بی خان «پژمان»

حمدالله که فرحت مار در دلها روان گردید که فروردین روح افرایان اندر جهان گردید
کل سوری رگل بیرون وار خود شادمان گردید شقایق بیر در صحرا نایان این زمان گردید
گل بر کس نگلش نیر در هر سو نظر دارد

چمن از لکنت سنبل بد دل و دگر دارد

عجب فرخند ایام است ایام و سم در یسکثور که کوه و دشت و هامون گشته بکمر هم عبیر آور
بباتات از اسیم خوش ما لدحسم شان یکسر سان دایه بخشد شیرا بر اکمون سوم و بر
از آن - عالم طراوت بخش دلها بحر بهجت شد

رسم ما رحمت سرمایه کمار و وقت راحت شد

دگر هم بلبل بیدل و روی وحدت در گلش بگوید شکر گلش گشت مارم جای و هم مکن
حیث ایسکه با گلها دلم بودست مهر افکن که تا بنم چسان غنچه با بد چاک پیرا هن
چه خوش ایام تفریح است بر اهل دیار ما

و لحن عدلیان است خط و افتخار ما

بیا ایدل در یسرعت به تفریح بیر کس رعیت که تا فکرت شود کامل بدرک علم و هم صنعت
که از علم و کمال آخر گیری بهره و ثروت الی ما دام عمر خود به منی فقر و هم محنت
از آن باعث بهره محفل عریض و بهره و رسانی

نه این باشد که از افلاس دایم در خطر باشی

دگر چون ایندیار ما که حب اوست کار ما بود بر ما لگاری ما مگیر ای کردگار ما
کنز و هست افتخار ما نما چون تو لها را که گردد کله دار ما بکن بیش اقتدار ما
رآسیب حراں محفوظ دایم اینوطی باشد

چراغ محفل احباب درها نغمه باشد

سیس کوتاه کن «پژمان» زبان دین شعر بالاییق بهار عمر «ظاهر ثلاثه» بحوا از حضرت خالق
هماره بر مراد دل موقوف باشد و واقع که بر ما ملت افعان زعنس دل بود مشفق
مکرر از خدای خود ترقی و طی خواهم

همیشه ساعر عرفان پیرا هر علم فن خواهم

شاعر و بلبل

ارطغرل آقای عدا ارجیم خان « شعوری »

بلبلکی خوشگل و شربین رنای عاشق و دل ما خفته دوستان
ارعم معشوق خودش ما توان دائم اربین عصبه بشور و فعان
دید حوایی تماشای گل
محو شده برحربمای گل
آتش عم شد بدلتش شعله و بر گمت که ای دشمن این مشت پر
چند کسی سوی گل من اطر در شکمی حار عم بر حگر
حیر ریش لطم رود حیر
یش اربین آب رخ خود مریر
کستی ایضا رکها آمدی بهر چه ای دیده در آمدی
گری سیر گل ما آمدی راستی از راه خطا آمدی
نیفتنه این گل ز عمامم
عاشق این دلر و یما مم
کرد حوان ناله آن حسته گوش رفت و تاثیر فعالتش رهوش
گفت چرا آمده در حروش شکوه ممکن ایقدرار من حموش
رم شعوری ما و تو هم بشه ایم
شعر سراویک اسدیشه ایم
یشه من شعر سرائیدن است طم سخن کردن و الیدن است
اعمه شیر بن تو شبیدن است ناله مورون تو سنجیدن است
کس معانی و بیان میکنم
وصف خط و حال تان میکنم
گاه کم وصف هوای بهار گاه سرآیم سخن از لاله زار
گاه دهم لست گل را بیار مثل تو ام سوخته و دلمکار
کی مدی سوی کلت بنگرم
قهر مشو جان سرادر سرم

بلبل ازین گفته او شاد شد خاطرش از مدغم آرا د شد
فارغ اران شیون و وریاد شد چون صفت نام گلش یاد شد

بی سخن از شوق دلش در گرفت
پنکوه او صورت دیگر گرفت

گفت که ای شاعر شیرین سخن بیشتر از آمدت در چمن
بود درین صحنه بسی مردورن گفت با آنها دل باشد من

راست نگوئید شب کیستید
ای همه حندان و خوش ار چستید

گشت از احملة یکی تر رنان گفت که ای بلبل شیرین بیان
ارگل تو نیست سخن در میان هاں شوی در سر ما مدگمان
طائفة کار کیا بیم ما
حادم اسای ر ما بیم ما

زارع بیچاره و آهگریم عسکر سرب رو وطن پرویم
کاتب و نهار و فکتریم ماهمگی حادم این کشوریم

خدمت این خاک بود کار ما

کی کسی میرسد آزار ما

وقت مرخص شدن از کار و ناز سال دوسه هفته فصل بهار
سیر نمائیم بهر مرعزار در چمن و در دمن و لاله رار

هستی و شوحی بر فیضان کنیم

حاطر خود شاد بهستان کنیم

ما بوطن عاشق و دلداده ایم خدمت او را همه آما ده ایم
بهر تدافع سر استاده ایم چون تو کجاسر خوش و آرا ده ایم

یست ما شوق گل و یاسمن

هستی ما با فدای وطن

فرض همه نوع بشر خدمت است کاهل بیکاره بصد کلفت است
گردن او بارکش دلت استند مایه صد دردسرو خجالت است

ملکه بشر نشمر دش هیچکس

کن سحیم گوش و معنی برس

گرچه خودش رفت پی کار خویش ساحت مرا عاشق گفتار خویش
من شده محو گل و گلزار خویش در غم معشوق حما کار خویش

حال درین بیشه تو پیدا شدی

محو تماشای گل ما شدی

هر نسی وصف گلستان کنی قصه سر سبزیستان کنی
مدح گل و سمل و ربحان کنی سر چمن شوق بیابان کنی

کار گراب از تویی بهتر ند

را مکه عم ملت و دولت حور ند

شعر سرائیدن بحا چه سود وصف گل و لاله حما چه سود
حرف جمال و روح ریما چه سود فتنه قامت کنی بالا چه سود

وقت تو مصروف سخن میشود

از تو چه خدمت بوطن میشود

گفت ما و شاعر دا ناچین عیب سر ماسپی بیش ادرین
هیچ بدالی که مهر سر رمین اهل سخن از ره صدق و یقین

مورد تحسین حباب بوده است

باعث کار دگران بوده است

کار درین کار گه امتحان مختلف آمد رحدای جهان
هر که کند خدمت خود را عیان تحفه بیا را د هد و ارمغان

کو هکمی من سخن میگویم

خدمت شریف بوطن میگویم

ساغر زندگی

ار آثار میخائیل لرمونوف شاعر روس

ترجمه آقای پژواک

بج

نشه لب جام زندگی را
 خوف از روح چیره میگرد
 حوں ما میچکد لصبه حاك
 از کنار در پس آن پیهم
 لمحّه آخر بن همیكه رسید
 روشنی كه بود دیرمائی
 پرده از چشم دور میگرد
 می کشیم آنچه هست ما تسلیم
 ساعر در نگار و ریائی است
 كه بود دائم مكف ما را
 چشم ما روشن است و می نگریم
 حواب بودایكه داده اوشیدیم

همچو آب حیات می نوشیم
 چشم ها را ترس می پوشیم
 ساغر عمر حوں همی از رد
 قطرات سر شك می ریزد
 مثل درق و گرفت در دامن
 می شود دار دیگری روشن
 می رود از میانه ترس عدم
 می شویم از پی اطاعت حم
 ليك ما را داده اند آندست
 طره ترين آبامدای هست
 كه در بن حام قطره هم بیست
 این خیالست ساعری هم بیست

وفاق لقمان

داشت لقمان بکی و ثاقی نمک
 بلفظی سوال کرد از وی
 مال خشك و چشم گریان پیر

راست چون حلق های وسینه چنگ
 چیست این خواهش بدست و سدرپی
 گفت « هذا لمن يموت كثير »
 « حکیم سنائی غری »

بی له علمه استغنی سه په کار نه ده

محمّد نوری

بی له علمه استغنی څه په کار نه ده
که صفت کړی د عالم سړی صفت کړه
که عالم دعوه د علم که سا پیری
چه دی اوس طاقت صحت دی کوشس و که
کار کی کار کی پېشو و رو چیل کار کی
وس کی وس کی نوی سارو لځان ته خوړ کی
سه قالیبی لځاسته خوړی کی پخپله
که تکیه کړی پر چیل مټ ناندی تکیه کړه
سیماله تله دپاره دو بستوب دی
په ژوندون دچپله ورور سره کو ملک که
نوله لاس دوروزی ور کی ور وده اوسی
ره ونه دپسوی مورد یوه پلار یو
که دوا کړی درېځو رور و دو اکړه
که سحا کړی حاص دحدای پر نام بی و که
نه دچیل ملت خدمت په صداقت که
خوړک چه شعر وایی چیل شعر دی وایی

بله علم و من دنیا څه په کار نه ده
دجاهل صفت ئا څه په کار نه ده
وحا هل و ته دعوا څه په کار نه ده
بیا چه رورسوی و او بیا څه په کار نه ده
بله کاره هسی ها ها څه په کار نه ده
دار وده طبله سر با څه په کار نه ده
دار وده جبری نور یا څه په کار نه ده
ستا تکیه پر چیل لالا څه په کار نه ده
جهوینش نه سی سیمه څه په کار نه ده
پس له مر که ستار و څه په کار نه ده
دچیل ورور سره جفا څه په کار نه ده
دښمنی زما اوست څه په کار نه ده
رور وړ رولړه دوا څه په کار نه ده
که دانه وی ستا سخا څه په کار نه ده
بی له صدقه دی ریا څه په کار نه ده
دادبل دشعر غلا څه په کار نه ده

ای "نوری" س که قلم له لاسه کبیر د

ز یا نه وره ستا ویشا څه په کار نه ده

دمینى وینا

عبدالرؤف « ینوا »

سوځم ولى که په اور دی کما نه یسم
چه په خپل اختیار می زغمه درکي لالیه
چه می ستاد عشق و توپ ته څکروړ و وړ
سمسدر پوست په لمبو کس لا قازه شی
بی رو بیمار ستا دمنځ پر شعلو گرځم
که ما پوستی څوک له عشقه می دی پوستی
« ینوا » د محبت کوی زغونه
سر سندنده ستا پر میسه کدات نه یم
که ماهی غولدی کړ یسزم بی آب نه یم
و که مړ سم هیڅ په مړو کی حساب نه یم
په سوختن دمنی هیڅ په عدات نه یم
چهل دل پر حورو بیوری دیات نه یم
بله عشقه هیڅ حشر په سل دات نه یم
بی معاحو شی لس تشی ر دات نه یم

پرموز گران وطنه !

له طمی څخه د آقاي عبدالرحيم خان ربون «

مال واو لاد او سر مودی تر تا قریبا وطنه
مورته معلوم دی ستاد خاورو شرافت و عبرت
نول پشنا نه یو ستا دمنی قدر دان وطنه
ای پرموز گران وطنه
تل بی ښکړو و حفا طت
ای پرموز گران وطنه

* * *

لوی او کمکی داستقلال قدر و قیمت پیژنو
دا گمان مکره چه پرمور نه ئی اروا وطنه
ای پرموز گران وطنه

* * *

په اتفاق سره ساتو ستا دانا موسوم و سک
قسم رموز دی پخپل دیناویه وحدان وطنه
لور نه کوتا په به رنگ
ای پرموز گران وطنه

* * *

له هیڅ طرفه په خاطر کی وسوسه مه کو
نه چه لری داسی عیوره فرزندان وطنه
هیڅ اند پښه مه کو
ای پرموز گران وطنه

* * *

زه خواړه « زبون » لکه پتن ستا پر جمال یم شیدا
خواړه و ذلیل دی وی مدام ستا د بختان وطنه
همیش ښکړو مه دعا
ای پرموز گران وطنه



نقره بکارهای گل گیتا - عکاسی عکاسانه مللی

روش های ادبی و بدیعی معاصر

صنعت

ترجمه: م. هدیر، تره کی

قلم پروفسور دکتر صبا الدین محری

ماهیت و منشأ صنعت :

ماهیت صنعت: وقتی که اسان سوی او صاع اسان های قبل التاریخ و اسانهای تاریخی نگاه میکند و آثار باقیه ایشان را از نظر میگرداند درك منماید که اسانهای ابتدائی هم دا رای صنعت بوده اند و فرق ندارد که آن صایع ابتدائی و بسط بوده است یا عالی پس صنعت محصول دوره های روش رندگانی بشریست چنانکه بعضی می پندارند محصول دهی بشر است که در هر دوره از آنها وجود داشته .

اسانهای وحشی و اولیه دایماً بدیوار معاره های خود شان حطوطی رسم و صدا های غیر مرتب خود ها را بصورت بیهم و لا یقطع بر آورده و آن را تکرار میکردند و از تکرار مذکور دوق گرفته حرکات مختلفه اعصای خویش پر داحت از آن استلذاد بدیعی مینمودند و وقتی که ما باین عوامل و مشهودات نظر میکنیم بجز رسم بگوئیم که بشر به مناظر ریبا

و الواح فریبده که در طبیعت میدید مکتفی شده نظیر آن و یا مکمل ترار و آثار بدیعی و صنعتی به وجود آورده اند و این آثار در رمیه های مختلفه رندگانی ایشان دیده میشود از قبل اظهار کلمات مترادف و مکرر و حرکات عصوی شبیه به رقص و آوار های دارای آهنگ مثل موسیقی و غیره .

وظیفه بدیعی

این آثار دارای هر گونه ماهیتی که میخواهند باشند ما میدانیم که اسان فطره و طبیعتاً دارای و طیفه (۱) بدیعی است و اگر ماهیت و حقیقت این و طیفه طبیعی آدمی تحلیل شود در آن وقت احساس میکنیم که صنعت يك شعبه از حرکات و فعالیت های عریری اسای بشر است و با به تغییر واضح تر کلمات ، ایما و اشارات آوار ، رنگ ، شکل حط و امثالهم و ترا کبی که اربین چیز ها بوجود می آید و ما آنها را صنایع نام میگداریم همه و همه مولود احساسات و هیجانات بدیعی بوده صنایع

(۱) مدعا از وظیفه بدیعی این است که اسان طبعاً مأمور میباشد تا احساس را دوست داشته آن را

در هر گونه آثار و ظاهرات شخصی خود انعکاس دهد . (مترجم)

نفسه یا حميله گفته میشود

مشاء صنعت

اینک درین قسمت پس ارا آنکه ماهیت صنعت و تشریح آن از نقطه نظر و طیفه مدیعی فهمیده شد برای اینکه موضوع را از هر جنبه مطالعه نموده باشیم لازم است به مشاء صنعت هم تماس بمائیم اینکه میگوئیم مشاء صنعت چیست؟ در آن صورت میخواهیم در حقیقت منبع هیجان مدیعی را بیابیم و چون این مسئله را در قسمت اول مورد بحث قرار دادیم لهذا در بحثها آنرا از نقطه نظر صنعت مطالعه میکنیم

بر ما میدانیم که این قسمت میتواند باوقایع را که در قسمت اول وجود دارد رفع کند فلاسفه، علمای حیات، زیلوگ ها، (۱) علمای نفس، علمای اجتماع و علمای مدیعی که از تحقیقات علمای مذکوره استفاد های زیاد کرده اند درین زمینه مطالعات دقیقی دارند

مطالعات فلاسفه درین زمینه

اگر این موضوع را از نظر فلاسفه قدیمه یونان به بینیم درك میمائیم که تاریخ نشئت صنعت

هم مانند ماهیت مذکور از قدیم ترین ادوار یعنی از ابتدای خلقت بشر آغاز میگردد چه افلاطون میگفت که باید بدریغه حسن مدیعی و استعداد حمال که در انسان وجود دارد مثل های مطلق حمال را در دنیا به وجود آورد و بر اثر صنعت نقل (حسن مطلق) میباشد و باید چشم صنعت کار را دائماً متوجه حمال مطلق وارلی باشد و بهر اندازه که توجه صنعت کار بسوی مثل شدید و مداوم باشد بهمان اندازه اثر صنعتی را که بوجود می آورد زیاده تر حائل حمال است روی هم رفته مشاء صنعت بسیار قدیم است زیرا قمل ارا آنکه روح انسان به بدن او تعلق گیرد و بدن را حرکت آورد مشاء صنعت در روح موجود بوده است زیرا روح همیشه میل دارد خاطر های حمال حقیقی را که در عالم مثل دیده بود او خود آورد

فلاسفه منسوب بطریقه ساسر آیت (۲) کاملاً بر علیه نظریه فوق نموده مشاء صنعت و اهمیت مدیعی آن را محصول احساسات میدانند و اکثری از فلاسفه قرن ۱۹ حرمی سعی کردند، این دو نظریه فلسفی را با هم موافقت داده حد وسط آن را در یابند

(۱) زیلوگ ها (علمای حیات) همان علمای میباشند که وظائف حیاتی اعضا و حوارج و روح انسان و حیوان و نبات را از قدیم ترین ادوار تا امروز تحقیق نموده هر کدامی از تطاهرات حیاتی بشر را لازمه ادامه حیات او میداند. (مرحم)

(۲) این طبقه فلاسفه تمام افکار و معلومات شر را مولود حواس حسه میداند و میگویند اگر تمام حواس ما از ازل شود در آن وقت دنیا و ما و ما و وجود ندارد و این است که از همین مسلک اخیراً مسلک مادی ظهور کرد و طبیعی است که این فلاسفه دوباره صنعت هم همی گونه فکر داشته باشند (مترجم)

مثلاً فیلسوف حرمی (شه للیک) از يك طرف مثل افلاطون و از طرف دیگر فلسفه احساسیه (کوندیاك) را اساس تحقیقات خود قرار داده میگوید. از اتحاد وائتلاف همین دو نظریه است که صنعت بوجود میآید. بالاخره به تعقیده رومانتيك هاصنعت مولود ائتلاف حقیقت نامخیله انسان میباشد.

افکار علمای حیات (بیولوژی)

میتوان رؤس مسائل مطالعات علمای حیات را که در اطراف صنعت نموده اند در دو نقطه جمع کرد
اولاً بوحرد آوردن يك اثر صنعتی که دارای جمال باشد بالذات در حس حیاتی و سوق الطبیعی ما وجود دارد چه اینکه انسان همیشه مثل (بحوث تریس - Le mieu) اشیا مبداء شد حس است که تسلیم کنیم همس حس سم ظهور صایع میگردد انسان دارای غریزه حفظ حیا است که آنرا سوق الطبیعی تحفظ نام میگردد بدیهه انسانهای ابتدائی و قتیکه بحسک میرفتند سعی میکردند اسلحه خود را ترئیس و در حین رفتار به حرکات شیهه برقص به پردارد و علت آن این بود که ایشان به حس جود تلقین میکردند که حیات ایشان معروض کدام مخاطره نیست.

دوم :- در موجودات دی روح همیشه يك حس (باری Le Jeu) وجود دارد و این حس سبب تقویه و تنمیه حیاتی و سوق الطبیعی همان ذی روح میگردد مثلاً اگر می بینیم کدام طفلی

ناری می پردازد در حقیقت او سعی میکند که حرکاتی بیامورد که آن حرکات برای زندگانی آینده او ضروری است در همین حاست که میتوان گفت صنعت يك نوع ناری عالی است که همین دی روح یعنی انسان بآن دست میزد و تمام آثار دی روحی سل بشر عمارت از نتایج همین سوق الطبیعی انسان مبداء و علمای بررگی مثل سپر، شیلر، گروردرین رمیسه دارای چس فکر بوده اند

افکار علمای روح

اکثری از علمای روحیات مشأ صنعت را مولود حیات تأثری بشر که صفحه ار کلیت زندگانی روحی آدمی است مبداء در پیراین صفحه زندگانی بشر و والد هر گونه قدرتهای ابداعی بشریت میباشد چه طوریکه در روحیات مطالعه میفرمائید محیله باعاصرحودار قیل دوقودها و غیره مشأ صنعت است و صنعت کار مبدع است و این مبدع فرق ندارد رومانتيك باشد یا شاعر مؤلف درام باشد یا موسیقی شناس و بهر مته نقطه پیدایش ابداعات تمام مبدعین عبارت از يك تصور سیار سبط و محدودی میباشد و این تصور با يك اطماع حدید و با يك مدعای جمیل و دارای حس و با يك حس وردی و اجتماعی است

این هسته هائیکه بعدها فرومند میشود اساس ابداعات بشری را تشکیل میدهند و سعی که در ابداع يك چیز بدیع بعمل آورده میشود عبارت

از حیات دادن همین هسته است که بواسطه آوازه‌ها
کلمات افکار، اشخاص یا انواع و اشکال بعمل می‌آید.
اینك بعد ازین که چنین ملاحظات و مطالعات
همه صورت خارجی پدید بر وقت يك اثر صنعتی
وجود آورده میشود

روی هر فته‌مشاء صنعت مولود احتیاج انداعی
است که مستند به روحیات فردی شخص مدد
میباشد.

توصیح حقائق بدیعی.

تمام علما و اهل تفکر چه فلاسفه و علمای حیات
و روحیات نتوانسته اند کاملاً توصیح نمایند
که يك اثر صنعتی در تحت چگونه عوامل و ایجابات
وجود می‌آید؟ اما اگر اسان مدققانه غور کند
میتواند درك نماید که در دنیا يك نوع حقائق که
میتوان آن را حقائق بدیعی نام داد وجود دارد
لیکن تمام فلاسفه و بعضی از علمای روحیات
و حیوانات مکرر این حقائق اند.

الته درین شك نیست که اسان از هوای
طبیعی و اجتماعی محیطی که درین زیست دارد نفس
میسزبد و البته قبل از آنکه اسان در زمینه
بدیعیات این هوارا مورد دقت و مطالعه قرار
دهد نمیتواند افکار ذاتی مبس بر افکار
فوق الطبیعی اظهار کند.

از طرف دیگر وقتی اسان تعمق میکند می‌بیند
که اساس (بازی) و (انداع) را که در بدیعیات

دحل میدهند اسان ناقصی میباشد و صرف يك
جنبه حقیقت را ارائه نموده از جنبه های دیگر
آن احراف مینماید

اما همان علمای روحیاتی که توصیح حقائق
صنعت مساعی جدی بکار میرند این لواقص
را احساس و درین راه متوسل بوسائل دیگری
شده اند چون که اگر ما ناشد بدیعیات هم بصورت
استقلال در لیسته علوم سائر قبول شود دران
صورت باید تا حدیکه امکان دارد با حقائق مربوط
شده سعی نماید نتایج میدان برآورد که از هر
جبهه عاری از لواقص و تشویش باشد.

مطالعات علمای احتیاعی:

ایك این تقیصه را از بدیعیات علم اجتماع
رفع مینماید

علمای حیات همان غریزه بشری را که بر
طبق آن بشر متمایل به ناری میباشد مشاء صنعت
شان میدهند و میگویند اگر چه اسان چون
يك عصر دی حیات دارای عصواست ازین جبهه
طبیعی است در آثار بدیعی ایشان اثری از نازی
دیده شود ولی نمیتوان گفت که صنایع عموماً
مولود همین غریزه باشد زیرا آثار صنعتی صراحتاً
مولود اراده اسان است نه راده سوق الطبیعی
او ازین جبهه رول اراده در صنعت غالب تر میباشد
از رول ناری دران ملاحظه نمائید پروفسور
اسمیل حقی (۱) در سطور ذیل این موضوع

(۱) یکی از علما و متکرمین حاصره ترك است که در دارالعلوم استانبول پروفسور فلسفه میباشد «مترجم»

را چقدر عالمانه و شاعرانه حل میکند «رحمت»
و عملاً تیکه يك صنعت کار برای ایجاد يك اثر
صنعتی بعمل می آرد مثل رحمت تیکه علمادر راه
ترقی علوم میکشند مستند به شعور و اراده است
ریرا این رحمت او لاً دارای اصول معینی
میشد چونکه او میداند که برای وصول به
صل العین خود باید از کدام راهی حرکت نماید؟
دوم این رحمت و فعالیت او دارای صل العین
است سوم رحمت او مستند به اصول میباشد

بازی و صنعت

به میتوان این هدف را بد ربعه يك سلسله
فعالیت و اعمال سر سری تعقیب کرد و به ممکن
است بد ربعه حرکات بی ربط و بی اسحام به
ایده آل مطلوب واصل شد ازین حقه میتوان
گفت که فعالیت بد یعنی هم مانند فعالیت
های علمی، اقتصادی و دارای او صاف
فعالیت های ارادی میباشد

اگر اساس خوب دقیق شود میتواند درك
کند که آثار معروفه صنعتی هم مثل قوانین
علمی، احتراعات علمی، عقائد دینیه و امثال آن
ها ما را به تفکر در اطراف خود و فهم و تقدیر
قیمت و درجه خویش وادار میکند

هراسم، هر شعر، هر سالی معماری چه معروف
و غیر معروف در روح ما مؤثراتی دارد که نمیتوان
مؤثرات آنها را با مؤثرات اشیای عادی مطابق
یافت مثلاً يك منار بامیان یا يك هیكل افلاطون

و يك سعه خط قلمی میرعماد برای ما به مثانه
يك كشف علمی است که انسان را اراسرار حلقه
و آفریش آگاه مینماید.

رو بهمر فته از مطالعات فوق فهمیده میشود
که صفت ارادی صنعت دا رای اهمیت و مقام
بررگی بوده باوصاف بدیع ناری فرق فاحشی
دا رد ریرا همین صفت ارادی صنعت در تحت
مؤثرات فاطمی محیط روی کار می آید پس درین
صورت علمای اجتماعی همان مشائی را که
علمای حیات برای صنایع قائل میگرددند دارای
اهمیت بسیار کم و سبیطی میداند.

انداع و محیط

از طرف دیگر اگر اساس غور کند میتواند
در یافت نماید همان حیرتی را که علمای روح
(محبله مدع) یا (انداع) و یا (دها) نام میگذازند
عمارت ارچیرهای است که در تحت مؤثرات محیط
دری کار می آید در حالیکه روح حیات فردی
محیط را هیچ گاه به طرقت خود قرار نمیدهد
پس باید ازین علماسوال کرد که چرا محله دارای
اشکار شکسپیر را نمیتوان در ملل دیگری
مثلاً اسپا به پیدا کرد؟ برای چه سائی را
در قرن ۳ هجری می بایم ولی در قرن ۱۴
از ان اثری دیده نمیشود؟ رو بهمر فته میتوان
این قبیل امثله را در تاریخ صنایع وادیات
به کثرت پیدا کرد اگر بد ستیاری حقایقی
که ازین امثله بدست می آید نخواهیم منشاء صنعت

رایدا کنیم در آن وقت طبیعی است که طرز
پیدایش صنعت همان طوری که حقیقت طرز
اما معلوم شود

مشاء صنعت اجتماعی است

اینک علمای مدیعات که در اثر تحقیق و تعمق
این اصل پی برده اند مثلاً، لاو کوبو'تن، کروس،
هرن اعلان نموده اند که منشأ صنعت تماماً
اجتماعی است و میگویند که این صنعت مخصوصاً
در انسانهای ابتدائی و دارای تمدن است نه
صورت تاریخی دیده میشود

صنعت در قبیله و کلاں (۱) عبارت
از محصولات هیجان بدیع است
که آن هیجان مولود حیات اجتماعی میباشد
(۲) زیرا بعد از آنکه انسانهای مذکور در اثر
عوامل مربوط کدام اثر صنعتی به میدان برآمد
همان اثر اردوی و طبیعه و تاثیر خود حائز رول
اجتماعی میشود

از همین جهت است که در مدیتهای و جمعیت
هائیکه تاکنون به يك مرحله معین تکامل
وارد شده اند صنایع که تماماً دارای اوصاف
فردی باشند وجود ندارد زیرا در آثار صنعتی
این اقوام و ریت نموده افراد را در اجتماع
مستهلک میباشند مثلاً در ادبیات ترکیه ادبیات
معنوی نه (اوران) و در ادبیات فرانسه
(تروادرها) و در ادبیات المان (میهرو بکرها)
همه دسته های ادبی بوده اند که در تحت ادبیات
اجتماعی یاد میشوند (۳)

در مدیتهای ستمنا لیرا اگر چه صنعت
متدرجاً بطرف فردیت می رود معیناً صنعت اجتماعی
صنعت رائل سگرددیده قوی تر میشود و اینکه
چرا صنعت متمایل به فردیت میگردد؟ دلیل
آن این است که جمعیت والدات بطرف فردیت
تمایل دارد (۴) و اینک در همین دوره است
که در بین جمعیت و صنعت کار مبادعتی رولما

(۱) قبله این کلمه را پوره مقابل (کلان Colane) اسم مال کردم و کلان هم همان جمعیت های اولیه تری بود که
يك تعداد زیاد مثلاً ده هزار نفر در تحت يك اصول و قانون که مشأ آن (توتم) بوده است زیست میکردند و این
کلان هم دارای اهمیت عائله امروزه و هم صاحب ماهیت ملیت و قومیت فعلی بوده است رجوع شود به مقاله معنوی
به من تاریخ مدرجه یکی از شماره های گذشته مجله کامل که قلم این ناتوان نگارش یافته « مترجم »
(۲) این هیجان مطابق مفهومیکه امروز ایران گرفته میشود بدینی بوده دارای ماهیت دینی است و از همین
جهت است که اکنون معنی از علمای اجتماعی هم وجود دارند که میگویند احساسات بدینی مولود دین است و معنی
از علما همچنان بدینی را در پهلوی حیات دینی انسان موقعیت مستقلی میدهد و بر قراریکه علمای مادیت تاریخی عقیده
دارند که هیجان دینی باشد یا بدینی عبارت از حوادث درجه دوم است که از ترقی حیات اقتصادی رولما میگردد « محرر -
(۳) شاید دور از حقیقت باشد اگر بگوئیم که اشعار پستوکه در مواقع مخصوص بدرجه دهل ملی خوانده میشود
از همین قبیل اشعار میباشد زیرا اشعار فردیت بدرجه تحت تاثیر اجتماع قرار میگیرد که به انسان
هیجان می بخشد .

(۴) مدطالید احساسات دموکراسی است (مترجم)

میگردد

حاصل کلام منشاء صنعت اجتماعی است و بارها، معیله های مبدع، دها و امثال آنها که عبارت از اسباب روحی و فردی میباشد میتواند در تحت تاثیر یکدسته مؤثرات اجتماعی در صنعت اثر کند یا نه عماره دیگر تاثیر کردن یا نکردن این عوامل مربوط به و خود آمدن یکدسته اسباب و ایجابات اجتماعی میباشد چو لکه فردیت انسان در يك عالم مجرد و عاری از علائق اجتماعی ریست ندارد

هیچ گاه نباید وراموش کنیم که ما در تحت عوامل و ایجابات فزاین اجتماعی زندگی داشته میتوانیم در اثر درك کردن قوانین علمی آن در زندگی اجتماعی خود مصدر تحولات و اصلاحاتی گردیم

تقسیم صنعت

هیجان بدیعی که در موجدیت حیات جسمی و روحی ما وجود می آید بطر به نوعیت و سائط مادی که در اظها را آن بکار برده میشود ناشکال مختلف طهور میسبب بد مثلاً يك شعر، يك نوته موسیقی، يك حرکت به عرصه رقص، يك رسم در روح ما مؤثرات واحد و مماثلی دارد این حساسیت انسان یعنی حس بدیعی نوع بشر به دسته های زیادی که هر کدام آنها دارای مبداء علیحدّه میباشد تفریق میگردند پس درین مؤثرات صنعت که در نفس الا امر يك چیز

واحدی است به صنایع نفیسه موسوم میگردد

ولی عالم بدیعیات محجور است برای سهولت تحقیقات خود این صنایع مختلفه را که هر کدام صورت مستقل بوجود میآیند در تحت يك اصول واحدی درآرد، یکدسته از علمای بدیعی در تقسیم صنعت به اصولی که (پسیکو فیزیولوژیك) آنها نشان میدهد متوسل میشوند به عقیده این علماء خواص انسان معیار صنعت شمرده شده تمام صنایع بدو صنف تقسیم میشود و در قبیل 'نصری'، 'سمعی' و 'روحی' از علمای بدیعیات يك نوع تصنیف که عبارت از (اشائی) و (وربی) باشد در صنعت مینمایند مثلاً میگویند که معماری و رسم در صنف اول و موسیقی و رقص به صنف دوم داخل است

علمای روحیات و اجتماعیات درین زمینه تصنیف های دیگری دارند که مهم ترین و علمی ترین این تقسیمات همانا تقسیمی است که لژن ورن نموده است در تقسیم این عالم معیار همان صفت بدیعی صنایع است که طرر افاده آنها دران داخل میباشد

صنایع نفیسه بمقیده لژن ورن :

درین شك نیست که هر صنعت مقتضی است به انسانها چیزی تبلیغ کند زیرا در آثار بدیعی از مبتذل ترین احساسات گرفته تا دقیق ترین افکار بشر دیده میشود و نیز در زمره همین صنایع بعضی ها هم وجود دارند که مفکوره بدیعی ما را

نصورت کما ملی مطمئن نمی سارد و اربن جهة
 ميتوان صنايع را بدو دسته . صنايع مساعد، صنايع
 غير مساعد تفریق نمود اگر همين استعداد صنعت
 را اساس قرار داده اربنايع بسيط نسوی صنايع
 مرکبه حرکت امائم اولين چيريكه ناما تصادف
 ميكند معماری میباشد ريرا معماری يك شعبه
 اربصعت است که بواسطه وسائط و لوازم تدیعی
 که دران نگار رفته هيچان تدیعی ما را کمتر
 تحريك ميكند و قطب متصاد اين شعبه همانا شعر
 میباشد و صنايع سائره در وسط اين هر دو
 قرار دارند .

گويا به عقیده اين عالم صنايع را ميتوان باین
 صورت درجه داد

۱ - معماری ، ۲ - هيكل تراشی ۳ - رسم
 ۴ - رقص ۵ - موسیقی ۶ - شعر و ادبیات

معماری

بعد از آنکه اساسها محتاج شدند منازل ابتدائيه
 خود شارارنگ تدیعی بدهد معماری در رمره
 شعب صنعت داخل شد و چون معماری به نسبت
 صنايع ديگر در تحريك حس تدیعی اساس عامل
 غير مساعد و کمی میباشد اربن جهة اربصعت بسيط
 نام ميكند ارد ، ريرا حس و جمال در معماری
 آنقدر بارر بوده بدرجه دوم میباشد و علت آن هم
 اينست که معمار در اثنائيكه ميخواهد کدام اثر
 معماری به ميدان بر آرد او اسير محيط و اقليم
 و لوازم معماری است که اربان محيط و اقليم در

دست او میباشد شد و اربن جهة مخيله تدیعی او
 عرصه مواع مادی ميگردد

البته واضح است که معماری نمیتواند ما سد
 موسیقی احساسات تدیعی و شعور صنعتی بشر را
 اظهار کند و اربن جهة ميتوان گفت صنعتی که
 اربقطه نظر افاده و القاء اهميت آن بسيار اندك
 میباشد معماری است

هيكل تراشی

اگر چه تصور ميكند که هيكل تراشی حرئی
 اربمعماری است اما تحقيقات اجتماعي ثابت کرده
 است که اين عقیده نكلی غلط وی اساس است زیرا
 آثار ناقیه هيكل تراشی هائيكه در بين بقايای
 اثرات معماری مدیت های قبل دیده میشود این
 ادعا را تصدیق مينماید

ورن ميگويد « ملکه افاده هيكل تراشی
 اربمعماری زيادتر و اربصايع ديگر پست تراست »
 عالم مذکور بامر همين بطريقه خود هيكل تراشی
 را در صف دوم حساب ميكند

رو بهمر فته اگر اساس نسوی ايکه
 هيكل تراشهای معاصر روز روز در پيشه خود
 مصدر اصلاحات شده لوازم و ما يحتاج صنعتی
 خود را رفته رفته عاری اربواقص مينماید نظر
 کند ميتواند اميدوار شود که درين شعبه صنعت
 هم تکاملی که عبارت اربائتلاف شکل و اساس آن
 باشد رو بهما گردد

صنایع نفیسه داخل است یا نه متردد میباشد زیرا
 او میگوید رقص عمارت از یک نوع نظایر عادی
 و رنگائی بشر است و اشتراکی با هیجان ندیعی
 ندارد زیرا هر مرحله از حیات انسانها از قبیل
 مرگ، جنگ، عشق، تولدات، و فیات، عقود
 و مقالات، مستلزم حرکات شبیه به رقص
 بوده است چه اگر انسان دقت کند درک نمیداند
 که وحدت های دینی قبل از اسلام شهادت قومی
 یا رقص های اجتماعی (داس) امروزه دارد.

برغم تمام این همه مطالعات عالم مدکور میگوید
 رقص نیز از صنایع نفیسه و هو قیمت آن پس از
 رسم است.

و چون رقص در تمام مرا حل حیات بشر
 رونما بوده است ازین سبب عالم مدکور او را
 از رمره و دسته صنایع نفیسه هم خارج نمیکند.
 رویهم رفته رقص از نقطه نظر اهمیت و قیمت
 مهمه اجتماعی که دارد به بعضی ها ايجاب میکند
 که او را از صنایع مهمه حساب کنند ولی اگر
 انسان درین شعبه هم موضوع «اندال» (۱) را
 که دشم هر گونه صنایع است دخل بدهد دران
 وقت میتواند گفت که اندال در هر گونه صنایع
 دخلی دارد خلاصه رقص از نقطه نظر افاده و تبلیغ
 هیجانات ندیعی صنعتی است از جمله صنایع نفیسه
 زیرا نباید ندیعی را که در اوران و آهنگ ها

باید سوهین شعبه صنعت رسم را پنداشت زیرا
 رسم چون عمارت از مناظر و الوان است ازین
 حجه تنها با صره را نوارش میدهد و بعد از آن
 انعکاس منظره مدکور و از روح آدمی شده در آنجا
 بواسطه ترکیب ندیعی آهنگی درین سایه و نور
 که در اثر مدکور موجود میباشد تولید میشود و
 سبب استفاده ندیعی انسان میگردد و فورماش که
 یکی از محررین معروف در شعبه رسم ندیعیات
 میباشد میگوید «رسم میتواند سحبه ندیعی صنعت
 را بوسیله ترس مطابق آرزو و خواست محبيله
 و صوغ و با مبهمیت بدهد» حقیقتاً رسم در دست
 يك صنعت کارها هر روز در دست حائر چنان
 مقام صنعتی میگردد که میتواند شاهد ارچه دارای
 قوه افاده و تبلیغ باشد

رقص:

رقص (انن) که عمارت از هیجان ندیعی
 بوسیله حرکت اعصاب و عضلات میباشد میتوان
 آنرا در رمره چنان صنایعی خاداد که بعد از رسم
 دارای قوه و افاده میباشد و این صنعت که
 مرکب از تنبیه و تنبه روحی و آهنگ و اسجام
 حرکات انسان میباشد در تمام جمعیت ها و کتله
 های بشری چه ابتدائی چه مدنی وجود دارد.

لئون ورون در اینککه رقص به رمره

(۱) اندال به افریقا رماندن يك چیز و از چهار انداختن آن بواسطه استعمال چیز مرتب و غیر یوزون

ووقفه های حرکات رقص و حود دارد از نظر
خود است.

موسیقی.

این صنعت که عبارت از تکرار و امتزاج
آواها بهم دیگر میباشد در مدیت های ابتدائی
به صورت يك نسقی دیده میشود زیرا صفت ما
بلا متیاریکه موسیقی های اقوام دارای تمدن
ابتدائی دارد همانا ریادت مکرراتی است که در آوا
های ایشان دیده میشود و موسیقی بهر اندازه که دست
خوش تر و تبدیل تمدن گردد متدرجاً این صفت
خود را اردست میدهد و بحالی در میآید که قدرت
افاده و تلمیح آن به مراتب زیاد میشود

شوپنهاور فیلسوف منقد و ممرر المان موسیقی
رایك صنعت بسیار عالی و بررگی میداند
و منگوید که موسیقی از حصة افاده مقام بررگی
دارد بر اصعنی که از قیودات (رمان) و (مکان)
که بگانه وسیله درك (ماده) میباشد تكللی عاری
است تنها موسیقی میباشد و نا لعكس لؤژن ورن
و فیلسوف هكل المانی میگوید که شعر به نسبت
موسیقی ریاده تر مستعد افاده هیجان بدیعی
میباشد چون که ورن و آهنگ همان طوریکه در
موسیقی وجود دارد در شعر هم موجود میباشد
و ازین جهة شعر میتواند با موسیقی رقابت
کند.

رو بهمر فته و قتیکه شعر و موسیقی را با هم مقایسه
میکنیم می بینیم که شعر نه سست موسیقی ریاده تر
دارای قدرت تصویر و تفهیم است ازین جهة است
که ورن موسیقی را به لحاظ افاده آن پست تر
از شعر میداند.

شعر، ادبیات، تمثیل

شعر و ادبیات که در صورت لزوم میتواند مثل
رسم احساسات ممی بر شکل و رنگ را در مستمع
تولید کند عبارت از صنعتی است که مقتدر است
وسیله رمان حوادث را به افاده قوی و باعود
تلقین نماید و ازین سبب شعر پوره قطب مخالف
معماری میباشد.

چون و طیفه مهمه که ما از صنعت انتظار
میدریم همانا استعداد و قوه تشریح و تدبیه اوست
و شعر این دو قوه را با تنها درجه دارا میباشد
و وقتی ممکن است ما توانسم باین قدرت شعری بریم
که در مقابل تمثیل کدام واقعه در صحنه تمثیل
قرار گیریم.

چون صنعت تمثیل را اکثری از صنایع بعینه
استعانت و استمداد مینماید و صنعت تمثیل مرکب
از شعر و ادبیات و در صورت لزوم مرکب از تمام
صنایعی است که تحت حاکمیت موسیقی میباشد
لهذا آنرا يك صنعت کلی *art universel* نام
میگذارند.

العقاد محمل عصر به به قریب دور میله نهال شانی در کعت صو هرات





از آثار ادبی یک قرن قبل وطن

قلم حاتم علام جیلانی خان «۱۰۰» ملی

ثانی معلوم می شود قرائح بلند و دوق
میس ادم سرشته حاك وآب هوای عربی بوده
ودر هر دوره و زمان المخطه نامی ازیر و رش
فصلا واد ناما قصوری ندا شته محصوراً در انصر
که ساخت وطن رنگین بحون بوده میل و اراده
عموم حرامور نظامی و نردو بعد احساس جنگ
و طلب نام و نسک جیر دیگری بود ، معهدا
در هر گوشه و کنار ادما ی هم مو خود بود ند
که چون مرعکان خوش الحان ار فرار نا حساساها
کار نامه های مردان وطن خویش را بر نان
شعر و ادب مداحی و سپاسگذاری می نمود ند
بس اربین مقدمات و ظهور آثار پراگنده معلوم
می شود که گویا وطن عزیز در همۀ اوار تار بجی
خویش صاحب و مالک مردان سیف و قلم بوده
محصوراً قریحه ادبی ارعوامل و مؤثرات طبیعی
اینتخاك پاك بشمار می آید .

این آثار نظم و نثر که مایه قرائح ادبی
ادمای تحمیباً سکرن قبل وطن و تراویده و کز و قلم
یکی ار ادما ی عربی «منصور» نام است ، در حمله
التهافات تاریخی دو مطلبی را بما تیقط و تو صبح
می نماید

اول احداث و شرافت اخلاق مردم آن دوره
را نشان میدهد که آنها سررگان و رعما ی ملی
و فائذین فدا کار مملکت خودشان تاحه انداره
علاقه قلمی و احساسات تقدیر و سپاسگذاری
داشته و در اثر همین حس قبول و احترامات تشویق
کارانه ملت نامر حسته گان ملی بود که رعما ی
بزرگ و سرداران نامی وطن مثل سردار محمد
اکبر خان و ربیر « فایده معروف دفع و طی »
بسرکوبی دشمنان استقلال مملکتی نایل گردیده
و نام نامی خویش را در صفحات تار بیج آینده
به نیکی و افتخار ثبت سود .

اینک سواد تعریه نامه ایست که یک
ادیب عزیزی برسم همدردی و اطهار سوردل
و تأثرات خویش از فقدان مدافع نامدار و طن
سردار محمد اکبرخان وریر شهید و عاهد کمیر
وطنی برریدر بر شان سردار علام حیدر جهان
که حین حیات پدر بحکومت عربی تقرر داشت
نوشته

ایزد متعال و جدای لایزال جلت عطا ته که
بارگاه عروج جلالش مرء اروسمت فما و مقدس
ازوسمت روال است ادات برتری سمات حیدری
صفات حساب سدگان عالی سردار صاحب نامدار
وارامدار دوی العر والا قندار سردار روحی
فدارا که قطب آسمان صرو ثنات است ' مطهر
آثار خیرات و مبرات داشته ناشارات اشارات
کلمات (و شرالدین آمو ادا اصا شهم مصیبة
قالوا بالله وانا لیه راحعون علیهم صلواة ورحمته
من ربهم واولئک هم المهدون) مسترح
و مستبشر دارد ' بحرمت محمد حیرا لشر و آله
لاطهر وائیمه اثنا عشر اعداد ترسیم مرا سم
سوگواری و تقدیم رسوم بقراری و حاسکا هی
فدویان طرق دولتحواهی بر صفحه صحیفه تعریه
مینگار د مار قصیه نامر صیه و واقعه هابله حاسور
قدوة المجاهدين فی سبیل الله و عمدتالمتو کلیس

فی الامور علی الله الا کبرا کبر الور را وریر
صاحب ملایک مصاحب شرف الله بلقائه ' جگر ها
خون نو چشم ها مانند رود جیحون از حو دانه

مشحون واز سیاری و حشت هو شها زابل
وار کثرت حررت و حسرت حس ها باطل
و منحوا ی آبه کریمه (بصیق صدری ولا یسطق
لسابی) درین مهم نازل الله اکبر این چه
هنگام است و هنگامه که ناموس اکبر نابرده
گیان افلاک از بن عم نرع اکبر و حوا نین
عصمت پروریده خطه خاک درین ماتم شور و شر "

التمه اهل اسلام و دین چرا حری و عمکین
نماشد که درسد سداد دین و دولت ر حه پدید
گردیده مشرکین اعس که دشمن خدا و رسول
اند بر درین ماتم شر و شور اند " قصای الهی را
هیج حاره یست

گر بدی قاص ارواح بر ماں حقیر

دادی حان غریم عوص حان و ریر

هر چند وفات وریر صاحب معظم الیه اعظم
المصاب است نار هم استر صا و حو شو دی
خالق اکبر اعظم المطالب انا بران است
که نقضاء الهی را صی دوده ار سر احلاص فاتحه
معرفت بر روح بر قنوح آن سزاوار قریب رحمت
ایردی حوا د می شود (الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد) ریاده چه
مصدع شود اقی اعالی جاء الی یوم القیام قایم
مقام آنوالا مقام ماد

سواد عریضه شکر یه ایست که از طرف
اهالی عرین محصور سردار غلام حیدر خان
مرحوم حاکم آنوقت شهر مذکور بمناسبت ترمیم

بند معروف سلطان که ارطوف حکومت منظور
و حکمی اصدار یافته و در تقدیم گردیده است :-
ما دامیکه فثون نصرت مشحون ثوابت و سیار
هر شب در تسخیر حصار گردون مصروف شباحون
است همواره لشکر مظهر و رویتش تهنیت من ملازمان
سپهدار والا اقتدار علم افرا را شوکت و وقار
مقدمه الحیش عرسه سروری و سرداری لشکر آرای
سلاطین و شجاعت و برتری و بختیاری شیر بیشه
معارک و معاری سردار نامدار کما مکار مروت
شمار سردار عالی دام اقباله العالی لیس آرای
عرسه رمین و زمان ماد به محمد و آله الامجاد بعد
از فراغ قواعد اطاعت و فرمان داری که شیوه
قد و بان سر مار است رسم آداب حد متگاری
بها آورده در صفحه صحیفه احلاص و اختصاص
نگاشته معروف میدارد فدایت شویم ' صحیفه
رحمت و نسخه مشارک بعضی خطاط مستطاب
مشکین طرار مسکین نوار رقم در حمامه عبیرین
شمامه ممی و محتوی بود تعمیر و ترمیم دیوار
سدماندند سلطان که یکی از اسب و حیرات جاری
سلطان محمود عاقبت محمود و در ظاهر حال ماده
الحیات در راعات و مرروعات این صعوبات اما در
معنی باعث آبادی بلکه موجب حیات این تشنه
لبان است از مصدر حضور عنایت ظهور مرحمت
منظور رحمت ما نور عالی روحی و ما بدست
باری جناب قدوة العالی لیکن وردة العارفين
جناب حلیفه صاحب شرف صدور یافت و از قرائت

و ملاحظه آرقم عبر اشهم و مشهور عزت نشر
جها نمطاع خواطر فسرده و قلوب پیر مرده این
شرمندگان احسان حیات و طراوت دوباره وجود
حاصل کرده حاصصانه بعرض استاین فیض نشان
میرساییم از آنجا که سایه دولت خدا داد علی
در حقیقت آفتاب اقبال این درات تمثال و نظر
عنایات والا فی الواقع باعث عزت و اعتبار و آرامی
این کم خدمتان سراپا اعمال بوده و هست بماران
شکرانه این نعمت دعای دوام اقبال عالی را در
ایام و لیالی ردمه خود فرص عین و عین فرص
داسته دقیقه ارطوفه دولت خواهی فرو گذاشت
بمدارین بخواهیم نمود و همه اوقات مشغول
و مشغوف حمدت و ثناء

یارب به صیبتو شهشائی داد
بد خواست ترا تیر سحر گاهی داد
یارب همه عالمت مسحر ما داد
تا دامن حشر سایه گستر ما داد
* * *

مار شکست چو کلرک نری روی رمین
مار درست نگلما نگد ری چرخ رمین
این چه عهدیست که شد منت در و نامه صلح
این چه وقتیست که شد مسح در و دفتر کین
شیر از هیبت تخخیر بود صومعه دار
مار از صولت دراج بود گوشه گرین
بس طر سناک بود رائحه باد عبا
بخطاهم نکند یاد کسی از ناعه چین

* * *

ظلمت و نور شورور بهم دوش و کنار
چهره کیسوی لیلی است مکرلیل و بهار

* * *

در حها نابی سردار علام حیدر بخان
ارد هر لحظه بغیروری خود کون و مکان
بق عدل ارو تاره چو گلشن ربهار
بخشش و خود از و شاد خو رسوا و رحمان

آتش و باد بهم بافته چون روح و بدن
صعوه و نار بهم ساخته چون بیکرو جان
ره بیاد بدرش هیچ کهی اهل اتفاق
خسر و الیاس درین باب بهم بسته میان
دشمنش همه مقهور جو اصحاب جحیم
دوستاش همه "منصور" چوار باب جمان

* * *

سپیده دم که رملک خیال ستم نار
شدم بر صه جات تحنه الا بهار
شوق رجیب افاق در کشید دست کرم
سحر زپردۀ اطلس کشاد دست شار
ریمین مقدم گل عبدلیب تاره دماغ
ز حسن فائده قمری ریاض تاره بهار
تکفته چهره گلشن چو جبهه خوان
مخفته دیده تر کس چو مردم خمار
چو کوه طوری تا ک دایم اندر جوش
چو نخل طوی درخت شکوفه در گفتار

من اندرین که چه ملک است و این مقام کجاست
بر فتم از خود و ما خود شدم چندین بار
سروش عیب که یادش همیشه یاد بخیر
بحده گفت که ای ساده لحظه هشدار

بحویش باش که این ملک شهر غریب است
همان حرا نه که اشراقاوست دایم حواری
همان حرا نه کرو داشت چاه مال بنگ
همان حرا نه که دارد ارو سحستان غار

ریمین مقدم سردار آسمان رفعت
حدیو ملت و دین شهر یار دار و مدار
طرار صورت و معنی علام حیدر جان
سپهر دولت و بحر سخاو کوه وقار

دری چمان ح خلق نار بکشاید
که شکر نعمت خالق کند لیل و بهار
هوا و آب اراست مقتدل امرور
و گرنه کس نرستان ندیده فصل بهار
اله تا که زمین است و گلشن از ارهار
اله تا که رمان است و آسمان دوار
مباد سایه لطفش کم ارسر "منصور"

حق احمد مختار و آله الا طهار
باقی حتم مقال به دعای وجود ذی وجود
عالی نموده و دایم بداند یشان را مغلوب
و مقهور خوا هام و دوستان را بر و ساده
عزت و کامرانی آرزو مند . رب العباد .
"استها"

فغانستان . یاسرزمین مفاخر علمی و اجتماعی !

شاه عبدالنور پختی

قوا فل مها حریں ملل محتلفه ، هگامی حیث
را هرو تها حمات اقوام ، رمایی صحنه محادلات
درم وشها مت افعا بیان نه مقابل اعدا ، عرصه
معرس تاحت وتار حواحواران وسفا کیاں نوع
شرونا لآ حره ادواری مهد تهدیب وتمدن
سرچشمه انتشار فصایل علمی ، فلسفی ، سیاسی
واحلاقی حامعه واقع باشد

علما منگویند که سبب ترقی علم و احلاق
تربیت است ، در حالیکه تربیت مولود امیت
وامیت نتیجه عدالت منداشد

گرچه در نادانی بطور ، نه استناد این اصل
مهم اجتماعی ، نظر میرسید که در سرزمین
آریانا (افغانستان) در چنین موقعیت مهم
جغرافیائی ، موجودیت حوادث مکرر و بیهم ادوار
تاریخی ، مانع انواع رجال نامور در تاجیه علوم
وسیاست خواهد گردید ، اما نه قول شاعر
گوهر پاک میدید که شود فانی فیض
ورنه هرسنگ و گلی لولو و مرخان شود
اصل صالح آریا ، با آن حوصله که در
مقابل عدم تسلیم حوادث دارد ، نه تنها آنکه
سایر پیش آمدهای مشنوم تاریخی را از صفحه

حاکیکه در ادوار باستان ، از حیث تشکیلات
ساسه وسیعتر پس مما لك ایشای مری
نمار میرفت

سرزمینی که سزاد (آریا) در دامان کهن
سار آن متولد و در آغوش وادیهای روح پرور
نقریه و در پرتو فیوضات قلمست محیط
سیعی این ناحیه تکثر و نالآ حره برای تربیت
تشکیلات اجتماعی و مدنی اکثری از مناطق
الم ، حصه لحاک بهما و رهند ، قسمتی به شه
حریره بالقان و حماغه لحاک المان مشعب
دمه ، شالوده تهدیب و تمدن را در آنحوالی
نابها دند

مملکت بالاستقلال که امروز از نام دنیا
پامیر) تا اسلام قلعه وار حظ ، طبیعی دریای
موناواخی (تهل) امتداد دارد ، از حیث معاصر
استان پراستار ترین و معتبر ترین کشورهای
نالم داسته میشود

بوقیعت سبب مهمی که از نقطه نظر جغرافیائی
عصب این کشور کو هسار گردیده و حیث کلید
محفظه قلب ایشیا شناخته میشود ، سبب شده است
نه در همه اعصار تاریخی ، گاهی به عنوان معبر

طن، با عرض قیام فداکاری و وطن دوستی
 جو نمود، در عالم ضایل و معانی، بدستگیری
 ولادهای صالح و بیرومند، چنان یادگارهایی
 به عالم انسانیت اعطا کرد که اکثر ممالک دنیا
 ز داشتن چنان رجال محروم بوده و اگر رحالی
 دنیا تقدیم کرده، بیش از این بوده است که

این کشور عتیق نداشتن آنها مقتدر بوده و سده
 می خواهد به این تقریب سوی آن دو اینکه حواء
 در سلسله علم و کمال و حواء در محیط سیاست و اداره
 و حواء در دایره فلسفه ادب و صنایع مستطرفه:
 در سائر افتخارات مدنی و تهدیهی افغانستان
 افروده اند مختصراً عرض اشاره نماید.

افغانستان از نقطه نظر دین در ادوار قبل الاسلام

۶ قرن پیش از ظهور حضرت مسیح، شخصی
 ر بلخ ظهور کرد که ناشر دیانت او تحول
 بجایی در معتقدات قایم گردید. این شخص
 که سام (زرتشت) نام میشد، موحد و مومنان
 یانت زردشتی است. در کم مدتی دیانت او در
 مرز میان افغانستان، ایران، صفحات ترکستان
 حتی بعدترین نقاط منتشر و مسط گردید
 تا آنروز که افغانستان مرکز تمدن و تجارت

ایشان شمرده می شد که چون علم و دیانت بر
 گردید، مدارس تعلیمی و تعلیمی دیس زردشت
 در هر جامتوح شد، در استساح کتابهای رند
 و آویستانا التکرار صرفاً احتیاج عمل آمد و خلاصه
 مقارن با چنان عصر یکده اهل عالم اکثرأ
 در حوای عملت فرو رفته اند، افغانستان با رجب
 علم و سواد، و از نقطه نظر معرفت و تمدن
 از پیش قدم تر پس ممالک شمرده می شود.

افغانستان و رجال سیاسی

رحالیکه از افغانستان در عالم سیاست ظهور
 کرده، حواء در ادوار قبل الاسلام و یا بعد از اسلام
 در بررگترین سیاسیون دنیا بوده و شرح اعمال
 بحیر العقول آنها به تنها در اصلاح مصالح امور
 میرا طوریت افغانستان، بلکه در عوص کردن
 برای حالات تاریخی، حرا فیائی، تهدیهی
 و تهدیهی ایشای مرکزی، از عا وین برجسته
 تاریخ جهان دایسته میشود.

و استحصال استقلال افغانستان، هکذا شهامت
 اداره، عدل و دادگری (کایشکای کبیر)
 و بالخاصه مسط و توسعه تمدن گر بکون و دیک،
 با ترقیات صنعتی، فلاحی و مدنی افغانستان
 در اعصار قبل الاسلام که محصول مساعی او می باشند
 بزرگترین حصه افتخارات تهدیهی ادوار باستانی
 شرق راه حاک افغانستان میباید.

اگر عرب و ذرات حاک افغانستان بوجود
 هرزد نامدار این وطن اعلی حضرت بمیں الدوله

نیات و استقامت در برابر شاهان یونانی باختر

محمود کبیر عزیزی مبارز سرآست چه : او در جهان اسلام بحیث یک قهرمان ، مصلح ، در امور سیاست به عنوان یک فرمانروای حقیقی و در عالم معانی نام پادشاه و مربی واقعی علم و ادب خطاب میشود .

سوری اعلیحضرت شاه محمود هوتکی اعلیحضرت احمد شاه درامی و نایب بررگ و پیشوای افغانیان اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی "روح الله روحه" در راه اعتلای نام افغانستان ، در سایر خصوصیات مدنی و سیاسیة میبای تاریخ تعالی و ترقی شوکت و عظمت این وطن دانسته می شود

کارنامه های بررگ اعلیحضرت شیر شاه

سیر حکمت و فلسفه در افغانستان

در عالم اسلام فلسفه بررگ عده محدودی دارند ، ما وصف دالك سرزمین افغانستان مانند ابوالمر محمد بن محمد بن اوزلغ بن طر حان معروف به (فارابی) و ابن سینا و حکیم ناصر خسرو علوی بلخی و مولانا حسین کاشمی هروی و سید جمال الدین افغان دوات معطی در جهان فلسفه ، حکمت ، اخلاق و سیاست دارد که علماء و مصلا پروانه سان بدور مشعل افکار ایشان طواف احترام اجرا نموده و ارمیض انوار علمی

و فلسفی آنها مستعید میگردد

ما تحول جدیدی که پس از قرن ۱۸ میلادی در اثر ظهور فلسفه مشته در عالم علم بوقوع پیوست معهدا بطریقات و راهی در فلسفه الهی (ماوراء الطبیعه) و تقسیم قوای نفسیه (پسیکو لوژی) اخلاق و موسیقی و هکذا آراء ابن سینا در فلسفه و حکمتا کثراً اساس اعتقادات علمی امروری را تشکیل میدهند

افغانستان از نقطه نظر فقهاء علما و ادبا

ترتیب اسماء رجال علمی و ادبی افغانستان بطوریکه شایسته است ، ذکر فصل و محاسن علمی آنها ، بلندتر از آن است که این مصمون ناچیزانه اراطی آن برآمده نتواند . معذالك اینقدر می توان گفت که علمای افغانستان در راه نشر تعلیمات اسلامی چه در فقه و حدیث و چه در تصوف اسلام و غیر دالك از حیث خدمات برجسته ، سهم بزرگی دارند . از آجمله بطور مثال می توانم عرض کنم که اجتهادات و مساعی

فقیه اعظم و صاحب مذهب مذهب حنفی امام ابو حنیفه خواجه سه بارانی کمالی رحمة الله تعالی علیه در فقه و فقاہت و خدمات ریاضانه حضرت امام قتیبه غلابی رحمة الله علیه در علم حدیث سرمایه مباحث ملت افغان نبینا شد .

کوشش و فعالیت مولانا جلال الدین بلخی خواجه عبدالله اصار ، حکیم سنائی غزنوی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در راه نشر دیانت و علم و تصوف فتح یکبیر جدیدی از

جتهادات مذهبی در افغانستان حساب می آید

* * *

بهاری بود که انوری و فرحی در منظره آن درس
ادب می آموختند .

شعرا ، ادبا ، استادان صایع ، وطن عزیز
سما آنقدر دارد که تنها نام مردن آنها مستلزم
ایف يك كتاب میشود

حکیم ناصر خسرو علوی بلخی ، موچهری
امعانی ، فرخاری ، میراسعدحوسنگی ، طهیرالدین
ناریانی ، امامی هروی ، سعید هروی ، امیر خسرو
هلوی ، مولانا بدحشی ، امیر شاهی سزواری
مولانا عارفی هروی ، میرزا عدالقا در بیدل
صواجه او حدی مستوفی سبزواری
مولانا صاحب بلخی ،

از پیشقدمان سلسله ادبای این کشور میباشند
سماً اینقدر عرص کم که استادان محن پاریسی
ناهموطن شما است یادر وطن شما مسایه تربیت
شاهان علم پرور ماسبق این خاک فصلت دوست
تربیه شده اند .

* * *

در روایای حرامه راز کسومی ام البلاد بلخ
که حالا آشیان بومی دیده میشود سابقاً یاسمی

اینکه امروز در سر نشینی های قبه های غزنه ،
خاك افسرده قنور مردگان را می بینید ، دیر و ز
سراستانی بود که فردوسی در کنار جویبار و سایه
اشعارش به تصنیف شهامه می پرداخت .

والحاصل باید معتقد بود که خاک مرد رای
افغانستان ، بمثابة چنان گنج شایگانی است که
توصل بحقایق مکتومه آن باعث ظهور معجز نهایی
بیحد و حصری نه اهل این مرز گردیده و کشف
هر حقیقت نویی سبب خواهد شد که ملل جهان
به طرف عظمت تاریخی این خطه بدیده احترام
نگاه کنند

ما امیدواریم تا آن لحظه که گردش لیل و بهار
در دایره انتظام قانون قدرت است تا آن موقعیکه
فصول اربعه وسیله نظام حیات معطوفات می باشد
وبالاخره تا آن دمیکه بشر به اراده الهی حق
رندگانی را درین کره خاک دارد افغانستان
عزیر آباد و اعیان نام آور ملل جهان
خواهد بود .

دو بیت از عنصری بلخی

سریکه نالشی خواهد نیابد ادا فر
نه مرد یابد ملکونه برملوک ظفر

دلپکه راعش جوید نیابد ادا فر
ز زود تخمین و از دیر خاستن هرگز

شاعر فقید مہجور کابلی

۱۲۶۲-۱۳۵۷ ہجری - قمری

نظم آقای عبدالعزیز خان « شرر »

چند سطر در اطراف حیات و ہمچین سلیقہ وسک
شعر و آثار باقیماندہ وی میکارم
اسم، شهرت و مولدش :

طوریکہ در سمرۃ متذکرہ: « کابل، ہم قید
است - اسم او عبدالستار تخلص « مہجور »
و مولدش در خورد کابل سال ۱۲۶۲ ہجری
قمری میباشد »

تربیت و تحصیلاتش

ار سن ۷ سالگی ملکہ پیشتر اراں تحت
توجہ پدر مرحومش (کہ در منقولات و معقولات
علامہ عصر خود بود) شروع بخواندن و نوشتن
کردہ، پیش از رسیدن بہ ۱۲ سالگی فارسی
را بحوبی، صرف و نحو عربی را قایل اندازہ
آموخت - وقتی کہ عمرش بہ ۱۲ سال میرسید
مخصوصاً بحفظ نمودن قرآن کریم دوق زیادی
داشت چنانچہ بالاخرہ پدرش تربی عزم و دوق
و قوف بہم رسانیدہ اورا باین عزم مقدس امداد
نمود و ملا فاضلہ تحت نظر یکی از اساتید لابق
حفظ کلام مجید آغاز کرد . ہمچنین قاکہ با

شاعر فاضل و معروف وطن، مرحوم مہجور
کابلی کہ محلی از شرح حیات شان نایک قطعہ
نمونہ شعری قلاً در نمرو ۳۵ (شمارہ ۱۱
سال سوم) محلہ شریفہ « کابل » درج وار نظر
قارئین کرام گذارش یافته است - دو سال وسہ
ماہ قبل در اثر عارضہ درد کردہ (کلیہ)
وضع قلب مختصری، کہ منتج سکوت قلب
و نبض گردید، داعی احل را لبیک گفتہ رہسپار
عالم جاودایی شد (کل نفس داغۃ الموت) -
گویا زندگانی بود و پنج سالہ مشار الیہ توأم
بارمستان سال ۱۳۱۶ سر آمد

چون اکثر دو قمدان و قدر شناسان در
ہر گوشہ و کنار مملکت ارادنا و مصلائی گذشتہ
وطن جستجو و تدکر مینمایند و حوشحتانہ محلہ
شریفہ « کابل » نیز نمونہ خود این عہدہ مہمہ
را متکمل بودہ، ہموارہ ارمشاہیر و سابقہ داران
عالم ادبیات در کشور عزیز، صحبت ہا میکند
بناء علیہ اینک بندہ بیز جرئت یافتہ مستند رانچہ
افزوبان و آثار این شاعر فقید یاد دارم، اختصاراً

سیست سالگی می نهاد، قرآن شریف را تخریفاً
یوزم حفظ کرده بود و در عین زمان دیگر عناصر
تعلیمی خود را هم تقویه نموده میرفت و بارورانه
یکی دو ساعت درس خواندن تا اینوقت را صرف و
نحو عربی و مبادی فقه شریف معلومات ابتدائی
ملکه متوسط اندوخته بود

مقارن آسرهان (در حدود سال ۱۲۸۳

هـ، ق) بابکی از اقارب خود بحر من تحریه
بهند رفته و اربابا تا شا نگهائی (چین) بر سر
قلیل المدة نموده بود. حبس نار گشت از سر
دریائی جهت انجام نمودن پاره معاملات تجارتی
مدتی بهند (بمبائی - دهلی) متوقف گردیده و صماً
از فرصت استفاده کرده در آنجا تحصیلات
حویث ادامه میداد و دبیری نگدشته معلوم فقه
اصول شریف و مبادی منطق معلومات حویثی
اکتساب کرد حتی بمبادی فلسفه و حکمت هم
خود را آشنا ساخت.

بعد مراجعت بوطن همور هم رشته تحصیل
و مطالعه را از کف و انگداشته بلکه تا دوسه سال
که مکالم مقیم بود، در ادبیات عربی و
معانی و بدیع و در علم حدیث و عقائد هم شرح
مشکوٰۃ شریف را با شرح عقائد صمی و حیالی
و غیره قسمتی از پدر آموخت و برخی بر دمر حوم
قاضی عبدالدین خان و بعضی دیگر از علمای معاصر
کابل دریافت نمود و بعدها اندکی هم در علم
تفسیر معلومات و دسترس پیدا کرد

رو بهمر فته درینوقت تعلیماتش سببه عالیت
شده و همه حال همور برای پیشرفت و تکمیل
تعلیمات خود هر طرف دست و پا میداد و آرد و
داشت حتی تمام عمر خویش را صرف تحصیل کند
مگر چون پیشه اش تجارۃ و ارماسافرت ناگزیر
بود لهذا بیشتر از این سرای تکمیل
و ادامه تحصیل موقع یافت

قریحه و سبک شعری او !

مهیجور بدو آ شاعر بی ملکه شعر فهم بود
چون شعر فهمی هم در حقیقت بدو یک ملکه
و استعداد هر کس میسر سوده و ذاتاً مراحل
اولیه شعر و انشاد محسوب می شود، آهسته
آهسته عیان فکروی را بحال انشاد سوق داد
در او اول بعضی قطعات رباعی و احیاناً
حکایاتی را (بطور مشوی) و البته با تکلف
نظم میکرد سپس بصفت تحمیس دست یافته را اول
ماول این شعبه شعری را بنایه استادی رساید
مرحله دوم بعضی و قتیکه به غزل و قصاید
و غیره نشبث نمود، در عرصه کمی طمعش بکلی
مواج گردیده و طوریکه خودش ادعا مینمود، نظم
و اشاد برای او سبب به شر، مراتب اسانتر
بود. بهر حال شعرش در عین زمانیکه تمام مرایا
و محاسن لفظی و معنوی را در بر دارد باوصف
آن عاری از تکلف و منتها سلیس و روان میباشد.
خوش بیان و روان طبع وی را ازینجا
میتوان تصدیق کرد که « کریمای » سعدی

(روح) را (در حدود دوصد و پانجاه بیت) شبی

در عرصه کمتر از دو ساعت سر تا پا تحمیس
نموده است و طوری که در قسمت دیگر این مقاله
چند بیت آن ملاحظه می شود این اثر شیخ را
که حقیقتاً سهل معتمد و درخای خود از بهترین
اشعار فارسی بشمار میرود، مشارالیه سالیك
سلیقه بسیار مرغوب و مطبوع در کمال سلاست
و حرارت محسوس کرده است. اینك نظر دقیقی
باشعار و آثارش می اندازیم

عریای

عریل مهجور گلا سیک و محتوی بر مصامین
دقیق اخلاقی اجتماعی و ادبی است در عزل
عموماً سیک متاخرین شعرای فارسی را تعقیب
نموده آثارش دارای همه گونه صفات
و معیارات شعری میباشد. از لحاظ حسن
کلمه بندی استکا در مضمون، شوخی و رنگی
استعارات تشبیه و تلمیح، نالایحیه
سائر محسوسات لایزال شعری، مریت کمال
و مخصوصی دارد معینا سلیس و روان و منظور
سائر طبقات است، دوسه قطعه عریل او را که
باستقبال از شعرای متاخر افشاد نموده، دیلاً
افتباس میکنم

مطلع ظهیر فارابی.

چشم آهو گر نه بپند شست ز هکیر ترا
میدهد چون مغز جا در استخوان تیر ترا

عزل مهجور

فرست در خون طپیدن نیست بحیر ترا
آفرین نادار رسانی شست ز هکیر ترا
گر فرود آید مسیحا از فلک مهر علاج
غیر مردن جاره بود در حمی تیر ترا
خان دهد سمل برودی را نکه استادار
داده رلماں سگاهت آب شمشیر ترا
بهر قتل میدلان امرور در گلزار حس
ناعان سپاده بر گل دام تزویر ترا
گریه بیهوده کم کن عمرده مهجور عشق
می نشوید آب دیده خط تقدیر ترا

مطلع عزل میدل

اشه از بچودی دارم چو ششم در دماغ
از گذار رنگ هستی کرده ام می در اباع

عزل مهجور

سکه از خود در فته ام از من محورنگ سراع
میکم چو شمع بعد از سوختن سامان دماغ
در حصت نظاره ام فرصت درین گلشن بداد
در شکست رنگ ما چون گل میکم جواب فراغ
دامن میا، تری از موح می پیدا نکرد
تا شکست شیشه دل سوخت، مستی را دماغ
میرد گل فال شوخی سکه در صحن چمن
رنگ و بو گردیده فرش گلشن و دیوار دماغ
جام عشرت گل ز مستی در خمادر رنگ و دماغ
ریخت از شوق لبت تا با دماغ ششم در اباع

تا که دارد ربط یکر لکی نحو د آ نار عشق
شمع را خاکستر بر وا نه شد دود چراغ
بی تمیزی سکه شد «مهور» در گلشن رواج
همشین طوطی نطق مست اسای راع

رباعیات

رباعیات مهور بر ما مدعزلناش به سبک
شعراى متحرین - اکثر دارای مضامین اخلاقی
و ادبی و تماماً کلاسیک میباشد و لی مریت
خاصی که دارد عبارت ازین است که رباعیات
او عموماً قسم بدیهه واقع شده و قید و واقعه
محصوصه دارد

اینک دو قطعه رباعی دیل اراوست

در «مردۀ» حسنت جمعست همه حوی
«مدا لك» آن اراست با شیوۀ محوی
«الباقی» این دفتر غیر ارستم و کیست دست
«مها» ردۀ آرا اراست مرعوی
ار هضر اگر مجلس و محسوس مافی
و زدولت اگر مثال قارون مافی
این مرد و ندارد بجهان رنگ ثبات
پس وای! چرا بیخود و محسوس مافی

قصاید

قصایدوی بزرگسبک متأخرین شعراى فارسى
و اکثر آکر بزرگتر شمع حضرت سرور کائنات
صلی الله علیه و سلم کرده است و با اینکه کربز آن
بسیار یکی از صحابه کرام و بادیگر پیشوایان

و نواح عالم اسلام و مجاهدین بررگ افغانستان
بوده است (مثلاً مجاهدین بخار به میمند، بخار نه
استقلال و غیره) بهر حال مانند دیگر قصیده
سرایان در گریز بمدح و اظهار مطلب مادی
آهنگرها مطالعه نمود ده بلکه میتوان گفت که
ازین قبیل قصاید بسیار کم دارد علاوه
مضمون قصاید او تماماً اخلاقی و اجتماعی است
و حسۀ تصوفی بیشتر دارد چنانچه معلوم می شود
اکثر ازین قصاید را مشارالیه در اثناى اعتکاف
و در روزهای مقدسه مانند روز میلاد النبی (صلعم)
یا روزهای عاشوره - عرسها و امثال آن و تجمعات
و اما کن مقدسه سروده است.

قطعات

باشد قطعات هم بد طولای داشته
محصوصاً قطعات مربوطه به تاریخ بعضی وقایع
و قصایدای مهمه را در عصر خود هر وقت (باماده
تاریخ بحروف واحد) انشاد میکرد چنانچه حاصراً
از اینگونه قطعات در حمله آثارش بسیار زیاد
موجود است و رویه هر فته در حدود ۶۵ الی ۷۰
قطعه تاریخ و غیره می شود - قطعه دیل را که
عبارت از حل يك معمای مرسوم میباشد از
«رساله مجلس آرا» در اینجا نقل میکنیم
خواهدگان محترم صورت انشاد قطعه و در عین
زمان قابلیت مشارالیه را در حل معما، از روی
آن تفصیل نموده میتوانند:

نظم بطریق چیستان - سوال

دی رمائی میشدم بر طرف صحرا ار طواف *
 نا شود یکدم دلم ار محبت دیبا بری
 عورتی دیدم بسته در میان هفت مرد
 هر زمان بر هر یکی کردی خطاب دلبری
 کفتمش باشد روا؟ ار روی شرع مصطفی
 ناچیس نا محرمان شستی، ای رشك پری
 گفت نا محرم نه بیند - هر هفت اربك مادراند
 کرده بك مادر مرايشان را رشقت مادری
 دو مرادر دو مرا در راده بك داماد من
 وان دگر شوهر، دگر سده بودچون سگری
 ابچیس مشکل مرا پیش آمد ای داناى عصر
 گر کسی روشن تو ایبرا ار جوانی بر حوری

جواب مهجور

بدگیری مادرشان، مشو ار مهجور خویش
 بك علام راد و شد ار سدگی یکسر بری
 عورتی خرید اورا داشت آن عورت پدر
 دختری و بك مرادر داشت نا خود مادری
 بعداران هر پدر، آن عورت آن رن را خواست
 دو پسر آمد رايشان همچو گلبرگ تری
 نارار هر را در خواست بعدا افتراقی
 دو مرادر زاده پیدا کرد هر بك چون پری
 چونکه روهم شد حد اشخص دیگر اورا خواست
 ند دوتی پیدا رايشان همچو ماه و مشتری
 خواست عورت را یکی و دخترش را آبدگر
 آن سوالت این جواب البته نیکو سگری

ار کتاب حیرة الفقه این سخن برجیده ام
 قاشود ظاهر هرکس مثل چرخ چسبری
مثنویات:

مثنویات مهجور سبب نه سلاست و حزالت
 موقعیت مشخصی را داراست، در مثنویات او
 هیچگونه تکلف ابهام، کلمات نا مأنوس و غیره
 موجود نیست بلکه مطالب را طوری افاده کرده
 است که انتهای استادی و مهارتش را به ثبوت
 میرساند و بسیار ساده و قریب الفهم میا شد -
 در حمله آثارش حکایات منظوم، ساقی نامه،
 بعضی از سر نامها و غیره شامل است و مخصوصاً
 منتخب "یوسف زلیخا"، "مکتب حانه عشق"، -
 را در کمال قابلیت برشته نظم کشیده که اینك
 چند قطعه نمونه ار مثنویات مشارالیه دیلا
 درج شد.

ار کتاب یوسف زلیخا . -

(خواب دیدن زلیخا - یوسف علیه السلام را
 در بوت اول)

شی چون رور روش بود تانان
 نشاط افروز چون صبح حوالتان
 در اش نارار خود با رها نده
 پر زاع شب ار پر و ار متا نده
 نکلش ما نده بر کسی نا شکفته
 عس گوئی نسرزد دزد حفته
 چنان خلق جهان از خواب بیتاب
 که چشم عاشقان هم رفته در خواب

سكان شهر را فریادسته

حروس صبح، نال و پر شکسته

.....

.....

رینغا را نکه از عمها بری بود

بباغ رندگی رشک پری نمود

خمار عشرت از دل تاب برداش

بمالین سرها دو حواب برداش

حجل شد مهر رویش پیش مهتاب

شد بیهوش ران حسنها تاب

مه در برج لیکوئی چنان دید

که خود را محو در پیشش عیان دید

بهشت عدن را حرم بهاری

شهر خوبر و بان شهر یاری

قیامت دید محب، آن سرو قامت

رحش تانان جو خور شد قیامت

چنان حسنی بعالم کس ندیده

مگر پرور دگاری کار دیده

چشمش بود صد نقشه مهیا

برای صید عاشق بی مدا را

زلیخا چون بطر بر رویش انداخت

بیک دیدن محبت کار او ساخت

زدل آه و زجان فریاد داشت

نهایتی تخم مهرش را بدل کاشت

ز خواب آینه عجب دلگیر برخاست

اچو مبدل پهلوی خود، خود بخود کاست

مخمصات :

چنانچه در فوق هم اشاره نمودیم، مهجور در

صفت تحمیس دوق مخصوصی داشته و اکثراً

شعر را طوری مخمس ساخته است که گویا خود

شاعر عریل خود را تحمیس کرده باشد یعنی ناوجود

سکها و اصولات مخصوصه شعر و انشاد (که برای

هر شاعر فطره اختصاص خدا گانه شمار میرود)

و دوقها و رمیه های مختلفه آب عریل هر

شاعر متأخرین را که خواسته است،

محمس سازد در هر کدام آن استادی و مهارت

کامل خود را نمایان ساخته چنانچه این چابکدستی

وی در تمام محمصات مشهود است، بقول خودش

در حدود و دودها را قطع آید چنان عریلهای

را تحمیس کرده که اکثراً مشهور رسوده

و در دواوین و کتب مطبوع سرائی اراک نیست

بیشتر اشعار حافظ - بیدل - مولانا عبدالرحمن

حامی، و هلالی، هروی - طهیر فارابی،

صائب - کلیم، و غیره را از جمله متأخرین؛

و عریلات، مشرقی، ولی طوایف - شهرت،

بی جبر - الفت - عشرت، مدیم، و مستغنی،

را از جمله شعرای کابل که اکثراً معاصر

و مصاحب وی بوده اند، مخمس کرده، بهر

حال اینک قسمتی از مخمس کریمای سعدی

لا دو قطعه محمس دیگرا را نمونه در اینجا

اقتباس مینمایم :

از مخمس کریم (مطلع)

الهی کرم کن مرا حوال ما

موران ز قهرت پرو مال ما

مبین ارغف سوی اعمال ما

کریمه به بخشای رحال ما

که هستیم اسیر کمند هوا (۱)

ریم دست حامی سرچون مگس

ر دست معاصی چندین هوس

نه کس هست نامادی همس

نداریم غیر از نور یادورس

نور عاصیان را خطا بخشوس

سکن از کرم نور ایمان عطا

طویل محمد (ص) بهر دوسرا

مرا خا ب اهل مکر و دعا

نگهدار ما را را خطا

خطا در گذار و صواب نما

نثر لویسی

مهیجور در نثر لویسی نیز از معاصرین خود عطف

نماید و اراجه فعلاً در دسترس مطالعه نگارنده

موجود است معلوم می شود که آن مرحوم در نثر

هم قدر ت قلمی ریادی داشته است ' سبک

اشای وی مرعوب و طرر افاده اش (ناسلوب

نثر نگاری قرن گذشته) بسیار قابل وصف

میباشد چنانچه ازین چند سطر دیکر که از حاتم

رساله 'مجلس آراء' مؤلفه وی استخراج و نقل

می شود 'طرر انشایش را بخوبی میتوان فهمید -

... ' 'بی معرض میر سالد ایسکه

وقتی از اوقات فقیر راهم بیاد رفتگان و اهرات

یاد آوری نموده اردر گناه قاصی الحاحات

دعای حسن حاتم را درج ندارند وار مطالعه

نظم و نثر - پس از وفات سیئه محروم را نماز

ایراد ندارند و مرا در ملک عدم آرر ده خاطر

سارند چرا که چون بحیات مستعاز نا دیده

خونمار و سیئه بر اصرار و دل بقرار - در امل

و بهار - بی احتیاج بودم لاحرم در کنار و ان

سرای سپیچی نوئی ارقا و سحن سحنی بر دهام

تا که نموائی امتیاز سعد و بخش برسم و اردل

و حان در مجلس اهل عرفان سبب شماتت مردم

غیر ایقان 'حاموشی' رفتم که از کتات کتاب

محققین ما تقریر و تلقین زبان حرقت کشا بیم

لاکن . . .

مجموع آثارش :

اشدا که بفر تالیف و تصنیف افتاده است

رساله 'مکتب' حاتم عشق و بعد ها کتاب

'نرم وصال' را سروده و این دو با نثر بحثین

وی . از لی 'سبک' مثنوی ملا غنیمت (که از

(۱) ماصل 'ابن قاصی' 'مرحوم نیز کریمای سدی (رح) را تخبیس کرده ولی مطلع فوق را که قبلاً

آقای حافظ نور محمد خان مسوب وی داشته اند شاید اشتباهی بهر سیده باشد زیرا که مطلع فوق محققاً

از مهیجور و در نسخه خطی (خط خطاط معروف وطن مدر حوم میر محمد حسن خان) اکنون هم موجود

و مصدق است . * شرر *

هم تحت همین عنوان رساله دارد) و دو می سبک
مخصوصه میباشد چنانچه در قسمت گذشته مقاله
ملاحظه شد. در رمایکه مداحه مملکت (تمام
ولایات شمالی 'میمه' هرات 'عربی' هزاره
حات - کل سمت مشرقی تا و رستان 'پلسمار
و غیره و بعض حصص قریب بحر کرار سمت
جنوبی) و مرآت بطرف ماوراءالنهر (سمر قند
'بحار' سیر و سیاحت می نمود) 'رساله
مرارات' را طور مثنوی نظم کرده است و درین
رساله تماماً از نقطه نظر تاریخ اسلام و تاریخ
افغانستان بطور موفوق استقراء و تنوع کرده
بعد که یکی دو مراتب در هند (قریباً تمام
حصص پنجاب 'حیدر آباد دکن' حیدر آباد
سند کشمیر و غیره) مشغول سیر و گردش بود
کتاب 'سیاحت الهمد' را در نظم و شعر و تمام
نتیجه سیاحت به سبک سیار مرعوب و روانی
تالیف کرده است. درین کتاب جسته فولکلور
عادات و رسوم و غیره مردم (آلجا) بیشتر
دخیل است و اکثر قصایای چشم دید را در کتاب
خود ذکر میکند پس ازان باز مدتی در خود
کابل متوقف مانده تمام تفریح و استفاده از موقع
رساله 'مجلس آراء' را که شامل قصص
حکایات چستانها 'معماها' 'مطایبات' 'تفصیل
صحبتها و محالسیادبی و غیره میباشد. بنظم
و شعر تدوین کرده در اثباتیکه برای آخرین

دفعه از کابل راه مزار 'میمه' هرات 'مشهد
و عشق آباد ماوراءالنهر جهت خریداری نقره
سفر میکرد (در بنوقت از خود سرمایه نداشت
و حیث نمایند تجارتنی یکی از تبحر کابل به
بخارا میرفت) اتفاقاً نواع مشهوره بین فرق اهل
ست و فرقه اسماعیلیه در انجا رخ داده بود و چون
با وجود احمی و مسافر بودن در نزاع مدکور
تکالیف زیاد دیده است و همچنین از لحاظ اهمیت
تاریخی موضوع 'قصه مند کره' را سراپا (طور
مثنوی) در رساله تمام 'بلو' 'بحار' رشته
نظم در آورده است سپس که اخیراً مرکز
مراجعت نمود مدت محدودی در دفتر 'کارخانجات
'حرابی' عهده نویسدگی و محاسنی داشت و بالاخره
بعد از دسی ساله و تحمل مشقات و مذاع مادی
و معنوی که در حصر و سفر دیده بود خیلی حتمه
شده حتی از سیر و سیاحت نیز منصرف و بحال به
منروی شده اوقات خود را بمطالعه کتب تصوفی
و اخلاقی بسر میرد و ضمناً 'مصباح المیر' را نظم
و شعر در تصوف رسایل 'ستاره اقبال' و 'شمس
الایمان' را نیز در عقاید تالیف نموده و هکذا
منتخب 'یوسف زلیخا' را هم نظم کرد و اندکی
فراغت یافته ضمناً در صدد جمع و تدوین ما بقی
آثار پراکنده خویش هم برآمده دیوان خود را
که شامل غزلیات 'رباعیات' 'قصائد' و غیره است

نسبتاً تدوین و جمع کرد (۱)

با آخره قبل از آنکه کاملاً بحاله متقاعد شود. بعضی از مناظر حرب عمومی را از قبیل حسک الهان، فراسه و بلجیم، محاذات باقائیک (حرب یونان، بلغاری و ترکی و غیره) را در قید قلم آورده بود. حجم قصائد و مثنویات خود افروزد و همچنین در موقع جهاد (محاربه استقلال افغانستان) بیزدلاوریها و کارنامه‌های مجاهدین افغان محصور صادر محاذات جنوبی مملکت صورت قصیده‌ها نظم کرده صماً کنار نامه‌های برجسته و فوق‌العاده قائد امداد محاربه استقلال افغانستان اعمی اعلیحضرت شهید سعید (رح) و رسالات و شجاعت فراموش ناشدنی والا حضرت «فاتح تهل کابل» را به اسلوب بسیار خوبی ترسیم نموده است.

بهر صورت، چندی بعد بیچاره مهجور نامرادی و شکسته فوق‌العاده (ناسانی) دچار گردیده، روز گماره تنها حجره وی را فشار داده یارای ناله کشیدن را از رسل نمود بلکه از دیدن مناظر و شاهکارهای طبیعت هم محروم ساخت. . . تمام آثار و مؤلفات او قبل از سن ۸۳ سالگی (۱۳۲۵) قمری عارت از اینهاست -

۱ کلیات، دارای غزلیات، رباعیات، قصائد

محسمات مثنویات، و غیره.

۲ کتاب «مصباح المنیر» در تصوف (نظم و نثر)

در حدود سه صد صفحه

۳ کتاب «سیاحته الهند» - (نظم و نثر)

در حدود سه صد صفحه

۴ «منتجات یوسف رلیحا» در حدود هشت

صد بیت

۵ مجموعه مخمسات، تقریباً شامل دوهزار

قطعه غزل

۶ رساله محسن کریمای سعدی

۷ «مجلس آرا» در حدود یک صد و بیست

صفحه شامل نظم و نثر.

۸ «مرم وصال» چهار صد بیت

۹ رساله «مکتب حانه عشق» تقریباً متجاوز

از چهار صد بیت

۱۰ - «بلوای» بحارا دو صد بیت

۱۱ - گلشن خیال برابر منتجات

یوسف رلیحا

۱۲ - رساله شمس‌الایمان دو صد و هشتاد صفحه

۱۳ - «ستاره اقبال» . . .

۱۴ - رساله مزار . . .

عادات و اخلاق او!

مهجور شخص نجیب‌عزیز و برد ناز بوده، عصبانیت

(۱) کلیات وی رویهم‌رفته یکم برابر کلیات «صائب» میباشد و تمام صنایع شری را محسوب است مثلاً رباعیات

و غزلیات طور مستزاد نظم و نثر (عزل، قصیده و غیره) غیر منقوط، تمسبط، ترکیب‌بند، ترجم‌بند، بحر طویل، . . . و غیره. معین کلیات خود را خودش پوره تدوین کرده، توانسته است و دوسه جلد کتابچه مادوسه جلد کتاب سعید هنوز هم از آثار پراکنده او (خارج دیوان) موجود است.

نما به خانه ز صند لی بهتر

ز آنکه آجاست راحت بسیار
شیر چای لطیف و قد و گلاب

فرحت افر است و دل بیمار
شنو از حال من درین موسم

مدتی شد که ما بدهام بیمار
کمر سس و چشم با برف

وقف را با عذاب المار
چند امراض مختلف بهم

جمع آورده در سرم ادب ر
ریش و درد کرده و قولج

رحمت میدهد به لیل و بهار
دور سر چرخ میرند چون چرخ

پای ما بده و قوت رفتار
عمو خود خواهم از خدا مهجور

به طفیل محمد مختار (ص)

ناله آخر یش حموش شد و چند روز دیگر
هم از ریش و درد کرده (کلیه) شکایت داشت

روزهای اخیر ریش و درد کرده اش بیراسته
حوت تر شده بود حتی توقع مرگ که برودی

با فاقه آبد و ای چون بهجای آیه شریفه
"لکل امة اهل ادا جاء اهلهم لا یتأخرون"

ساعة ولا یتقدمون" - مرگ مقدر و موقوتست
شب ۲۷ حوت ۱۳۱۶ درین ساعت ۱۱ و

۱۲ شب بقیة صعب قلب بروی طاری و در طرف

دو سه ساعت منجر بهلاکش گردید .

دو قطعه دیل را نگارنده در تار بیح و فات آن
مرحوم نوشته است :

گر شادی و عشرتت یار بیج و تعب

درد هر کسی ز مرگ ایمن نهشت

این بص حیات مرمدار کف خلق

روزی بطریقه که ماهی ارشت

هر کس که درین کهنه سر امرل کرد

آخر نه سی حسرت و عمر رحمت نیست

سناد و حودت 'ار چه حکم نا شد

آید رنگان مرگ 'آخر نه شکس

مهجور که عمری بوریع بود و نه مرده

و ر ماده تو حید و حقیقت سر مست

مقراض نفس عاقبة الامر 'افسوس

شیرازة عمرش ر جهان حمله گشت

در سال هزار و سه صد و شارب دهم (۱)

(وی در شب بیست و هفتم حوت گذشت)

قطعه دیگر

هر چند زین عم س نا شکیم

اما سازم با صبر مجبور

پر سیدم از دل سال و فاش

خوش با سخنی داد کا فتاه منظور

گفتا خمش ماش زیرا که (مادوست

بوصل جاویدیو ستم مهجور) (۲)

(۱) از مصرع اول و اصد آینه شمس و از مصرع دوم داستانی کلمه آخری سه عیوی (۱۹۴۸) بحساب ایضا حاصل میشود

(۲) از جمله بین قوسین بحساب ابد سال هجری قمری (۱۴۵۷) حاصل میشود



ارمناطر شکوفه در ناع و رارت حارجه (کونی استور)

پوښتنه گروینه

د کابل محله د پښتو ژبې د ادبي او کرامی او نورو نجوابانو د پاره د ابوی دربراری ،
هر څوک چه د پښتو نغی ادبی او نوری علمی او صرفی او نجوی یوسی لری ، پښتو ټولنې ته دی
ولیکي ، مور نه ئی تردی عنوان لاندی نجوابونه او توضیح ایکو ، اوس دایوه ادبی پوښته
اونجواب ئی لاندی ولولی

قدهار ، ۳ د نورو

پنځه تمه دی ، چه لاندی درسیم

(۱) ملا الف هوتک

د کلات داتغر د کلو او سیدونکی و ، دی
د پښتو له حورا قدیده و شاعر او حجه دی ، یوه
پښتو نصحت نامه په ملی لهجه ده ایسکلی ده ،
بل کتاب ئی پښتو مشوی بحر الايمان دی ، چه
نه حنیف بحر ئی به (۱۹۰۱ هـ) کال لیکلی دی ،
تراوسه چه موږ معلومات لرو ، ملا الف هوتک
د پښتو ژبې لېرې شاعر دی ، چه پرعرضی دوو
ئې آثار او اشعار مور ته یاته دی ، البته دمچه
نه هم نور شاعران تیر شوی وی ، مگر یائی آثار
ورک دی ، یائی نومونه مور ته ندی معلوم .

(۲) مرزا خان انصاری

بل د پښتو نجوابی شاعر دی ، نوم ئی فتح خان
او په قام یوسف ری و ، مستر را ورتی د پښتو
ژبې محقق مستشرق لیکي .
" میرزا خان یوم تصوف شاعرو و ، دده کلام
ټوله دصوفیه دیک دی په ۱۶۸۶ ع مطابق

په دېر احترام له پښتو ټولنې حجه دایوښته
کوم ، چه تر خوشحال خان دمچه د پښتو شاعران
خو لکوه ، آبانر مرحوم خان آگاهو پښتو ژبه
ورادنا و او دشعری دیوان خاوندان لری ، که نه ،
بدی باب کی که څه شرح ولیکي دېر به
خوس سم (پښتون ، لالی)

جواب

داحمره چه تاپوښته کړی ده ، د پښتو د ادبیاتو
تاریخ کی حورا مهمه ده ، او د پښتو پلټنه عواری ،
وس چه مور ته معلومات ښته همه دادی .
تر خوشحال خان دمچه حویه پښتو کی دېر
شاعران تیر شوی دی ، حتی موږ داسی اندی
واشعار لرو ، چه دهجرت دوهمی دریمی پیړی
به رسیږی ، مگر داسی شاعران چه دیوانونه
و مرثیې اشعار لری ، او په پښتو کی عروضی اشعار
پاړسو او عربی په ډول ویلی دی ، تر خوشحال
خان دمچه زما د اوسنیو معلوماتو سره سم ،

د ۱۰۹۷ هـ کاله سره ټی ټاورنگ رب د دکن
په جگړو کې حد متونه کړی دی، (۱)

(۴) دولت.

دولت هم د پښتو د دیوان خاوند یو شاعر دی ما
بی قلمی دیوان لیدلی دی، راوړنی یی هم
د کر کوی، اومستر هیو ر انگلیس یی په کلید
افغانی ټکی ځنی مدلی راوړی دی (۴)
(۵) واصل.

ددی شاعر نور معلومات نلرم، فقط خوشحال خان
پخپله دی او دولت داسی دکر کړی دی
«که دولت و که واصل و که دا نور و»
په حرومی دهر یوه ریشجد کړ،
میر را حسان د قندهار متاخر شاعر هم واصل
داسی ستایی

«سه شیریں العاط ویلی دی واصل»

داو د پښتو پنځه تمه د دیوان خاوندان
شاعران چه تر خوشحال خان دمحه تیر سوی دی
اوس حومور دغه معلومات لرو چه ولیکل سو
که څوک په دی ماره کی ربات څه لری، یا تر
خوشحال خان دمغه بله دغو څخه نور ادباء
ور معلوم وی لطفاً دی پښتو ټولې نهولیکې، چه
د پښتو دادبیانو د تاریخ دپاره زموږ په کار
دی اوله داسی چا څخه تمه موږ دیر
مسیون سو، که نور معلومات راکی. (حبیبي)

خوشحال خان پخپله میرزا داسی ستایی
«له چانه په پښتو کس ما مران لیدلی ندی
«میرزا» په دا زمان کې ویل کړی دی ټللی،
میرزا پښتو مرتب اومردف دیوان لری، چه
را وړنی یی په ۱۸۶۰ ع کال په گلشن رو
کې یوه برخه چاپ کړی، او په سل ټول هم
چاپ شوی دی، دار مستر فراسوی مستشرق
میرزا دبیر تاریک لمسی گهی (۲)، دمحم
المران خا ولد وائی چه میرزا د پښتو لمړی
شاعر دی (۳)

(۳) ارزانی

دا شاعر هم تر خوشحال خان دمحه تر شوی
دی، رمند خوشکی وو، پخپله خا وائی
«دمیرزا دیوان می ومانده په گو دی
مسخره می ارزانی خوشکی رمند کړ»

قاسم علی افریدی چه د پښتو ژبی یو بل شاعر
دی، په یوه قصیده کې ارزانی یادوی راوړنی
وائی چه دا شاعر لمر شهرت لری، دار مستر
فراسوی مستشرق هم ارزانی د پښتو پخوا یی
شاعر بولی.

(۱) د گرامر آف پښتو مقدمه د کلکتی طبع

(۲) د پښتو نفوذ د شعر ها رو بهار دیار یس طبع

(۳) مستقیم المران مستشرق دمحم اللدان طبع د ممر ۱۳۲۵ هـ (۴) د گوری کلیه افغانی د هیروز طبع ۱۳۹۲ ع

افستائبر ککائیک



آنجا آرامگاه منست

قلم حیات محمد شریف خان

ترا میگرد، بالاخره چه قلوب محزون
که ارتوا میدیک تسلی کو چک را دارند
تولهمه نگاه میکنی و یک لب حمد با سرار همه
پی میری آه نگوافتاب من در کنار که جای گرفته
ای صحره بر رگ، تودر ارد من عربری
تو محرم عشقهای بهایی منی، یادگار آتش عربری
اطهار عشق در دل سحت تو بهفته است، نارش
اشکهای گهر آسای آسمان حیات من در روی
توسیلان نموده، تحیر دل ستمدیده من هم
ارمجرای دیده نه سطح سسگین تو سرار بر شده
نار چرا دل تو سحت است؟ آه، ای ناله های
بی اثر!

* * *

این سر زمین بهشت آسا و این دره سر سبز
موضع آغار سعادت من بود، میخواهم همین جا
مدفن من باشد.
هنوز طفل دستای بی بودم که رختی های

ای احقر و روان شب اجرا اوار تو بدم رنگ است؟
چرا برویم با محمدی، آه، که یک
لب منسم مرا در دنیا استقامت نمیکند
تو همان ستاره درخشان هستی که چهار سال
پیش در همین موضع بالای همین صحره و کنار
همین دریای حرر شان برویم تنسم میگردی
آبوقت اشعه سیماب کون تو بورایی بود، طبیعت
در تحت اوار قشک تودلر نائی میگرد، در یا
منجروشید و آشادر مرمره مسمود، اکنون
لبهای منجم تو چرا ساکت است؟ در یا چرا
میگرد، ناله آشادر چرا حیرین مگوش میجرود؟
نه، ماه همان است که بود، در یا هم نه
هیچ پیشین نمم سرائی میکند، تنهادل فرود
من گرفته است.

ای عروس شب، تودر اوج آسمان میجرای
و آسمان یا انداز نیست، چه چشمهای بیتا لیکه
بغرام تودوخته شده و چه دیده های اشکریکه

تاستائی خود را درین یلاق کوچک میگذاشتم؛
چقدر حشوق میبومدم مه قعیکه ماهای در هفت
خود را تارانو به آلهای شفاف و خروشان دریا
رو میبرد، چقدر اختیار بودم و صندکه بکه
و تنهانا آروهای طفلانه هم آغوش و با یحیال
دریا و درختان علوی چارمعر و سایه های الموه
حکگل آلو بالو افتاده از هوای صاف آن نفس
رشد پره های خوش پروبال را با چشم تعقیب
مسموم

آنوقت هیچ آروئی نداشتم چرا بکه عمر
رحصتی های تاستائی طولانی شود

چقدر لذت بخش بود دقایقی که ناد حترک
ساده هماری خود در پیچ و خم حکگلک پیرسایه
طاوس های قشنگ را دنبال وادت میبومدم؛
تایکی از پره های هفت رنگ آرا بدست بیاورم
آنگاه اگر من کاماب میشدم پیرا صموهای
محمد دخترک میبومدم و نفسی راحت کشیده
آروهای خود را تکمیل میداشتم

* * *

فرصتی که تازه بس رشد پانها ده و چهار ده
بهار عمر میگذاشت، در همین سرزمین پر گل و برگ
و خوش آب و هوا، در همین بیشه عشق و محبت
آرام و بی فکر در روی سبزه های نرم و پایی
درخت، روزها را گذرانده بجمال کائنات
مینگریستم، از هوای لطیف و سزی کیا، از

عظمت کوه و فراخی آسمان، از باره اریکه در
گوشه افق پدیدار میگشت و از سر حیثیکه از
عروب آفتاب ایحاد میشد، از عربیو آشاور و عرش
دریا، از دندن گل و لولای لعل، از بلندی
سرو و بلندی فاحته، از چیهجه مرغان و آمدن شد
شب بره ها بالاخره از کوحک ترین رموز طبیعت
واردیدن ریتمائی رمن و آسمان محطوط میشدم
عشق و بس کامیابی و نومییدی درد و الم
آ، و ناله، یک کلمه بگویم آ شما بود، آنوقت
حوشعت بودم و از کوچک ترین سرور خود را
بخیار میپنداشتم

* * *

آفتاب عروب کرده، طمعت حجاب شب را
روی رور میکشاید آهسته آهسته سرحی معرب
نفس و اولین ستاره شب از فرار کوه های حاور
برویم چشمک میرد، چند سالی از دوره جوانی
گذرانده روی صحره در کمر کوه نشسته به دره
تنگ و آلهای صافیکه اریس دو کوه با عظمت
چون سیم آب سیلان داشت تماشا میکردم

کم کم ستاره گان نمودار و در فراز آسمان
چون پرد های آتشین در پرواز بودند ماه
فروزان اریس قلل سر بلك کشیده مشرق سر
کشیده بر فراز آسمان میخرامید، هر چه ماه
بوسط آسمان صعود میکرد شعاعش سفیدی میگریخت
انجم دور و بیش زیر انوار در خشان ماه محو

بگرديد اليك كلالى شعاع ما بهر فرار جنگل
ها هموار و بر جمال كائنات كشیده ميشد
نكاس آتشين و شائى آن ابرهاى رقيق
را در وراى لاجوردى آسمان چون بيه‌هاى
آتش رده حلوه ميداد من همور عاشق جمال
كائنات بودم .

سرم دورى و دو چشم بيمار بود دختر كى
خوش قد و اندام و پر چهره ' كمان بدوش و تركش
مملو از نير ديدم من كرد يك ميشود ' خواستم
سبح گويم من حمديد ' خواستم استقلالش كم پام
بارى نكرد ' پس مهم تسم كردم ' ديدم تيرى
از تركش رو و آورد و چهره قشنگ خود را
در هم كشد ' كمان از دوش گرفت و مرا نشانه
نمود ترش از شست رفت و درست بقلب من
حاي گرفت ' آنوقت يك قطره خون شفاف از
روى سيبه ام سرارير شد ' دختر ك حنده كرد
و نه آسمان ها بلند رفت ' هر قدر برار آسمان
صعود ميكرد ' صداى عرش رعد آسا نگو شم
ميرسيد و ميگفت من زهره كوچك ساقى شراب
عشق و محنت ' دلى صاف و بى عش ميچستم ترا يا فتم
پس قلب ترا نشان عشق ساختم

چشماتم از هم نار شد ' ديدم خواب بچشماتم
طاري است ' خواستم راه مرل پيش گيرم آسمان
صاف و فراخ و مهتاب روش ' صاى آزاد و طبيعت
دل غريب اجاره نداد .

يادى از ايام طعوليت نمودم ' چهره معصوم
و بى آلايش دختر ك همبارى ام در مقابلم كشوده
شدمو هاى بلوطى معجده ' چشمان سياه و معمور
در قشنگ و بىى متناسب ' اندام نازك و قد
نارئين همه گيرنده بود ' درين وقت در دشتير بى
در سينه خود حس نمودم دلم طپيد و اشكم
سرارير شد ' اين آغار عشق و اول انشلا بود

* * *

با عالم عشق و محنت هم آغوش بودم ' دلبا
رويم ميخديد و ماء تسم ميكرد آه كه سعادت
يقدر رود گذر است ؟

آن ايام چون رويائى شيرينى يك چشم بر هم
ردن از بيش نظرم گذشت ولى خاطرات آن دلم
را مسورايد و د والم آن مراد هم ميشكند

ياد دارم . با ماداديكه همور آفتاب اريس حان
آسمان حراش سرمكشيد و قفل سرملاك كشيد
را ررنگار نمود . بود صبحيكه اشك ديده
لبلبل از صفحه ريساي گل تخير شده بود '
صحرا كه هيكه گل ستار چشم نه آخري ستاره
شب كه در حالت عو شدن بود نگران و كل عشقه
بيچان در ساقه گل آفتاب پرست يابك عالم
طراوت بيچيده ' با ماداد يسكه هنوز بر كس از
خواب سرگران و سيم رلف سنبيل را پریشان
مينمود ' من و او با قلب مملو از عشق بى آلايش
در كنار هم نشسته اسرار عشق را افشا مينموديم

که عهد محبت سستیم و دل‌های پاک خود را بهم
تقدیم نمودیم

* * *

ساعری پر از شراب سعادت بدست ما بود
و سردی جام‌ها در لپ‌های خود حس می‌نمودیم
همور حره‌ی آرا آن نوشیده بودیم که دست روز
گار آرا برمین رد و شکست، یسکما ر آسمان
سعادت تیره و ستاره گمان امیدار ابریا پوشیده
شد، آه‌های سرد کشتی حیاتم را به طوفان
دچار کرد و انجم چشم حوصله‌اشی گرفت.
همه اردستم رفت و بار زندگی را تمدن داد
خران درد والم بخونمود

میخواهم بمیرم زندگی بی‌او چه لذت
دارد میخواهم بمیرم و این دنیا چشم بی‌و شم
میخواهم بمیرم و در همان سرزمینی که سعادت
طفولیت، آغار جوانی، اول اقبال و شروع آلام
من در آنجا شده تا اند حاد داشته باشم
اکنون که در زندگی لدنی بیست آن لذت را از
تاریکی قبر می‌جویم.

در کنار دریای حروشان قطعه‌ی رهیمی است
از سطح دریا بلند و سره‌ی نرم و نرم دین روی
آرا پوشیده، سه درخت قوی و کهن سال چارمغز
در آنجا جای دارد، اگر صبح آرا آنجا بگذرید
قطرات شبنم مانند دانه‌های برلیان در روی
سبزها به تلالو است؛ آن اشک من است.

در غروبیکه آفتاب در پس سلاسل جبال
پنهان میشد، و دل‌افق از هجران آن حوالین
میگشت، انعکاس آتشکده‌ی آسمان را در آب‌های
راکد تالاب‌نگاه کرده به قلب عاشقان هجران
کشیده اش تشبیه می‌نمودیم.

در شبهای ماه مهتاب میدیدیم و به ستاره گمان
نظر میدوختیم، آه، چقدر حرف‌های فریبده
داشت... میگفت آن ستاره در خشان کوکب بخت
نوست

چقدر هیجان آور بود موقعیکه او به ارتعاش
ماه در آب حیره میشد، و من بخو آفتاب منسود
تا آخره بکدام اداره مرتعش کسیده بود، در
حالتیکه من رویش در دیده‌نگاه می‌کردم بمنظر
میانداخت، و تاثیر آن چشمان فشان تا اعماق
قلم را چون حرمان سریع الکتریک متاثر
می‌نمود آن نگاه خون سرم جمع میشد و لرزه
حقیقی بخود حس می‌نمودم، بی اختیار بطرم
برمین دوخته میشد شب چون دل‌عاشقان صاف
وماهی چون روی معشوقان منور بود، من و او
در کنار تالاب نشسته بودیم، برای این‌که
عکس ماه را در آب مواج تماشا کنند، سنگریزه
هارا در آب انداخته و نور ماه را در چین و شکن
آن تماشا میکرد، ناله‌ی خفیف بی‌ما آواز مرغ
حق آمیخته از جا‌های دور دست بگوش میرسید،
و در اعماق روح ما تاثیر میکرد، همان شب بود

اگر شب مهتاب را آنجا گذری کنید روشنائی
 از خلال درختان ابو محالهای کم نوری روئی
 بره ایجاد می نماید از باس و امید دل من
 محبت میکند در یکطرف آن رودخانه حروشان
 نور مینماید و یکطرفش حاده عمومی است در
 مان زمین عزیز بود که اولی نار دل را ساو
 بعدا سپردم
 ای عزیزان! هنگامیکه چشم از فحائع دنیا
 بستم و غرضتیکه دلم از آلام به مرگ رهائی یافت
 مرا در همین سرزمین پر خاطر من بخاک بگذارید
 زیرا من آنجا را دوست داشتم موضع کما میایی
 و نا کما می عشقهای من است
 آسگه ای فرشته عزیز که دیگر ترا
 نخواهم دید اگر از آنجا گذری کمی
 طری هم آن خاک حقیر سما و مگو این است
 حاتمۀ عشق

رفتم و نغم کشته بدرودم

رور کی چند در جهان بودم	بر سر خاک بدمی بودم
ساعتی لطف و لحظه در قهر	خان باکیزه را بیا لودم
ناحرد را بطمع کردم محو	بی حرد را بطمع بستودم
آتش بر فرو ختم از دل	و آب دیده از و بیا لودم
ماهوهای حرص و شیطانی	ساعتی شادمان بدمودم
آخر الامر چون برآمد کار	رفتم و نغم کشته بدرودم
گوهرم باز شد مگو هر خویش	من از آن خسته کی میاسودم
کس نداند که من کجا رفتم	خود ندانم که من کجا بودم

(شیخ الرئيس ابو علی سینای بلخی)

بی تربیتہ زوی

(۳)

یہ قلم و حجاب نور محمد خان ترہ کی

اوددی چول ناوڑو اوندو خیالولہ حوصا کو
منگلو لُخان و سانی او ددی له ریا بو او نقصاناتو
حجہ لُخان و ژ عوری بو پس له یوہ کپری خجہ
چہ نہ ئی دی وواھووھوو بدو افکارو اولیٹاپہ
حیالہ تہ پراو مقلو نہ سو صبا نہ چہ له خو نہ
را کسیہوست او ناری نہ ئی وکری دھووھرہ گناغو
اوسیلو ملگرو وکورو تہ نہ ورعلی او دما سام
دتیر یسوی مرکی حکایت نہ ئی یوپہ یوہ ور تہ
وکری اودحیلو درو عجولو رو قصہ ئی چہ بیانہ
دادول نہ کوی ہم ور تہ وکپہ اوپہ پای کس نہ
ئی حیل قصد او عزم بہ راتلو لکی وحت کس ہم
ور تہ بیکارہ اووی وبل چہ اوس له موزہ
تیرہ دہ بیلہ دا چول کولو موہ رعیری دا اوس
زما عادت او حوی گرو بدلی دی کہ می خو ک
مرکری ہم نہ له دا حوی وانه ورم تولو کتکت
یروخندل اووی وبل چہ پلار دی بی عمرودی
بہ دی واسطہ چمدی سپین زیری او دادول کار و نہ
سی کو لای نوشا سخ ہم نہ داسی کارو
را گرووی او غواہی چہ دلخان بہ شامی یر تھم
خوڑ عمر بہ سپین زرد توپ او زرد توپ تیر کری
بہ دنیا تیرہ دہ ہر شہ چہ دلہ لاسہ گیری او ہر

بہ لبر مودہ کس ئی دحیلی بدا حلاقی نوم بہ
شاو حوا کس ویوست ، حیلو ان ئی بہ حدر سو
وکلی لُخی بہ عذاب ہر چاہرا ور تہ کولی پلار
تہ ئی خلقو وویل چہ روی دی دادول ناوڑہ کار و نہ
کوی الخکہ چہ دی روڑا ولہ کارہ وتلی و
او روی ئی بہ نوی لُلمی توپ کس ولہ وسہ
ئی نہ وہ پورہ چہ روی تہ دعو روینچ ور کری او
ہمہ له دادول بدو حویو سمی تہ را واروی ،
خود عوہ ئی وکپو چہ بو خو کہہ سپین زیری
اوپوہ کسان ئی بر مرکہ کپل او دھووہ حو له
ئی ور تہ وویل چہ: لہ دی کار و خجہ لاس و احلہ اوپہ
آبندہ کس دادول بی دیو کار و تہ مہ مر نک
کینزہ ، اوپو خوبوری ویاوی لہ دی رارہ ہر
بوہ ور تہ وکپو دسبمہ گیری سرور نہ بنور اووی
او بنہ بنہ ئی در لودل اوپہ رار ، راز لو روئی
دوی تہ دنہ بکولو ددا چول کاروپہ آبندہ کس
توانو گیر تہ ور کپہ الہ خوخر لکہ چہ بہ دوی لُخی
ولاوڑل اوددی بمئی بکر پر بنبود ، بیر تہ نہ ہنہ دل
فکر و تہ او دبندو خیالو لیکر و بہ ددہ دماغ استیلاء
کری ، لکہ چہ تہ ہیخ چول دتعلیم او غر بیت
و تہ بہ ہیخ گیری تہ چہ چہ تہ ہنہ سرہ مدافقہ

شی ته چه دی لاس رسیری مخ مه لختی اړه
 وه دراتلونکي وحت عم مه حوره اودهعهوحت
 دهوسائی دپاره اوس برخان دکا ر پیتی مه اړه
 وه په هغه وحت کې هم جدای مهربانه دی هرڅه به
 دروړسوی له هم دی قبیله ئی نور ډیر مرحروات
 اوبی معنی حری چه دلو جگالو حوی دی
 ورته وکړی اوده روح ئی لادیر تر پخوا و داسی
 مهور وکارونه آماده کړ ' پوځو ر و ځی چه
 تیری سوی بیا هغه دی هغه ئی کارونه دبستو
 پردود ' هغه آتش هغه کاسه ' هغه ډله دهلیکالو
 پسی په دی کو چه وره او په دی سه وره ' له
 دی پلائی لاتر پخوا ډیر سپی او ناوړه حویو به
 واحیستل ' لوی او کچی ' سڅه اوسپی ' واړه
 وراړه ' ټول ځنی به سگ او هر یوه به شکایت
 لختی کاوه دکلی وړ وکی هلیکال به تل دده
 له لاسه په چیمورا تلل د سپو په غاړه کس به
 ئی دخیل سر لنگی اچولی اود نور و سپود جمکولو
 دپاره به ئی ورکشای اوسره کشکارل به
 ئی . پالیرته به ماسام له یو څو ملگر و سره
 ورعلی ډیر ی همدوانی او حتی به ئی سره
 وڅکروبل یوه روځ ئی پریدبو ناندی له یوه
 بنیم هلیکه سره حسک او هغه ئی ورلی ئی په
 یوه لوی کانی پرککری وویشت اوسر ئی ورمات
 کړ ' هغه په چیمورا واورو کورته ورعلی مو ر
 چه ئی دخیل روی سر مات اومح ئی په وینو
 لړلې ولید خو را په قهر اړختم اوعصب سره

ئی چیل روی ترلاس ونيوا اودرحیم حان کړه
 ورره هی سوه درحیم جان یلار یرکت ناندی پنی
 عزولی اودخیل روی داصلاح کولو په فکر کړ
 دوت تللی وه چه کولایه او روی ئی دواړه
 سره راتلونکي ولیدل له لځایه را پورته او پخوا را
 اضطراب سره ئی دهلك وحواته وکتل اودهغه
 له مور ه ئی پشته وکړه چه حیر دی دزوی سرد
 ولی په وېسو لړ لړ دی چا و هلی دی او
 به ئی ولی گریدلی اودول ئی پرچه الوتی دی
 حیردی خه پیسه ده ' داحوارکی دوه گسامه له
 ده خخه اړته ورله ټوله کنیسته اوله شرمه ئی
 شونها سوسره پورته کولی هلك ورته راوړاندی
 او په وره غو ئی او په ریر دید و سکی رع
 سره ئی ورته وویل چه رحیم حان په دی
 رازو وهلمده چه دخپل روی نوم وارو یدو پرله
 وپیچل سو او ترسری چرکی وونی ددن ټول
 ویشنان ئی لکه ستمی جگ حک ودریدل پته
 حوله راوړلار هلك ئی ترلاس ونيوا ویرسر ئی لاس
 ورتیر او بیائی یرمح سکل کړو دسر ئی په تودو
 او بونه یاک وریر یولی او نوکی آیدن ئی پرواچول
 پنه ئی پرکسیبوه او وروپتاره بیائی یوڅو خوری
 په جیب کس ورواچولی اومورته ئی هم بوخته ویدول
 اودزړه داډئی ورته وکړ چه آیدمه ده داډول به
 کوی دوی چه دانکر تر وره ووا تو بخیله ئی
 موچنی په پنبو اوماجت ته راغلی دهلیکو ئی پنبه
 وکړه چه رحیم جان چیری دی یوه ورته وویل

چه اوس دستی داسی لور تیر سو یویل وروکی ئی
 پسی و لیری همه بیر نه بمنده راعی چه همه لور کلی ته
 پهواده ولا و اوسا نه بیر ته راشی ده پنبته خسی و کره
 چه شه و حت و لار ده خواب و رکړه چه اوس
 دستی له نورو ملکرو سره تر کلی یو ووت
 ممکنه ده چه تر نند نه لانه وی اوستی ده دستی
 بل هلکی پسی واستاوی چه ورشه ورته ووايه
 چه پلار دی هر و مرو یوه پلا عوازی را شه
 همه هلکی په منده له کلی پسی را ووت له
 ورائی ددوی دله ولیده چه پلار باندی به حورا
 مستی روان دی و ورع ئی کړل حوسیل و ددوی
 له حو اوع ئی نه بریسو چه ورو سیری کالی
 ئی سره راعنه او ورمنده ئی کره حوچه دی تر یوه
 خایه ورتلی دوی له منده و اوستل دهلک دشا
 له حوا دکلی له لوری بود آس سپور راعی او
 پنبته ئی خسی و کره چه حیر هلکه جیر ته رعلی
 ده وبل چه د فلا نکی روی و لور کلی ته پهواده
 خسی ده ره پسی را و لیر لم چه ناید خبر ئی کره
 چه پلار ئی عوازی اودی اوس تر دعه نند
 راخته بهام اوزع می دیلاویه واسطه به ورسیری
 سپاره ورتنه وویل چه به دی ته ورو ورو
 راخته به آس ور په ترات کره اودی به ستا تر ائکه
 پوری و دروم دآس ملونه ئی ووهل چه بوکړی
 کیند و پسی ورو سید و او ورتنه وی وبل چه یو
 هلکی به تاسی پسی را رعلی او کار در باندی
 لرغی دوی هلته و دریدل تر خور چه هلك په

زعاسته ساتر لی ورغی لمړی تر نو لور حیم جان
 پنبته خسی و کره چه حیر دی ولی په سوی
 سارارعلی خکه چه دده ساسوی او پر کین تشی
 ئی در دو خرنی تر حوله نه و نه او بیله یو شه
 وبلو د لاس په اشاره ئی یوه کره چه بوکړی
 ودریری او یحطیه پر مخکه او رد او برد و غزیدو
 حورار عر ده ر عر ده ئی اسو یلل چه سائی سمه او بیر نه
 حیل حال ته را و کر زید مو ئی سر را پور ته او حک
 کمسوست دده تر هغو پوری چه دهلک ساسمیده
 در ده یو نکهار و چه چه به پنبته وی خکه
 چه ده پخوا به رولخ کس ډیر داسی کارونه کول
 حو چانه ئی پلار نه حراوه بیا ئی و یو بشته چه
 حیر خه سوی دی چه دارار راعاستی ده ورتنه وویل
 چه پلار دی را و لیر لم چه ناید هر و مرو تاحر او
 ستا دورنگ لروم درته ووايم ده ورتنه وویل
 چه دخه دپاره ئی ره ورعوبتی یم چه ناوړه
 پنبته ده و وویل چه ره ورتنه یم حیر حو
 دیوه هلك له حولی می وارویدل چه د فلا نکی
 کونډی روی دی په دره به سر کس و یشتلی
 اوده به سر ډیر مات سوی و همه کوینه بیا ستاسی
 کره سره له حیله رویه ورعله او پر پلار دی عرضی
 سو ده چه داوار ویدل و یوه ملگری ته ئی
 مح راوا دواوی چه اوس خه کول په کاردی که
 ورسره مخ د فلا نکی په خوند او په درې و دروب
 واده را خخته تیر یزی او بر سیره پر تیرید و
 حوایه ئی هم بده او کلین بهی چه سیری را

ټی نه در لوده

رحیم خان چه سره له ملګرو له هلكه ره ی سو
سیح دلور کلي و حواته به حورا حوازه مجلس او
حوشحالی رواں وچه ورسردی سوو دداله رع
ټی تر عورسود ټولو بهی لاسنی وغوریدي او هر یوه
له بهرړه دواډه دسه درب په حواکس وېسوی
کولی او تر پخوانی ډیر په کړېد یتوب سره پسی
احستی 'هله ته چه ورغلل سم دداله و حواته ورتیر
او خلق ټی چه داتې دلیدو دناره سره ټول و په
خسکل سره ووهل او لخوا به ټی وروړاند کړل په
اتن ورګډ او لخوا به ټی سه سترې کړل لمر ولویده
دشی تو رپار بال ددیا پر اوسیدو سکو وغورېدو
او ټول ډیر روح د طبیعت په حکم سره په چپلو لخوا یو
کس آرام ویدود داله ډنگاهم ورکه سو و رانا بی
او نور میلما نه دکلی په مېخ راګډ او دوده و لکی په
انګر ورګډیو اتوبه انګر کس کړې او کړوب او شور
ماشورو حو لخوا به اور لیدو تبجی ناندی او هر یوه
تجی ته یوه یوه سخته داسته او په حورا بیر سره
ټی پر تخیو پاستی اچول و هغه خواته بیا یوه ډله
سخی پوری ناستی وی او در کړده ټی اوړه تمکی
کول چه هر ڼکه نه یوه کاسه د لیدیدو له کاره
حلاصه سو هغه به ملی یوی په رعاسته سره
دېخلی وېجی ته وروړه کله نه یوه بله راغله
دېخلی له سختی سره به ټی دمرستی پر توکه لخوا یی
خوړولی ؛ دانګر د لمر لویدو په څنډه کښی بیا
یوڅو که ولاړ او دیکونه ټی اېښول چا به پوتی

لیږلی اوزه ټی سره له ملګرو به ست و رمللی
و م ولی نه ور علم هغه به ملنډ وکښاوی پروائی
لړلی زغورته وویل چه روزه وره ' پر سرده
به دی اوس نه ادری چه دادول سیل او تماشا
پر بر دو او د کونډی دروی دوهلو دسیسولودپاره
وروکړو له هغی حواچه بیرته راعلو ورسره
رونه نه ټی کړو ' هر یوه له هر ی حوا ددی
نظر ټی پر موافقت ناندی د (سهوائی) رع وکړی
ده هم هغه وروکی مخاطب او ورته وی ویل چه
ورسه (نانا) ته ووايه چه ره اوس اسم در تلای
که حدای کول له هغی حوا به رغړده راوګررم
او هرڅه کنار چه وېصله به ټی کړو هلك و رته
ووېل چه هر وروڼی عوستی ټی ناند را سره
ولادسی نور ملګری دورو ' ورو پر لار درومی ته
نه بیرته رغړده پسی راوړ سیری ' دی ولاړ
او کالی ټی و حیدل هلك حوار کی ته ټی په کلک
زغ وویل چه ' وړک سه ستائی چه ' دغه ډول
چه ره در ته وایم ' و رته ووايه هلك هم سوړ
نګور له لخوا به را ولاړ او بیرته دکلی پر لوری
رازه ی سو ' تر شائی خو پلا ورته وکتل چه دی
واړه په حورا حوشحالی اولو بوکرلو سره پر لار
درومی ' هلك راعی او پلار ته ټی دده دبه رانګ
عذر ووايه چه رحیم خان ویل ره دادول
به او په درب واده ستاد پاره اسم پرېښو دلای
له هغی خواته رغړده راوګرزم پلار خوار کی ټی
بیله دی چه سهل (تحمیل) کړی وای بله ورله

پسی کول اوځنو نه دیکونه لرل او چانه ئی هم مالگه ځکله په یوه حونه کس دورا ناپو سځی ناستی اوله یوبل سره نه ئی سمدری ویلی او په یوه بله حونه کس چه په همه پوری سستی او ور ئی دورا ناپو د سځو په حونه کس ورا یله ټکیدی یو جوړ دهغه کللی سځی ناستی او بدلی نه ئی بللی دورا ناپو ټول وکړی راعلل په یوه جدا اوزده حونه کس چه پجوائی ددوی دکسیستلو دپاره سره سمه کړی وه سه وتل او پر خپلو لځابو سره کنیستل دورا ناپو په ډله کس رمور رفیقان رحیم خان اودده ملگری هم سته پس له یوه کړی حجه دهغه لځای پردود اودستور ناندی دلاس او نه راعلی اود ټولو حاضرینو او ناستو خلقو لاسونه پر یول سوولوی سپین او اورده کمدری دحوی برعوالی ناندی دخلقو په مح کس وغوړیدل ټیکله ئی راوړه او پر کمدریو ناندی په سه ډول واوډ له سهو دیوه سپین ریری دلاس په اشاره ټول سره پر اوځکیدلو اود ډوډی په جوړلو ئی بیل وکړو وروسته له همه چه دډوډی دجوړلو خجه فارغه اولاسونه ئی پر یولل لوهغه ورا ناپی چه له شا اوخوا سره را غوست سوی اودروم له کورنی سره ئی بېله معمولی شا حته بل سردی والسی او قراحت نه در لود دیدیدلو دپاره ویلی حوی ته دعونت سول او هلته ئی لځایونه وزو پر کړل او همه چه دروم دکاله وپه همدی خونه کتې پاتی اودهغه لځای درسم پر وړ ناندی دټول لاسونه ئی په لکرو ورسره اویده ئی

کړل شپه تیره صاسو لمر څرک وراهو په خپلو ژېړو او طلائی وږنگو ئی ده ټکلی دکری یو مح ربا او هر شی ئی په خپلو رڼو او خلیدو نکو شعلو ودرېناوی ټول ورا ناپی دحوو له محه پر حوتر و ناندی چه لمړی ددوی دناستی دپاره آمر و نه اولهالی برغو بدلی وی کنیستل حای راعلی ویی چسلی دکلی وکړی راعلل اوسم پر معمول اودهغه لځی پردود ناندی ور رسول تر اومه کړی عری پوری کور نه حوارکی دخیلو ورا ناپو او کلی والویه وررکیدو تحت اوستی و پس له همه چه ټول سره ورر او دحو کسه پاته نو کړد له انکړه ویوه دکارته تر کلی د ناندی چه پرو بدلی اتی د کاوی راعلل لمړی تر هر چه دآسودر علو لو اود موربو دوهلو مسئله حوړه او یو حوسه سی بهی دکارته را وولی له لیری ئی سره را ایله او په هغ کس یوه تر ټولو وړاندی او اوسه سامکه ئی هم وو هله اودروم له ورورده ئی انعام واحیست بیانی سه کسینوده ډیرو لځمیاو دری پرو کړی هر یوه وویشته بیانی دکارطوس تشه تلی کسبوده همه هم یوه وړوکی وویشته اودسمال ئی انعام واحیست دغیر ووار راعلی ټول خلق سره را ټول او کړد ور سره را غند اودمح وکړی کسیناستل خو لځمی ئی سره راولاړ او دیوه بل ساری ته ئی سره وروا ستول درحیم دملکرو له ډلی ئی هم یو ورولاړ اود یوه بل کلی ویوه لځمی ته ئی یغیږو وروست همه

پیر غینلی سو او دده ملگری ئی حورا کلک
 ویرزاوه، تردی هانده پوری چه لیج کی ئی
 مات او بنده ئی هم دیره حورشوه، رحیم جان
 پدی حورا حواشی اویره هه، مادی ئی دیرعل
 دورو رلو هه و کره حویا لورو حلقو سه بیر ته
 اوسره ایله کول، دغیرو میلی بوچه اوردوالی
 هوانده او وروسته له بوخه وخته میله مانه سو،
 ورا نا ای دناوی کور ته راعلل او دیمه د فویل
 ولمر حر یکی ته کسسا ستل به کپی چه کیدو
 دناوی پلار دحیل لور کور، جهور کول بی دهعه
 دود دی دورا، مار ترمج راجاوی، کور و تزل
 سو ناوی داور و سخو په منخ کس به هتکی راعله
 نه کداوه کس کیسته، سمدلاسه د قومکو دراسوه
 اودناوی دکحاوی اوس ئی داسگر ترلوی وره
 ویوست او دحیل کللی داوروی پرلار، مادی په
 حورا سه روخ او حوشحالی سره دهی سول
 چه خرانکه ورا ناوی له کللی وایسته رحیم جان
 هم له چیلو ملگر و سره دجیل کورو حوانه له
 هه کللی راو ووت، پرلار چه تلل په، نو سو
 سرونه لخر بدلی و او بوه دلسره حیری نه کولی
 لککه چه بوئی دملگری لاس مات اوله بلی خوا
 ئی بدی چه کورونه ورخی او بیا به ئی بلرونه
 اومدی رهبری ورته کوی چه دوی ولی پرخیل
 سر واده ته نللی و، حویه دوی کپی بور رحیم جان
 لایوخته بنه او کله کله نه ئی له یو سه سره حیر
 و کره، لککه چه پلار ئی سپین بوری او مور ئی سپین

سری وه او پرده ئی دمنتوس او توان نه درلود
 بوله دی سبه په ده کس سانبه چلیده تر بوحو
 عتو او ژو رو چه را واوست، دخیل کللی و نی
 ئی ولیدی چه لوری اوشی، رنگیدی، په کللی
 را کسپول هریوه دله سره دسره په سور و لود حدای
 نه امامی وکی، او دحیلوا لنگر و لوری نه ره
 سول رحیم جان هم راعلی اوسیح دحیل چیمه
 نه وره ورته ووت او سم و حیللی حوسی نه
 ورتیرسو دخوبی ورئی په لغته وواهو او وردسه
 سو کجی حورجه ئی دحوی دوره، کپ ترعور
 سوسمدلاسه را ووتنه او شا او حوائی په لاسک کس
 سترگی ورع و لی دورو د حوی ور چه ئی
 دراتلی ولید دستی ورعله او مور ته ئی په تنکی
 او تپی رنه وویل چه نه یم حیره درحیم جان
 لالا د حوسی ورجا ایله او حوک ورتنه و
 مور ئی وویل چه بچیل نه دی وی ته ورته
 وگوره چه خوک دی دایه منده راعله او دحوی
 په وره کس چه یولاس ئی و یوه لوری ته اولل
 لاس ئی وبل لوری ته دوره لکولی و، ودریده
 اوسرئی ورته بوست که گوری دی پرخیل کت
 مادی او زده، اورد غریبلی او لاس ئی پرسترکو
 مادی ایسی او سترگی ئی سره ورعلی دی،
 خور ئی به وچ او تیره بزع سره ورته وویل
 چه رحیم جان لالا نه ئی، دده سترگی سره
 روئی سوی، سرچه ئی را پورته اودوره وخوا
 نه ئی وکتل که گوری به کسکی خور ئی ده

خو ښکښل ٿي ورتنه وکړل
اووی ویل چه رعله ورکه سه و خوب ته می
پر برده داله وره څخه را پر شا او یو کړی دانکر
په منځ کس ودریده څرنگه چه د کچنیاو حوی
او عادت دی بیرته راعله اود حوی په وره کس
ودریدله چه دده سترگی سره ور تللی دی بیا په
همه رار غ چه حنما هم په گنده وه ورناری کړی
چه 'رحیم جان لاستری مشی' دده بیا سترگی
سره وسجیدی اوله ډیری حواشی او حنمه له
کته پسی را خور او په بجلی پسی ټی و لټولی
بجلی دمور دحوی و حواته په کلکه کړیږه
لخی رامندی کړی حودی پسی را ور سیدو او
تر دواړو وررو ټی ټسکه و بیو له اوپور ته ټی
کړه له مخکي ټی وویشته او بیانی بوتړه موسوسرو
او مور وخنو و بیوله او دخپلی حوی و حواته
ټی وڅکوله مور چه ټی دخپلی اور وجه کړیږه
تر غور او در حیم په حنم رع ټی واو رید و دستی
له لځایه راجکه اود دوی و حواته په سوی ساو رعله
ورته را ورسیده دروی په منکلو چه دلور په
و یستا نو کس ټی ښخی کړی وی 'چپته سو
لځکه چه دومری رور او طاقت ټی نه در لود چه
دده دلاس کوتی سره ایله اود بجلی له وینتو
ټی لاس وکارې بوټی سر ورنیت او پر لاس ټی
ککک په غاټې کړ دی ددی په غاټې کولو خورا
پرله وسو اولفته ټی پور ته کړه مور خوار کړی
ټی په ټی کس ووهله پای و زلی څلور څنګه

وهمه حواته وینته او تر حوله ټی لځکونه را غلل
ده چه موری سده او پر کاله و لیده وار خطا
او وویږیدو چه موری بدخای و وهله ممکنه
ده چه مړه شی بوټی دستی حور پر ښووه او په
حونه سه ووت خیل پټکی اوسدري اوگو توبه
ټی به لاس کش راواخستل تر حونه راووت او په
بېړه سره ټی دچمبر دوره و حواته مندی کړی
تروره هم ووت دکلې په کوڅه کش چه دیدیا
حواته وته 'روان سو په کوڅه کس هلکان په
مچه و رعلل پښته ټی لځنی و کړه چه جیر نه
رعلی ولی سر تور بلی پسی په تلوا رگامو نه
احلی دی بله دیوڅه دیو څخه رږه تر نرسو'
او حورا چټک تر کلي ولولاری ته چه دکیلان
حواته لځی 'را ووت' دی چیر نه درومی ؟
او حه ټی په روره کس دی ؟ دی دنوری کړه چه
په کیلان کش ټی کوردی لځی اودائی په روره
کس سره حوره ده چه 'که می مور له دی و هلو
څخه سوو حوره او مړه سوو بوبه له همه لځایه
بیابلی حواته تشم او که می مور له دی و هلو
څخه را پورته او حوره سوو بوالته بیرته نه کورته
را وگررم په دی عزم اویت په حورا چا بکی
او سپر سره ټی چه روح هم تیره او غټ هاز بکر
وه' پلونه ترله تیروول او لار ټی دمقصود حواته
پرېکوله.

هلکا توجه دی په داسی تلوار تلونکي ولید
او ددوی پروینائی غوږ نه و نیو' بوټی دیو څخه

وټاوره کار دکولوښک پر راوی ، به دغه حال
 نه ئی ددوی به اسکر کښ دده دحورسوی چیمی
 په زوره ژړا واوریده چه ورته را وړاندی
 دچمبر تروره ئی سر نه ایاستل که کوری
 ه مور ئی دانکر پرغولی پر کاله پر ته او نجلی
 هم خشک نه ایاسته دالولو چیمی و هی ' یو .
 ملک رامندی کړی او دمخامخ دکور په وړه
 ر نه ووت او هغو بېخو ته ئی و وړیل چه
 رحیم خان مور دچمبر پرغولی مادی سیا و یا
 ته او هغه کجیمی لور ئی په روره روره زاری
 پېښبله رحیم خان په حورا سپړه او اضطراب له
 وړه را ووت او په منډه تر مو را اوله کلی
 مادی دکسیلان وحواته ولاړ هغو بېخو چه دا
 بیا واوریده دستی را ولاړی او د هغو
 کور و حواته وړ علی په اسکر ورغه
 ئی او درحیم خان د مور سر ئی راپور ته
 سړی سوکی شرت ئی په کیلاس کس ورته
 اوړو او په وېجبل یوه حاشه ئی رده تم او د
 رکالی له حاله څه پرسد سوه بېخو پوسته ځی
 کړه چه څه دروسو اوړلی دی بی داډول توپیر
 نړی دی ' دی په ډیر رحمت سره وویل چه
 حیم معزی مانی پر ښکې مادی په لغته ووهلم
 هغو بېخو له قو لې څخه یوی و یوه هلك ته
 رږغ کړل چه ورشدر حیم خان یلار په به ما حت
 ښ وی ورتنه ووايه چه کوردی یو وار هر و مرو
 زاری بوخلی په ولاړو پښتور اښه هلك دهغه

دخرو لو دپاره د مادی مندی کړی او بېخو دائر
 ورو و یوه او حولی ته ئی ورتنه ایسته ځای
 ئی ورو پر او دائی و وېر څملو له دعوبه
 ودرحیم خان یلار هم راورسیدو په حوبه ورتنه
 ووت په حورا حیرانی او تعجب سره ئی حبله
 اړینه پرته او بوری سخی ئی پر راغولی ولیدی
 پردی سخی یوی حواته سوی او دی ئی پر سر وېست
 مادی راغی پرونی ئی له معج ځی پورته او ددی
 سترگی ئی پتی ولیدی پر تهر ئی لاس ور کیښو دی
 ورو ئی سترگی سره روښ او ورته وی گټل
 چه وی پېژاند له ژړا ورته شه سوه ' اور چه
 دمور ژړا واوریده هغی هم په روره کوکی کړی
 او دپلار په غیر کس ئی ځان واچاوی یلار
 دلور سر نېمک په غیر کس ویو او پر تندی ئی
 سکل کړه او المینه ئی کړه بیائی له مایی پوسته
 وکړه چه ولی حیر دی چه پیسه ده وجهه پرته
 او ولی زاری دابځی ولی در مادی راغندی
 دی ' دی به تر غولکی رع چه ددی درع سلسله
 ئی پر یکوله ورته وویل چه ' رحیم پر پښتور کی
 مادی په لغته ووهلم اوله هغه را ایسی په ځان
 نه پوهیرم رده می کله ډوډ او کله پر حال سی
 ده چه دروی نوم واوریدی په خورا تعجب سره
 ئی پوښته ځی وکړه چه هغه خو پروندله نور و
 هلکاو سره ولور کلی ته په واده ولاړ هر څه
 چه می هلك ده پسی ورو لیږ وچه مه څه راوگرزه
 حوروی نه منله او تاته می هم ماښام دا حکایت وکړ

حت دواډه له خرابي ته راگرښدلې وچه
 کڅارنې وکړې دې وويل چه پوره نه يم
 د خونې دورنې کړې سوځلې مې وروليږله
 شه ته وگوره په حوله څوک ست دعوه
 اوبړه مې د بچلي تر ناز غور اوددې سوي
 مې وارويدې چه له وره ورته راووتم
 م رحيم د بچلي په خټو کس عبرت لاسونه
 مې او په حور احنيم او عصب سره مې د چيلې
 وحواته حکوي ورمېدې مې کړل چه لاس
 لې له ويستانو وکارمده لغته راسره پورته
 لږوگي مې ووهلم وروسته له هغه نه يم
 لې چه چه سواوچه وسوډه چه داوارويدل
 ماږه واسويل او سراوې مې چيل روي
 حوله ووتلې او ماښي ته مې وويل چه ره
 ورم دده بټه نه واسم چه دې معرې ماتي
 واته تللې او چيري په هڅه سموت 'ويوي
 نه مې دخور من لځاي دمټکور کولو هدايت
 او دښادې راووت د هغه هلك کورته
 د سړه په واده تللې و' ورعلې او بوسته مې
 کړه چه رحيم څه سواو پرکمه حواولاږ
 رته وويل چه نن ماښي موزگر د دواډه
 سره راوگرښدو هر يو خپل کور نه ولاړو'
 هم وليد چه د خپل چمپريه وزه ورسوت
 را ايسې مې له دې ايډلې چه چيرته ولاړ
 لنگري کورته مې ووعلي هغه هم دغه راز
 دغه وکړه له هغه لځايه هم را وگرښدې

او ماحت ته راغلې له بوڅو نور وئې پوښتنه وکړه
 هو هم د خپل نه حرتوب لياوې پورته وکړه دالته
 لمر پر لويډو او آخيري ژپړې وړنگې مې د غرو او
 رجوړ څکو ناندې ځلېدې او لږدې وچه دېرې
 د يوې حوا او سيدونکي ترکهيڅ پورې نه تپه
 تياره کس پرېږدې او د شپې تر تور پار يال
 لاندې مې پده کاندې 'د رحيم خان پلار لکه
 لږم چچلي پروار د کلي ويوي حېدې نه وررعلې
 او نه هره کښواله او ويچارو لځايو کس د خپل
 روي دلته ولو د پاره کپړې بيا د کلي بل پلو ته
 مېدې او هر څوک چه به مخه ورځي د رحيم خان
 پسته ځنې کوي په پای کس چه د هغه دموندلو
 ححه ناميده او ما يوسه سو بوړ اغلي د ويلې پر
 غاړه ناندې کس سوست 'د ويلې په اوږو کس
 لاس اچوي او او نه يوه بل لوري ته سره شمدي
 او د خپل روي په فکر کس ډوب تللې و' لمر
 پر يووت او صغيفې وړنگې مې هم د غرو او د
 دېوالو له حکو والوتې د لمر حتو له لوري شپه
 په حور اعطمت او درتوب سره چه د مخ ختمه مې
 د لمر په آخيري وړنگونکه سره و. راپورته
 سوه په کلي کس جمع يې د هر څوک خپل مالونه
 لکه مېږي 'وري' عواوې او عواښ په خپلو
 لځايونو نسي او هر څوک د شپې دراختو اودهغه
 د پار يال د غريدو په حکم سره خپلو لځايو او
 خپلو کورو ته ځي 'په دې وحت کس که څوک
 د لمر لويډو وخوانه مخ را کوږ او د تڼک شنه او

پونه آسمان پر صفا مادی نظر و اچوی بود دریمی
 خور دل بر می شبی میاشت نه حور اتری لیکه پشته
 او کره لکه لیدی را بره و و بی او بو خو
 ستوری بی شاو حواته حورا شنا پسته او بنکلی
 برینبی ' در حیم پلار دویلی به او نو کس لاس
 و اچوی او بومت شکلی له همی حوارا و کاری
 او چیل مع ته بی کوته کی او دچیل روی دی
 لاری او دهعه د مد عملی به جرت کس دوت
 تللی دی او به دی خیال کس دی چه ره اوس
 به ده خه و کریم کله وایی چه له خانه بی بیچی
 بیلوم او کور نه بی نه را پر بر دم او کله بی
 بر نه لکه چه د بلو حوی او طبیعت دی ' ره
 بر سوخی اوله خانه سره و کریم بی چه نه ' ا
 رلمی دی پوه نه سی بو خوشی چه بر نری سی
 گویدی ولاری ته را و او ری او وره نه پیدی
 داد و رکوی چه هر اسان طعناً پهلر بی خلعتوب
 کنی داول حویونه او داسی افعالونه لری دده
 فکر په آح و د کس و چه بو په لار تیرید و کی
 چه توت او بوخه وری حور بی بی پر آس مادی
 را مار کپی وی ' د سلام داجولو به وسیله بی
 دی راپرسد او دچیلو حبالوله سبند بی را و کیش
 سلام بی وریا اوله دی چه تره عوبی اوسری
 به نه بکاریدو وری ولار اوسری دی ورته راعی
 سیاره چه دی و چیلی حواته را تلو بکی و لید
 له آسه را خور او د آس ملونه بی به لاس کنس و نیو
 او پته حوله و در بدو ' ده وار بر لری او به

خبر و بی داول بیل و کر خوانه ستری مشی
 له کمه راعلی او پر کمه مادی خنی پر آس دی د
 جشی پیتی را اوره دلی دی ده ورته و و بیل د
 کاکو ' مقرله ناراره می بوخه د خر خلا و شان
 لکه توت او نوری حوری رایو لی او وایسته
 کلیوته بی د خر خیدو دیار و دم ده ورته و و بیل
 چه لککه چه ماسام او تر عوبی سو اوله دی
 وروسته لار نه بکاریدو رری رالخته له ماسره نه
 شید و کپی کپیخ نه ولاری مسافر چه و دعونه
 ست ته مستطره او له لیری لخته بی بی دس شپی
 د تر و لو به خوا کس حواره حواره فکرو نه
 و هلی و دستی بی دده و بیامیه خر شحالی او تشکر
 سره ومله او ورته وی و بیل چه حدای دی حیر
 در کپی ره هم دس شپی د تر و لو د لختای دپاره
 حور اتری و مدمیلمو حوی ته بی وروست میلمه
 له آسه وری کشته او به حونه بی به بوست
 تش آس ئی وروکی مردور تر حلو و بیو او به
 اسکر کس ئی و تار و دی وری او دمایسی دخر لکه
 والی پو پسته ئی و کره دی ورته و و بیل چه اوس
 نو کسی سه او وره می دیرنه دویسی ددودی
 دیحلی پو پسته ئی و کره ورته وی و بیل چه
 د فلاکی ارتینه راعله او همی نکلکه بهه کره
 بیائی مایی در حیم جان پشته لحنی و کره چه
 چیرته دی ده سرورته و بنو راوی او وی و بیل
 چه نول کلی می خو واره پسی و عوبیت او د کلی
 نولی کنند والی می ات به لته کپی و در کی

هملکان می به کورو کس پسی واستول خو هیخ
 پته می ونه ایسته ددوی ددی خبرو به منخ کس
 همه کچی بچلی به تنکی اوتری زنه ومور ته
 وویل چه : خدای دی میانه راویسی او حوادی
 دعهسی پلاژئی یر حوله لاش ورو بیواووی مصل
 چه . ولی ، حورو ردی کبیری دی وویل
 چه وخته نه ئی ره اومور گدسره ورهلو اوستا
 بخوله هم نه کوی برسیره بردی وروند ئی رما
 چرکه هم په دره وویشته پدی خبر وادر جیم حان
 دندحوئی په اثر وکس سخت وچه دمیلمه نه شته
 والی ئی په کو نه کس وره رره او نابور ره له
 خایه حک سو چه اوه ناوخته سو میلمه موبه
 حونه کس شوم ارهار کسپولی دی مور حو
 در جیم دندحوئی او نابور عمه حه مار او خه مو
 حواته نه کبیری حو میلمه حو ار کس موله رره
 وتلی دی ، بچلی ئی و همه بیخی ته چه ددوی
 دپچلی دمرستی دیاره راغلی وه اونه منا کس
 منتظره ساسته وه ورو لیر له چه ورشه ورته
 ووا به بگولی وکاره پچپله ئی وکچی چوپری
 ته چه دورخی له حو مانخ له چمکو گوری وررع او
 ورته وی وویل چه دلاس او نه دمیلمه حوئی ته یوسه
 ره هم درلخم ، پچپله ئی کس دی ور و احیست
 اوپه وره ور نه ووت کچنی چوپری ته ئی
 دلاس دابو داچولو امروز که دی له میلمه سره
 پر کس دی بانیدی کپینوست وچه مری ئی ورو
 ورو پخوله کوله اوله ده ئی پشته کوله چه من

له کمه خایه راخو خیدلی ئی پرلاری حودی
 شه تکلیف نه ولید ، ده وویل چه کهنخ وختی
 له مارار مارا ولاړسوی یم پرلاری می نور تکلیف
 بیلهدی چه آس می یوار توك وواهه او پیتی ئی
 واپا وی ، نه ولید خو بیا دخدای فصل و ، چه
 بوخلمی هلك په محه راغلی همه مرسته راسره
 وکړه او پیتی موبیا پر آس وارا وی دی نو کس
 ورله قول اوپه درانه رع ئی پوسته لخی وکړه
 چه حدرا رخلمی اوخه ډول کالی ئی اعوستی
 اوله کمه اوری به محه درعلی ده ورته وویل
 چه سر من حک فزی رلی ، تور لهسکی ئی
 ترس او سری چکس مو چپی ئی به پشو وی ،
 له دپخوا په محه راغلی پوسته می لخی وکړه
 چه دجاروی ئی اوپر کمه حو درومی ده وویل
 چه بلاری خه کوی خم دگیلان لوری نه ما هم
 سر نه پسی وگر راوی او لخی را نیر سوم ده چه
 داسی وار ویدی ورره نه ئی نیک و لوبیدو
 چه دار جیم دی اوله دی چه دامیلمه پدی حال
 یوه سی چه دادده روی و پته حوله او نور ئی
 خه نه وویل میلمه نه کوله په حوله او ژو وله
 او پشته ئی لخی وکړه چه همه ستاسو چیل و ،
 ده وویل چه به هسی می پشته وکړه به مائی هیخ
 دقرات او سر دوالی اړه نه در لوده ، دودوی
 و حور له سو لاسونه ئی یربولل یو کسری نور
 هم له میلمانه سره کپیست اوله هره لوری
 ئی وینا وی سره وکړی پس له هغه ئی ورته

وېل چه نه به سترې او خوب ته به دې ډېره
 څه کيږي ره به ولاړسم دخوب کالې نه درته
 ! وليرم هغه هم به مسلو سره چه امتنان ئې
 بهسي څخه سکاره کيدو خواب ورکې چه
 به دې خداي دې مه حواره وه زما زړه هم
 عسي وډچه نايډ وختي بیده سه ځکه چه گېځ
 بډ به زړه کس دې چه و حتی وځو څيرم او
 رحيله لځابه پوري ور سپرم دې دستې ولاړ
 وده ته ئې دخوب کالې راو لږل

رحيم جان چه سو؟ رحيم جان چه په
 همورالځ مزر او حور ووهلي په تيره بياچه دمور
 به مرگ مادي وويريدو نو ئې له لځانه سره
 نابچه او حوربه کړه چه يو خو شپې نه دتوري
 کړه تر همو پوري چه دمور حال مي
 معلوميري ولاړسم کمي موربه روښدو کس سوه
 حور بير نه به را وگر رمه او که په مې وکس
 سوه يو خود به له همه لځا به هم سې غور لځم
 او بلي حواته به لځم لويه بيره اوسوي سا سره
 دانکې له وره راووت او په حورا چټکي او ويره
 سره چه پي او پټکي ئې هم په لاس اوسر تورو
 دچپل چمر تر کوڅه رانير سوچه له همو هلکابو
 چه وده ته به مخه ورغلل او مور همه ته پورته
 اشاره وکړه را نهام سو نو ئې کيې به پيو او
 پټکي تر سر کړ بياي وويلې ته وروگر زبدي او
 بهرره کس ئې ورتيره سوه چه دآخيري پلا دپاره
 خوده خپل کاربر له او بو يو خويي وچنم

ورعلې او نه ئې وځکلي را ولاړسو مخ د کيلان
 رهي سو تر همو چه کلي سکار يدواو دهغه ويې
 ئې ليدې به تک کس ست وخرنگه چه کورونه
 او ويې ديوې غنډې له سترگو څخې بهامې او پټې
 کړې نو ئې کالې سره راعند او لځان ئې ورعاستي
 ته حور او تيار کړ تريوسه نايې پوري په تا واو
 منده ولاړ حوسائي وسوه او پر چه نشي مادي
 ئې درر شودستي کسيمو ستاويه لار کس اورد اورد
 وغريدو تريوه سه کړې پوري پروت و پس
 له همه را ولاړ او پر لار مادي په تک رهي سو
 پر هغه مينجاري چه دهغه دکر مودده دپلار
 دميلمو په حوربه کس وکړه را علي له همه
 سره ئې دآس بېتي ماراويله دې چه درره حال
 ورته ووا ئې خو ترسو ما حست تير دتوري
 دانکې ووره ته راعو ور ئې ورو نکاوي دتوري
 روي ئې ورته راعلي او ور ئې ور راينو چه داسي
 ورته وکتل وي پيزاد او په روره ئې جيعه کړه چه
 ادې ريري مي درمادي رحيم جان راعلي ټولو
 چه وارويدو ورته را ويلتوالي توري په غير کس
 و سويو پريوه مارحو او بل مارحو مادي ئې کول
 کړ تر لاس ئې وسو او په خورا پسته او خوږه زبه
 ئې ورته وويل چه درره سره آس دې چيرته
 دې سپور راعلي ئې او که پرينوده زبه ورته
 واولو لعاووي وويل چه به توري پر آس سپور
 راعلم ستاسي دکلي به کوره خنده کي زمور د کلي
 يو سري و همه گېځ تلي کورته ماور ته وويل چه:

ڏيکھ ٿو آس جو ٻڌي اوکھڻ ٿي رهيو ڪر
 رسوي ۽ ڌنوري کڻي روي ٿي پر ٻه ڪڻڪ
 رنجيدى اودمور لاس ٿي نه دواڙو لاسو ٿي ڪڻڪ
 ڇا ٿا سو ۽ اوڀر حورا جو شڪار ٿيا سره ٿي
 لڄه ادي خاني ۽ ڏير به سوڙهه رحيم جان
 ۽ ڇڀل آس بير ته ڪور ته لير لي دي ڪڻڪ
 آس دلي وي يار ۽ ده رمور له ڪور ۽ ڪور
 رڳهي ڇڀل ٿي ڪور ۽ ترور را ترور وي
 ٿي په حورامنه او محنت سره ڇڀل دعه مل
 ۽ تروري ور چا سره ۽ ڪڻڪ ٿي پر نار جو
 ۽ ڪڀول هورو به سه سو ۽ دعو به نه جو به رانه واتو
 سيمستل دري حاور ورو ڪي ڇه بند
 ۽ حور به راديس سوو ڪڻڪ ٿي پر يو ڪڻڪانه او
 ڪڻڪ ٿي پر بل ڪڻڪانه ڪسي استو او داسي رب
 روت ٿي و اجاوي ڇه دوي ديوه دل دو ٻيا
 ويدو ڀار سرور به سره او راندي ڪول ڌنوري
 پيغله لور ٿي ومانه ڏيڍي ڌرتي د داره
 ۽ اوور وڪي ٿي هم ددي پار ۽ هدي بودله
 ۽ سره وڪري له ڪڻڪ سره ۽ بوتل ڇه دور ڪيو
 غزبو ڪي ورو او غورو به ٿي آرام سوو او ڌنوري
 بهور ته راو ڪڻڪ ده اوور نه ٿي وويل ڇه سه
 نارولي مور ڪي اوڀلاردي جوو ۽ ده ور ته
 بل ڇه هو شڪر دي ڪڻڪ حور اور وع ۽
 مون ٿي ڏير ويل حوادي ستاله حو او ڪي
 يره او ويل ٿي ڇه ڏير وحت ڪيري ره پحور
 ۽ نلرم او نه دايه ما حال لري دي ويل وربنيا

ڌاڻي روي ۽ رمور هلڪان حورو ڪي اوددي نه
 دي ڇه ڏير يو حواني واپرو ۽ دانه وخته نه رانجي
 اوڀلي ڪڻڪ نه را ڪري ۽ دايو به مياشت پحوامي
 لاسالار ڪڻڪ ماولس نه راشي ارسانه راشي
 تر حوبه مٿي س مي وليدي ده ور ته وويل ڇه ته
 حور سره ٿي پلار مي اوس سبي رري او دوي
 ڪارسي ڪولاي بوله دعه ڇه ره اوس داسي لڪه
 پحواميم حلاص په دعه ڇول حور حورو اوڀر
 محت و ڇه دهلڪاو رع اوڀر سو ٿي در ملي سو
 ڪندي ري ٿي را وري عوراه ڪا ڪه ٿي
 پر ڪسي سوو ۽ رحيم جان سره له ورو ورو ڪيو
 واپر ته او ڪڻڪ ٿي و حور له وروسته له هه وڪري
 نور هم سره وڪريدو او ڌنوري پيغلي لور ٿي
 لڄا ورو ۽ او ڌنوري ور ته وويل ڇه شپه ڏير
 تير ۽ او ته هم آس سره ڪڻڪ ٿي ولا رته ڏير
 ڪڻڪ نه سره رعيرو ۽ ده هم ڌنوري ويل وويل
 حدي پداماني ٿي لڄي وحت اوڀلار ڏير لڄا
 ڏير ووت ۽ په لڄا ڪس تر سه ڏير ڪري پوري دمور
 او حور دو هلوپه واسطه حور نه ورتو به پاي ڪس
 بيه او ڪڻڪ راپور سو ۽ مع ٿي پر بولي بهاري ٿي
 وڪر دڄو شحاته وڪور و ته ڇه ده له پلار سره
 ٿي معرفت اوو قيت درلود ولا رحيم جان نه بو
 اوس يو ڪري پر ڏير ڇه له نورو شحاته او
 پيرند ڪڻڪ او سره بوخه ڪتنه او ملاقات وڪري
 او مور نه نوده ڏيلار او مور وخته ستر ڪي را
 ورو ڇه هه په شحاته او په ڪم فڪر ڪي دي ۽

پلار چه ئى له همه مساوره دكيلان و خوانه ديوبه
 هلك دنگ وارويدو پهره كس ئى كلنكه ورتير
 سه چه همه نه دده روى وى دمىلنوله
 حوبى چه راعلى و مائىنى ته ئى داوويل
 چه در حيم تگ د توى و كو رته رما ورره
 ته نىك لوبيرى او ددى مساور ويل هم يردى
 مائى سهاو بوح دليل دى دى ورته وويل چه
 كه داسى وى حو حلو ر پنجه شى وروسته نه ئى
 حال معلوم اودده شته والى نه هلته بكاره سى
 ده ورته وويل كه گنج بوسرى و گيلان نه
 ديويل كار به پلمه و لىرو او ورته ووايو چه
 رحم دى هم به صم كس وويسى بو چه عيب
 پكس دى ؟ دى ورته وويل چه پريير ده دوى
 عم مه به حوره بچيله نه ئى حال معلوم سى
 ستري ئى قول كلى دى به ده پسى عوستى دى
 ولا رته بده شه گنج نه پسى گورو ' دى چه
 دحوب دياره ولايدو او بوستى ئى به او رو كس
 ساور ساره ئى واسويل اووى ويل چه بوخه
 وكرم روى دى حونه خى رعبيرى دىبتو مثل
 دى چه وائى (ته كه ساور ئى رما حو خكر
 ئى) كه بل خوك وائى حوما نه خنى رعولى
 وائى ' داچه ئى زويل ولا اوير خاى پريوت
 به خاى كس تر ديرو پورى حوب نه ورتو
 پريو مارح اويل ارنج به اوشت زار' زار فكه نه ئى
 وهل كله نه ئى له خانه سره ويل چه كاشكى
 خداى تعالى (نچ) خودا دول روى مه وائى

را كرى اوينا چه ئى را كرى خرننگه نه سه . چه
 به كچى والى ئى راخنه احسى وائى او كند
 نه ئى خان ملا متا وى اوويل نه ئى چه داحه
 لوتوب دى چه دحيل روى به سبت داوول
 فكه رونه وهم او نه ورره دلخان رره خى نه
 وم اوپه اصل كس هغه نه دى كرم پره اودده
 مور او انا ده خكه كه مو هغه وحت دده دتعليل
 او تر يتعم حورلى وائى اوس نه داسى حواره
 ته نه ورائدى كيدو به دعوا دىسمو كس وچه
 حوب پيراعلى او بیده سوي ' چه ستركى ئى
 سه ورعلى وى دورخى هغه تير سوي و صعب
 ئى به حوب ليد چه به بوه كند واله ورى او
 په بله نه ورى او هر خوك چه به محه ورخى
 له همه حجه دحيل روى پشته كوى به دغه
 حيس كس ئى حوب ليد چه ديوبه حورا حك
 عره پرسر ولا او شاو حواملكو ته گورى چه
 تر شا ستركى را واروى رحيم جان هم ولاو
 ويسى ' مح پرا وگر روى او ورته وائى چه
 هلىكه مور او حوردى وخته نه وهلى وى دى
 بيله دى چه خه ورته ووائى به عر كو لاسوئى
 پورى وهى او دعره لسه سره ئى لاسدى
 را واچوى ' ده چه خان دعره بله سره به دوى
 زور گرنگ كس لوبيدونكى وليد اودده حوب
 اوويزه ور مائى غالبه سه دىنى ئى له حونه
 لو كرى بزه وكره اوراوينش شوچه سرنى رابو نه
 كپ كه گورى چه تره ورا كه دخونى دكر كى له

اينداری څخه پرده مالدی رالویدلی او نه غسته
 اونه ئی زوی سترگی ئی رغر ده منلی اوله ځانه
 سره ئی سوکه وویل چه . او ه احو می لند دستی
 ئی کالی واعشل او له ځایه راخوړ سو ورثی
 پرايتواو راووت کچی لورثی دچیل مېډو (خونه)
 تر مچ ولر څرېکی نه هاسته وه بلارچه ئی ولید
 رامنډی ئی کړی ده هم لاس ور پټ او په غوری
 کس ئی راواحيسته کول ئی کړه دی ورته وویل
 چه ناا دمیلمو په حوله کس یوحو که سړی دی
 تاغواړی ده ورته وویل چه حوک او دکم ځای
 دی 'دی وویل چه ریا نی نه یوهرم کھیڅ چه
 لمر حوت دوی ورو نکاوی اوادی ره ورو لیرلم
 چه ور می ور خلاص کړ دوی وویل چه ور شه
 بلارته دی وایه راشه ره را علمادی ته می وویل
 چه ور شه ورته وایه چه سر ئی خوړیدو اوس بیده
 شو تاسی یو کړی په کوته کس کیسی در نه سی
 ما همدادول ورته وویل 'دوی دمیلمو د حوی
 ور خلاص او کیستل بیا ده ورته وویل چه هغه
 مانیا می مسافر شه سودی ورته وویل چه سهار
 ئی دگل کا کا زوی رالیرلی و هغه ئی آس
 ورو بوست او سلامونه ئی ډیر ویل 'ولای ده
 لور کینیبوله او ورته وی ویل چه مور دی
 اوس شه ډول ده دی ویل اوس به ده کھیڅ ولما څه
 ته کیستلی وه در حیم مور چه دمیر زع واوریدو
 له خولی ورته راو لایه او راغله مېړه ته ئی لکه
 چایه کلبو کس ددوی تعظیم وکړ او ورته یی

وویل چه ماسام می تر ډیرو پوری تشی خوړیدو
 او حوت نه څی را تو حویا بیده سوی او په ځان
 نوم یو هیدلی اوس بیدیم چه لاس به وروړم نه می
 خوړده ورته وویل چه خدای مهر نانه دی خوړه
 سی اود ناندی دمیلمو په حونه کس څوک دی؟
 دی ورته وویل چه 'له هغه هلکه می چه
 دمسافر آس ئی د ناندی وروړسو ست پښته
 وکړه ' چه د ناندی دوره په حوله کس څوک
 ولای دی هغه وویل خو که دکلی سپین بربری
 اومشران ولای دی لکه چه په تائی بو کی کار
 دی ده ورته وویل که دی له لاسه کیبری یو څه
 حای یحی او دیو هلک په لاس چه ره نه ئی اوس
 له د ناندی درته راو لیرم راواست وه دی ورته
 سهار دی ځنی ره می سو ' تروره راووت او کونی
 ته ورغو ستر ی مشی ئی له هغو کسانو سره په
 سهرین تندی وکړه هغه هم دده دصحت او دکاله
 خوړ تیا ئی په سه و حمره پښته وکړه ' بیا هغو
 دده دناوخته پورته کیدو او ددی چه سر ئی خوړ زیدو
 پښته وکړه ده وویل چه مانیا می یو کړه مېړه
 ته اوساره می هم کیدو بوله دی جهة تر ډیرو
 پوری حوت نه را تو بیا چه بیده سوی وم په ځان
 نه وه یو هیدلی تر څو چه دادی اوس را پورته
 سوم دوی پردی باندی چه مانیا می نیمو خورا
 افسوس و خوړ خولمری تر هغه چه دوی په تورو
 حیرو او دبلې خوا په ویناوو خوله پوری کړی '

ده ورته وویل چه یو حوی د قیقی مانیه هلت

را کالدي چه داندي وورم دستي به مير ته راشم ،
 را ولايا و ترخونه را ووت او دانکور و دناغ تر عويي
 چه و هغه لوري ته ئي پل دنگار (ميدان) و
 وروگر ريد و هلكا بو لومي کولي بو ته ئي ورع
 کړ و هغه را علي ، ورته وويل چه دسه ورسه
 در حيم حان مور به دجاو بطموس در کړي او ائي
 حله او دميانو حوي ته ئي را وړه ، هغه ورسدي
 کړي او دي بير نه به حونه ورسه ووت پر هغه
 پخواني لځاي ناندې چه ناست و کښي نو ست بو کړي
 چپه چپائي او هيچانغ تر حوله نه يوست خودي
 بني حولي والي تر ډيرو پوري دوام نه وکړ او
 بو له هغو شخصه به لور اوياسته رعره داسکوت مات
 کړ او وي وويل چه رحيم حان دي لکه چه کمی
 حواته ليرلي دي ، نه سکاريري ، ده ورته ويل
 چه هغه حو تاسي ته تر ماسه معلوم دي چه بهر ما
 او نه دمور پخوله کوي که را علي ، راغي ، او که
 ولاړي ، ولاړي ، يروند نه ورعه روځ له خو
 بور و هغو لوسره چه هغه ترده بد تره په پسه
 ښکېدلي او ډوگره کان دي ولور کلي ته په واده
 نلي هرڅو چه مي وس پر وکړ او بل هلك مي دشاله
 حوا پسي و استاوي چه هغه حور مادعه قول اصرار
 پر ده ناندې هيڅ اغير و نکړه او ولاړ له هغې حوا چه
 پروند را وگر ريدې بيائي دادول کار وکړ چه
 په هغه به تاسي هم عوز يدلي ياست او بر سيره
 پر هغه بالدي دده که پخوا ښو کارو او خويو
 خو تاسي يوه يوه چه حاجت تر ما ديمان نشته

خبر ياست پروند ئي هم خپله سپين ساري ما
 وهلي او حيال کوم چه ددي له ويري چه مور
 مړه کړه دتوړي کړه انستيد لي دي په هغه
 کس يوه حاجي صاحب تراوسه ئي سرکه
 اچولي و مشهوره دي او دده دحور ته ئي ع
 بولي و ، دده دحوري په پای کس ئي پر راشي
 کړه چه هورائي دهاشه مور (خپله بلخه ئي سوو
 دا حکايت راته وکړ حور اډيرمي طبيعت په -
 اوږدې چه ستا عوبي سړي دادول راض و لر
 ډير هم سوم حدي دي هدايت ورته وکانه
 او تا حو بايد په وړو کتوب لامکت ته اچولا
 وائي او بر سيره پر دي هره ورځ موستا
 حولي اړويدو چه مکتب ته ئي بيايم چه لو-
 او سناوسي نه پوهيرم چه کم سب مانع ددي کار
 ده حوار کي په ډيرا فسوس سره سر ورته وپوراء
 چه دائي قول دمور او امانه لوري دي چه ره
 نير ايستم اوروي مي دجهالت په کمدا و ژو
 کس و عور لځاي ' بيادوي دده دد لاسائي دې
 وويل کوي دي چه شپي پر نيرسي ' شه سي هلا
 به لمړ ئي خلعتوب کس عموماً دا ډول خو
 لري په دعو ويا و و کس و چه هلکي دچا بويط.
 په حوله رانه يوست او در حيم دپلار تر منځ
 کښي وو ، ده بيالي ورځکي او هلکي ددوي
 ته کښي وي
 (مورينا)



د «تون» توری

صديق الله خان «رشتي»

چې د پښتو په اطرافو کس قلم پورته کوي، نو د خپل فکر او مارغونه کارا حلي، او هر څه چې لیکي هغه ټول د خپلو مارغو نه راوکارزي، تاسو په خپله فکر وکړئ، چې یو سړی لکياوی او خپل مارغه او درره ویسي، حوری، او پوښی میدان ته را او کاري، یو هغه نه څنګه د قدر وړ نه وي، په پښتو مادی نثري کول مختلفې جنبې لري دلمت له حیثه هم په پښتو بحث کېدی شي، او د صرف او نحو، او لدیع او بیان له حیثه هم، مقصد دادی چې د پښتو د بحث اطراف د پروسعت اری، او ددی مشکلی و طبیعی پوره کول او سر ته رسول د پړوحت او د پړو وخلقو ته ضرورت لری! هو هر سړی په خپل وس مادی پر دی، څو مره، چې دیو سړی د لاسه پلاره وی، هماغو مره نه هغه وکړی او نور نه مل ته پریږدی.

دلته به د پښتو په یو مخصوص «توری» (تون) نااندی بحث کول غواړم، او سمناً د نورو پښتو

په پښتو کس داسی ډیری صرفی او نحوی نکتي دی چې تر اوسه پوری هم دعسی لایسحل پاتې دی او چائی له محه پرده نه ده پورته کړی مګر اوس چې به ټول «پښتخوا» کس د پښتو تحریک شروع دی او ټول طاقتونه مصرف دی چې ددی لوړو لوړو عروبو طبیعی ژمنه روی کار او حاری شي، نو ددی تحریک سره سم اوس ورځ په ورځ د پښتو علمی حبه هم تر قی مومی او دلورو والی په میدان کس داخلېږی. پښتو یو روح د «سیر تکاملی» په دوره کس داخله ده، او رفتار ئی هم تریوی انداری پوری سریع دی، او باید چې سریع وی ولی چې دا د سرعت عصر دی، پدی عصر کس باید په ژر ژر کار وکړی شي، فعلاً چې څو ک د پښتو په خوا و شا کس څه ایکی، یو هغه د پړو تقدیر و دی ولی چې پښتو پخوا یی څه ناخبره نه لرله، چې د همدی په مرسته سره څو ک یو څه ولکني، بلکه اوس هر څو ک

فاضلانو نه هم خوا هښ کوم چه که ځما پدی
 موجوده حس وکس څه کمي ریاني په نظر
 ورشی نویدی مشتر که خدمت کس دی ځان
 ځماسره شریک کړی .
 "تون" د پښتو یو توری دی او توری ورنه
 ځکه وایو چه کومه مستقله معنی نه لری . او څو
 پوری چه دبل اسم سره یو ځای شی نو معنی
 بهور کوی داتوری په دوه ډوله مستعمل شوی
 دی په یو ځای کس طرف په معنی مستعمل شویدی
 او په بل ځای کس د حاصل مصدر په معنی
 د طرف په معنی باندی د "عظیم" پدی لیت
 گڼ راغلی دی

حرف به یی مدام لکه اوسی په میر تون وی
 یانقی په چا مښه د او مو غو شو پور و نه
 پدی نیت کس دمیر تون په کلمه کس "تون"
 د طرف معنی ورکوی ، او صرفی اولعوی معنی یی
 داده چه د "میر و ځای" که څه هم اوس محاراً
 ددیرو میز یو دپاره مستعملیری او داقسم
 محار ؟ مجاز مرسل ، دی ځکه چه د محار او د
 حقیقت په مینځ کس د حال او محل علاقه موجوده
 ده . دکر د محل چه "میر تون" دی او مراد
 ترینه حال چه "میری" دی او د حاصل مصدر
 په معنی باندی پدی لاندی مثالونو کس راغلی
 دی . یو بیلتون دی اول کنتون (کنندون)
 بیلتون د "بیل" اود "تون" نه مرکب شوی
 دی . "بیل" په معنی د "جدایه" او "تون" د حاصل
 مصدر توری دغه یو ترکیبی معنی ټی هه شوه چه

"جدائی" او "کنتون" د کندهی او "تون" د
 څخه مرکب دی ، کنده یو صفتی رسم دی چه
 معنی ټکی په فارسی کس "بنده" راځی او "تون"
 د حاصل مصدر توری دی یو ترکیبی معنی ټی
 داشوه چه "بنده گي" د "کنتون" په کلمه کس
 دال او هی د ترکیب په وخت کس له مینځه
 غورځیدلی دی اولی دوی کلمی چه یو ځای کیری
 یو حا محاپکش ځی قیل توری حد فیری
 لکه دلته چه دال یو قیل حرف دی ، دسپورت
 دپاره حذف شوی دی . د "تون" دپاره حو طاهراً
 دوه استعمال پیدا شوه ، مگر اوس دا خبره
 پکار ده چه کم یو استعمال مطرددی او کم یو نه
 دی ، او کم یو ښه دی او کم یو سه به دی ځما
 په خیال چه د "تون" استعمال د طرف مکان
 دپاره ډیر بهتره او غوره دی ، ځکه چه پښتو
 د طرف مکان دپاره یل توری هیڅ نه لری نو
 که داتوری د طرف مکان دجوړلو دپاره په
 رسمی طور سره و منلی شی ؛ البته چه د پښتو
 یوه ناقصه حصه نه ور باندی پوره شی او دی
 توری نه د طرف توری وبل ، دا محض اختراع
 هم نه ده چه کوندی هیڅ اساس او مبداء نه لری
 اوله لخواه جوړ شوی دی . بلکه پدغه د معنی
 مثال کښی د طرفیت په معنی باندی صریح دی ،
 او د طرفیت د معنی نه په غیر د حاصل مصدر بت
 معنی پکښی بالکسل جوړ میری هم نه او ممکن
 دی چه دعسی پور امثال هم پیداشی چه ددی
 توری د طرفیت ددی ته تر څو ډیر کړی ، نو که

موز د "تون" توری د ط ف مکان د جوړولو
 دپاره استعمال کړو البته چه څمو سر دپاره نه
 پدی لازکس ډیر وسعت او وراحي پلاس را شی
 مثلا که اوس سړی دبستودرگی ځی ' یا یو بل
 داسی مجمع ته چه هلته خلق ټولیری او مجلس
 کوی یا کلوپ ته چه هلته هم خلق د مجلس
 دپاره ټولیری ' "حرکه تون" وواځی او
 حورمه به بهتره وی اودانه حورمه یو مورو
 نوم وی دعسی پدی ډول ډډیر وځایمو دپاره
 پدی قاعده سره اسم مکان حوریدلی شی
 برحیره لاپدی د "تون" توری چه د ملتون
 او "کتون" په کلمه کس د حاصل مصدریت
 دپاره راغلی دی دا هم ماته قیاس نه سکار ی

که وی هم نهو خلاف القیاس شی وی ' څکه
 چه ددی د وو مثالو یوه په غیر بل مو سره
 پدی معنی باندی یو مثال هم شو پیدا کولی
 که چرته دا قیاس وی بوحرنگ چه د "کندی"
 او "تون" نه "کتون" حوریری 'دارنگ
 باید چه دشمنی ' اود "تون" نه دی "شمتون"
 هم حور شی ' او حال دادی چه دا نا اکل بو غلط
 استعمال دی چه هیچانه نه وی اړویدلی پدی
 ځایکس لاشمت توب ویلی شی څکه چه "توب"
 د حاصل مصدریت دپاره یو قیاسی توری دی
 یو هر کله چه د "تون" توری د حاصل مصدریت
 دپاره یو قیاسی توری شی کندی ' یو باید چه داسم
 مکان دپاره حو یو رسمی او قیاسی توری و منلی شی

عزل

له طبع څخه د حباب عبدالوکيل خان دسورای ملی وکل

دا نقشه دی در لغاتو ساحری ده
 تا چه رلفی جا دو گری را حوری کړی
 په لعمو لعمو دی وو یستم له حاله
 ستاد سترگو حب اشته په بل حاکی
 صیادی دی په دیا کس حاری کړی
 تاجه کبسو ده په رنه شمکی حال
 محدث دی دلمپی ورځی بن چه سو
 دو صال وعده دی را بکړه وما نه
 دو صال امیددی سو راته یاته
 په خولی وائی چه دحس می را کدارئی
 "چه وکیل" دی ره ده حس دسودا کرم

چه دی کړی شاگر دی دساری ده
 څکه وری دی لمانه قراری ده
 رانه ښکاری چه دی طمع آرازی ده
 لکه برقئی حاری کړی خونکاری ده
 ینه کړیدی عشا قوته حواری ده
 اوس دی قتل دعا شو ته تیاری ده
 راته سکاری چه دی میبه ازاری ده
 که هرڅو می در ته کړی بن رازی ده
 راته یاته اوس یواځی بهاری ده
 اوپه رره کی دی تمکی اوعاری ده
 بیادی ولی بولم شمساری ده



بحث فولکلور یا حیات قدیم
افسانه، ترانه، رسوم، و غیره

زمور ملی نکلونه

محمد گل نوری

افسانو کی ری به دی و هلی اونه بی سمجولی دی
چه دانکلونه پرته له ساعت تیری. خچه نور مریت
اوشه والی لری. که بی نه لری. بلکه دالاحه، نرم
ورنخی پوری همه هوسیاران اود قلم حا و ندان
اودا نا دانکلونه اوا فسانی دحرافاتوبه حمله کی
حسابی اوبولی بی، داهم سب دادی چه دوی و دی
ملی نکلونه نه دی خیر شوی، اورمور ملی نکلونه بی
دعور به ستر که اویه ژوره کتنه نه دی کتلی؛
اود قلم حا و ندانو هم به دی نکلو کی خه تتبع نه ده کړی
اودا نکلونه اوا فسانه لی که خه هم نجینی نجینی
چاپ سوی دی، منکر پردی ډول نچاپ سوی
دی چه عیناً همه قصه یا خه دخانه و رسره ترلی لیکلی
او چاپ سوی دم. ریاقه بی نور مریت نه دی ښوولی
اونه بی خه تبصره او حاشیه پر لیکلی ده.
زمانه خیال سره ملی قصی علاوه پردی چه

التهرمور ملی پستی او حواره. نکلونه حوبه ډیرو
و کړدارو یدلی او هم به بی اړو اود دی، حورو اود
اسرار. ډکو نکلو خچه به بی پر لیمه شپه په کورو
او کو نو کی حوند اچستی وی، اود جوشه ډکو نارو
خچه به بی دلخیزو هوسیارانو او شکی پر کړ یوانه
نوی سوی وی، منکر خبر که چه دانکلونه اکثره
او عموماً دعوا مویه کو نو او کړ دیو کی کیبری
بوخکه نه نجینی و کړی دا خیال کوی چه همدا
نکلونه حاص ساعت تیری، او مجلس تاره کولو
او خندا دپاره دی، بل مریت او کتنه نه لری اونه
دانکلونه اصل لری فقط همدا نکلونه یو وضعی شی
او تغیلی و ښاوی او تر پردی حور شوی دی
منکر دا خیال خورا لاطل ارمی لجا به دی. هو کی
دارنگه و کړی هم ملامت نه دی نجکه چه تر نی
ورنخی پوری تر اوسه چایه همدی ملی نکلو او

یوه ملت حیات او خصوصیات اود دوی ملی
رایص خرکنده وی اوښی، د تاریخ د علم څخه هم
ره لوڅانگه ده، ځکه که سړی د حقیقت او د اوصاف
مستر که ورنه و کوری تاریخ هم په ځنډ و قايعو
ی کلک شواهد نه لری، پرته له همدغه عمې څخه
نه پلائی داسی ویلی دی پلائی داسی ویلی دی
لکه په نوی تاریخ کی غمعات حورامهم موقع هم
ری اوله منامو څخه د تاریخ کهل کیری ملی
فسا بی هم ددغه عمې څخه حوری سوی اود
دیمو او دیرو پخوانیو زمانو څخه ترس ور ځی
ری رارسیدلی دی، گویا ملی قصی او نور تاریخ
جدالی توپیر نه سره لری، مور باید پر ملی قصو
را فساو د حرافاتو حکم ونه کو، بلکه داهم عیاً
اریخ یاد تاریخ له ځانگو څخه یوه مهمه څانگه
ای دی د تاریخ حورو بولو

دا حور سکاره خبر ده، چه هر محیط او مځکه
مانته حواس لری، یعنی لکه وطن همسی بی سړی دی
که سړی همسی بی افسا بی او نکلونه دی - رمور
لک او وطن حوریا کافغانستان بلل کیری، او افراد
هم له دغه حوری څخه پیدا شوی او هم پښتانه
لل کیری، څرنگه چه د پښتانه خصوصیات
رعادات او اخلاق دی، قصی بی هم پر همدغه
تصویاتو او عاداتو او اخلاقو بنا شوی اود دوی
راخلاقو او عاداتو شواهد دی.

د پښتون خصوصیات څه شی دی؟

د پښتو خصوصیات خو څرکنده ده، همدغه توره

مرايه شجاعت، عدل، اوصاف، اتفاق وړور گلوی
عفت، دیات ناموس داری، غیرت، پاک عشق،
محبت ادب، خواخوږی، اوښتو او نور او نور ..
دی نور مور ملی قصی او افسا بی همدغه څانگه ددغو
پورته مرایا و څخه مرکبی او حوری سوی دی،
اور مور سل ته ددهایت اولار سوونی پر دوال
رابری سو سوی دی، اودا خاص وهور ته تلقین
اودرس دی چه رمورد مچه پښتو څنگه عشق او محبت
او څنگه بی وړور گلوی، او څنگه بی توره ازمرايه
وه، او څنگه بی عفت، دیات، غیرت و ..

اوریات پردی پورته مریاتو بی مورته د چلی
ملی موسیقی اوتمی یومهم غری د افساو د نار و
په واسطه هم را سولی او راښی بی، چه یعنی رمور
ملی موسیقی اوسدري څنگه ورنه، او څنگه
سیلاونه او حورو نه لری، د نوری دنیا موسیقی
اوسدرو څخه مستغلی او گوسی او بیلی دی، او که
یورنگه یاد وړو دموسیقی یو څانگه ده؟
نواوس موردلته دخیسو ملی افساو فقط خبی ناری
دچپل مطلب دخر گند ولواو جو تولو دپاره
تر قلم لاندی یدسو اولیکو بی.

لمری، تغنی، یعنی با لوموم دنکلوناری:

۱ - دفتح خان دنکل نار -

څه کی څه کی دا هو دی فتح خان څه کی

پر نیمه شپه بی نغاری و دنگو لی

اویه خدایه خان پر کم لوری واته کی

ددی ناری لمری مری دودلس سپین

(سیلاب) او خلیرو بشت حرفه ده - او دو همه
میری پڅو بشت سیلابه او نه خلو بشت حرفه ده

۲ - د بهادی خان د نکل -

یو آس می خښ ملا می تر لی یو آس می خښ ملا می تر لی
دېو را ووره رحصت را که ' چه دا تر پری
ساد می خښ دی - هندولات ته

ددی ناری لمړی - میری اتلس سیلابه او
۳۶ حرفه ده - او دو همه میری ۲۳ سیلابه
او ۲۶ حرفه ده

۳ - د موسی خان د نکل -

که پوخی د نا بو حولگی می یو حی
مایه حدای قسم در کړی تاه حوری دارا علی
سپاره خوګ دی

ددی ناری لمړی - میری یو ولس سیلابه
او ۲۲ حرفه ده - او دو همه میری شل سیلابه
او یو خلو بشت حرفه ده

۴ - د موسی خان د نکل -

سامار همه سړی وژلی
چه به چیل حبیب کی د سامار محبه لری به
گوری ' لمړی - میری ۹ سیلابه او پنځلس
نوری لری - او دو همه میری ۱۳ سیلابه او
۲۷ نوری لری .

۵ - د حلات خان د نکل -

که کراردی نرما شوی کرادی
تاسی کښینی سپلیو چه یرمخ می دحوی رمی

پرهزار دی

د ۱ هم لمړی - میری ۱۲ سلېله او ۲۲

توری ده - او دو همه میری شل سلېله او ۳۹

توری ده لږه دا چه " مشت نمونه خروار " -

تاسی وگوری ' ددی دارو دو همه میری د لمړی

میری په سمت د سیلاب او توروله لامله خو به

تفاوت لری ' هر که چه د سیلاب او توروله کله

تفاوت لری توقطع اولح او آورد والی بی هم

په دغه تناسب توپیر لری ' ایا په عربی حروکی

همداسی بحر حوګ پیدا کولای سی ؟ رما په گمان

هیڅکله استه او نه به بی حوګ پیدا کښی ' معلومه

دا چه رمور ملی موسیقی اوسمدری لځاته مستقل

حشیت او ورم او بحر لری ' د عربو او هندو بحر و

او تعبی سره هیڅ رنگه تناسب نه لری ' بیحی

لکه ملخکه او اسمان دونه سره لیری دی

دوهم - د نوری ' مړانی ' غیرت او

د ورتوب درس

د فتح خان نریخ په نکل کی را علی دی

هر کله چه شمس الدین د فتح خان نریخ سره

قسم وکی چه راسه صلح سره وکو ' او فتح خان

هم پر قسم او حیل په پستو ودریدی په خالی اوتش

لاس وشمس الدین ته ورغی او همه بی و ټا بی

اوبی اصابی وکړه قسم بی مات کی - حکم بی وکی

چه لاسونه بی وتری ' همه وچه د فتح خان لاسونه

بی وتری ' ددی حوا کر م خان پسی خبر سو

نور بی واخیستله چه ورغی وی لید چه د فتح خان

لاسونه بی ترلی دی ' اوه بی پرو کړه :

نمی و چیچل ددرده چیل بریتونه

چه تړلی بی دفتح دفتح نازک لاسونه
همه وچه خپل بریتونه بی بحوله چچ کره توره
بی سی لسته کره حهجه دشمل الدین حاضر ناش
وه په بوه کله بی تیت پترنگ کره او پفتح حان
بی خلاص کی

داوگوره چه دفتح حان یاران توله شهیدان
سوه یواری دی پاته سو - بی بی را بیاورته وویل
چه اوس نو خان تسلیم که یواری سوی حه ده
کیری او فتح حان ته درددورعی نار به پرو کره
که تقي دگواره سانگی تقي -

یامی خوری یامی موری حوی بی له کم پر داسینه پچی
خو په یوه کله دعوبدلنکر سره خوورلخی و حکیدي
او اوسترې ته شهید سو - او وروسته پخپله دشمل
"امما" ورته وکره اودده پر تور بالی توب بی
تصدیق وکی اودده پر معش بی پس له مری
داناره وکره

فتح بریت دی دسرور روپه شپیلی کی -

ته لایق دمرگی نه وی فتح حان ته لایق وی
دډلی دناچاهی

او بل دمو سې حان په شکل کی چه ولی حان شهید
او پخپله موسی حان پر کورته و دولی جان روی
میر ولی حان هم په جنگ کی ټپي شوی و دعسی ټپي
کورپروت و او سېل پر راعی چه خوک حوسته
گل مکی به یوزم او میر ولی حان به دغه ااجوری
کی خبر سو دستر او غور خیلې بطاری بی توره

راواختله پرموزی نار وکره

ادی موری حق راپل که ان می تمام دی -
زه خو لخم دحک و لورته دناو بانو نولی
پاته یرمیدان ده

همه و ' چه خوورلخی ورسره و حکیدي او گل
مکی بی په یوه سریدرته لخمی راوستله آخر ته
دعهه خپله ټپه خچه مرسودا لخته کړی چه ولی حان
موسی حان ' میر ولی حان توله مړه سوه سېل
اجایی کورته راعی چه اوس بی کوبدایی موری
اووی کی ' تالوچه دولی حان خورده ' دی بی په
دیره لبر می او هر کورته را ووست چه کوم دی
وروسته دکورپه حوه کی بی سېلی نه توره او سپر
کنیسو ' لوبی نار پرو کره

سېلیه توره احله را ولاړ سره -

سېلیه دشخی خیال را باندی مه کره
سېلیه سخته نه یم مه شرمه
خو آخر ته بی په بختی لاس سېلی اودده ملگری
توله مړه کره

نوقاسی ورته خبر سی ' دی غیرت او میرانی ته
که سری دحقیه ستر که ورته وگوری کونه نه په
عس ورته و بسی - دامورته دارایی چه نابنده
هېخ حال که خه بی ورلی اولرېو خپل غیرت دلاسه
ایله نه کو او په ژوند کی تلرړه وراوسو

دریم دغفت دیالت اودنا موس داری

ښوونه

ښادی جان لو بیو چه جا کازوی اولور سره

کیده ' اودوی دواړه رستنی مینان وه ' اوبه کوچی والی بی بدر وکی مینه او محبت سره پیدا شوی و ' همه وجه دوی دواړه ځنگل ته په کږد د کویسی تللی وه ' دیر د گرمی وه ' دیو پر مخ دانه دانه حولی راغلی ' اودینادی خان هم دتوانه وتلی اوبه بی حالی کی بی حوله ځیسی وغوښته کوری چه بیله حالقه هیش څوځ نهو ' بیو دچیل عمت اویا کی په سب په دی نار که چه جواب ورکوی

چه داسادی هلمک و مایی تل اودی خری اوس چه داسادی رالوی سوو دماغواری حو لگی .

سادی خان هم دچیل غیرت اودیات په سب ددی پیغور ناری کسب کی او گرد سره بی وطن ورپرېښو اسمهان ته ځنی ولاړ - اویا چه کوئی ته ولاړ ' دتاج محمد خان پیغله حته نایسته اور پرعاشقه سوه هرڅه راری چه بی ورته وکړی ده دچیل دیات اویا کی رشتی عشق په سب چه یواری بیوړه لخی ووی ' ددی راری بی واه منلی ځان بی پراخوړی واچاوه ' ولاړ په مسجد کی وری قری پر یووت پیاجه دتاج محمد خان اور ' شیربجانه ' پر نام پسی راوخته کاعد بی مانی راغورځاوه ' بنادی خان څنگه جواب ورکړ .

پر نام ولاړی جونی چه کاعد په کوغو نغاری - زړه می بودی بیوړی زړه می بودی بیوړی

دمالا میرمنی څه دینادی عواری ' هغو خو پس له مرگه ددلارام په خرابه کی دیوهم ره ره پر وچاوده مړه سوه ' ترمرگه بی وصلتونه کی ' موسی جان او کلمکی چه همدغه رسک دا کاروی او اور سره کیده ' اودواړه سره مین وه ' او پلروهم په کوچی والی لایه حلال نکاح سره ورکړی وه مگر تر هغه وخته خوددواړو پلرونه مړه سوه ' ددوی په مین توب څوځ نه سوه ' حیر ' حیله مینه بی پدیره کی سره ساتلی وه - دپلرو دمرگه وروسته چه موسی خان کورنه و سهیل چه واکدار پادیوی طایعی مشر و کلمکی بی په روره بوتله کلمکی حر لکه چاړه ولس اوده ته ویوله چه د موسی جان مایه یم ' ولا که رانژدی سوی چه یا تا په لس کی په چاړه ووهم ' یا ځان ' ستالاس رماپه ژوند ولا که را با ندی کسبوسی او حیله یا کی اوو فایی په دی نار کی چه پر سهیل بی کږد وایی که توزن دی داسهیل دووس تورو دی - چه موسی پردیا وینه سهیلیه پر ما بل مپه - حرام دی ' .

ته وکوره ' ترمرگه بی سهیل ته نن ورته کی او نه دسهیل لاس ځنی ومنت ' او آ حر ته بی د موسی خان پر قبر ره ره وچاوده مړه سوه . موسی خان چه پر شرینو مین و ' او همدغه رنگه پلرونه حلال نکاح سره ورکړی وه - مگر ددوی په مین تابه څو دواړه لوی سوه څوځ نه سوه

حېر او نه‌دوی بودله‌سره کتله، وین چه‌سره واده
 نه‌سو و صلت مومشکل دی؛ خودپل و دمر که وروسته
 زېر دست حان دثیر یو وروړ، شیرینو په لاس
 نه ورکوله، وروسته مومن حان هندوستان ته
 وړاوسو، تهوگور مشیر یو څمکه‌ناره پر کړېده
 دهندوستان ولورته مخه

دهندوستان بجوبی لولېر سد نه‌دی کیسه
 ده‌څمکه په حوای کی ناره پروکړه -
 دهندوستان ولورته څمه

دهندوستان بجوبی زما حوادی مندی دېسه
 ناسی وگورې چه مومن حان هندوستان ته ولاړ
 اوداسی سايسته و لکه لمر، په ټوله هندوستان
 کې یې چاته نه‌و کتل - حویه آخر کې یې دیو مهمل
 ناچالور په توره اودلخان په قراولو دسامار ححه
 خلاصه کړه او هغه ناچاهم هم ولور وروسته - او
 دی تر پایه پر چیل قول ټینگ سولاس یې ور نه‌وړی
 جلالت حان چه شمائله یې عمونه و - او
 دملامیر ولور پر مینه سوه حجری ته ورغله،
 اوده لری په سر کې ترلې و ویل یې چه حوایی
 راجحه وگړی، ویل یې چه ره‌پک یم - دبل
 لور، حور ناموس ته یې نه‌کتل په‌دغه چم یې لخان
 خلاصه - اوستری ته ملا میر و خپله لور کله
 غوځېده، په حلال نکاح ورکړه ده له خپلې وفا
 خفه قبوله نه کړه او ناره یې پروکړه -

یوکه توره ملا میر وله رنګه توره
 گل غوځېدی ماته را کړه گل
 غوځېدی زمایه دین و دنیا خوره!

وگورې دایا کی، دانا موس داری، دا وفا، داعمت،
 دادیات!

خلرم - عشق، محب، مینه، وفا

فتح حان چه هندوستان ته حېک ته تللی
 می‌بی رایا ته یې ویل چه خه کوی لخی که نه،
 دی خه ناره پروکړه -

که خورا ندی کرنگ ور لخی خورا ندی
 فتح چه لخی دهد و ولورته دغه گل را
 بیامی لخی تر قادی را ندی

چه یعنی ره دی تر تا وگورم، چه نه لخی لوره
 دلته څمکه یا ته سم، اودلی می کله توان کیری؟
 دسا دی حان پلار چه په سادی حان پسی
 اصمهان ته تی، او بیو دبادی حان دمیی او محنت
 خحه دو بهیر ته وه، چه حیره سوه پرا کایې خه
 ناره وکړه

کا کا چه لخی کاعد می یوسه
 سادی له یې وروږ مورت ته وایو
 پر ته ده تر زړه یې خاخی
 سنا دلخکر ویسی
 مومن حان چه هندوستان ته تللی بوده او شیرینو
 خپل محنت څنګه خر گند کړی او خه ناری یې
 بودله سره کړی دی.

شرینو -

قا دسر مور ی په پښو کړی
 دزیر وگلو دافز چاسپاری مینه

مومن خان -

ہادسہ موزی پہ پنبہ کپی

دژ پرو کلو ناع پر حدای سپارم مینہ

شریمو -

دھندوستان ولور تہ مہ جہ

دشریمو ولور دما واحلہ مینہ

مومن خان -

دھندوستان ولور تہ لحمہ

دشیریمو ولور پچیل لاسو گتہ

بیا چہ مومن خان لخمی رہی کیدی

اولخمی حلا کیدی بویی جہ ویلی دی ۱۹

شریمو -

بیار می سپر بیری رو البیری

پر نارنجی مح می سیلاب داوینکو خبیہ

چہ دوری لخی خال می سہی کہ

دھندوستان دچتو ستہ شہ حالونہ

چہ خان مومن لہ ما جلا سو -

بدن می ریددی ررہ می صر نہ کویمہ

بہ حدابی سرہ حداسو

مومنہ کلہ نہ وصلت سرہ کوونہ

ما حدابی لیدلی نہ وہ

چہ مومن خان راجحہ جلا سو نہ مر مہ

اوستری وگوری خٹکہ درہ دادر کوی -

مومنہ لخالہ دی مل سہ

داشمکی خال اور لئی تارہ ساتہ

مستافری پہ جٹنگ ررہ کہ

خو لنگی می ستادہ کھڑہ خاوری سم مینہ

پنجم - یودبلہ خان جارونہ ، اتفاق ، اتحاد

گوری ، چہ فتح خان ہسی زغ و کی ددہ

ہمزولی شپتہ کہہ پریختی ددہ سر مسم دھندوستان

پر لور رہی سوہ او ہلتہ پہ یوہ اتفاق او اتحاد

دشمس الدین باا کر خان دلنکر سرہ

حنگیدہ او یو ہم گور لہ پاتیدی ، یودبلہ

پہ سیالی سرہ حک تہ تلہ او حک بی کاوہ - گوری

چہ پہ عس حک کی چہ شپتہ سرہ پریختی رلمیاں

بو لخی حنگدہ فتح خان ددی ور ور کلوی

او اتفاق اولخان قرمانولو دحوشہ خٹکہ نارہ کوی

رایا نور دی لوکیں سلیں دی رحمار دی

دشپتو پریختو رع حدایہ بع پر ہندوستان دی

حو آخر تہ یو نو شہید کندی ، دسمی چہ بی ہر

جونہ واہہ او پہ نوروی سرونہ ورپر نکول نہ

تمامیدہ ، تاسی وگوری چہ فتح خان خٹکہ نارہ

کپیدہ -

ہندوستان می دمچسو گریسمی دی

ہرختو چہ بی وھو نہ لہ حلا صیری دشپتو

پریختو اورلخ پہ ورلخ کمی دی - آہ

حو آخر تہ یواری فتح خان او کرم خان پاتہ سوہ

دوی دوارہ خٹکہ تہ وٹل ، یوہ وٹل رہ دمخہ

کیرم بل وٹل زہ ، شو ، سرہ جو پیدہ ، پہ

آخر کی کرم خان ور قہ و وٹل چہ تہ مادار بی

کہ تہ مر سوی رما مزہ نستہ او کہ زہ مرسم تہ

ژوندی بی ، غجور کلہ او سرزنہ پہ لاپری کی

په پونه ستاکالی را که چهره یی واعولدم ، دشمن
 نه حیا ل کوی چه دغه فتح حان دی ، پرما نه
 بره وکی ما نه مرکي ، ته نه په صن کی دفوری
 روز ور ښکاره کی ، خو اوستری ته کرم حان
 دفتح حان کالی واعوستله ، چیل خان تی پرورو
 صدقه کیسو - ولاره حنګ ته دښمن پر کرم
 حان حمله وکړه . چه دفتح حان دی خو آخر نه
 یی وواهه دآس دلا لدی یی و اجاوه ، کوری
 کرم حان په دغه دمرګ په حاک کی چه داره کوی
 که و حوری دادسترگو کسی و حوری

که ما مرکي دارما مادر ژوندی دی
 ددی حوا فتح حان ناز په سی وکړه -

آوږښ کی پرداهسی نوکر نالدي

لخان یی و اجاوه ددی لادار دورا ندی

خو دسمن ددوی و سر سندی اوږو دمله لخان
 قرما نولونه کوته په غس ولبوه ، سره له دغه
 یی شکست وکی په اوستری کی یواری فتح حان
 اورا بیا پاته سوه - یوه ور مخ فتح حان دیرستری
 و ، لږڅه استراحت یی کاوه پروت و ، رابیا
 خنګه داره وکړه .

سرد سره پلنګه هسک کړه فتح حان

رابیا نکلې بده ورته کړه سپر بری .

چه یعنی که نه ستړی یی نوزه خم ، ور وسته
 بیاراز بیا څه وایی ؟ :

فتح می یار پردل می ورو ردی

خوګ چه داسی یاران و حوری -

هغه بجل که بیا بسته وی مخ یی توردی

چه یعنی موزهم باید لخواوله فرمان کو ، رموز
 وروته یاران ولاره نو مور څه کوو ، خو
 اوستری ته فتح حان هم شهید سو

شېزم : د ادب مقام

رموز ملی افسانو ربات پردغو تولو مربانو ادبی
 حیثیت او مقام هم سالی دی ، اولری یی ، او
 لخی لخی هغه کسان چه افسانی لخی پانه
 اوپوری حوری شوی دی شخصاً ادیبان دی
 اود علم او فصل لخی یی درلود او حیلې ماری
 چه عاشق پر معشوق او معشوق پر عاشق کړی
 دی د ادب په حامه کی امتی وبلدی .

وگوری 'میرا حان او قلندر حان چه دواړه
 سره مین ، او یو دمله عاشق او هم معشوق
 وه ، ځنګه یی یو دمله ماری د ادب په لار پیږدلی
 اوسره کړی یی دی .

هرکله چه میرا حان دقلندر جان څخه تلی
 او لخی حلا سو ، نو قلندر جان په څنګه ډیره
 میبه او په ادب او په لیز می ماره نالدي کوی .

که راسه راسه دلبره راسه

ته می اعاسه ره دی علام یم

یاردی پر شو خوشتر کومین کرم

بیاراته وایی له ماجداسه

خرنگه چه مبرا خان لخمی وړك سو ، او قلندر
جان لالهانده سر كړدانه په دی کلی لایه همدبست
او غره کی پسی گریدي ، او دمرو ورمه یر دست
او چول په محه وړغله کور ته قله ، قلندر خان دغه
دمرو تنگ د کور پر خوا او چپل د چول پر خوا په
خځکه ژبه تعمیر کوی -

میری لاسی دی چه مخ بر کور لخی
بد قلندر دی چه مخ بر حول لخی
چول می پر غر گو امو قبول دی
بر چول بد تروی د نار بیلتون دی
هله چه قلندر خان په واقعی او رکی دمبرا خان
په سب بندی سو ، باد میرا خان د بیلتون په او رکی
دوب او غره و - چه وایی

که او ردی او ردی هجرانه او ردی
ره قلندر سم نکسی می کور دی
داور په سو لنگ نه د چار صا سی
ر صا می نه ده را نا دی رور دی
ساجه بی دمرا خان د دید او و صلت حجه
امید و حوت ، او چپل رو ندون بی دده په
بیلتون کی د سوات دعوتی پر سر تیرا و ،
اودشپی اودور لخی نه په چپله کورل او خپری
ووت سووت ، سپور می اودسهار بری شمال
ته خه وایی . -

که بی سپینی سپینی سپور می سپینی
ا حوال می یو سه دیار تر مینی -
پر میرا خان می سلام و وایه

چه باردی حوری وی دزدگی و بی

دسهار باد حو شو سیمه
ا حوال می یو سه دیار تر سیمه
ورته می عرض که در دسار
دبار دی شه سو ه دستر گو سپمه

هر کله چه قلندر خان می سو ، او میرا خان
حمر سو چه مین دی مړدی ، نورار می سوراعی
لمپی بی د سوات دعوتی پر سر یوه هو سی
ولیده ، بیا چه غولدی ، تهر ا و حوت دمس قمری
واند ، گوری چه هوسی ، نه خه وایی ، او د قلندر خان
قمر حځکه ممر فی او په خه شی سره تشیه وړ کوی

هوسی دی و حوری دستر گو توری
پر لود ولایه سکار یان په گوری
سکارمان لاکله د گور بد یان سو ه
حری ولای دی دی تشی توری

د سوات په سر کی رما دلر دی
دی په ساست وی شمس قمر دی
یارا و را سی کی دیدن کاسدی
دیبار دیدن وی حج اکبر دی (۱)

د (قلندر او میرا جان په نامه بودیوان هم لیکلی
دی ، د کابل د ۱۳۱۹ په دوهمه کڼه او
۱۱۰۰ شماره کی بی تمصیل او اشعار د (قلندر جان

(۱) غوک داسی وایی ، - یاران و را سی کی ریا رت کاندی - دیار و یارت وی حج اکبر دی .

داوه یوه لږمه کتنه چه ماښه دی لیکو کی ملی
 حکمایانو نه وکړه ، زما خو پخپله دا عقد ده چه
 لکاو نه رومور دملت همداره ده ؛ رومور ټوله
 ملی خواص او عواطف او مشاعر پکس پټ دی ،
 که خدای کور زه نه داملی خرابی ورو ورو لاجی
 کړم ، او خپلو پستو ورو ټواو دملیت دوستانو ته
 نه بی وړاندی کم

او میر احسان یالوی ادبی خزانسه (ترغیب ان
 لاندی مضمون وگوری چه حمله پر سوره اشعار
 دی د و و میا نو نه خدایی او بیلتون او صفت
 کی وای دی ، ددی یوه بنت دپار یکی حجه
 ټوله قیاس کئی

مه گوره بی خطا قلمدره دپار مچ ته
 بی نور وړ دبیری حوله چه گوری نه کاعد



ع . ص . عبدالاحمد خان معین معارف نایک حمیت از اعضای ریاست مطبوعات در رور سپردن امورات
 موره په ختاب حاصل احمد طبعان « کهزاد » مدیر موره و تاریخ



عالم مطبوعات

سال ۱۷ طلوع افغان

عبدالحي خان حبيبي شده است لدا ما تر يكا ت صميمانه خود را به فاصل معری اليه تقديم نموده برای کار کسان موجوده آن حريده مخصوصاً حباب محترم مخديو سب خان معاون در ادا مه

خدمات ماين حريده معيد تو فيق ميخواهيم مقالات اين شماره حريده مدكور اگر چه عموماً قابل استفاده بوده است اما ما مطالعين محترم را به مطالعه مقالات معنوي به پښتون و پښتو نواله قلم حباب فاصل عبدالحي خان حبيبي و مقاله معنوي نهاد و موسيقي ملي محرره حباب فاصل علام حيلاني خان جلالی و مقاله معنوي به وضع کلمات در ران پښتو قلم حباب فاصل عبدالحي خان حبيبي و مقاله اقتصاديات قلم محمد اويس خان کاکړ تاجر قندهاري توصيه مينماييم

حريده شريفة طلوع افغان يکي از حرائد مهم و معيد ولايات بوده مخصوصاً ارباب حيه خدمت به پښتو ميتوان او را در ردیف مطبوعات اولين مملکت قرار داد .

اين حريده که در بهستر نان پښتو تا کډون مصدر خدمات قابل تقديری شده است ما شماره وارده اخير خود بانه مرحله همدمين حيات خود ميگذارد

شماره مدكور طلوع افغان در حدود ۶۰ صفحه محتوي مقالات دقيق علمی راجع به موضوعات مختلفه ران پښتو بوده است و بدون مطالعه ميتوان ادعا کرد که اين شماره اخيره او هم از حيث خدمت به ران و هم از جنبه معاونت به علم و وسعت دائره تحقيق و تتبع اثر نهايت معيد و قابل تقدير است چون نشر اين شماره هم از طرف فاصل دانشمند

مجله اقتصاد

موضوعات اقتصادی خدمت نزرگی به ابناي مملکت نموده آن ها را در رشته های مختلف اقتصادی رهنمائي کرده است .

مجله اقتصاد ما انتشار شماره ۱۱۷ بانه مرحله دهمين حيات مطبوعاتی گذاشت .

مجله اقتصاد در طرف اين ده سال در زمينه

های حدیده اقتصادی و مقالات سودمند علمی
بوده و همیده شد که این محله در آینده ماهانه در
صد صفحه بر دیگر قطع محله کامل انتشار مییابد

ماهانه ماست حلول سال جدید و این همه
موفقیتهای محرره فاضل دانشمند محمد رحمان خان
تره کی مدیر عمومی اطلاعات و رت اقتصاد
و نگارنده محله اقتصاد را تبریک میگوئیم و امید
داریم در سایه توجّهات حکومت متنوعه به حفظ
مرايا و محسّنات محله سودمند خود موفق باشند.

این محله در ادوار حیات خود پیوسته محرر
ترقات صوری و معنوی شده و اینک شماره اولین
سال دهم او یک فصل کاملاً جدید را در حیات
این محله نامی باز میکند زیرا شماره ۱۱۷ او را
که در اول نور نشر شد خواندیم هم از چیت مطاب
سودمند علمی و هم از حمة محاسن و بدایع طماعتی
سمت سرور خاطر ما گردید

شماره ۱۱۷ محله اقتصاد در صد صفحه محتوی
فوتوهای ز حال مردگ مملکت و بعضی ساختمان

حیات . اوقات سلطان محمود غزنوی

تاریخ است و شاید برای ارائه اهمیت این کتاب
محتاج به ذکر دلیل باشیم بر ادوق مدان
از حصص منتشره کتاب مذکور که بیستم در محله کامل
نشر شده است ماهیت کتاب پی برده اند و اینک
ما از یک طرف به مترجم فاضل آن تبریک
میگوئیم و از جانب دیگر اسای مملکت را به مطالعه
این کتاب که یک فصل مهم تاریخ و طری است
توصیه میمائیم .

مالاً حره کتاب (حیات و اوقات
سلطان محمود غزنوی) تألیف دکتر محمد ناظم
تر حمة حماد فاضل عبدالغفور خان امنی که در
شماره های مسلسل محله کامل نشر میشد بشکل
کتاب ترتیب و تدوین و تحلد شد این کتاب
از حیث تحقیق و تنوع رصحت و وثائق که ما حد
آن واقع شده و صحت و حسن ترجمه و روانی
عبارت و اهمیت موضوع یکی از بهترین کتاب های





احترام بنموقع



(سرای بیکی)

شخص نا حواں رد نویسنده رفته و میگوید آقا
مکتوبی برایم نویسد که بخانه او سال میکنم
نویسنده بجواب 'برادر پرده گوش مرا پراندی'
نویسنده اطاعت نموده و شروع نوشتن میکند
آهسته تر میگفتی جای ایقدر چیمس بود
هنوز چند سطر نوشته است که آتشخس سر را
تو دماغ گوش دکودیده و آواز داد که
- ا - - - - - ا - - - - - ا - - - - - ا - - - - - ا -



هوتلی و مستری

مر علی - آقای هوتلی يك حوراك چلو درایم
 هوتلی - چشم بالا درمائد
 رست
 هوتلی - اینه آغا چلو نوش خان کمید
 شا گرد هوتلی - بعد از تناول دوسه لقمه . حلیفه هوتلی
 مر علی - بعد از تناول دوسه لقمه . حلیفه هوتلی
 وعن شما سحت متعفن است که هر کر
 ورده میشود
 هوتلی - آغا بهترس يك دروعن است که نامه
 و بهانه ارعبی آورده شده در روعن نقص بیست .
 يك نقص سیار کم و حرووی این است که شش
 روز پیشتر ۳۵ اعمای را گوشت گرفته بودم
 و آن فراموشم شده بود آنرا امروز گفتم پخته کمید
 و اکنون تمام شده همین لشقات آخری است
 که برای شما آوردم ! (حدان)

حل معما

۱ اشخاصیکه موفق به حل معمای منقوش شماره
 ۱۱۰ شده اند
 آقای نور محمد خان متعلم مکتب حیدیه
 محمد اکرم خان لیتو گراف مطبعه
 احمد صبا خان متعلم مکتب استقلال .
 قای عتیق الله خان متعلم مکتب حیدیه
 سورت حلا آن " بهادر دوسه دارم " بود .



دروارہ ناع دارا لہو

مدیر و محمد نقد پر « تره کی »	کابل	اشتراک
آدرس : پستو قوله ، ده اسم سینا و انت	میاشتی مصوره خلعه	کابل ۱۲ افامی
فلکرافی عنوان : کابل ، احمد	(ادبی ، اجتماعی ، تاریخی)	دسه میه ۱۴
قوله لکونه و ع ، من عبدالحی حاکمی	دپستو قولی دصحات له ۱۴ دکی	دماندی هم انگلیسی پوند
دپستو قولی عمومی مدیر او د مطبوعاتو	خجه حیریری	دلو سخیو لوسو لکونه ۱۰ م دیت
دریاست معاوض ته کیری		
۱۰ کال	داسد د پیلچیی ۱۳۱۹ - جولائی - اکت ۱۹۴۰ ع (۵) کبه	



ددی کدی ایکونه

لیکونکی
حاج « حبیب »

۴	تره کی	لیک
۸	« عزیزالرحمن - ها »	ادب نومایده ملی اشد
۱۱	« پیوا »	سعی و عمل موجب صحت
۱۵	« مجلس »	حسی و روحی است
۱۶	« روشن »	سعادت
۱۷	ممدود سعد سلمان	دپستو بدیعی شکی
۱۸	حاجات محمد رحم حاکم	ستامح
۲۰	ترجمه حاجات تره کی	خلور یخی
۲۴	حاجات رشن	عزل
۳۰	« محمد یوسف حاکم آینه »	حصارهای
۳۶	امل محمد حاکم	کار
۳۷	« افتد دحان ورقه مشر »	مسائل دیمات
۴۶	پستو قوله	پستون ادیب
۴۷	»	سر حرود
۴۸	»	دول په پستو کس
۴۹	»	توپ دنده - امار دکان
۵۰	»	پستو دورارت حرب
۱۰	»	دپستو ژبی لیاره
۱۹	»	چهارمین - ال حریده ریری
۲۹	»	دوهر ادای ماسر
۳۵	»	ومهمان عزیز
۴۸	»	تصاویر
		تسرك حصه طاق طفریمان
		الانباغ پنهان
		از مناظر چندل مائی پنهان ۳ قطعه
		یکی از عمارات قشك پنهان
		یکی از مناظر الانباغ پنهان

۷۰ یول	۱	شرح حال مريد جمال الدين - افغان	۱۰
۴۶ یول	۲	منقبات و سنان	۲۰
۴۶ یول	۳	آثار يودايي پاميان	۳۰
۴۶ یول	۴	سپندان فارسي	۴۰
۴۶ یول	۵	فهر السبع	۵۰
۴۶ یول	۶	آثار منقش كوتل خير شاه	۶۰
۴۶ یول	۷	صنعت بافتن (فارسي و عربي)	۷۰
۴۶ یول	۸	تجارب	۸۰
۴۶ یول	۹	مكتوبات عظيم افغانستان	۹۰
۴۶ یول	۱۰	خواطر قهرمان كبير	۱۰۰
۴۶ یول	۱۱	دكچيانو اخلاقي پاك	۱۱۰
۴۶ یول	۱۲	بكرام	۱۲۰
۴۶ یول	۱۳	بكېڅي	۱۳۰
۴۶ یول	۱۴	ديپتوليك پوړو، پكې، امشا	۱۴۰

ادب، نو ما باید صرف ملی باشد

مربوط شماره گذشته

قلم حنا عبدالهی خان «خیبی»

(۲) سبک و اصول تحریر در ادب:

ادب اساساً دو شعبة مهم دارد: شعر، نظم

چون شعر را با احتیاجات عصریه و مدیة حیات

جدید ماسرو کار نیست، و اقتباس علوم و فنون

و ترویج علم و صنعت را ذریعة کتب منشور علمیه

و فیه می توان کرد، نامران مکرمن از نظم به

شعر توجه و دقت زیاد لازم است، و باید در

شعر بیشتر سبکی را آفرید، که عنصر مهم آن

سهولت افاده و استفاده بوده یعنی خالی از هر گونه

اغراق و مشکل تراشی ثناری و قافیه طراری باشد

در انتخاب و ترکیب سبک شعر نگاری مراعات

باید آنرا حساب است.

نگارندگان ما از حال ملت ما باشند که این روح

بی آرایش انشای زبان را به تقلید سبکهای پر تکلف

و پر تصنع و بانهای دیگر آلوده سازند.

ب: در اخذ لغات و محاورات باید ذوق تمام.

اقوام پستون مراعات شود، یعنی باید در پستون

سبک متحدی را آفرید، که تمام اقوام و افراد

پستون ذوقاً آنرا بپذیرند، محاوره و لغات

یکطرف را گرفتن و از دیگران را ماندن، سبک

عبر قابل قبولی آفریدن است.

ح: لغات اجنبی را که به زبان و محاوره

ما آمده، اگر در مقابل آن لغت پستون باشد باید

بالمیده و بدست آورده و واضح و مستقیم

و اگر غرضاً بیاوریم عجلاناً قافیه یافتن

همان لغت در روح مردم

و برای چیزهایی که در لغت

در دست و پستی و پستی

احول و لغات و لغات

در لغت جمع می شود

و سعی کرده و بعد از اجتناب از

تقدیم کنند، و یا مقدار جا و آهسته

آنرا زیر استعمال بگیرند، البته در وضع لغات

الذی چون بعضی بختانه طرز تحریر و تحریر

در صورتی که در بعضی بختانه و اختلافی

در بعضی بختانه و بعضی بختانه و بعضی

در بعضی بختانه و بعضی بختانه و بعضی

در بعضی بختانه و بعضی بختانه و بعضی

در بعضی بختانه و بعضی بختانه و بعضی

در بعضی بختانه و بعضی بختانه و بعضی

در بعضی بختانه و بعضی بختانه و بعضی

نواصول علمی و صبح، و اصول خصوصی و مرایای
 شخصی پستو شدیدا مراعات می شود، و تناسب
 و وجه شبه و غیره راهائی که در پستو و ربانهای
 دیگر برای این کار موجود است مورد توجه
 قرار داده می شود و اتحاد فکر دانشمندان
 پستون درین موضوع از همه اول ضروریست،
 مواد ضروری و اولیه ایحاد سک تحریر منشور
 این بود که تقدیم شد حالا میر و نم به نظم:

نظم

نظم پستو برادراد بو دو پهلودارد: پهلوی
 اول آن عبارت است از موضوع شعر و منظومات
 که ازین حیث باید ادیب حدید تمام لوازم و
 عناصریکه پیش ازین در بحث موضوع نگاشتیم
 مراعات کند یعنی شعر حدید باید حاکی از
 احساسات پر شور و بی آلاش پستون بوده
 و حیات و عواطف پاک و براتحسین و ترسیم کند
 و تمام عناصر طبیعی و اجتماعی در منظومات بو
 جمع باشد، از دیبای پاک و جهان بی آلاش
 (پستو و پستواله) حکایه کند، و آن محیطی
 را که پستوهای عبور با تمام احساسات و عواطف
 شریقه عرو و ملیت و مناعت روح و فکر بلند
 خود دران با استقلال مادی و معنوی حیات
 دارند، بدینا تصویر کند، یعنی حنه تحیل آن
 باید کاملاً پستی و ملی باشد مثلاً حائی که
 یکی از شرای یارس در دیبای تخیل شاعرانه
 عشق و علاقمندی، خود را مابین در جه پست

می سازد که:

شنیده ام که سگاترا قلاده می نندی

چرا نگر دین حافظ می نمی رسی
 بالعکس شاعر پستون قطعاً خود را در دیبای
 عشق یز می نارد، و خودی و عرو و ملی خود را
 دران دیبای سوران و لهیب فروزان براردست
 می دهد، پدراد پستو خوشحال جان حنك فرماید:

مرگ لره ئی واره دد هلی لسكر را علی
 نه لادخوشحال په مرگ لخان روع نه گمی سگ کپی
 بسید، ادیب پستون در عین اینکه تمنای
 قتل ارتیع دلداری سردارد، بار هم عرو و
 مناعت روح و پرا می ماند که پستی و دلت را
 قبول کند نه محبوش گوید:

« تمام عسا کرده لی برای قتل من آمده اند
 توهو و قتل من افتخاری بدست نمی آوری »
 این است معرئه روح ملی پستون که در حنه
 تخیل شاعرانه منظومات ادب حدید احیای
 آن فرص دمت اداست

پهلوی دوم اشعار و منظومات ما و اواران
 و قوافی و بحور و عروض آن است که ازین
 حیث تاکنون ادب پستو از مدت سه و نیم صد
 سال بدیطرف در قالب عروض و اواران عربی
 و پارسی ریخته است، این اواران و عروض
 و قوافی چون باروح ملت تماس کرده و حان
 رنگ ملی را بریر گرفته، نابران اکنون پوره
 حقوق تابعیت را بافته و بر دیک به ملی شمرده می شود
 اما برای اینکه دامنۀ ادب ما وسیع گردد
 و ادب بوقتها در همان قوالب محدوده محصور

نشود، لازم است که ما اوران عروض ملی را بپایم، در پستو بنه‌ایه هر اربعه اوران ترانه‌ها و لدیها و سندرله‌ها و یمکی‌ها و تکی‌ها و غیره و غیره موجود است که اوران آن تماماً شالوده شعر ملی ما در آینده شده می‌تواند. اگر ادباء آرا قید وسط کنند، الله بك علم العروس که صد ها بار از محور حلیل بن‌احمد وسیع باشد بدست خواهد آورد، مطلب این نیست که مادیات عروضی خود را متروک و محور قرار دهیم، بلکه مقصد این است که دامنه ادب خود را در آن حدود محصور نکنیم.

این را هم نا گفته نمی‌گذارم، که الحان و اصوات و نغمه‌های این ناره‌ها و سندرله‌ها و ترانه‌های ملی اساسی برای موسیقی ملی شده می‌تواند، بشرطیکه ما آنرا پیرو راییم در نتیجه ما را اربوع موسیقی محرن و روح کش میره‌اید و دارای موسیقی رنده و پر شور ی خواهیم بود بحث بطول کشید هنور سخنهای گفتمی بسیار است ولی عجا لئاً به بیان لوازم نفیسه ادیب آنرا خاتمه میدهم و می‌پرسم که ادیب بواید که باشد، وجه اوصافی را داشته باشد.

۱- احتوای معارف لازمه و معلومات عصری در ادبیات دنیا، و علم به ادب قدیم مدون و غیر مدون پشتو

۲- دانش به لوازم موضوع ادب، یعنی طبیعت جغرافی؛ و عنصر اجتماعی؛ و عنصر دینی و روحی ملت خود طوریکه پیشتر ذکر رفت

۳- قوه تطبیق و تحلیل و تدقیق در مطالب ندیعه و بواراد، یعنی قوه که مطالب جدید را بروج و عنعنات و عناصر اجتماعی ملت خود وفق و برابری داده بتواند، وجودی خود را باز د ۴- قوه افاده و استفاده؛ یعنی رور قلم، و تلقین ادبی، و قوه آحاد و دافعه

۵- دوق کار و ادب یعنی لزوم ادب روحی به ادب معدی، و عشق و علاقمندی شخصی و قلبی ناپستو و پستو بواله و تعالی در راه این مرام ملی خویش (مطلب از ادب روحی ادبی است که رائیده دوق و احساس و عاطفه و حدیثات بیک اساسی باشد، و ادب معدی آن است که برای بدست آوردن متاع دنیا، و پول میان آید، یعنی محرك آن شهوات و منافع مادی و بدست آوردن پول باشد) رانها را ادب اول رنده میسارد، و ادب دوم که تار بکترین و پست ترین همه شمرده میشود، قطعاً به حیات رمانسی خدمت کرده نمی‌تواند، و پستو امرور ادنائی نگار دارد که به تحریک دوق ملی و احساس پشنتی خود کار کنند، و منافع مادی را فدای متاع روحی نمابند در یجا مقال موجوده خاتمه می‌یابد، ولی هر یکی از مواد و موضوعهای این نگارش، محتاج، شرح و تفصیل ریادبست، که در آینده هر موضوعی را حداکثر نه زیر کاوش و تدقیق خواهیم گرفت، و مقالات مفصلی را در اطراف هر یکی خواهیم نگاشت. محالست بهمین قدر احوال اکتفا رفت

اجتماعیات

سعی و عمل موجب صحت جسمی و روحی است

مجموعه قدیر توکی

تعارض للقاء و علمای روحیات به قانون حیات و حس حیات و رقابت نظریه فوق را تأیید می نمایند
علمای حیات (بیولوگ) ها عقیده دارند که
هر عصبی از انسان و حیوان و حتی نباتات برای
اجرای وظیفه معینی خلق شده که اگر آن وظیفه
از بین برود و انسان و حیوان مدکور دیگر
احتیاجی با اجرای آن وظیفه نداشته باشد همان
عصوم بالمره صعیف شده اریس می رود
این مطالعه شان میدهد که هر عصب و وظیفه
معینی دارد و تا وقتی آن عصب در کار و حرکت
است قوی و تندرست و وقتی آن وظیفه می افتد
رو به ضعف رفته حشک میشود و فاسد میگردد
هم چنان است تمام اعصاب و عضلات و دماغ و سایر
اجزای وجود انسانی و روی هر رفته خود انسان
و در همین مورد است که مسیو فوریه اعضا کادمی
طب فراسه میگوید :
« برای محافظه نمودن صحت و قوت اعضای
بدن باید حرکت کرد و اعضاییکه بی حرکت میمانند

در اینکه آیا انسان طبعاً متمایل به سعی و عمل
است و یا میلان او بطرف استراحت بیشتر میباشد ؟
اینك موضوع مقاله ما همین است و در طی سطور
دیل همین سوال را جواب خواهیم داد :
نهیة جواب باین سوال انسان را به مطالعه
کتاب حکمت قدیم و فلسفه حدید و علم الحیات
(بیولوژی) محتاج مسارد و تا وقتی انسان محرم
با آن علوم باشد چون در نگاه اول انسان را
متمایل به استراحت میباشد تصور خواهد کرد
که سعی و عمل برای انسان راحت و تکلیف
و استراحت میلان اصلی و حقیقی طبیعی او
خواهد بود

اولاً : حکمت قدیم میگوید : « حرکت در
طبیعت اصل و سکوت و سکون مستحیل است »
مطابق این قانون هر جزئی از طبیعت که
انسان هم در آن رمره میباشد دائماً در حرکت
است والا دستخوش فساد شده از بین می رود .
فلاسفه مادی جدید به نظریه معروف

رو به خرابی رفته متدرجاً مفلوح میگردد ،
اگر انسان سوی اوصاف و حرکات طفل بسیار
خوردی دقیق شود درك میکند که اسان حتی
ار آوان اولیه ولادت این احتیاج طبیعی خود را
اطهار مینماید مثلاً همینکه ارقنداق برپا آورده
می شود لایق قطع دست و پامیرد و نشان میدهد
که ارسته بودن در قنداق به تنگ آمده است
این احتیاج در طیور و حشرات و حیوان
و حتی نباتات هم دیده می شود مثلاً همینکه صبح

می شود و نخستین اشعه طلوع قلل شامحه حال
را رنگ خنثی میدهد مرعکان ار شاحه شاحه
وارد رحتی به درحتی پروار نموده خود را برای
حیات آینده و حیائاً همان روز آماده میکند
گو با حرکت و نالنتیحه سعی و عمل برای
حفظ قوای جسمی و اعصاب و عضلات و جلوگیری

از انحطاط و اضمحلال آن ها واجب و ضروریست
اگر میگویند سپورت جسم را قوی و اسان را
برای مبارزه با حیات حاصر مسارد علت آن
این است که در سپورت اعصاب و عضلات اسان
بکار افتاده مصارف هوا درشش و سایر اعصاب
داخلی زیاد می شود و جسم قوه و نشاط می بخشد

مساعی فکری و عقلی هم مثل مساعی جسمی
و بدنی انسان برای حفظ موازنه و جلوگیری از
انحطاط ملکات عقلیه و مراکز عالیة روحی
ضرور است زیرا روحیکه بکار نیفتد و بر حسب
میلان طبیعی در اطراف معقولات و سایر موضوعات

و مسائلیکه مستلزم تفکر و تعمق میباشد بکاروا
داشته شود متدرجاً رو به ضعف و فساد گذاشته
تمام مسائل خود را اردست میدهد گو یا مساعی
عقلیه و فکریه هم مثل مساعی جسمیه و بدیهه لازم
و ضروری و يك احتیاج مهم طبیعی است و بهمان
اندازه که مساعی جسمیه برای حفظ صحت
و نشاط جسم مهم و ضروریست هم چنان مساعی
عقلیه و فکریه هم جهت نشو و نما ی ملکات عقلیه
واجب و لازم میباشد ریرا :

در کتب علم النفس و تربیه وقتی بوقت به
بحث در اطراف (دکا) میرسد تمام علمای بدون
استثنا میگویند که : « دکا قابل تربیه است
و باید بدریعه ممارسه و اصول بطاریات های
مخصوصه هر کداسی ار عناصر دکا ، دکارا
وسعت داد »

وقتی اسان دقیق می شود می بیند که همان
ممارسه و تمام آن اصول های نظارتیکه در تربیه
دکا و عناصر آن بکار میرد همه و همه عبارت
ار (بکار انداختن فکر) میباشد تا باین صورت
وسعتی در دکا بوجود آید

همان طوریکه يك وجود و روشی روز بروز
قوی می شود بهمان اندازه شخصیکه دائماً از
فکر خود کار گرفته و آن را در معصلات امور
سرگردان میکند باید مطمئن باشد که روح او
روز بروز قوی می شود و اخیراً بجائی خواهد
رسید که معصلات و پیچیده گی های حیات که

در نظر سائرین از عقده های لا ینحل است در
پیشگاه اواز دقائق عادیة تعمر شمرده خواهد شد
شیخ الرئیس ، باعث افتحار محافل علمی این
دیار (اس سینای بلخی) خود اعتراف میکرد
که اکثری از عقده های مشاعل و کربیه و فلسفیة
او در اندای حوالب حل میشد ، البته ما این
ادعای شیخ را بحر به و وردگی رناده
او بدیگر چیری حمل کرده نمی توانیم

هم چنین است احوال تمام علما و فضلا و حکما
و ارباب علم و فن مثلاً وقتی اسان مهرست
مؤلفات و مترجمات اشخاص بزرگ را مطالعه
میکند متحیر میگردد که اینها بطور و بجه
صورت در آن مدت قلیلة حیات به تحریر و
ترجمه چنین کتب صحیم و متعدد موفق شده اند
علت اینهم بحر همان وردگی ده و بالتبیحه
وسعت دکای ایشان بدیگر چیری بوده است

متأسفانه این فکر مسلم و این ناموس لایتبر
طبیعی که عبارت از (احتیاج طبیعی اسان به
فعل و حرکت) میباشد در برد بعضی ها بر عکس
فهمیده می شود یعنی ایشان کاهلی ها و تبلی های
را که حاکم مشاعر و حرکات اسان های امروزه
است اساس اتحاد نموده استدلال میکنند که
اسان مائل به استراحت است و اگر مجبور باشد
هیچگاه حرکت ننموده مثلت های سلطان محمود
شاید از همسایه خود خواهنش کند که
« بجای منهم برای خدا بگو . »

این ادعای ناشی از تسلی است بلی اگر بعضی
از اسانهای امروزه مائل اند از صبح تا شام وار
شام تا صبح به هیچکاری بیرون نروند
و بخواهند علت و منشأ آن به این است که استراحت
طلبی در حلت اسان متمکن میباشد بلکه این
گروه امیال مولود احتیاط اخلاق و فقدان
فصائلی است که متأسفانه در رمره از معان های
سوء تمدن و یا معاره دیگر در تحت تأثیر اخلاق
مادی تمدن حاضر بهمارسیده

اگر اسانها مخصوصاً افراد جمعیت های
که تاکنون بدبختانه نور معارف در تاریک ترین
روابای آن جماعات و گوشه های دماغ افراد
آن پوره تناید به این اصل که عطالت و کاهلی
عادت مکتسسه سحیه و سعی و عمل احتیاج طبیعی
و در نتیجه سب تقویة جسم و روح اسان میباشد
بی سرمد یقین دارم که روحاً و جسماً قوی
و بیرومند شده اهرر گونه تکالیف حیاتی با کمال
موفقیت بدر شده میتوانند

در عوام صرب المثل است که میگویند :
« مردیکار بالاغر شوه یا بیمار » این گفته
که نتیجه تحریر قرن های بشمار است بی تأثیر
بوده مطابق مطالعاتی که در بالا نمودیم مصداق
دارد زیرا :

من خود تحریر دارم که : در اوقات یکاری
مخصوصاً رورهای جمعه که کار نکردم ام بک
بوع کساتی در خود احساس نموده ام و نیز اگر

مدنی بر حسب معتاد در اطراف مسائل علمی
(حسب طاقت و توان خود) مشغول فکر شد ام
بعدادار مدنی يك هوای لاقیدی و سیلابی گری
در روح خود احساس نموده ام .

در ذیل تمام این همه مطالعات طویل نمیتوان
بجوانان و اولاد معارف که چشم امید آینده ما
اند نص العینی تقدیم کرد

شما روحاً و جسماً مشغول سعی و عمل باشید
و هیچگاه روادار شوید جسمتان عاقل و بیکار
و روحتان تابع اسایقات طبیعیه شده از تفکر
مستقیم نار ماند یا غلط و بدون اصول و انتظام
تفکر نماید والا نه ممکن بلکه ضرور است
تا حدی ناخواسته روحاً و جسماً غلیل شوید
من یقین دارم که منبع تمام مفاسد و شرور جسمی
و روحی بیکاری است زیرا شخص بیکار

یا دوچار مرض جسمی و یا روحی میگردد و یا
به اعمال سیئه که در برد قانون و عدالت مستوجز
مواحد و جبراً است میپردازد (۱)

اگر میخواهید جسماً قوی باشید نه ورز نش
های بدنی مشغول شوید و اگر میل دارید روحتان
قوی باشد در اطراف هر کدای از ملکات روحیه
و عقلیه ممارسه کنید مثلاً اگر حافظهتان خوب
بست بدقت و علاقه مدنی تمام خاطره های را
که حفظ آن مطلوب میباشد نه حافظه سپارید و
حافظهتان متدرجاً مستعد قبول این خاطره ها
میکردد گویا هر قدر ممارسه و تمرین اعمال
جسمی و مشاغل روحی زیاد و پیهم اجرا شود
جسم و روح بهمان اندازه قوی میشود زیرا
که کار و حرکت با موس طبیعی و احتیاج ارثی
هر جنبه دودی روح است



(۱) اگر میل دارید درین زمینه بحث مفصلی را مطالعه فرمائید لطفاً به کتاب تفصیل مؤلفه نگارنده مراجعه
فرمائید زیرا دو قسمت مضائل اجتماعیه این موضوع را مفصلاً مورد بحث قرار داده و از اقوال فلاسفه و حکما
استشهاد نموده ام (ترمه کی)

سعادت

په قلم د حبيب غنير الرحمن خان عهوديسو ټولنه

د يو مقام د بدبختۍ او بېك بختۍ په حصو ص کس
د علم الاجتماع د علماؤ د نظرياتو معاد او خلاصه
داده چه دهر قام د افرادو بهر وړو نو کس چه
د خود فرضي او بیکاري حس پيدا شویدی نو هغوی
د دی حس او خیال په اثر کس همیشه در مایې
او د زمایې د خلقونه کیل او شکایتونه شروع کړیدی
او په رږه کس ئې هم دا ارمان وی چه د دنیا
گټی دی بی تکلیفه اوی لاس او پيسو خورولونه
لکه د حنت میوی ورته همیشه پخپله راځی او
دی ته نه گوری چه د دنیا ټول کارونه په اساسو
پوری اړه لری اوی دریار او تکلیف نه د دنیا
هیڅ کار نکیزی او دا امکان نه لری چه
انسان دی په دنیا کس د مرصو نو او بورو حیاتی
تکالیفو نه بالکل خلاص وی او تل تر تله دی
په صورت خوړ او په گیده موروی بی کبه او
بیکاره بی تکلیفه او بی زحمته نه علمه اوی
د کم بولیاقت نه د حراو خاوند او خوشحاله
او بیغمه وی .

ددلت او خواری کړ بکته لویږی او دهر قوم
لار شو ویکي پخپلو مظلومو او مشورو مصامیسو
کس د دعه خلقو دابی اساسو خواهشات خپل
قام ته د دی دباره بیابوی چه هغوی دی قسم
افکارو ته بهر وړه او دماغ کس لځای وریکړی
د بېک بخت او مسعود قام پسو لار شو ویکي
د خپل قام غور ووتنه دا حیره رسوی چه که خوک
داسان په ژوندون بلکه د اکثر وکائیناتو په
وجود چه قدر ته غور او فکر و کړی نو هغه ته
نه دا خبره ثابته شی چه په دنیا کس هر شی صد
او نقیص لری چه دهغه شی د پیژندلو سب وی
او فایده ئی ښکاره کړی که په دنیا کس تل
تیه تیاره او یا همیشه رها وای نو فواید نه ئی
د عسی نه و ظاهر ، نو مرص د صحت او شته
والی دشته والی حقیقت ښکاره کوی یعنی راحت
او رحمت ، عم او خوشحالی ، سره تړلی دی او
د دنیا تیاره او رها پله پسی را تلو ټکی دی ،
نو د وی د خپلو صحیحو او سمو نظریاتو په

داسپیړه بطریه او مهلك خیال چه په کوم
قام کس تعمیم پیدا کړی هغه قام په ډیره لږه
موده کس د شرف او عزت د لوړو مدار جوړه

سیوری کس خپل قام د سعادت په لار روان
کړی خپل خیر او شرف ورنیولې او دا خبره ئی
د دی په زړه کس کینولی ده چه داسان

ژوندون د حوادثو او محاهداتو محور اود کمال
 انسان دا وطیمه ده چه د چللو مشراو او عم
 خور و د حکیمه نه نظر ناتو او متیمو اساسو نو
 په سیوری او د اجتماعی ژوندون نه اثر کس
 د وطن دودانی د پاره ریار وناسی او طبیی حره
 پوه شی چه خموسر مهر نامه حدای خموسر داساش
 اسباب او احتیاجات ټول تکمیل کړی او
 دغه اسباب انسان د عقل او علم او محاهدی نه
 اثر نه ډیر سه شان سره لاس ته را وستلی شی

او حیل مادی او ادبی ترقیات او روحی او
 جسمانی سعادت ورنمادی خا صلو ی ، لیکې دا
 سعادت لکه د خوراک او نورو عدا گانو پشان
 دی چه هر حوک وړ نه دجایی هاسمی او اشتها
 او استعداد سره برابره استفاده کولی شی او هم
 نه دغه مقدار دحیل استعداد مطابق لځان سعید
 او شک وحت بولی او ورنمادی خوشحالی کوی
 او هم دا سعادت دی چه انسان نه ئی ژوندون
 خور کړی او د محاهدی میدان ته ئی را استلی دی

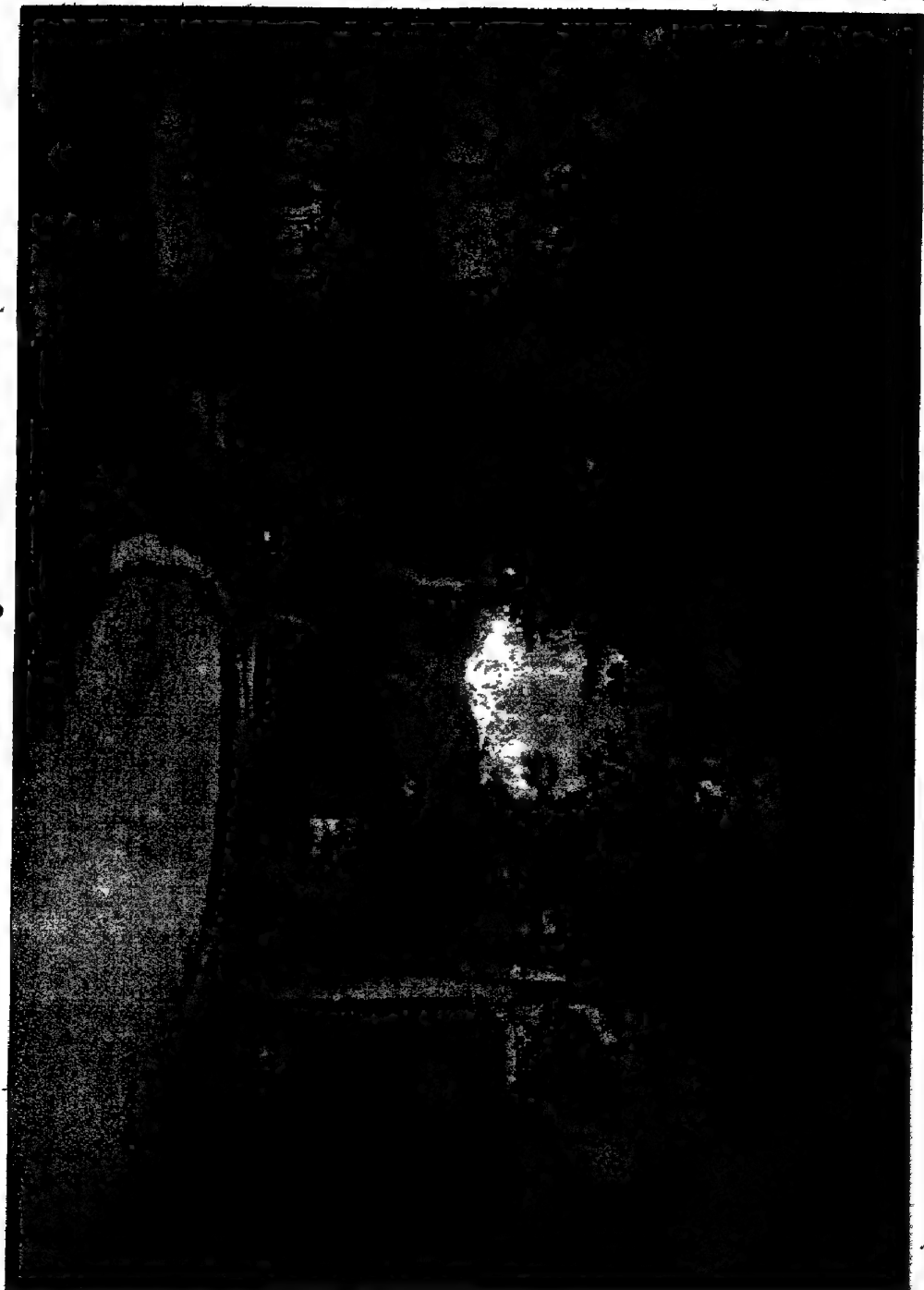
رده کړه علم او فن

ای اهل اعمان د وطن رده کړه علم او فن
 کړه کوسس هر کړی د خدمت وحت دا کړی
 اوسی سره یو وجود ، عواری د وطن بهبود
 ظاهر شاه خان مو حیل ، حدای دی وساتنی تل

که عواری چه سین چمن ټوله دامان د وطن
 د لټی نه لځان زغوره ، ای بی سوادان د وطن
 اتفاق کړی سره یوشی لځامن د اعمان د وطن
 « ساد من » در ته دعا کړی ای نکمپان د وطن

(بناد من)

سر ك حنة طاق طمر صمان





د پښتو بدیعی شیکنی

په قلم د حیات عبدالرؤف خان ایښودلی

ر مورو حوره ژبه (ستو) د هر راز علمي سگنو میرمن ده، کڅه هم پخوا د حورا د پروطوفانو سره مخامخ شوی او حکمدلی ده، مگر سر سره د رڼه یی لاهه حلی علمي مریایوی به دی نایللی اود هر طوفان به وخت کس یی د لوړو غرو به لمو او سپیڅلو سترو به رڼه و کس لځان ساتلی او حودی کړی دی

لکه پوری ژبی حه له بدیعی ملاعت حه د کی اوسنی استعاری تشبیهات لری چه د لفظ تحسین او د معنی خو بد نه ریبا تیری ر مورو مور بی ر به هم له دی نعمته بی برحی به ده، که ترورو لوړه بوی کمه حونه بلله کیری

نو مورو لاندی یوحو لنډ لید مثالونه لیکو:

تقابل تضاد

د تقابل قسمونه د (مطلق علم) حلا حلا راوړی دی، مگر ر مورو مقصد دغه پورته قسم دی چه د بدیع له څانگو او د طاق له ډوله بلل کیری

عبدالقادر خان خټک وائی نه:

چه ئی تللم په خندا خندا دیدن ته اوس یی د رومم پټرا ژړا مرار ته

دلته د خندا او ژړا تقابل راغلی، ټوسکاره ده چه په یوه آن کښ له یوه جهت په یوه سړی کښ د لږه صفتونه نه یوځای کیری، او داسی کېدای شی چه نه خنداوی نه ژړا.

تجنيس

د تجنيس بيان په چل علم کس معصل ليکن شوی دی موری محلاً به پستو کس خوشاله راوړو
پوره يا تام تجنيس:-

سل رحمه که و حوری تری نه بو خاڅکی پری نوری
هسی ر لگه و چه د صورت کا مینه ، و مینه
حوب نه ئی بدل په بیداری حو سبی په و بر شی
هر چه بی نه رره کس د د لرو مینه و مینه
« عبدالقادر حان »

په امری بیت کس و سه نه معنی د ویواو په دوهم بیت کس به معنی د لیدلو را علی ده دا تجنيس
مفرد هم بولی

نada :- چامه را که په پالتنگ دا هسی کبلی که می نه وی نه اړل به قسمت کسلی
« خوشحال خان »

بیمگری يا ناقص تجنيس :-
چه رستنې سیده صاف نه وی حمیده
بولی بولی عا قلاں دا هسی بول
« حمید مانا »

داځکه ناقص بلل کیری چه حرکتونه یی سل بل دی .

مکرر تجنيس

بنا علی ادیب پیر محمد وائی :-

وی در لغو چه می ترشو تر مشام شام و بلبل نه می درره ردی گل اندام دام
هر ساقی چه بو قدح د میو را کری دك له وینومی درره کری سرا بجام جام
د پرمی وصل ته رحمت د هجرو کیس هنور شی د غمو بوا احتشام تام
پخندا نه سور کس لقمه یا خم دا مسیح که می لرو اخلی پد شنام مام

له د بیداره یی محروم « پیر محمد » مته
هغه ورځ چه د لرو ناگنا دا انعام عام

درد العجز علی الصبر صفت

داصنعت به نورو تر نو کس هم شته ر مور ساعلی ادیب خوشحال خان داصنعت په خو را پوره

ډول به یو، عزل کس بیلې دی چه حویته یی مور لاندی لیکو :-

سایسته به دی بلا دی - اشائي ده تله عمه	اشائي ده له عمه - ره ناری و هم عالمه
ره ناری و هم عالمه - عشق یویم دی به موحونه	عشق یویم دی په موحونه - الحدر له هسی یمه
الحدر له هسی یمه - چه عالم پکس فسادی	چه عالم نکس فنادی - دادر باب روع دی له دمه
دادر باب روع دی له دمه - چه ساحل یی لیده شی	چه ساحل یی لیده شی - ډر عرقاب دی تر قلمه

پر دعه قیاس د عرلی تر نامه نوری

تسپهات

تشیه د طر فسو په اعتبار در خو ډوله راځي -

۱:- تشیه دمرد نه دمرد سره -

دور به عور کس د مهر و پوهی رب کا
اکه تر سی به سچار کس ستاره
(خان)

۲:- تشیه دمرک دمرک سره :-

سره لمان دی نه حمدا کس هسی رب کا
آله گل چه په گلزار کس و عور نری
(عبدالعظیم)

په پورته بت کس سره لمان او دحمدا تر کمنی حال مشه او دگل د عورید و تر کیس حال
مشه به دی .

۳:- تشیه د متعدد په متعدد سره دمروق له قسمه

خوله غنچه سترگی تر کس رلی سسل دی
خط ریحان دی چه گلدار پلاس را کسوت
مقصد له پورته تشیه حقه دادی چه په بوه بیت کس خو مشه او خو مشه به په نریت سره
پاورل شی :-

(خان)

۲ :- نشه دمفرد دمتعدد سره :-

مح که دی گانش دی یا حراع یا دی سوز گل
 ره جو جوهری نایش طوطی یا می پرست هم
 ره ب سدی نور ایم یا پشتک یا بلبل
 لب که دی یا فوت دی یا سگری دی یا مال
 (بیر محمد)

۳ :- تشنه کمایه :-

سپیی مرغاری د گلاب در گل بهری
 زو عرزه می عو حیری چه اور بیری له بر گه
 په دی ست کس مرغاری کمایه له اوسکو خچه ، او د گلاب گل کما به دی له میچه حجه
 اور بکس کما به دی سترگو حجه - یعنی سپیی اوسکی چه سترگو حجه اور بیری د تشنه متا لونه
 ډیر دی نو مور دلته به نور ته متا او اکتف و کړه خکه چه مضمون ډیر او ردشی هغه نور
 به بیا کورو

لندی

فلک ساری را سره وکړه
 فلک ستا به ناچه کی
 ولی به خیر خیر را نه گوری
 دچپل بکار په میكد کی
 دقمان توله مری دندی
 چه عسریه عمر ئی داشماره وروسته
 چه به شه می جیل حاان عرس قملوبه
 اکه چه سن دی پرماخوار میبه راخیه
 لاس می پلاس حوله می پر حوله شپه تیرومه
 عا شقان بیا پیالی پلاس کی گورخو به
 ' بیوا '



ادبیات

ستامخ

ساعلی ادب محصل و دهاری

صد چه راه تلی متلا کرم ستاد مخ
 دیر تمک سوم حدای دپار د تل له لاسه دعمار
 له بوره کارو نار ه ئې ایستلی بیه زودو
 دسه حال درره حه می سانه له هره حا
 کهسل خلله ئې پت کړی په پرد کس دحیا
 لالردی چه په سب کس دسایست لکه بلبل

دپوه غونډی که کسې توره شپه می کړی دها

«محصل» لکه پتې لخوا نه فدا کړم ستاد مخ

خلو رنجی

وطن حق لری پرتا دلور حد مت
 که ته وایې نوردی وکړی رمائی خه
 په تر لې ملا ئې کړم په صداقت
 نردی دل په دایا شته خیانت !

* * *

ستایه دیر دولت چه شی دحوار قوت
 چه نه سپورن کړې هر چانه دی میوه
 خو ک ئې خه کړی که دی تحت دی که نابوت
 حدای ژر ساسه له بیحه تا بر توت

* * *

خدای چه لوی کړې هم ئې در کړ لوی عرت شپه او ورځ و هه په کار کس د ملت
په دې پوه شه هر څوک گڼی تر ستا بې وخته خوب ، وېل تر خنایت

* * *

په یوه زړه ووېلرو نه پست بر پست ته نن بل کوهی ته اچوی نه لعست
سه تې و حوره دس وار کي د حمل و رور بیا نه وگو ری ددی شولای رور ست

* * *

درست بستون په ملارمکه بوسه گڼه یو مورگ یوه مووینه یو مو هډه
یو پرېل چه سره کاسد و سر لو ئی ته د څوک بې چه مانه گڼی حمل بد

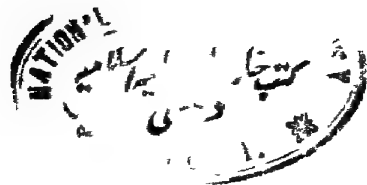
غزل

له شاه حجه د حباب صدیق الله د رسن ،

په کحلو که دی توری چشمان نه وی بوقا تل به دی هیتخلکه مژگان نه وی
که دی نه وی دلیدی په دوله ورځی لهما زړه نه دی د عشو سان نه وی
که خوشحال او حرم نه وی ستایه عم کس دیر هر بیه دود نه ره بو حیدان نه وی
که ئی نه وی چری ستا راهی لدلی بوجوشویه او تک تور نه ریحان نه وی
که رپروت د عشق په او رکس حری نه وی دسید په حیر نه ره نه بهمان نه وی
که دی رحم دستم نه انداره وی په سروستر گو بهره تل به گریان نه وی
ما نه هله ستا نه نه غوستی وصال که حاری حرته دا دود په جهان نه وی
که له سره تیریدل پکسر رواج وی بو وصال د محبوب بو نه گران نه وی

که ئی ستا سترگی حماری وی لیدلی

د "رشتن" په زړه نه پاتی ارمان نه وی



متنجات هیبه

حصار نای

این قصیده را مسعود سعد سلمان که از شعرای بزرگ زبان فارسی است در زندان نای که بر قلعه شامح کوهی واقع بود سروده و از شهرکارهای ادبیات فارسی میباشد

نالم ردل چونای من اندر حصار نای	پستی گرفت همت من رین بلند حای
آرد هوای نای مرا ناله های رار	حز ناله های رار چه آرد هوای نای
گردون بدر دوربح مرا کشته بوداگر	پیوند عمر من شدی نظم حان فرای
نه نه رخص نای بیفرو د خاه من	داند حهاں که مادر ملک است حص نای
من چون ملوک سر رفلک برگداشته	ری ره ره برده است همه بر پاده پای
از دیده گاه باشم درهای قیمتی	در طبع که حرامم در باغ دلکشای
نظمی نکا من اندر چون ناده لطیف	حطی بدستم اندر چون رلف دار نای
ای بر زمانه راست نگشته مگوی کثر	وی پخته نشده محرد حام کم در آی
امروزیست گمت مرا همت بلند	رنگار عم گرفت مرا طبع عم زدای
از ریح دل تمام ببارم بهاد پی	ور درد دل بلند بیارم کشید وای
گویم صبور کردم بر حای بیست دل	گویم بر رسم باشم هموار نیست رای
عونم بگرد همت دور فلک بگار	سودم نداشت گردش حام حهاں نمای
برین سخن به بست به سد بلی سخن	چون یک سخن بیوش باشد سخن سرای
کاری فرست ردلو خادم بلاو عم	از ریح آب داده از تنع سر ک رای
چون پشت بینم از همه مرغان درین حصار	ممکن بود که تنایه کند بر سرم همای
گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف	کیتی چه خواهد از من در هانده گدای
گر شیر شرزه نیستی ای فصل کم شکر	ور مار گزیده نیستی ای فصل کم گزای
ای بخت او نه کوه شدی ساعتی برو	وی دولت او نه باد شدی لحظه پیرای

ای نین جزع مکن که مجازیت این جهان
 گر عز و ملک خواهی اندر جهان مدار
 ای بنی هنر زمانه مرا پاک در بورد
 ای روز گار هر شب و هر روز از حسد
 در آتش شکیم چون گل و رو چکان
 از بهر رحم گاه حوسم و رو گدار
 ای از دهای چرخ دلم تیر تر بحور
 ای دیده سعادت تازی تنو و مس

وی دل عمین مشو که سنجیست این سرای
 جر صر و حر قناعت دستور و رهنمای
 وی کور دل سپهر مرا یک پر گرای
 وه چه رخنم کن وده در رعم کثای
 بر سنگ امتحانم چوون در یارهای
 و ر بهر حس گاه حومارم همی فسای
 وی آسای چرخ تم تسک ترسای
 وی مادر امید سترون شوو مرای

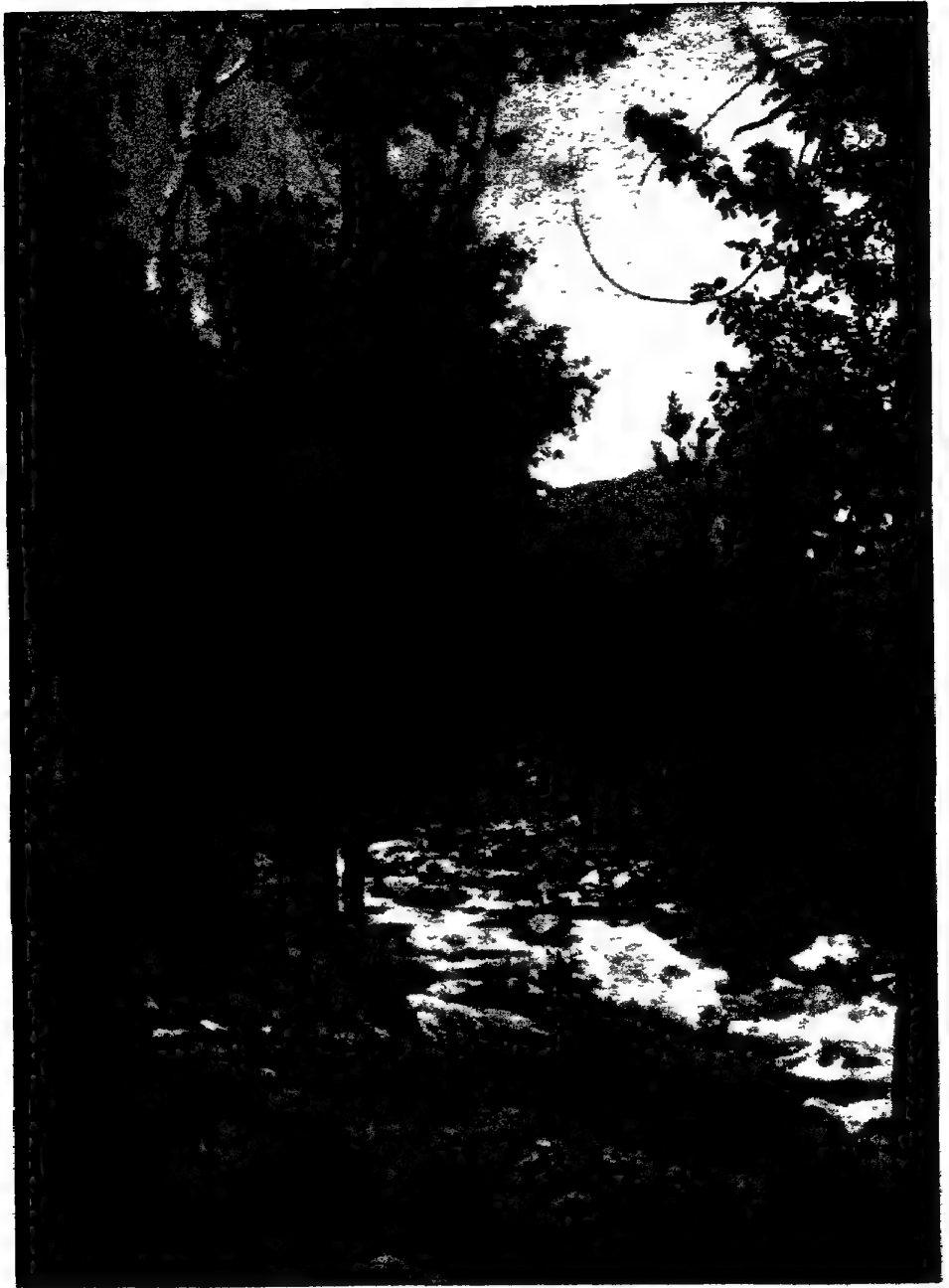
مسعود سعد دشمن فصل است روز گار

این روز گار شیفته را فصل کم نمای

کار

کار نکن در وطن تا که شوی نامدار
 کوشش تحصیل علم از بی حط و طم
 چشم وطن در شماست بهر ترقی خود
 علم بیا مور علم تا که شوی بهره ور
 صنعت و حرمت نکن پیشه خود دایسر

خدمت ملت نکن تا شوی کامگار
 آدم عالم بود همچو در شا هوار
 جهد و توجه کنید جمد کشد انتظار
 بیرق دین را بگیر در کم خود استوار
 ترك ما کاهلی تا شوی چوار و رار
 «ار طبع آقای محمد رحیم خان»



بالا باغ بستان

مسائل بدیعیات

ترجمه: م. م. قنبر «تره کی»

اثر: پروفیسور دکتور صیال الدین قنبری

بدیعی فلسفہ صنعت اجتماعیات بدیعی انتقاد صنعت تاریخ صنعت علم صنعت وامثال ایسا عبارت ادارت عہدہ ہائیکہ حربا ہای بدیعی را برای ہود بہ ماہیت آن تحلیل مینماید و برای اینکه یک علم کامل و طرف اعتمادی ہو خود آید حوا دث مبنی بر حال را در تحت تمام شرایط اجتماعی و طبیعی مذکور مورد تحقیق قرار میدہند (۱)

این شعب علمی فوق اگرچہ در مورد اصول تحقیقات از ہمدیگر فرق دارند چون ہمہ آن بہ سلسلہ تحلیل اہمیت مادی و برابری قائل میشوند لہذا میتوان گفت کہ دارای سحیہ شبیہ ہم دیگر دوا لعکس علمای بدیعی تصوف میگویند کہ یک حادثہ بدیعی کہ عارت است از آثار صنعتی یا خود صنعت کار و گاہی ہم حالت روحہ تماشا گر صحنہ یا سامع اشعار و موسیقی و غیرہ اگر تحت تحلیل گرفته شود همان خاصہ و کہیتی را کہ دارد از دست میدہد

تحلیل و ترکیب حوادث بدیعی

بدیعیون علمی میگویند کہ یک اثر صنعتی وقتی بحول تشخیص داده میشود کہ تابع بہ عملیہ تحلیل و ترکیب گردد زیرا عقیقہ علمای عجنا کہ

اصول و موضوع بدیعیات: برای اینکه مطالعات بدیعی خود را کامل کنیم محوریم بہ مسائل ذیل ہم متوجہ شویم:-

اول: چیرکہ از حلقہ مسائل مذکور در فکر ما حظور نماید اول و موضوع بدیعیات است عقیدہ بعضی ما میتوان ہو موضوع بدیعیات را در داخل حلقوط معنی محدود کرد زیرا عقیقہ مبنی بر حال دارای ماہیت تصوفی است در حالیکہ یک موضوع را وقتی میتوان معین و مشخص گفت کہ مہووم عام و قابول را قبول نماید اما در ہو موضوع بدیعیات نمیتوان مہووم علم و قابول را در میان آورد زیرا بدیعیات (داستن) نمیخواہد (رستن) کار دارد چنانچہ تلقیات و معتقدات بدیعی کہ در اشعار تصوفی دیدہ میشود از ہمیں نوع میباشد

عقیدہ بعضی از علمای دیگر بدیعی بدیعیات دارای موضوع و اصول است زیرا این علماء عقیقہ دارند کہ در اطراف حال میتوان طوری در داخل اصول مشخص بحث کرد کہ مورد قبول بر صنعت کار و مطابق ہو صنعت باشد، این عقیقہ را علمای علم الہیں اجتماع و منقذین صنعت ہمہ قبول کردہ اند چہ امروز علومی از قبیل روحیات

(۱) شرط ترین شکر این عقیقہ را میتوان در افکار تنی کہ از معروف ترین متدین و مورخین فراگشہ میباشد دریافت کرد و براتی قانونی را کہ (عوامل ثلاثہ) نام مگذازد عبارت از سه عصر مہم مانند: (طبیعت، زاد و مان میباشد و میگویند کہ آثار صنعتی و ادبای صنایع مثل مہانات محصول محیط طبعی و اجتماعی خود میباشد و این طرز تفکر تنها یک حنہ از حققت را در بر میگیرد و جنبہ های دیگر مذکور را اہمال میکند.

عمل هضم اعضای انسانی و حیوانی و فزونی
سیارامیتواند تحلیل نماید و به این صورت اسان
به حوادث هضم و صیاء مسلط میگردد تا آنها را
مرطوری که خواسته باشد اداره نماید همچنان
قتیکه در اطراف مسائل بدیعی محاکمه و استدلال
تحقیق و تحلیل بعمل آید هیچ وقت مثلیکه
برفرداران بدیعیات تصوفی عقیده دارند هیچان
بدیعی محو شده و از بین میرود پس باینصورت
انائی و فهم بصورت پیدایش بدیعیات سب
در یافت را های ترقی آن مگر در یعنی اگر
در اثر عوامل متذکره فوق بما معلوم شد که
حوادث بدیعی بطور بوجود میاید در آنوقت
ما میتوانیم را های ترقی و تکامل آنرا
در یافت کنیم ازین حقه در مسائل بدیعیات
و لا تعین موضوع آن و بعد کشف اصول و قوانین
بدکور بسیار مهم است موضوع بدیعیات از نقطه
طرغندی و افکار شخصی افراد و یا از حسه
فاقی و عالم شمولى عبارت از هیئت مجموعه حوادث
بدیعی میباشد اما اصول و قانون بدیعیات عبارت
ست از استعداد هائیکه از مباحث مختلفه روحیات
اجتماعیات حاصل شده و برای نمودن حوادث
بدیعی بکار برده میشود

مباحث بدیعیات :

اصول و موضوع بدیعیات بمانشان میدهد که
بدیعیات دارای چه گونه مواد و مسائلی است
و قسماً که بخواهیم بدستیاری اصول و موضوع آن
و اداسانه بدیعیات را در بایم مشغول به استعانت

از علوم دیل میگردیم .

۱- تاریخ بدیعی Hisioire

Esthétique این شعبه علمی حیات بدیعی
اسانها را بدریعه و سائط مختلفه در صحائف
تاریخ تحقیق نموده حوادث آنرا مرتباً تدوین
و نه این وسیله برای تحقیق علمی در زمینه
بدیعیات را مرانار مکنند

تمام آثار بدیعی که سبب اطمینان دوق بدیعی
اسان میشود (ادیات هم داخل آنهاست) در همد
قسمت مورد تدقیق قرار داده میشود

۲- روحیات بدیعی Psychologie

Esihétique البته فهمیدن جنبه روحی
و شعوری فعالیت بدیعی اسان در ضمن تحقیق
و تصیف حوادث بدیعی دو مین مشغله عالم
بدیعیات میباشد و مخصوصاً در تحلیل احتراض
و محیله صنعت کار و در تشریح احساسات بدیعی
باید از معلومات عدی علم النفس استعانت کرد .

۳- اجتماعیات بدیعی Sociuoioigie

Esthétique در انائیکه يك عالم
بدیعیات در تحقیقات علمی خود از اصول
مروحه علم الروح کار میگردد دائماً محتاج
باصول آفاقی میگردد در همین وقت است
که او مجبور میشود از طریق تحقیقات علمی
دستگاههای مختلفه علم اجتماع استعانت نماید
و مخصوصاً عالم بدیعیات باید علل و اسباب تکنون
و تکسامل و عقیمی و زوال حوادث بدیعی را
بدستیاری همین اصول مشخص کنند .

۴ - فلسفه بدیعی Philosophie

Esthétique ناید بعد از تحقیق حقایق و حریات بدیعی به نظریه و فرصه خود عالم بدیعیات هم اعتنا نمود و مخصوصه باشد از اهمیت این اصل در تحقیق بدیعیات ملی انکار کرد زیرا عالم بدیعیاتی که در زمینه بدیعیات ملی خود تحقیق میکند افکار و عقائد شخصی خود او هم دارای اهمیت زیادی میباشد بشرطیکه افکار و نظریات فلسفی او مستند به حوادث و وقایع بدیعی مملکتش باشد در بدیعیات هم مانند علوم دیگر معنوی ناید معتقد شد که بعد از تحقیق حدود علمی نایست فلسفه را دخل داد

آیا بدیعیات میتواند علم شود؟

درین بحث به این مسئله که آیا بدیعیات میتواند علم شود یا خیر، مورد بحث و مطالعه قرار داد، میشود چه همان طوریکه در روحیات و مصیق مدح و تنبیح که هر شعبه از معرفت بشری اینک به شکل علمی در آید مانند دارای شرائط دلی باشد

الف: دارای حوادثی باشد که مشاهده آن حوادث امکان داشته باشد و موضوعات علمی علوم دیگر ممتاز و مستقل باشد.

ب: حوادث مختلفه مذکور را از یک دیگر تفریق تواند.

ج: به تحقیق و ابصاحات بی طرفانه مساعد باشد. شرائط ثلاثه فوق شرایط مهمی است

که اگر يك شعبه از معرفت بشر دارای آن باشد میتواند که حائز مقام علم شود و در غیر آن نامعکس وقایع بدیعی که اصل موضوع بدیعیات میباشد بواسطه عسدی یا آفاقی امکان دارد که تحت مشاهده درآمده و آن مشاهدات تصیف گردد و قابل ابصاح و تفسیر باشد

یکدسته از علما که بوسیله تحقیقات علم الروح یا بواسطه تنوعات علم اجتماع در اطراف صنایع مشغول گردیده این مسئله را علماً با ثبات رسانده اند زیرا بشریت زود زود در مقابل قوانین ثابت علمی حرمت نماده قری اظهار کرده از علوم مادی در علوم معنویه هم محاهدات زیادی بخرج رسانده اند

ماسب بین بدیعیات یا علوم سائر:

اگر تسلیم شود که علم عبارت از وحدت و عمومیت است در آن صورت از اعتراف به لزوم مساعدت درس احرائی که موحد علم است ناگزیریم زیرا معلوم است که تمام علوم به يك دیگر معاونت مینمایند و این تسامد و تعاونیکه بین علوم وجود دارد هیچگونه حائل و سکنه در اهمیت و مقام علمی علوم تولید نکرده برعکس عاری از فائده و لزوم هم نمیشد زیرا ماهیچه حس میکنیم که علم و طوائف اعصار علم تشریح و تشریح از علم حیات و فزیک از کیمیا و علم الروح از علم و طوائف اعصار و علم اجتماع از علم روح استعانت مینمایند هکذا بنابر همین مطالعات است که بدیعیات هم در وقت تحقیقات در اطراف موضوع مخصوصه خود از استعانت از علوم

دیگر مستغنی نیست و این حجت است که علم حمال هم سعی میکند در قطار علوم دیگر برای خود موقع و مقامی پیدا کند مثلاً فرص کنید موضوع شعر را مورد مطالعه و تحقیق قرار میدهیم می بینیم که شعر و ادبیات اصول تفسیر و تشریح خود را از علم اجتماع و موسیقی از فیزیک و لوری استعانت میماند و علم الروح در حننه های روحی تمام صنایع بنسبه معاونت میکند و بر ترقیا تنکه در روحتان تحریر احیراً رو نما شده نه علم بدیع مؤثرات حیر کاری بخشیده است (۱)

رو به پرفته هر کدامی از علوم یا مستقیماً یا ناواسطه در موجود ساختن و استقلال بخشیدن بدیعیات با علم صنعت معاونت میکند در مقابل اگر گفته شود که علوم مد کوره از بدیعیات استمداد نمی نماید حکمی است خلاف حقیقت زیرا اگر پوره دقت کرده شود فهمیده میشود علوم معنویه ارفورمول های علمی صنعت دایماً استعانت میکند بک عالم حقیقی و متحر اجتماع برای اینکه حتمه بدیعی اصول علمی علم اجتماع را حوثر در ک کمدار مراحت نه تحقیقات و نتایج مستخرج بک نهر مورخ صنعت هیچ وقت بی یار نمیباشد و بک نهر عالم روحیات و فتنیکه میخواند در

اطراف موضوع هجان بدیعی در افراد و ادوار مختلف داخل تحقیق و تتبع شود مجبور میشود تحلیل خواهرشات بدیعی و را از منبع اولین آن که روحیات افراد است آغاز کند و وقتیکه بک نهر عالم اخلاق میخواند مناسبات متقابلة حوادث اخلاقی و بدیعی را دریابد اولین کاریکه میکند هما نارجوعی است که نه تحقیق و نتایج مستحصله بدیعیات میماند پس از روی مطالعات فوق فهمده میشود که در بین بدیعیات و علوم دیگر مناسبات های قریبی و خود دارد که اندا قابل انکار نمیباشد و محصوراً ترقیا تنکه در علوم رونما میشود مؤثرات شدیدی بر صنایع تولید میماند حنا بنجه در تمام صنایع خاصه اثری از ترقیات فعلی علوم دیده میشود در همین حاست که ئورن و رورن کاملاً نه حقیقت پی برده و گفته است: علت اینکه در ادبیات و شعر عصری موضوعیکه اتحاد میشود غیر از موضوعات ادبیات و اشعار قرون قدیمه و قرون وسطی است این است که ادبیات توأم با علوم ترقی و تکامل کرده است چنانچه اگر دقت شود دیده میشود که با انقلابات علمی که بعد از قرن ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

(۱) حقیقتاً شعله بدیعی روحیات تجربی موضوع مهمی میباشد چه در فرانسه و آلمان درین زمینه مساعی زیادی بکار برده اند عالمی در آلمان موسوم به کولپ پراهیکه عالم دیگری مهر طرح کرده بود رفته در زمینه روحیات تجربی مساعی زیادی بکار برده است و این عالم مساعی خود را دائماً در اطراف حوادث بدیعی حصر کرده است مثلاً بذریعۀ آله که آ را (یه نوموگراف) نام میگدارد درخۀ تاثیراتی را که مثلاً از یک آهنگ موسیقی در مستمع تولید میشود اندازه میکند و برآ وسیلۀ این درخۀ تاثیرات فیزیولوژیک اعصاب و تنفس و ضربان قلب معلوم میشود.

مشاهیر

پشتون ادیب عبدالعظیم

حاج صدیق الله خان «رشتی»

یووی حیات ورکول دی ، نو تاسو په خپله فکر وکړی چه دیوسړی مېوم ژوندی کول به خومره قدر لری . داداسی بو خدمت دی چه د ژوندوڅه چه دمې و ارواح هم وړمادی تاره کیرې مرحیره لاپدی که خوځ په آیدنه کش دپستو تاریخچه لیکي ، بودا دهغو سره یو اخلاقی او وحدانی کومک دی لدغه کلمه زه هم عوارم چه دپستو یو ټینکلی شاعر په هغو معلوماتو چه مادمده په دیوانکس بډا کړی دی ، پستمونه معرفي کړم او په آیدنه کس هم امید دی چه داسلسله همدارنگ تعقیب کړم

اسم او والد :

دده نوم عبدالعظیم دی ، او دپلار نوم ئی نه معلومیري ، صرف دیکه نوم ئی په یو ځایکس راعلی دی دیکه نوم یی نورخان دی لکه چه دی رائي :

پاتې شوی دویم سر نه دی که گوری له سوانی نورخان بیکه نه ترما پوری

لس او وطن :

عظیم صاحب په اصل رایي ژبی دی ، او د پلازیکه وطن یی سوات دی رائي ژبی د سوات

دا خبرکنده ده چه دیوی ژبی اهمیت هله پیدا کیری ، چه هغه ربه دادبی دحیر و حاوښده شی اود ادب له حیثه په دیباکس معرفي شی دژبی د معرفي کولو دپاره دوی لاری دی یو . داچه دژبی خومره ادبیات چه به مختلفو صورتو یو سره موجود وی ، جمع کړی شی ، او په یو کتابی شکل سره میدان ته راوسکلی شی اوله داچه ددې ژبی ادیبان او شاعران دیاته وسو دلی شی ، خومره چه د ادیبانو معرفي کول په لوړه اندازه سره وکړی شی ، په هغه اندازه سره ربه اود هغی ادب هم لوړ معرفي کیری په موجوده وخت کس دپستو دیو ادیب معرفي کول ، او دهغه په حیات او شاعری بحث کول ، دپستو دپاره یو بهترین خدمت دی ولی چه پستو بن ورځ دې خبرې ته دپراحتیاح لری دپستو ادیبان هر خومره چه دی ، دگمنامی په کسده کس پراته دی ، داسی هده چه په پستو کس شاعران او ادیبان شته دیردی ، خو څوځ ورته خبر نه دی . اوس لاد حدای وصل دی چه یویم کله کله د کابل د مجلی په پاڼو کس را سکاره کیری . دیو ادیب معرفي کول ، کویا هغه نه

په علاقه کې یو لوی قوم دی، چه څه د سوات په
علاقه کس اوسیزې اوڅه دیوسف زویه علاقه کس
لکه چه وائی:

چیل څما دیلار نیکه وطن حوسوات دی
دوی په چیل کس راهی ری دی دل پیا په
موند:

عظیم صاحب په (۱۱۶۷) هجری قمری
په سوات کس پیداشوی دی دتولد تاریخ ئې
ددیوان حجه معلومیری څکه چه د عظیم صاحب
ددیوان په آخر کې یو محمس دی چه تاریخ
ئې پدی شان سره بیاوی:

د تصیف د محمس واوړه سا معه

سن بورر دوه سوه دری پنځوس ووايه
(۱۲۵۳)

اوددی مخمس د حوزولو په وخت کس
عظیم صاحب د شپرا تیا کالو په عمر و، لکه
چه ددی محمس په یوه بیت کس ئې چیل عمر پدی
صورت سره سودلی دی:

شپرا تیا کاله می تر کړه په عذاب کس

په حواری په مشقت په اضطراب کس
بود د ولس سوو دری پنځو سو حجه چه
شپرا تیا (۸۶) تر بق شی، یولس سوه اووه
شپيته پاتی کیری.

عمر:

د شپرا تیا کالو پورې خود عظیم عمر یقینی
دی څکه چه په هغه وړاندې بیت کس ئې

ورباندې تصریح کړېده اود شپرا تیا کالونه
ریات عمر باندې ئې څه دلیل نه لرو که څه هم
عظیم صاحب د چیلو اشعار ووئیلو آخری وخت
(۱۲۵۳) سه سودلی ده، مگر دا هم کدی
شی، چه یو کال بیم دی نور هم ژو بدي وی
اوپدی کال بیم کس دی هیج اشعار نه دی ویلی
په هر صورت د عظیم صاحب د عمر په باره کس
دا ویلی شو: چه د شپرا تیا یا اوه تیا کالو په
منځ کس د عمر حاو د و

وفات

د عظیم صاحب د وفات تاریخ پوره اوبقیی
نه معلومیری مگر تخمیباً ویلی شو چه په
(۱۲۵۳) هجری قمری یا یو کال بیم زیات کس
وفات شوی دی. څکه چه پدی سه کس دده عمر
شپرا تیا کالوته رسدلی و او شپرا تیا کاله
پوره عمر دی، در کم حلق دومره عمر ته سیری
بولدی خاطره شپرا تیا کاله ئې موثر د عمر
آخری اداره لگولی شو اوله داحره هم ده
چه عظیم صاحب په دی سنه کس دا شعار و ویلونه
لاس احتی دی او ددی بهیس ئې نور اشعار
نه دی ویلی، بولدنه معلومیزی چه دا ئې د
ژوندون آخری مراحل و، لکه چه عظیم صاحب
دمحمس د تاریخ نه ورسته پدی ډول واصله کوی:

خاتمه د چیل مکتوب عبدا لعطیه

د اعزل که بس دی، نور اشعار مه وایه

استه گنه :

تحصيل کړی وی ، الله چه هغه بدئي بد حیل
وطن کس کړی وی - مگر یو ره تحصيل ئی د
حمل وطن د پریسودونه وروسته دخوانی په
وخت کس کړی دی داسی معلومیږی چه
عظیم صاحب مروجده کتا بونه ټول لوستی د
اودعهه وخت په اصطلاح ناندی بو پوره ملا
او عالم و دطالب العلمی دوره ئی هم بدتهکال
کس تره کړیده ، اواکثر کتابونه ئی د حمل
سحر حه لوستی دی لکه چه وائی :
ډیر کتب دی په خوانی کس ما ویلی

له حیل سحر حه اکثر له خلقو علی
په دی لځایکس عظیم صاحب دحیل استاد وصل
او علمیت ته بدی صورت سره اشاره کوی او
صماً ددوی نوم هم په یو پوره تعظیم سره منوی :
و سردار دیسور دعا لما بو
کل علوم وحدای په زړه دده لیکلی
سردار صاحب چه نوم ددوی شریف دی
حدای دور کړی دحمت سکلی ما علی
لاس بیوه (طراقه) :

عظیم صاحب که چه هم ملا دی ، او لدی
محکس حرو حه معلومیږی چه عظیم صاحب
دعلماو په ډله کس حسابیږی مگر سره ددی
هم عظیم صاحب صوفی مشرب ، اویوسالک سړی
تیرئوی دی . عظیم صاحب یو متصوف عالم دی ،
دعظیم صاحب میر " مهربان صاحب " و

د عظیم صاحب اصلی استوگنه په سوات
کنډه ده ، ولی چه هغه ئی دپلار سکه وطن و .
مگر دخوانی په وخت کس بیا راغلی دی ، اوپه
" برتهکال " کس ، چه دیسور نه خواوشا کس
یو مشهور کلی دی ، استوگنه غوره کړیده ، اودزوند
ډیره رحمتی هم دلته تیره کړیده لکه چه وائی
برتهکال کس می دی کور پکس اوسرم
په کمدی د حاجی حیلو کس بیکرانه

دوطن پریسودنه :

دعظیم صاحب دوطن پریسو دو په خواوشا
کس داسی معلومیږی ، چه دتربورانو او دسمنانو
دلستانې وطن پریسودی دی اوددی محوریت
دوچه نه بیا " تهکال " ته راغلی دی ، او هلته ئی
استوگنه غوره کړیده . عظیم صاحب وائی چه
لخما پلار حیلو دسمنانو می کړ اوړه ئی له وطنه
راو بستم ، او ورسته دهغی چه په وطن کس
می دتربورانو دلایه لځای نه و ، یو پیسور ته راغلم
اوپه تهکال کس می لځای و بیوه

له دسمی دد سمنانو می حیلو
ر بوده ئی کړم له سواته تردی لځایه
پلار لځما ئی کړو شهید دی دسمنانو
دوی ستی شه په آتش کس سرترباید

تحصيل :

عظیم صاحب که دصباوت په دوره کنډه

چه دکنې په علاقه کس یو متعوف اوسالک تر شوی دی . او اوس ئی ربارت د کسې دېش په حصو کس دی

حلقو اوس مبارکې ورکړې عظیم ته د کونې صاحب له دره ما دوښ ووت اسماعال :

عظیم صاحب دوطن ډیر یسو دونه وروسته چه موده ده تحصیل کس تره کړېده اود تحصیل نه وروسته ئی بیا په نهکال کس د چل سحر به حامت کس په امامتی باندی عمر تر وولکه چه وائی:

« د چل سحر به حامت کس امامت کړم » ده بی له دی درس او تدریس کاوه ، مگر هغه وخت چه د عشق په دوره بابه بل عبارت په نوی حیات کس داخل شویدی ، نویائی د درس او تدریس او کتابونو د مطالعې حجه لاس اچستی دی او باقی عمر ئی د شعر او ادب په عالم کس تر کړی دی لکه چه در د ژوند د دورو تقسیم پدی صورت سره کوی :

چه مشغول به تصور د خط و حال شوم نیامی مخ ته د کتاب نه دی کتلی

د شاعری - سبب او آغاز:

عظیم صاحب د خپل شاعری سبب د خپلو زامنو مرگنه گنې او د چل سور ناک شعر د آغاز په ناره کس دهسی وائی :

چه می و جوړ به زړه عشی د خامنو نوی کار د شاعری می کړو روان

لدی نه معلومیری چه د عظیم صاحب د شاعری دوره د لخوا یی د وخت نه وروسته شروع شونده لکه چه دده د شاعری سبب درامو مرگدی اوزامن ئی دواړه د لخوا یی به وخت کس یعنی پداسی وخت کس چه و دونه ئی هم ور له کړی وو مېه شویدی اودا بقیی ده چه پدی وخت کس نه عظیم صاحب د پوره عمر خاوند او معمر سړی و

د عظیم صاحب شاعری :

عظیم صاحب په متوسطه طبقه کس یو سکالی شاعر دی سه سه افکار ، نازک نازک خیالات ، مهم مطالب ئی نه ډر وساده او آسانه الفاظو کس سودلی دی عظیم صاحب در و ان طبیعت خاوند دی ، او ډیره بی تکلفه فریجند لری

عظیم صاحب داسی شاعر نه دی چه د شعر په حود لولو ئی خاں محور کړی دی ، بلکه د عظیم صاحب شعر طبیعی اود هر قسم محوریت خخه حالی دی دی د شعر له بلوه محور شوی دی

نو لکه ئی په کلام کس تکلف نه معلومیری بلکه کلام ئی په یو طبیعی سوق سره روان دی د عظیم صاحب کلام د سلاست اود سادگۍ یوه نمونه ده ده په کلام کس تعقید اور کاکت په نظر نه راځی . د عظیم کلام د داسی نامانوسو او غیر مستعملو الفاظو خخه ، چه د بلاغت او فصاحت

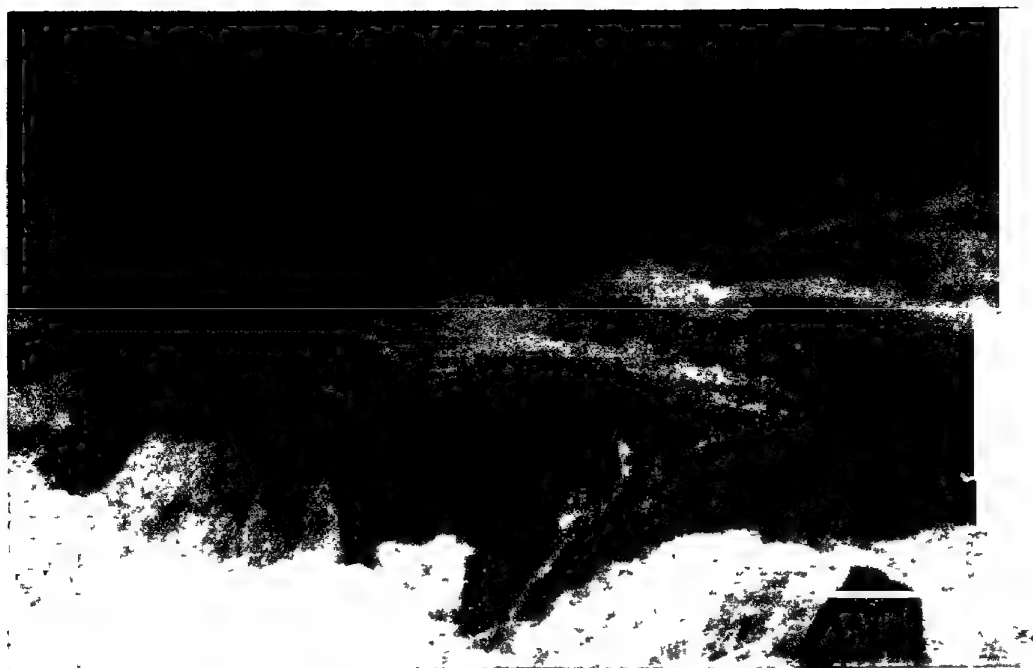
ه لری ولی ؛ خالی دی . عظیم صاحب په خیل
 کلام کس در حان مانا پیروی کړیده او دلدا طریقه
 و سبک ئی هوښو در حان مانا په رنگ دی .
 لکه چه عظیم صاحب در حان مانا د هکتب
 تر بیت شده وی ، عظیم صاحب په خپله هم
 در حان مانا د سبک د تعقیب اظهار پندې شان
 سره کوی :
 د مانا عبد الرحمن مهمند پشانی

حور کړو مادعم کتاب د مرگ دلاسه
 عظیم صاحب څرنگ چه په شاعری کس په
 و لار دی

(نوری)

رغای

سره انگارته چه ورو لسم لرم حوی د سمندر
 یانه هو ده کرم د سره یانه می سم لکه ر
 یانه داسر قربانی کرم د وطن پروج دگر
 (ییوا)



از مناظر چندل بائی یغمان



افسانه‌های کتبک

سرخ رود

افسانه‌ایست از افسانه‌های بومی مردم سرخ رود که شاعر جوان و خوش قریحه ماجبات محمد یوسف خان «آئینه» صورت درامه در سه پرده نظم نموده‌اند

* * *

پرده اول:

جبال سر ملک کر بلندی منظر به دور او نکتند طائر خیال گذر
مسوده پهن فلك بر فرار او معجز عجا ئبی است ر قدرت تمام آن مطر
سفید نام وی اندر رها نه «اسپین غر»

سحر چو مهر شود روی آسمان پیدا بخت بوسه ز بسد پای او بچندین جا
بوی بخت ساراست و بلبل و میا بهشت عالمان است یا که این پنهان
دمدر وان به طلالتش سیم وقت سحر

مرازا و همه بك توده برف سیمین است بطرربای مه و حوشه های پروین است
چه عاشقی که ورا انتظار آئین است همیشه اشك ز چشمش روان پیا ئین است
ر برف آب روان است چون زار مطر

قد گهی که بدر بای برف مهر رزم تمام آب شود همچو بار شرم آگین
بروی صخره چکد با هراز آه و این چو از تظلم معشوقه عاشق مسکین
شود گداز بدین سان همیشه اش بیکر

میان ذره همه حگل و غلو اشجار ر ساچوبخت جوان شاخه های کاج و چنار
بهر درخت هزار آشیان سار و هزار شکوفه هر طرف از ارعوان به سبز و نثار
ستاده پهلوی هم سرو عرعر و نثار

جهان شاخ و شجر عالمی رسره و گل ر نعه ساری مرغان دمن پر از علعل
زعتر بیزی ربحان و برگس و سمنل نه پیشه هست عنزال و نه شاحها صلصل

ملند ماشه و شاهین کشاید ارم پر

بیای کوه یکی باغ رشك ناع ارم بهار عیش و نشاط و روال عصه و عجم
خروش و نعه مرغان بر رویهم ناهم چو سلیل رواند حویبها پیهم

رشم سحری سبره ها شکفته و تر

میان ناع یکی چشمه ر آب رلال صفا چو طبع پری طلعتان ر کدرو ملال
همیشه چشمه بود ر آب صاف مالا مال بسا آن صفحه آئینه آمدی بحال

ناع چشمه چنانیکه در حنان کوثر

رناع و چشمه و کهسار و دره و دام فسانه تو گویم ر ناستان و طن
که وقت های گذشته ردور جرح کهن ندانم ر میں پر بها و بود شان مسکن

ناع و راع و نوادی و دره سر تاسر

نداین و لذت شان داشتند ناد شهی به عیش و عشرت و ناشان و شوکت و فرهی
شکفته خاطر شان هر صاح و شامگهی رح منور هریک چو ماه چادر دهی

ناع بود رشامه پری یکی دختر

چه دختری که سر تابهای آفت حان ادا و ناز و حرامش دهد خرد بریان
چو گل ناع و زمهای زور کار بهان و لیک صیت حملش آفرانه تانه کران

پری و دیو و هماسان به عشق او معطر

دران حدود هم از دیوهای تیره و تار یکی گروه مدی چشم امیت را خار
خدید بود یکی حیره دیورشت شعار فساد و ظلم دران سرزمین تماشا کار

پسی عداوت حیل پری بسته گمر

شی چورلف عروسان سیاه و ماهیت ساس سنگدلی حلوه گزارد و ظلمت
سراغ نیر و رحم در او سه ار رافت رمانه مار نداسم چه رحمت و محنت

برای خاطر خلقی شده است نار آور

بساغ شاه و رعیت شکفته و خندان مجالسی رطوبت گوشه و کنار عیان
پس از تفرج دوشین یگانه دختر شان به تخت خواب چو حوران به صفحه رصوان

بخواب خواب می دید گیتی آن دلبر

که ما کهان رهوا آن گروه دیو پلید بسی چپاول حیل پری ساغ ر سید
رطم و شدت دیوان به آسمان ناهید بحوی ماهی و درشاح مرعکان بطیید
هسای باغ چنان شد که عرصه محشر

پرده دوم

کمار چشمه به بردیک قصرمام و پدر عریق بحر عم وعصه آن پری دختر
نشسته و رجعا داشت داعها به جنگر راشکهای فر وراں سان لعل و گهر
کشیده چشمه دیگر ر چشمهای سر

شده است ررد رخ وارغوانی او دل رما به سورد به بو جوانی او
شده ام که به آوان کما مرانی او یکی جوان حسته رحاندانی او
گریده بود بدزار برای او همسر

اران رمان بدلت بود سور عشق بهان بگانه همسر خود را گریده بودار جان
پدر بماسد و برادر دستر ددان بکاک گشته همه آر روی او یکسان
به قید دیو بقتاد آن پری دختر

حدیو طائفه دیو آن سفسه سیاه ربای تاسر تن رشت چو ن خیال گماه
حنان که در شب تار بک حریف گردد ماه ر دست او همه احوال دختر است تاه
بحسک مار فتاده ست گنج درو گهر

کنار چشمه گسته ر حور دن و ارجواب فشادی اشک ریچشان چو قطره سحاب
رفیس عشق و راعجار قادر و هاب بدل به لعل شدی اشک های او در آب
ر لعل چشمه و آب است سر تاسر

رگریه روروشان اردو چشم لعل نثار دل شکسته و باحاطری حری و نگار
یکی شان رسا کان مادران اعصار راتفاق فتادش بگردد باع گذار
نمود بوحه و رازی به گوی شهاب اثر

ستاد پای هیل و بگریه گوش بداد شنید دختر کی می بر آ ورد بیداد
بسی عصب شد و حور در رگش بپوش افتاد چنانکه عسرت افغان بود شهیر ملا د
نمود عزم که مظلوم را شود د یاور

بلند بود سای فسیل و آن دیوار که جز پریده ندیوار کس نداشت گذار
عصا بدست شبان مثل يك نهال چنار بهاد يك سراو سرزمین، بیافت قرار

بخت ورسر دیوار چون رقال ازدر

به ترس دیو بحاطر نه ارپری یاری ساس تیر روان شد به گریه و راری
رسید برسر آن چشمه مهر عمحواژی ندید دختر کی از حهاں به سراری

راشکهایش بروید روی آب احگر

راحگر است همه لعل سرح و تاسده ساس اشعه مهر و مه فرو رنده
ستاد بر سر آن چشمه شد عرو بونده نداشت این همه گریان رچوتو ریسده

ردست کیست ترا حال ایچین اثر

نمود نار بری چشمها سوی شماں که کیست اینکه همی ررم حوست نادیاوان
وراں سپس به سحن آشنا نمود ریاں که ای شر تو باشد ردیو حیره ریاں

رسد چو د بو نماید ر رسد گیت اثر

بیاں واقعه را آن شان پاك بهاد مصر شد رپری دحترك رحد جورناد
قصیه را همه سر تا بهای شرح بداد هراسجه رفته بد اردیو برسرش یداد

نمود عرصه احوال خود دران محصر

که این زمان به طلسم است سته نال و پرم به قوت است که بیرون روم به پر که پرم
اگر بچون همیں دیو پای تا سرم شود شسته بروید دو ناره نال و پرم

ر جادو و ر طلسمش رهد مرا پیکر

من نموده بیاں دیو این طلسم چنان که در سیا هی حسمم یکی سفید نشان
بروی شاه نموها بود شاهه عیاں اراں شاهه توان کشتم بصر ب سناں

د گر من نه شود تیر و سیره کار بگر

کنون نه نیزه ترا هست بی بکشمشیر نه برد تست کمان نایکی دو چونه تیر
شود که قناعت و نالاش رادر آری ریر که همنشین او کرده ار حیاتم سیر

بخنده کرد برون از عصا شبان خنجر

چه خنجرى چو اداهاى يارسينه شكاف سان تاش حورشيد روشنش اوصاف
درين ميانه پرى آه زد ر سينه صلب كه ديور بر سرم اكنون رسد رقله قاف

نهان مايست پى قتل او نه پشت شحر

رسيد ديو چو يك قلّه جهنده ر راه هضاي ساع شد ار تير گي تمام سياه
بها د سر را بوى دختر ك سر را بحواب رفت و پرى شده سورو گريه و آه

شان ز پشت شحر شد بيرون بكف خنجر

شاهه را نه اشاره پرى نه او سمو د پى سرد دو ناروى حو د شان بگشود
عمر نعت ار پى آو بختن همى سمو د تو گفتمى هست سراپا شجاعت بو حود

شجاعت است همه ارث مار حد و پدر

چنان بخنجر حود آن شاهه را بدريد كه ديو نعره ردو در ميان حو غلطيد
شد لرزله كوئى رمنو كوه افتيد رحو ديو شان هيچ حاى حشك نديد

بحو ديو شد تاره دخت را پيكر

برده سوم

بريد از سر چو پاى نشت بر شا حى برآمد ار دلك ناز ككش مرو آ حى
بكه نمود بچوپاى كه همچو سلا حى بحو ، حنجر او ترستاده چو ك كا حى

گرفت منظر او را بياد داشت نظر

شد محضرت حق ساعتى برارو نيار كه بسته ها همه ار رحمت تو گردد بار
ريو فائى من گير نه همسر و اسار بحشم مى نه شدى اى حداى ننده سوار

بحاى نامردا كنون بد اين مرا شوهر

كهى ر عشق حوا در داش حليدى حار كهى ر حا حى حود شرم و خجلت سيار
دفاى عشق و بكوئى آن شان نه فشار گرفته بودش وارعه ايش پريش افكار

فرار شا ح حودش شد قصيه را داور

مفاده بر سرش آحر هواى وصال فرار شا ح نه جيبش بيا مدش پير و مال
شنيدم اينكه در آن فرصت و دران احوال جنيبن بنا جى خود آن شان نمود مقال

كه حيفى روم اكنون نه بينمت ديگر

مرا نه قاي پريراده سود همسر مي توان كه كم بعدا رين درنگ دگر
 بگوئي كه من كرده برون دشمن خداي ساد ترا تاحهان سود باور
 اكر چنان نه بدی می گریدمت همسر
 راشك من كه شده لعل سرح و افروزان تمام چشمه بود بر چو داعهای بهان
 كنون پدیر تو از من هدیه گشایان سرا سر آهمه لعل است مر ترا از ران
 بحواصت رحدا (ج) سرح روی تا محشر
 پری نگریه شد ران سپس جواهر بهار طلب نمود رحق (ح) تا تصرع بسیار
 بیاد آتیه اشکی كه چشم آتش بار بداع عشق و نه هجران نموده است نثار
 شونده چشمه همه آب سرح چون اخگر
 دعای او نه احاطت دران زمان مقرون شد دقیقه امواج چشمه سرح چو حور
 روان ر چشمه یکی رود بار در ها موی بود سام همان چشمه سرح رود کبوتر
 ربای کوه سس مو حورن سان شرر



یکی از عمارات قشنگ بهمان



ډول په پستو کس

د ساعلي لعل محمد خان په قلم له قند هاره

(ډول چی) وائی، نوهر کله چه وتولنی (احتماع) ته ضرورت شی اولارم وی چه قام راغونډ سی بودهغه قام یا کلی دمشر دحوا ودم ته امروسی چه ډول ودرموی که دپاره دم وی یا سادی یا حنګ وی یا اتب همه خلق چه دا ډول په دوی اړه لری سم دستی د ډول لځای ته لځان رسوی معطلی آو لځد په هڅ رارنه کوی، ولی دډول رع ترهر کار ضروری امردی نه ورنگ دډول لځای ته که بلنه دډر معمولی اونا سرکار د پاره نه وی حیات دی، اوډر سحت بددی که حوک حاصر سی همه ته بیا په قرار دقانون دیستو حرا ورکو له کیری د ډول و هل هم لځاڅه قسمونه لری یعنی دډول آوارا ر راردی چه د هر کار دپاره بل بل مقرر سوی دی مثلاً دحنګ دپاره بل او دجرګی دپاره بل داتب دابیل آودپګری (حشر) دپاره پیل بل

مطلب دپور نی عوان ححه دادی چه ډول په پستو کی خه ا همت لری
پښتانه چه نوعیور او توریالی قام دی اودحل ملت اوملی مرانا و سره ډ ږه مسه لری نو هم دارار دهمه شیا نو سره چه ساتونکی او پالونکی دملي مراناودی پایه بل عارب ښنگوونکی دیستو او پستوالی دی حورا درږه علاقه لری مثلاً آس، توره، توبک، اوبورشیان چه په اریستوب اړه لری اودوی اتفاق ته را بولی ترانداره ریانه مننه ورسره لری، او ترډرو شیانو ټی محبوب اوخوس گڼی نو په حمله کی ددی درائمو ډول هم لوی عامل دی، ډول چه دیستو دډرو اجتماعی اوصروری چارو وروړونکی دی، او تل دده رع داتفاق دپاره پور ته کیری - نو پستا نه پرهر قام یا هر کلی یو یو ډول سانی چه دهمه دو هلو د پاره بیل یو سړی وی چه همه ته دم

کبری نوهر کله چه دیوکار دپاره ډول
 مېوی " ټول خلق پوه سی چه د فلا بی کار
 ه موعواری ، پوهه شیان چه په هغه کار
 لری اخلی ئې لځان رسوی مثلاً هر کله چه
 گ دپاره سره غونډ یږی ډول چې په هم
 رار چه مقرر دی ، ډول وهی هر څوک په
 می چه حگ دی وسله د لځان سره اخلی
 ادولی دکار دپاره ډول ووهل سی " پستانه
 می واله په حشر سره کاروی « هر سړی
 آوېو رشیان چه دولې د کار دپاره دی
 ل سره ئې اخلی دډول لځای ته لځان رسوی ،
 چه داتپ دپاره ئې عواری ډول چی په
 مخصوص طور سره ډول ودرموی خلعیان
 نه ور حاصروی او که کلی لوی وی چه آوار
 ل ئې دیوه سره بل سرته به رسیږی ډول
 د دیوه سره حجه رهی سی تر هغه بل
 وری د کلی لځی ، د کلی خلق هم د ډول په آوار
 رهی وی هر جیږی چه د ټولمی لځای وی
 چی دمجه خلق به پسی هغه لځای ته حاصریږی
 هم نه ده چه هر و مرو نه یو ډول وی
 که دوه دری باریات وی خصوصاً په وخت
 جنگ ډروی .

لنډه ئې دا چه ډول ډیر مهم کارونه احرا کوی
 صاً په جنگ کی ډیر ځلی شوی دی چه سب
 ی حاص ډول کر خدلی دی ، پښتو دا عادت
 د چه جنگ ئې د شپې کاوه نو هر کله

چه ډر دسمن نه هجوم و شاوخوا نه ئې خود ولوبه
 په هغه مخصوص طور او پر ټا کلی لځایو مقرر کړه
 ورو ورو به د دسمن وحواته وړ اندی کیده چه
 هغو به هم سل ترتیبات درلوده کله به ډیر لږی
 و خود دسمن نه خیال به ئې داسی وړ کړه چه حورا
 نژدی دی او کله به ډیر نژدی وه ، و دسمن ته
 نه ئې داسی سکاره کړه چه حورا لیری دی ،
 او کله به ئې هیڅ ډول نه واهه نژدی نه ور غله
 دکوم شی تر شا نه یی لځان پټ کی او ډول نه ئې
 په حوراشدت سره ودر معاوه په هم دی ترتیب
 نه ډیر وډولو آوار پورته سود دسمن په گمان
 نه داسی ور غله چه مقابل طرف به یوه پلا بیره
 (هجوم) پروکی حواس نه ئې حراب شوه بی ټک
 او نو که نه ئې ماتې وکړه مقصد دا چه ډول په
 حگ کی ډیره مهمه مرسته (کومک) کاوه
 ډول یواری دپستو پر ظاهر ناندی اثر نه اچوی
 بلکه پر معنویا توئی کلکه اغیږه (اثر) کوی
 مثلاً نه اتپ کی هر کله چه ډول چی ډول
 به رور کی اتپ اتپ وال هم ژر ژر هغه داتپ
 حرکات احرا کوی ، او په فعالیت شروع وکی
 او که د ډول رع وروسی دوی هم په هغه مخصوص
 ترتساتو سره چه په اتپ کی سته ورو ورو
 اتپ کوی ، داتپ س والی د ډول په در بندو
 اړه لری تر څو چه ډول وهل کیږی اتپ
 وال ستر پانه حس کوی - که پگړه (حشر) وی
 مثلاً دسمن څک دحور ولو دپاره حشر کوی

یادا چه په قام او کلی کی بوخوار او غریب
سړی وی اودا سکر دودا ولو واك لری یا مځکه
ثې ما کرېې پاته وی یا بل څه وی نو قام دهغه
دپاره څه کوی یا کوم بل اولوسی کار کوی خلق
کار کوی دم ډول ورته وھی هر کله چه کارگر
سترې سی بایه کار کی ست والی بیس سی یا
عوادی څه به کار کی فعالیتوسی اوزر تمام سی
بودم ډول به زر زر وهلو پښه وکی خلق هم
همومره په کار کی ربانی وکی هر سړی کوس
کوی چه ډیر کار وکی اوژر ئې تمام کی داداسی
نه ده چه دوی پرلځاں تکلیف کوی نه بلکه یورار
وحدئی په وجود کی میمه سی نه ډیر شوق او
حرد سره کار کوی اوناظمی اثر ددوی لاس
اوپسې په کار اچوی ستر یا ځمی هره سی

ددول دترویج تاریخ هم نه پستو کی معلوم
نه دی دومره دځنی پستو ححه اړونده کیری
چه په بحوا وحتو کی چه به دبستو وهری حواته
دڅنگ ضرورت پس سو . ممکن چه دتولی
دحربتیا دپاره ډول ابحاد شوی وی یحوا چه
دجبرولو وسائل اووساطه وه یوه پلانه دکومی
خوالنکراعی دوی محور وه چه ژرسره غونډ
شوی وای اودفاع ئې کړی وای یادا چه دفرس
په وحت کی ئې دډول په رغ سره پیدا کړی وای
دهم دې ډول څخه ئې دمخابراتی وسائلو کار
اخیستی په هر صورت مور چه اوس وینو ډول
دپخوا څخه دبښتو سره را علی دی

وگوری یحوانی پښتو خپل ضروریات څمکه
تکمیلول دچا رو دتر تیب او تنظیم دپاره ئې
داسی ابحادات کړی دی چه په عین حال کی هم
قوم تفریح په کوی ، اوهم کار اوهم اتښ اوهم
تولنه په کوی نه حگ اوپه ښک کی په کار
ور لځی هم دا ډول دی چه دخلمو دتفریح
دتوررو دجنگ ، دکار گرو دکار ملگری ،
اودبستو داولوسی چارو پوره کونکی دی

وگوری ددی قام اتفاق چه دیوه ډول په رغ
لکه تعلیم یافته عسکر حاضر سړی پستا نه چه
دحیل ملی مرایاوسره درره علاقه لری اوهمه
حیل ناموس نولی معلومه ده هغه شیان چه
ساتونکی اوروروکی دملی مرایاوی دی هغه هم
دعومره اهمیت ورته لری

هر قام نه دیا کی نه حیلو ملی مرایاوسره
پژندل کیری وگوری به دیا کی حصو صاً په
دی عصر کی چه دملیت بهت دی هر قام چه
دلقام ححه بیلیری میز ئې هم داملی مرایاوی
حصایص دی هر قام که حیل ملی مرایاوی هر کړه
آووی نه ساتل آخر محو کیزی ډیر قومونه دی
چه په ورکولو سره دحیل ملی مرایاوی ورک شوی
دی پښتون قام که غوازی چه دتعارض لللقابه
میدان کی ژوند وکی حیل ملی معید دودونه او
مزایا نه ساتی اوخپل ملی گتور غمنات به نه
هېر وی ، او دملی وحدت روح ته به تقویه
ورکوی .

توپ



توپ دنده، یامیر بدکانی

نظم حبیب الله داد خان «اعتمادی»

آمال دیرین ما این است که اولاد حساس و وطن متوجه شئون ملی خود بوده
معاشر و مسائل مسخسه گدشته گان را احیا نماید و اینک خوش جا به می بسم این
آرروی مامدرحاً برآورده می شود حناچه مقاله دیرین که نظم حبیب الله داد خان اعتمادی
فرقه مشرفوای عسکری مرار بوسه شده ارهمن نوع موضوعات ملی است «تره کی»



فصل محترم آقای قدیر خان «تره کی» مدیر محله کابل :

اگرچه من بخواهم اظهارلیافت نموده وخواهم اسم خود را به نویسندگی معروف
سارم ولیکن تنهاچیزیکه مراادار به نگارش نموده حسن وطن پرستی ووطن خواهی بود
ریرواطیعه خود دانستم که این موضوع را بمقام محترم احسن ادبی که یگانه حامی شئون
ملی ماست تحریر نمایم که دراین موضوع توجه نموده و بوسله نگارش مقالات درصفحات
ریبای محله خود بگذارند که این عادات ریبای ناستانی مادر بیوله های فراموشی افتاده
چون اکثر عادات ملی ما فراموش شود آقای مدیر بر من حورده مگرد که اگر
میوسم تقلید از تمدن اروپائی امروز ساعادات ریبای ناستانی ما را که یادگار های
یاکان محترم ماست بردیک است که از بین نه برد

امروزمی بینم که حکومت عجزازملت بوارمادرهمه امورتوحات شایانی بکار برده
ومهمه درد های ملی ماراچون داکتر دانشمدی تشجیه نموده بمعالعه آن می پردارد
از یکطرف می بینم که درامور عرفانی وطن توجه شایانی نگارده رورنامه های ریبائی
در طالع مطبوعات وطن به نظر می خورد واز طرف دیگر ساختمانهای قشک و عمارات
ریا در هر گوشه وکنار مملکت ما روز افزون شده میرود .

چون من نیست همه مطبوعات و وطن مخصوصاً به مجله زیبای شما بیشتر علاقه مند
بوده واین نوباره (۱۰) ساله یادگار نایفه ملی مان اعلیحضرت نادرشاه کبیررا دوست

میدارم زیرا بوسیله تشویقات عرفان پرورانه آن مرهی بررگوار شهید ما سائوسدگان را به نگارش مصامین دلچسپ وادار نموده رنگ نویی درعالم مطبوعات وطن روماشده رونق تازه بی خود گرفت تنها این محله کامل بود که سوانح پرافتخار شهنشاه با عظمت افغانستان اعلیحضرت سلطان محمود غزنوی را بصورت مکمل به صفحات حود رنده کرد.

تنها محله کامل بود که در بار ما شکوه مسعودی عظمت شهاب الدین غوری را به اسای وطن گو شرد نمود، تنها محله کامل بود که به مصامین دلچسپ حود توده ملت را بویسدگی وادار نمود اگر بس حورده نگیرید با اطمینان تمام گفته می توانم تنها محله کامل بود که توانست امروز برای یک اداره جوانان لایق بویسدگان درگت تهیه کرد.

آقای مدیر! امروز محله شما حود رونق دیگر گرفته یشترا سالهای گذشته نامصامین دلچسپ تر و قطع ریاضی که شایان تقدیر است درعالم مطبوعات وطن عرض اندام نموده و بس بی اداره مسرورم و قدآه حاب شما تریک میگویم از این سلیقه فشیکی که در محله ریاضی حود بکار میرسد و چندین صفحات آرا و قف فولکلور و با عادات ملی ساخته اید ولی خواهش می کنم همچنانکه حکومت عزیز ما توحیات شایانی در باره ترویج زبان ملی ما داشته و میگوید که این زبان باستانی ما که با اطمینان کامل گفته می توانم که امروز یکی از بهترین زبان های دنیا است که میتواند با لسان عربی و لاتینی تا اداره رفات کند شما هم به عادات ملی مان توحه نموده میگویند که بوسیله نگارش تمدن اروپائی بتواند که عادات باستانی ما رحنه انداز شده شعاعت حلی و اخلاق های کریمانه شرفی مارا ارمیان به برد

اقای مدیر! شما باید بزرایون به این عظمت و بیرو تمدن حودهور هم به عادات باستانی خویش علاقه مند بوده با لاس و اطوار و اخلاق و تمام عادات دهر از ساله قدیم حود مراعات نموده ملی تمدن جدید اروپائی را بر آموخته اند ولی نکلی سلیقه های گذشته حود را فراموش نکرده اند - چنانچه دیده میشود میله های قدیم و سیورت های قدیم، اسانه های قدیم و شاه پرستی و وطن خواهی، در تمام عرق این ملت رد ریشه انداز شده که توانسته اند امروز امیراطوری بررگت را در حاور دور تشکل داده عادات چندین هزار ساله حود را حفظ کنند ولی بدبختانه امروز دیده میشود که در وطن ما این گونه مسائل کمتر طرف بوحه واقع گشته کم کم میگذارند که این یادگار اجدادی آنها از میان برود مثلاً امروز حود ما را سیورت مین نامیده به اسامی ناری های اروپائی از قل باسکتال - قوتال - والیال - تیس - هاکی - لیارد - و غیره و غیره توحه داشته صورت خوبی درین ناری ها مهارت تمام داشته اند ولی اموس که سیورت های ریاضی وطنی حود را که یگانه میراث پدران ماست فراموش کرده اند شما حود با صاف کنید آیا خوب است؟ که نگذاریم سیورت های حودمان از میان رفته و عادات ملی حودمان را ترک گفته به عادات احسی خوگیریم - ملی من معالاف آن بیستم که نباید سیورت اوروپائی را یاد گرفت یا اروالی بال و تیس و امثال دیگر ناری های عربی صرف نظر کرد ولی باید بصحت سیورت های ملی حود توحه نمود توب دیده، یا سریده گان، بزه زنی، چوب ناری، یرتاب، یرش، شمشیر ناری، حیر، سوارکاری، شاورری را آموخت و بار در عقب ناری هائی اروپائی گشت، پوره معلومات دارم که حکومت عزیز دای ماتوحه شایانی درعالم سیورت داشته ریاضت های سیورتی را در میان طقه جوان مملکت احیا

نموده و میبکشد وسیله مدال های نقره ای و ابعادات بیشتر طاقه جوان مملکت را وررش کار تر به کند.

دردیای امروز ایتالیای هاشیت و آلمان نازی و امپراطوری انگلستان و جمهوری فرانسه و شوروی، زایون و اتارومی گرفته تا تمام دولت صحر و کوچک مملکت امروز دنیا به اهمیت سورت قایل شده و جوانان خویش را وادار به وررش میکند و می خواهد سل قوی پنجه جوانان وررش کار را حاشین پیران سال خورده نمایند؛ بلی آنها حق دار بد ولی تاریخ ما نشان میدهد که دیای ماستان قدیم بیشتر از امروز وررش اهمیت داده و قایل بود بد چا پنجه اسبارت ها درین سازه به اداره تصمصیح روح مدادند که اولاد آن معوب خود را تلف میکردند و وسیله فرزندان توانای خود توانستند تمام یوسان قدیم را تسخیر نموده و وطن خویش پاسانی بکنند - سرانجام قدیم رومی که دیای قدیم ملو از تاریخ فتوحات آنهاست اگر به نظر دقت دیده شود یگانا به وسیله بشرف آتیا سپاه نیرومند سیورتنی رومی بوده است و علاوه بر آن اوامیای قدیم یگانا شاهد عظمت سیورن فل از میلاد مسیح میباشد.

اگر هر قدر بخواهم درین موضوع ظلم فرسائی کنم اما باز هم نمیتوانم بهای اداره که میتوان اهمیت سیورن را دانسته کرد عرصی کرده باشم فقط اینقدر میگویم ما از جهت سورت می بوده ایم به امروز سیورن مین گشته ایم پدران ما همیشه وررش کار، قوی پنجه و توانا بوده اند سوار کاری، تیر کشی، پرتاب، شکار، چوب کاری، شاوروی، اداجورن های ثقیل، سرخه، حاک های تنه ای، دو و میرده، کمان، وررش های قدیم ملی ماست، ولی میتوان ادعا کرد که از تمام وررش های گدشته ما میرده کمان اهمیت مخصوصی داشته و در عین حال که یک سیورن حامی دلچسپ می باشد، میتوان گفت که یکی از قشنگ ترین و کم خرج ترین سیورن های دنیا می باشد امروز برای این بازی فورملی در چهار ورق ترتیب داده برای سیورن های فرقه مراد شریف حتی قرار داده ام که باید مراعات شود و با دیگر ورزش سیورتنی برای فرقه مراد شریف این را صمیمانه ساخته ام و تا اندازه خوبی این فرقه در این بازی مهارت پیدا کرده اند ولی یگانا نظریه می این است که باید گذاشت سیورن ها و عادات ملی ارمان برود زیرا یک ملت بران خود ملت خود به تهدید خود زنده می باشد

اما می بینم که امروز یکی از قشنگ ترین وررش های ملی ما یعنی میرده کمان را کاملاً وررش کار های جوان ما فراموش کرده اند ممکن است بدین طریق تا چند سال دیگر کاملاً این سیورن ملی را فراموش کنند پس از حساب شما خواهش میکنم که این موضوع را وسیله نشریات خویش به اولادان جوان وطن دانسته کرده نگذارید که این سیورن رینای ما که یادگار با کسان و پیرگان ماست ازین برود - برای اینکه در این موضوع کمک کرده باشم صورت بازی را که خودم برای فرقه مراد شریف ترتیب داده و بر اجرا گرفته ام وسیله این مکتوب میرستم و امید میکنم که در صفحات مجله خود نشر بنجامین با احترام -

* * *

تبصره ۲-

میرنده کانی یکی از سورت های خیلی
دلچسب و سیورت عمومی ملی ماست که برعکس
دیگر سیورت ها مثل فوت مال و الی مال ها کی
و غیره و غیره که بواسطه ترتیبات و لوازمات آن
مصرف یک مقدار مبلغ صرف ورت میشود

این بده ها حوره حوره آمده بالای خود
اسمهای خصوصی گذاشته بعد از اطهار آن که
هر اسم را هر يك از میرها قبول کرد هر کسی
که همان اسم را بالای خود گذاشته است
بهمان قسمت میرود

میرنده کانی بدون مصرف يك مقدار پول
تلكه يك مبلغ خبای ناری يك عده نادی شامل
آن سورت شده میتواند و همچنین تمام کسانی که
شامل این سیورت باشند احرای حرکت کرده
تماماً و حوم و عسلات آنها از احرای این سیورت
مستفید شده میتوانند - دیگر مقدار آن چنان است
که از چهار نفر الی هر تعداد که بخواهند شامل
شده و ناری گرفته میشود

۲- بعد از تقسیم بده ها مرکز ناری و يك
مردده خانه و هم يك پته تعیین میشود

يك ما دین ناری يك اساس قرار میدهم که
او (۳۱) الی (۳۱) نفر باشد طریق ناری آن
قرار آخی است :

۵- مسافه مردده خانه از مرکز ناری و هم
مسافه بته يك اندازه معین ندارد - ليك كوتائی
و دراری آن به نادی و کمی بده ها تابع است
ما در اینجا يك اندازه تعین میکنیم - هر گاه
تعداد نفر (۲۱) باشد مردده خانه آن از
مرکز ناری پنج خطوه و بته از مردده خانه
(۶۰) خطوه تعیین میشود و همچنان هر گاه
تعداد افراد (۳۱) نفر باشد مردده خانه (۷)
خطوه و بعد پته (۷۰) خطوه باید باشد

تبصره ۳-

۶- شروع ناری اگر چه در بین عوام ملت
صورت پشك جریان دارد یعنی صورت پشك
به رستی که درون قرار گرفت ناری کرده تا حینیکه
بوت به جماعه دوم برسد جماعه اول حاکم و
جماعه دوم محکوم میباشد

از حله (۲۱) نفر و (۳۱) نفر یک نفر حکم میباشد

* * *

۱- نوپ ناری مذکور دو گروه ناری میشود
۲- برای هر گروه يك رئیس که اصطلاح
ناری مذکور میر نامیده میشود تعیین میگردد
۳- نایق افراد صورت پشك بطرف حیرها
مساواتاً تقسیم می شود

یعنی حرکات جماعه دوم تابع حرکات عده
اول است اما ما برای این يك اساس قایم مینمائیم
که هر گاه موعد زمان بازی الی هر ساعتیکه
بفکرمان نماند آنرا مناصفه کرده مناصفه آن

ساعت را يك جماعه و مناصه آرا
بدیگر گروپ وقت داده تا آنها درین مسابقه
کتمان ماری کنند تا این ساعت معینه که برای
هر گروپ وقت داده شده است هر جماعه که
زودتر دور را از جماعه دیگر بگذراند
مهرت و قابلیت آن ظاهر میگردد

۷- چنانچه بطول میدان و صحنه ماری
يك اندازه قرار داده ایم همچنین عرص آیم
يك اندازه تعین میمائیم که عرص آب از (۶۰)
الحی (۷۰) خطوه نماند باشد که بعضی هر گاه عده افراد
(۲۱) باشد عرص صحنه ماری (۶۰) و هر گاه
تعداد افراد شامله ماری (۳۱) باشد عرص
صحنه میدان ماری (۴۷) خطوه باشد

۸- در اجرای ماری صورت توپ ردن آن
دو میر آب دو گروپ نسبت به بده ها امتیاز
میداشته باشد که هر گاه بده ها دو توپ ردن
را اجاره داشته باشند میر هاسه توپ باید بپردازند
و هر گاه اضافه اردو توپ به بده ها اضافه داده
شده باشد همچنان میر ها اضافه آریده ها را انداختن
توپ محار میباشند ليك صورت تعین انداختن
توپ تابع برضائیت حابین است مگر صورت
اساسی بده ها دو توپ و میر ها سه توپ باید
بپردازند

۹- در شروع بازی ابتدا آریده ها نوبت
يك ليك نفر در حد هر کز باری که میر گروپ
دوم در آنجا میباشد و یا باخاره آن يك هر دیگری

از افراد معیت آن بوده توپ دادن محار
میباشد این بده ها نوبت رفته توپهای خود را
میداناز بد بعد از آن نوبت هر يك از آنها
که گذشت مرده خانه آمده متر صد وقت
میداشند تا هر آیه که وقت را عیبت
داست بده های گروپ دوم را غافل و یا اینکه
توپ يك مسافه بعدی پرتاب گردید این بده
هائیکه در مرده خانه منتظر وقت بوده اند
حس و حیرت زده بسیار سرعت خود را در
پته که تعین شده است مرساوند و همچنین در
وقت بازگشت هم همین وضعیت رفتار می نمایند
۱۰- در آخر تماماً بده های معیت که هیچ
يك نفر رنده یعنی توپ اخیره نماند باشد بعد از
آن خود میر توپ ردن شروع خواهند کرد
۱۱- هر گاه بعد از آنکه میر توپ نماند بختن
خود را حاتم داد باز هم هیچ يك نفر آریده
های آن خود را رنده نه کرده یعنی مدافعه
را طی بکرده برکشتند تماماً افراد این گروپ
حتی خود میر هم مرده شمرده میشوند

۱۲- صورت مردن این جماعه بدو نوع است
الف- هر گاه این عده که توپ زده اند
و باز هم خود را رنده نکرده اند بدو قسمت
بوده يك قسمت آن بطرف مرده خانه و يك عده
آن بطرف پته باشند آن پته بکراهی گفته میشود
ب- هر گاه تماماً این مرده ها يك طرف
باشند خواه بطرف مرده خانه و خواه بطرف

پته - آن پته بیم راهی گفته می شود .

صورت فول های توپ بازی میربد . کانی

ج - در پته نکرهای یک نفر از طرف مرده حانه با اندازه دو خطوه و یک نفر هم از طرف پته باندازه دو خطوه پیش آمده این ها توپ را بکشد بگر پرتاب مینمایند درین فرصت بده ها بیکه مرده است وقت را عیبت شمرده بزنده کردن خود و رفقای معیت خود کوشش میکنند یعنی که توپ بطرف مرده حانه آمد کسایک در حدود پته هستند در وسط میدان آمده و یا اینکه توپ بطرف پته انداخته شد کسایک در مرده حانه هستند مرکز میدان آمده این گروپ دوم که به توپ انداختن دوام دارد آنرا توپ می ریند برای هر بیکه که در میدان است که برنده کردن خود و رفقای خود کوشش دارد لازم است که توپ را به مهارت و چالاکی رد بکرده بزنند کردن خود یعنی خود را رسانیدن به پته های مسارعت نماید و هر گاه در اثنای توپ ردن گروپ حاکم مهارت نکار برده نتوانست و توپ بجای آن اصابت کرد بوقت دور کرده گروپ دوم حاکم و گروپ اول که تا کنون حاکم بوده است محکوم قرار داده میشود

د - در پته بیم راهی بهمین میداییکه از حد مرده خانه الی پته است مناصه کرده یعنی یک نفر در حد مرده حانه و دیگر نفر در وسط میدان بر طبق فوق که در ماده (ج) توضیحات داده شده حرکت کرده میشود .

۱ - هر گاه ارمیداییکه برای توپ بازی معین شده است توپ خود را بیک جانب یعنی کج پرتاب کند خودش فول یعنی دیگر اجازه توپ انداختن را نداشته مرده حانه بجمله مرده ها محسوب میشود و همچنین بده های آنها اجازه ندارند که برین توپ که کج رده شده است خودها را بزنند گفتند .

بصره :-

مقصد از کج رفتن توپ ، اندامی توپ است به گندک آن

۲ - هر گاه یکی از بین بده ها که مرده نامیده شده است در وقت دویدن از خطوط معینه تجاوز کند هم فول است باید خودش واپس بجای خود عودت کند افراد مقابل هم بالای آن نفر بیکه از حدود معینه تجاوز کرده لازم است که توپ بالای آنها انداخت نشود ، فرسأ هر گاه انداخت شده بود هیچ يك از مرده ها حق رنده نگرفتن خودها را ندارد

۳ - هر گاه کسایک مرده نامیده شده است از حدود مرده حانه و یا بته هم يك خطوه تجاوز کرد و توپ از طرف افراد مقابل بجان آن اصابت کرد هم بوقت دور میکنند .

۴ - هر گاه بده در اثنای توپ انداختن از دست آن خطا خورده از طرف افراد مقابل

گروپ محکوم تاوی سرعت نکار رده شده توپ
بحال یکی از بده های گروپ حاکم حدید اصات
کمد نار هم فوراً فوت دور میکند علی هدالقصاس

دور کردن وت تابع به اصات توپ است - لیک
رده شدن بده هامر بوط ناین است که خود را
محدود مرد خانه سرعت رسامد گونا این ها
رده نامیده میشود به کسانیکه در حدود پته

بوده و در اینجا میباشد اها رهائی رده نامیده
میشود که خود را مرد خانه بر سامد

۸ در انای دودن - گرفتن یکی از بده ها
ویانبله کردن و یا پایش پای او هادن و نا هاسد
این حرکت ها ممنوع است

۹ - در انای ناری بهر مطلب که باشد
سگ و کلوح انداختن و دشنام دادن نکلی
ممنوع است

سرعت نکار برده دنده گرفته شود هم فوت دور
کرده و هم تماماً افراد معیت این گروپ هر حا
که باشد رده نامنده میشود

۵ - در انای توپ ردن هر گاه از هوا
توپ آن از طرف بده های مقابل گرفته شود
خود این شخص در حمله مرده محسوب شده دیگر
حق توپ ردن را ندارد

۶ - هر گاه توپ میر از هوا از طرف بده های
مقابل گرفته شود خود میر و هم تماماً بده های
معیت آن مرده شمرده شده دیگر حق توپ
ردن را ندارند

۷ - در وسط میدان و یا متجاوز از حدود
معینه هر گاه بحال یکی از بده های حاکم توپ
از طرف بده های محکوم اصات کرد فوت دور
مکند و هر گاه درین انا نار هم توپ از طرف

در حوایی شکسته باید بود

گفتن برای کور پشت حمامه کدود
پیر نا گشته کوز گشتی زود
در حوایی شکسته باید بود
(این بین)

نا عا بی نشسته می اسود
در حوایی ترا چه پیش آمد
گفت پیران شکسته د هر د

پشتو در وزارت حرب

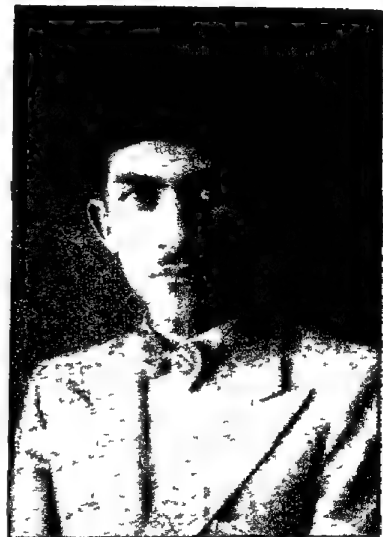
والا حضرت معظم سپه سالار عاری سردار
شاه محمود خان وزیر صاحب حربیه است که
همواره به پرورش و ارتقای زبان ملی معطوف
فرموده اند

چنانچه اکنون در وزارت حربیه برای
کورسهای پستو و ضم و سق آن یک شعبه
مخصوصی موجود است که یکمتر جوان دانشمند
آقای محمد نور خان آرا با کمال و طیفه شناسی
و حدیث اداره می نماید و تمام امور پستو نایب شعبه
ربط دارد

شعبه پستو نامرو توحهات بلند و الا حضرت معظم
به بشر و تعمیم و تدریس پستو صورت درستی موفق
آمده و این مشروع ملی را حوتر پیش برده است
بطم کورسها ، نامدی بحاصری ، عشق مهرط
متعلمین به آموزش زبان ملی که اکنون دران
وزارت حلیله دیدنی است ، تمام علاقمندان
پستو را خوش و مسرور مسارد .

پستو قولنه که مرکز پرورش زبان ملی است
ازین توحهات بلند و گراسهای والا حضرت معظم
و پستو پرور سردار سپه سالار عازی سوبه خود
عرص شکران نموده ، و برای شعبه پبشتو که با تمام
حدیث و فعالیت در وظائف خود ابراز لیاقت
مینماید ، توفیقات مریدی را می خواهد ، قادرین
مشروع مقدس ریاده ترهم اظهار فعالیت نمایند .

در وس سستر دوم کورسهای زبان ملی
درین ماه در مرکز با آخر رسیده و امتحان آن آغاز
شده ، واعصای پستو قولنه درین امتحانها بگرا
و همییر بودند



آقای فاضل محمد نور خان که در رأس شعبه
پستوی وزارت حربیه خدمات حوی
زبان ملی نموده اند

ارقرار مشاهده کورسهای پستوی وزارت
حلیله حربیه حیلی معظم بوده و متعلمین آن به
آموختن زبان ملی عشق و علاقه ربادی را نشان
داده ، و در امتحانها کامیاب و بدر حه اعلی موفق
بر آمده اند

در حقیقت این موفقیت های ناززه و علاقمندی
مهرط ، نتیجه توجهاات عالیله و پستو پرو راسته

عالم مطبوعات

دپستو ژبی لیاره

و برای کسایکه در آئنده بمسائل گرامر زبان ملی تدقیق مکسند و اس خدمت مهم را تکمیل می نمایند، مه دوراهمای خوبی شده می تواند «دستوری لیاره» يك مقدمه مفصلی دارد که مؤلف فاصل دران اهمیت زبان را از هر حیث بصورت مشروحی نگاشته و ضرورت نشر آثار زبان ملی را خوب توضیح فرموده است

پستو تولنه و طیفقاً این رحمت قابل قدر مؤلف فاصل، و اقدام ملت خواهانه شرکت محترم رشتی را سطر تقدیر می بیند، وار حدای کریم برای شان توفیقات مریدی را در خدمات زبان ملی حواستار است

شوقمندان این کتاب نفس را با حلد مطاللا واعلی بقیمت (۶) افعالی، و بدون آن بقیمت (۷) افعالی از نمایندگی شرکت رشتیای ملخ بدست آورده و يك اثر بیس ملی را در کتب خانه خود زیاد کرده می توانند.

به این نام يك اثر بیس و برحسته درس ماه نشر گردیده، که بر مسرت هواخواهان زبان ملی افروده است

«دستوری لیاره» عبارت از کتابی است در حدود (۵۰۰) صفحه بقطع خورد و دلچسب و طبع خیلی زیبا و دلکش، که در سه حصه از طرف فاصل داشمند و محقق یگانه زبان ملی ع، ح ۱۱ شان محمد گل حان رئیس تنظیمه قطع و بدخشان نگارش یافته، و سرمایه شرکت رشتیای ملخ بصورت سیار قشکی بقطع رسیده است! حصه اول کتاب صرف، و دو یمش جو، و سوم آن حاوی (۱۵۶۶) مصدر پستو بوده و در هر سه حصه نگارنده فاصل کتاب را ح جمع بمسائل صرفی و نحوی زبان پستو تحقیقات خوبی فرموده است که در قطار آثار زبان ملی این کتاب بیس ذخیره گرانبائی بشمار میرود.

چهارمین سال جریده ریری

جریده ریری که يك جریده ادبی، تعلیمی و بوده از چهار سال ناین طرف در احیاء تعلیم و ملیح و شیرین ملی ما پستو مصدر خدمات می گردیده است اینك خوشحانه ما محاسن را نای بهتری بو سله شماره (اول) خود د مرحله چهارم سن سال مطبوعات می گردید این جریده که از طرف یکی از شععات پستو له (مدیریت صحافت) بقلم حماد فاضل ال پاچا حان «الفت» معاون مدیریت صحافت سائر فصلا پستو در هفته یکبار با قطع کاعاد معمولی در (۴) صفحه انتشار میابد حقیقه

ارحیت خدمت و تأثیر جریده سن معید و مهمی است و به این سبب محله کامل ادامه این جریده معیده را خواهان بوده برای موفقیت های فصلا محترم عدالحی حان مدیر عمومی پستو قولنه و معاون ریاست مطبوعات و گل پاچا حان الفت را که در سن راه احراز نموده اند تر نک و علاقه مندان پستو را به مطالعه آن تشویق مسماند



یکی از مناظر مالا ناغ بعمان

دو نفر ادبای معاصر

و مهمانان عزیز

درین ماه دو نفر ارادناز محترم معاصر که از خدمتگاران معروف رمان ملی اند، یککابل وارد گردیده، و بطوریکه قارئین محترم در روز نامه های مکرر خوانده باشند مراتب احترام و استقبال آنها از طرف ریاست محترم مطبوعات اشعار گوناگون رمان ملی دارند، و درین سفر در حدود سه هزار بیت از آثار گرامهای خود به پستو قولیه مرحمت و اهداء فرموده اند. حماد فاضل آقای «حلالی» را البته خوانندگان محترم خوب می شناسند، که ارادناز



فاضل بحیره - حلالی - حلالی،
ایستاد و نویسنده معروف پستو - مدیر
معارف قندهار



شاعر ملی - حماد فاضل حاجی ولی محمد حسن
مجلس - قندهاری

و پستو قولیه با حرارت و علاقمندی بعمل آمد، و دعوتهای متعددی به این مهمانان محترم داده شد. فضلالی محترم مدتی در پستو قولیه به نظم و تر تیب ترانه ملی مشغول و اکنون موفقاً به قندهار عودت کرده اند. شاعر ملی ما جناب «مجلس» امروز در رأس شعرای پستو مقام داشته و طبع توانائی در سرودن مقتدر وطن بوده و سابقه ممتدی در عالم ادب و عرفان وطن دارید. حماد «حلالی» نویسنده و شاعر مهم رمان ملی بوده و در اطراف ادبیات و مرایا و حصائص پستو، تنوع و مطالعات عمیقی را دارا می باشد، و قریحه تاشاکی را در نظم و نثر زبان ملی نشان داده اند.

مس
LAL



سر ك حصہ چمدل ہائی پیمان

<p>اشتراک کامل ۱۲ اعمالی دنده میه ۱۴ دباندی سم الکلیسی بود دلو سنجو لوسو سکو ته نیم قیمت</p>	<p>کابل میاشتنی مصوره محله (ادبی، اجتماعی، تاریخی) دپستو قولی صحافت له څانګې حاجه حریری</p>	<p>مدیر، محمد قدیر «تره کی» آدرس: پستو ټوله، ده «اس سید» واک فلکگرافۍ عنوان: کابل، المحسن ټوله لیکونه و ع، س، عبدالحي خان محسبي د پستو قولی عمومی مدیر اود مطبوعاتو د ریاست معاون ته کیری</p>
<p>۱۰ کال . دسله د میاشتی ۱۳۱۹ - اکت - سمر ۹۴۰ ع ۱ (۶) ګڼه</p>		

ددی کې لیکونه

لیک	لیکونکی	مخ
حش استقلال	حاج «تره کی»	۱
محب	» » اباری	۳
علم چیست ؟	ترحه حاج «روحی»	۷
د لیکوالو سره بوڅو خبری	حاج «الت»	۱۴
اعلیحضرت احمد شاه ډای کبیر و وطن	» » «حیسی»	۱۶
روش های ادبی و ادبی معاصر	ترحه » » «تره کی»	۲۵
عرل	حاج «مخلص»	۳۰
رباعی	»	»
قلم، توره، ډای	» » «بوری»	۳۱
پیشرفت رمان ملی	» » «اعظمی»	۳۲
د پښتو ادبی مرایا	» » «یوا»	۳۶
مشاور ادبی ریاست مطبوعات	مدیریت صحافت	۳۹
تاریخچه کتاب و کتابخانه	ترحه عبدالغفور خان «احمدی»	۴۰
پښتون ادیب عبدالعظیم	حاج «رشتین»	۴۶
تجدید سال رور فامه اصلاح	مدیریت صحافت	۵۰
نشریات ها کولنه حقوق و علوم سیاسی	» »	»
تشکر	» »	»

صفحه

معاونین

مقابل ۱

د دفتر کومې

۱۳

طرحه المصلان خوره چهارم دارالمطبعین مستعمل کورس عالی پښتو دو نقطه

۲۵

درتله

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

KABOUL

U.S. AIR FORCE

1953-54

U.S. AIR FORCE

1953-54

U.S. AIR FORCE

1953-54

U.S. AIR FORCE

1953-54

U.S. AIR FORCE

1953-54

U.S. AIR FORCE

1953-54

U.S. AIR FORCE

1953-54

U.S. AIR FORCE

1953-54

جشن استقلال

مجدد قیرتوکی

که آن حرکت و نهست آنها که محصل جنبش افتخار است يك حرکت شعوری و ارادی وار روی حرد و فکر و آمال ملی و وطنی بوده است .

۲ :- جشن هائیکه برای تقدیر و احترام چنین رور ها منعقد میشود تنها برای سیر و تفریح و گدشتادن چند ساعتی بحوشی و سرور بوده در ماورای اینها آمال و آرور های بس مقدس و متعالی دیگری هم وجود دارد و آن این است که :

چنین رور ها و ایسگو نه اعیاد و جشن ها برای اطفال ، جوانان و سائر مرد ما بیکه در مملکت زیست دارند و نه عم و سرور مملکت علاقه مندان تربیه معنوی مهمی میدهد مثلاً بآن ها میفهماند

که این خاک و این ملت و این وطن در طی چقدر هدا کار بها و ریختن خون های پاک و با حرارت مدافعه شده و این استقلال لیکه ما امروز از آن تقدیر و احترام نموده بپاس عظمت و بزرگی و اعمت و قیمت آن جشن میگیریم به چه قیمت گرانی بدست آمده است .

اشاره این شماره مامعادل به رور افتتاح جشن استقلال است گرچه ما حسن احترام و تقدیر خود را راجع به این رور فیروزی که در تاریخ مملکت ما حائز مقام مخصوصی است در شماره (۱۱۱) این محله به نظم و نثر ترحمای کر دیم معهدا عظمت و مقام بزرگ معنوی این رور بما ایجاب میکند تا با هم و طمان عریز در جشن آن هم اشتراک نمائیم

در دیباغات است که ورهای بزرگ و تاریخی خود را جشن میگیرند این جشن ها دارای دو مرام عمده و مهمی است که این است بطور اختصار عرض میشود

۱ :- ملای که طبعاً حریت خواه و عاشق مفاخر ملی و متمایل به حفظ شئون مملکتی خود میباشد هر سال یکبار در همان رور هائیکه علیانی مودنه و موفق به تحصیل اقتحاری گردیده اند برای تجدید همان خاطره ها و تقدیر جان بازان و غالیان آن سالچه جشن میگیرند و نشان میدهند

و تمجید این حش به حساس‌ترین نکات و دقیق‌ترین مطالب تماس کرده در اهمیت و مقام معنوی و مادی استقلال هر چه اردست ما می‌آید بنویسیم زیرا حفظ استقلال حفظ آبرو و شرف و ناموس فردی، قومی و ملی است.

اینک در طی این مطالعات اکسوس جای آن است که این حش را به تمام اولاد وطن تبریک گفته یکبار دیگر ایشان را ملتفت خدمات بررگ و احسان و آموزش ناشدی محصل آن اعلیحضرت محمد ناصر شاه شهید عمر الله به نموده بگوئیم: ای جوانان با حرارت افغان شما سعادت مندید زیرا حیات ثان در عصر استقلال و وطن که یکی از آثار برجسته آن مرد گرامی است اتفاق افتاده پس بر شما است تا با این نعمت عظیم ودا کار و جان نثار باشید

این حش ها بر خشد ملا حطات فوق یکی
همیشه مردم می بیند استقلال به چنین قیمت
گرانی حاصل شده و در راه حصول آن از
هیچگونه فداکاری دریغ شده است قلباً متمایل
به حفظ استقلال شده در راه حمایت آن ارحود
میگذرد

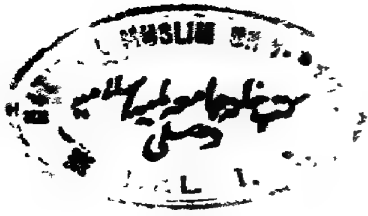
از همین حقه است که حش ها را مطهر
اراده و قدرت و مهارت ملت قرار داده درین
روز ها نمایش های حربی، معارفی، اقتصادی
و غیره میدهند تا اولاد وطن ملت مت معارف ملی
خود شده بوطن، ملت و حکومت خود علاقه
و رابطه پیدا کنند.

ما نویسد گان افغان موطعیم تا در تعریف

نیاید بجوی باز

از تشکی بمیر و مرز آب روی خویش
کاین آب رفته باز نیاید بجوی خویش
(صائب تبریزی)

آیست آب رو که نیاید بجوی باز
در حفظ آبرو و کهر باش سخت تر



اتجایات

مجت

به علم د حات محمد اعظمه جان د پاری

اسان د حلقه په لحاظ محمور دی چه چیل و طائف و پسر بی او پر خای ئی راوری ولی چه دا یقینی او ثابته خبره ده، چه داسان ژوند دیو خومدی او دیو خاص مطاب او مقصد د پاره دی، او د چیل ژوند سو او بند و مسئول دی، لکه چه حدای تعالی فرمائی (اوحسبتم انما خلقناکم عنثا و انکم الیا لائر حعون) ایا تاسو - یا کوی چه مور تاسو عث پیدا کړی باست او ستاسو نار گست و مور ته به دی، د حدای تعالی ددی حکم د مصمون خچه سیکاره کبزی چه داسان پیدا ینت دیو خاص مقصد د پاره دی، او پرده ناندی، د خپو و طائف ادا کول لارم او ضروری دی چه به نه کو لوئی مسئول دی موندی لحاظ سره اسان په حقیقت کس یو هر کردی چه دو طائفو په لحاظ په ډیر و دائرو محدود دی او هر ه دایره خپله خاصه طبیعه او چیل خاص حقوق لری، مثلاً د حالق حقوق د مور و پلار،

اود ائده مددی، اوفقط د چیل شهرت او ارامی د پاره به دی، سه اویک سړی همه دی، چه په چیل هر کار کس فدا کاري ولری او یوه داسی لار اختیاره کی چه دده و د حامی دواړو د پاره فائده مده وی هر کله چه اسان هو هیار او مهم پیدا سوی دی اود سو او بندو تعمیر ور کړی شوی دی، نو دده لمړی و طیفه داده چه چیل حالق، معبود او مربی و پیژنی، او پس له دی خپل نور و طائفو و پیژنی او پر خای ئی راوری یو دهمو و طائفو خچه محبت دی.

خرسکه چه اسان د عقل په صفت سره موصوف دی، بولار مه ده چه دی خپل اصلیت او حقیقت و پیژنی، داسان لفظ داس خچه مشتق دی، نو باید چه دی په چیل زده کس د محبت جذبات ولری، که سړی و حقیقت ته و کوری، ظاهره ده چه د کائناتو دیداینت اصلی غایت محبت دی، اود اعماده په هر چا کس د چیل استعداد په اندازه موجوده ده، اسان چه فطر تاً د چیل کمال په سبب په نورو مخلوقاتو فوقیت اولور والی لری نودی په حقیقت کس د اشرف المخلوقاتو او

حقوق د وطن، د جامعی او د تمام بنی نوع انسان حقوق، که انسان د خپلو و طائفو په ادا کولو کس سستی او غفلت وکی، نودی گناه گاره گنرل کبزی، دده ژوند د جامعی د پاره سعادت راوړو نکي

محمت يوداسی قوت دی چه اسنان و خپل حالو ته نژدی کوی او يوداسی ناطنی طاقت دی چه اسان دېو او دېو ادراک نه کوی، داد محمت اثر دی، چه بلبل دگل به عشق کی می قراره او تمک دشمني به محمت کس نا آرام دی هر همد اسان چه دخالق ارم مخلوق محمت نه خپل رو کس نه لری یو یی روح تن دی چه نه طاهر ژوندی اونه ناطن کس مړوی اسان دمحمته پور دروید تیاری او خطر ما کی لاری طی کوی، او دمقصد و خای ته خان رسوی دینا به محمت سره آماده ده که محمت نه وای دینا به یو دوبرانه حرا به وای، دا دمحمته اثر دی، چه اسان د خپل حالو دندگی دسکاره کولو دباره به نیمه شبه محور وی، داد محمت خوش او خنده ده چه مور د خپل اولاد دپالنې دباره هر ډول تکلفونه او مصیبتونه رعمی.

داملی خبره ده چه داسان کمال په هیئت اجتماعی سره اړه لری ولی چه به اصلی فطرت کس دی دکمال د حاصلولو دباره متعبد پنداسوی دی، بودی طمعاً دهئت اجتماعی خواش منده وی، چه دده کمال دقوی حجه و فعل ته راووری، او داطاهره ده، چه هیئت اجتماعی بېله محمت دکمال ددرجی ته رسیدلای نه سی، دتولو موجوداتو نظام اوقیام په محبت سره قائم دی، او بهیچ موجود دمحمته خنجه حالی نه دی،

محبت پر دوه ډول دی، یو فطری محبت چه

دخلافت الهی په مرتبه ممتاز او مستحق وگریدې (انی حاعل فی الارض حلیفه) او دمحمته ماده په ست د نورو مخلوقاتو په دهه کس ډیره ایسودلی سوی ده او زده ئی حاص دمحمته خای گریدلی دی، زده چه په ظاهره دعو سو یو ټکر دی، مگر په حقیقت کس یو عنصری قسم دی، چه خای دوحده فطری (محمت) گریدلی دی زده په شان دیو ماشین دی چه دمحمته په برق چلیبری که ماشین خیر ووی، د برق قوت هیچ اعیر نه کولای نه سی، اوبی حرکت وروت وی دعه رنګه زده که دمسای خواشاناتو نه لایشو ککړوی محمت فطری برهغه باندی بهیچ اثر کولای نه سی، زده یوه ایستاره ده چه دمحمته په صیقل شفافه ده، بی صیقله ایستاره دهیچ شی نقش او تصویر قنولای نه سی، هم دعه رنګه می محمت زده دحدای تعالی دابوارو دگریدو خای نه سی کیدلای محمت دموخو دا تو دتکمیل سب او دحدای تعالی داسرارو حجه دی، چه دزیا دارو مدار په دهه سره موقوف دی محمت یو اثر دی چه دالسته داسان په زده کس پوکل سوی دی هغه اسان چه زده ئی دمحمته دپور خنجه حالی وی په حقیقت کس یو سی حس شی دی، چه داسابیت اطلاق پر هغه باندی کدلای نه سی محمت دروح ددهات یوه اصلی او قدرت دتجرمک یوه فطری آله ده چه په هغه وقت کس خپل اثر سکاره کوی چه دغیرو دمصائو په لیدو متاثر کینزی،

داسان په فطرت کې پروت دی؛ او داسان په اراده او اختیار اړه نه لری. لکه د مور محبت د حیل او لاسره، بل ارادی محبت چه داسان په اراده سره اړه لری، لکه د استاد محبت د شاگرد سره، هر کله چه داسان کمال بېله هئت اجتماعی د کمال د درحی ته رسیدلای به سی او هیئت اجتماعی بېله محبت قائمیدلای به سی، نو ظاهره ده چه محبت داسان د ترقی او ارتقا اصلی سبب دی، هم دغه سبب دی چه اسلام په ټیګو الفاظو سره مسلمانان مامور کړی دی چه یو د بل سره درره محبت لری (ان المومنون احوه) هر مسلمان د بل مسلمان سره باید د زړه محبت ولری او په هر عم او دردئی شریک سی، او دغه محبت او داسلامی احوت د مسلمانانو د اصلی ترقی سبب ګرزی، هر کله چه په مسلمانانو کې د محبت او احوت رسی ټینګه وه، هغه وچه د ترقی ولورود درجونه ورسیدل او ټوله دیائی په حیرت کې واچوله، د دنیا تاریخ پردی باندی شاهد دی، د اسلام په تاریخ کې د مسلمانانو د اصلی احوت مثالونه ډیردی، چه د هغو څخه دیو، بیان زه دلته د مسلمانانو د عورت د پاره لیکم،

یو اعرابی د سوداګری د پاره د ابطا کې وحواته، چه په هغه وقت کې د قیصر روم د مقوصاتو څخه وه، روان شو، یو دروځ د صرايانو په یوه کوڅه کې تیری دی، د یو نصرانی د کور څخه ئی یو غمجن اوار په عربی لهجه واوریدو، پس له تحقیق اعرابی

ته معلومه سوه، چه صرايانو یوه عربنه بجلی په رور سره صرايانی کوله او دی انکار کاوه، او په عربی لهجه سره ئی داویل، (ادر کسی ادر کسی یا حلیفه) ای حلیفه، په مدد راوړ سیر، اعرابی چه دا اوار واوریدو په رره کس ئی داسلامی محبت یو داسی خوش پیدا شو، چه فوراً ئی حبله سوداګری پریسوله او د تعداد وحواته روان شو او ټوله واقعہ ئی د حلیفه په خدمت کس بیا په کړه، حلیفه حه دا واقعہ واوریده دارنگه متاثر شو، چه دستي دلخای ئی یاس شو، او پر آس سپور شو او د ابطا کې وحواته روان شو او وئیل هر څوک چه په مایسی راځی، را دی شی، وائی چه د دولس رره سپور په حلیفه پسی روان شول، حلیفه په ډیره چاګی ځان ابطا کې ته ورساوه او د هغه صرايانی د کور پر درواړه د آس تاسو، او په رور سره بی ناری کړه (لیک لیک یاستی) بل، بل، ای رمالوری، ستاد خدمت د پاره حاضر یم بجلی چه د حلیفه اوار واوریدو فوراً د باندی راووتله، حلیفه په بل کس ټیګه و یوله او پر مخ ئی مچه کړه او د حیل ځان سره ئی بعدد ته راوستله؛ دا داسلامی محبت او احوت یو ناثر مثال دی، چه د هغه وقت د مسلمانانو په ررو کس موجود و، او د مسلمانانو د ترقی اصلی سبب ګریدلی و، تر هغه وقت چه د محبت په اصلی معنی د مسلمانانو په زړو کې موجود و، اسلام یوه شابانه ترقی وکړه، لیکن د هغه وقت چه



دا محنت د مسلمانانو دروځه وړځ په ورځ کمبډي
 هغومري د مسلمانانو انحطاط رياتيدی ، ظاهره ده
 چه د عالم اسلام دا انحطاط اصلی سبب عدم احوت
 دی چه سه روځ د مسلمانانو په رو کس په اصلی
 معنی وجود نه لری هم دغه سبب دی چه هر جبری
 مسلمانان حواری او دلیل دی او اکثره دلیل تر اسارت
 لاندی دی او په بی عرتی سره ژوند کوی ،
 هر حومری چه د محنت رابطه د انسانانو په منځ کس
 رياتیری ، هغومری ئی نهرت یو د نل سره کمبیری
 او اصلی تهدیب او تمدن په دنیا کس قائمیری
 اسلام چه د اسایت د تکمیل د پاره یو فطری دین
 او یو جامع او کامل قانون دی او د تمام نسی آدمیانو
 د پاره یو لوی رحمت دی په دیناره کس ډیر تا کید
 کوی نو پر هر مسلمان خصوصاً او پر هر انسان عموماً
 لار مه ده چه دا حبله فطری و طیفه یعنی وحدت
 نوعی په سه ډول برخای را وړی .

ر با عی

ته پستون غونډی نه گډ شه ، که هر حومره وی زور
 یا سه مې شي په مېرانه یا بی و مو می گوهر
 خو تر حومه ر و ام یا څه ، ته به ا وړی لټ پر لټ
 یا مېر . غونډی ولاړ شه ، یا پور می کړه . پر سر
 (ښوا)

علم چیست؟

ترجمه آقای روحی « از محله المقطف

بعضی ها علم را ابیجیس تعریف می نمایند علم عبارت از حقائق است که اگر آن در پیشگاه عقل بشری در حالات معین گذاشته شود هر عقل بشری عموماً آنرا درك می تواند و این حقائق با مرور و تغییر زمان قطعاً تغییر نمی پذیرد

این تعریف در همان اول وهله و در اول نظر بحقائق واقعی منطبق بوده و برابری بقائد قسمتی از فلاسفه اولاً نمیتوان علم را حقائق گمت و ثانیاً عقل بشری نمیتواند تمام آن حقائق و وقائع را در همه حالات درك نماید و ثالثاً حالات عمومی با هم دیگر متشابه نیست .

مثلاً این را نمیتوان از روی واقعی درك نمود که آیا وجود نفس بشری با وجود نفس دیگری در حالات عمومی چه و چگونه مشابهت را واجد است ؟ در مفهوم علم ترقی و عدم ترقی آن چه تأثیری را دارد است ؟ و آیا ولادت انسان در ممالک بارده و حاره و وقوع او در تحت عوامل آن محیط از قبیل تعلیم و تربیت و حیات اجتماعی آیا تمام

این عوامل در مفهوم علم چه تأثیری دارد ؟ آیا این عوامل همان عواملی است که در حقیقت علم را تشکیل می دهد ؟

بعضی ها میگویند که علم همان عواملی است که در حقیقت علم را تشکیل می دهد و این عوامل را می توان به عوامل طبیعی و عوامل اجتماعی تقسیم کرد .

عوامل طبیعی همان عواملی است که در حقیقت علم را تشکیل می دهد و این عوامل را می توان به عوامل طبیعی و عوامل اجتماعی تقسیم کرد .

عوامل اجتماعی همان عواملی است که در حقیقت علم را تشکیل می دهد و این عوامل را می توان به عوامل طبیعی و عوامل اجتماعی تقسیم کرد .

عوامل طبیعی همان عواملی است که در حقیقت علم را تشکیل می دهد و این عوامل را می توان به عوامل طبیعی و عوامل اجتماعی تقسیم کرد .

عوامل اجتماعی همان عواملی است که در حقیقت علم را تشکیل می دهد و این عوامل را می توان به عوامل طبیعی و عوامل اجتماعی تقسیم کرد .

و بالذاتی قائم بوده به هیچوجه شخصی یا شخصی
دیگری نمیتوان مشاهده شد.

سایر همین دلائل تعریف علم یا مفهوم
فوق جامع و شامل بوده و ثابت میشود که مبنی
بر حقیقت واقعی نمیشد.

ارسطو مبداء و قانونی را در فلسفه طبیعی
(Physics) وضع کرد که آن عبارت از این
است (اگر دو شیئی ثقیل محتلی را که از یک
معدن باشد از ارتفاع بلند به پائین انداخته شود
بررگتر آن بر زمین پیش از دیگری واصل میشود)
یعنی مثلاً اگر دو قطعه آهن را که یکی آن
یک رطل و دیگری آن دو رطل وزن داشته
باشد از ارتفاع بلند بر زمین انداخته شود ضروری
است که قطعه که دو رطل وزن دارد بیشتر
از آن دیگری بر زمین واصل میشود یا عبارت دیگر
حادثیت زمین به قطعه اول الذکر سریع تر از
دیگر آن است

ارسطو که این قانون را آنوقت استسماط
نمود از طرف عموم علماء مورد قبول واقع
گردیده و در همان وقت حقیقت آن درك
و فهمیده شد

اینکه آیا این قانون اولاً منی بر حقیقت
و ثانیاً آیا این قانون میتوان علم شدنظر به
تعریف فوق مائست آن را اولاً صورت يك
حقیقت علمی و ثانیاً بحیث نقش علم قبول
و باور بنمود.

لیکن سپس هنگامیکه گالیلئو پیش از چند
قرن ظهور کرد به تجربه این قانون پرداخته
هنگامیکه دو قطعه آهن را از قله برج بیزا به
پائین انداخت هر دو آن علی التساوی بر زمین
واصل شد و انگاه که این تجربه را علماء و فقهای
گالیلئو مشاهده نموده اند به تعجب افتاده و حقیقت
آن را درك نتوانسته اند لذا برای علمای مرور
درین تجربه اقتناع حاصل نگردیده و گفته اند
گالیلئو در تجربه مرتکب سهو گردیده و اصلاً
قانون ارسطو صحیح و صواب است

و در نظر گرفتن تعریف فوق ایسار این نتیجه
بدست می آید که طاهره که از تجربه قانون
مرور بدست آمده علم بشمار برفته و به علم
متنسب شده میتواند در حالیکه این حقیقت و قانون
علم بحساب برفته و در عین حال مورد اعتراف
تمام دنیا واقع میباشد بلکه عموماً عقول بشری
به رغم اختلاف حالات این حقیقت را درك نموده
و کاملاً اعتراف کرده اند

درینصورت سایر همین دو علت نمیتوان تعریف
مرور را جامع و شامل قبول کرد
چیریکه در بحثهای دقت و قایل توجه است
این است که بین علم و حقائق آن نمیتوان توافق
و تطابق را سراغ نمود زیرا بین علم با اعتبارات
و بین حقائق علمی فرق فاحشی موجود است یعنی
فرق است بین اینکه دوران ارض حقیقت
علمی است و بین اینکه این دوران نفس علم را

تیر ارائه میکند. جهت اثبات این ادعاء مثال سبب دیگری است مثلاً شخصی در يك حاده معین يك شهر سکوت پدیدرست و این حقیقتی است که عقول بشر در همه حال آن را میداند و یا اینکه در مملکتی حتماً حکومتی قائم است و این حقیقت را بر همه میداند. لیکن بدیهی است که این حقیقت را نمیتوان علم گفت خلاصه این تعریف مسمی بر سهو و خطا بوده نمیتواند مفهوم علم و حقیقت آن را بما تفسیر نماید

ازین رو لازم است که تعریف دیگری را بر علم جستجو کرد که تا از هر حیث جامع و شامل و جرح و تعدیل نواسته شایان اعتماد و تداول مهمه و مطابق به حقیقت و واقعی باشد

رای اینکه بدرک مفهوم حقیقی علم واصل شده نتوانیم لازم است که بحث نائست علم را از نقطه نظر و طبقه آن تحلیل کرد چنانچه اگر بخواهیم که مفهوم فلسفه یا علم اجتماع و یا علم النفس و علم طب و کیمیا و فلکیات معرفت و شناسائی حاصل کنیم بحث لازم است که علم مربوط از نقطه نگاه فواید آن و اینکه آیا علم مربوط در مظاهر کائنات چه تأثیر داشته و نا چه و سائط در آن نهاس دارد بهمیم و این یگانه اصولی است که در تحقیق فروعات علم مخصوصاً لازمی بوده و نمیتوان از آن مستغنی شد

آنچه که در تعریف علم ملاحظه کرده میشود

این است که علم عبارت از تحقیق و تعمق است در مظاهر طبیعت طوری که بین سبب و مسبب علت و معلول امتیاز داده و دانستن آن است که آیا این مظاهر طبیعت چگونه حاصل و چه نتیجه و اثری داشته و در نظام دنیا چه تأثیری دارد مثلاً آب طهره از طواهر طبیعی است لیکن این آب چگونه نگو می پدیدبرد و چه جیر آن را اکنون میدهد و مقدار احراء آن چگونه تعیین شده میتواند آیا این احراء از وحدات اصم و غیر مرکه تشکیل یافته و یا اینکه از احراء کوچک و دقیق تشکیل یافته است و خصائص هر کدام از احراء آن چیست و چگونه آن را مقایسه نمود و آیا به تحلیل احراء آن علیحده علیحده و یا بطور کلی باید پرداخت و یا اسکانه گرورن باید کرد این است که تمام اینها را علم بما داناده و توسط علم باین حقائق رهبری میگردیم

اینکه در تعریف علم گفته که علم تمام طواهر طبیعی را تناول و در بر میگیرد مقصود از آن تناول مطلق بوده یعنی هم از دیگر آحاد علوم را نیز شامل میا شد که موضوع آن از فعل عقل شری است یعنی موادی که در آن علم بحث و تحقیق کرده میشود و موضوع آن در حمله طواهر مادی وجود نداشته از جمله میتوان علم منطق و ریاضیات را ارس قیل شمار کرد در علوم ارس قیل مظاهر موضوعی وجود نداشته بلکه موضوع آن در واقع عبارت از همان

فعلی است که عقل بشری آن را ایجاد نموده است علم میتافزیک موضوع مادی را دارا بوده همچنان علم حساب و ترتیب منطقی و تفکری وجود مستقل از عقل بشری نداشته و عبارت از حمله همان نوع فعلی است که از طرف عقل وضع گردیده مگر با وجود این اوصاف تمام این علوم را در تحت طواهر طبیعی مدمج و مطوی ساخته اصول و قوانینی را از آن ترکب میدهم بر اساسان فی الحمله يك موجود مادی بوده یا فی المجموع مظهره از مظاهر طبیعت است اریس است که آنچه که انسان ایجاد و وضع می کند از حمله طواهر طبیعت شمار رفته و تحت آن عین وقوعه و حیثیت سائر موجودات است

نابین وصف میتوان گفت چیریکه راجع بعلم ملاحظه میشود این است که علم تمام مظاهرات طبیعی را از نقطه نگاه تحقیق و سراسازی در بر میگیرد

و طبقه نخستین علم این است که به اوصاف و طواهر طبیعت را از نظر مشاهده گذرانیده و کوشش می کند که به حواص و مناسبات لارمه آن علم بیاورد تا بطریق که ایا طاهره مرور جامده است و یا سال و یا ماده عاری است ، ثقیل است ، یا حقیف ، و خلاصه در تمام حالات متناسبه آن مصروف و مهتم میگردد مثلاً نور که از جای بجای توسط امواج بطول معین منتقل میگردد چنانکه از جوار احرام سماوی

عبور کند حسب عقیده ایشین منحنی میگردد و هنگامیکه اریس عارات و سیال و مواد جامده و شعاع امثال آب و شش عبور می کند انعکاس را در آن پدید میگردد و در حین عبور از محروطات بلوری بالوان گوناگون متحلل میگردد

و میتوان آن نور را بواسطه فشاره قیاس کرد و بر ظهور آن فقط در وقتی صورت میگیرد که به احسام انعکاس یابد و برهم رفته و طبقه نخستین علم همان است که مظاهر طبیعی حواص و ممیزات لارمه آن را تحلیل و توصیف نماید

و طبقه دومین علم همان است که طواهر طبیعت را تا به عناصر اولیه آن که اس طواهر اریس تکون می یابد تحت تحلیل میگیرد و واقعاً بسیاری از فلاسفه و علماء را عقیده بر آن است که طبقه اساسی علم تحلیل اشیاء و تحلیل آنچه مادی است که این اشیاء اریس ترکیب می یابد سامان و آلات علم بر محص بهمین منظور ساخته شده و غیر اریس هیچ منظوری نداشته است بلی اریس نمیتوان اسکا روزید که ترکیب اس طواهر اریس قبل متوسط علم صوت میگیرد طوریکه بعضی از مواد را با بعضی دیگری خلط و جمع داده اریس چنان واحد های حدیده تکوین میدهد که خصوصیات و ممیزات را که در تکون جدید حاصل میگردد نمیتوان در عناصر اولیه آن سراغ کرد . درین تفرخای شک نیست که علم میتواند

از دو عنصر ترکیب آب بدهد و میتواند از مواد
 عضوی عناصر و ترکیبات جدیدی ایجاد نماید
 لیکن بدیهی است که علم به تحلیل این امور
 هیچ وجه پرداخته نمیتواند مگر بعد از این که آب
 و عناصر آن را تحلیل نموده و بعضی از عناصر آن را
 با بعضی دیگری مقایسه نموده و بعد از این
 که تمام این عناصر و خصوصیات آن را تحت
 تدقیق عمیق قرار داد و بعد از آن که آنها را خوب
 شناخت آنگاه به تحلیل و ترکیب میپردازد.
 و آنگاه میتواند عناصر آب و مواد عضوی
 آن را ترکیب و تشکیل بدهد گوئی میتوان گفت
 علم بحسب محسوس جهت فهم و درک به تحلیل طواهر
 پرداخته سپس آن را در سلسله تشریح ترکیب میدهد.
 بلكه امر واقعی است که طواهر طبیعی در وجود ما
 بصورت مرکب و مجمره حلول نموده و حلول آن
 بصورت تحلیل یافته میباشد و این حالت در آب
 و هوا و نور و صدا و طواهر فلکی و حتی اعمال
 انسانی حلقات و احساسات نفسانی
 صادق بوده و این اوصاف همچنان از نفس به عوالم
 خارجی بصورت مرکب از عناصر زیاد و متناسب
 و مختلف ظهور می کند مثلاً علم النفس کوشش
 می کند که نفس را تا عناصر اولیه آن و هر عنصر
 را علیحده و علیحده تحلیل نماید

و این وصف علم بحسب طواهر را توصیف کرده
 سپس به تحلیل عناصر اولیه آن میپردازد بعد
 از آن طیفه سومین علم آن است که طواهر مرکب

را ترتیب و تمویب داده و هر کدام آن را در مواقعی
 در نظام طبیعت و حیات می گذارد و بر به تجربه
 و امتحان ثابت گردیده است که هر يك از طواهر
 طبیعی با طواهر دیگری در علاقه و مربوط بوده
 و در بعضی حالات صورت سب را بوجود میگرد
 و این حالات بر نتیجه حالات دیگری بر بوده
 بلکه در اکثر حالات صورت سب را درشتی
 و صورت نسیج را درشتی دیگری بوجود میگرد
 در کائناتی که در آن زندگی سر میبریم هیچ يك
 طاهره مشاهده نمیرسد که از سایر طواهر کائنات
 متصل و مفصل نباشد لذا طواهر مرکب هیچ يك
 حیثیت مستقله را در نظام حیات دارا نیست ستاره
 كوچك و درگ و هیچ يك از اجرام سماوی دره از
 درات این کائنات حتی از اسان گرفته تا الكترون
 مستقل و جدا گانه را از این کائنات را از
 درات و موجودات سماوی احاطه کرده است دارا
 بوده حتی نفس فکر بر که يك امر معنوی گفته
 میشود و خود مستقله را از طواهر مادی محیط خود
 داشته است

و طیفه سومین که علم دارد این است که علاقه
 تمام این اشیا را با هم دیگر قائم و تحدید کرده
 و با حلقه اتصال رشته آنها را با هم دیگر پیوسته می
 کند علاوه بر آن نسبت های عددی آنها را امر ص
 تبیین می گذارد و مقصود این نسبت های عددی
 همان نسبت های است که در ظروف رطل و متر
 و در مسائل مادی محسوس اعتبار کرده میشود و نسبت

های منطقی و یا سبب و نتایج است که در علوم اجتماعی معتبر است.

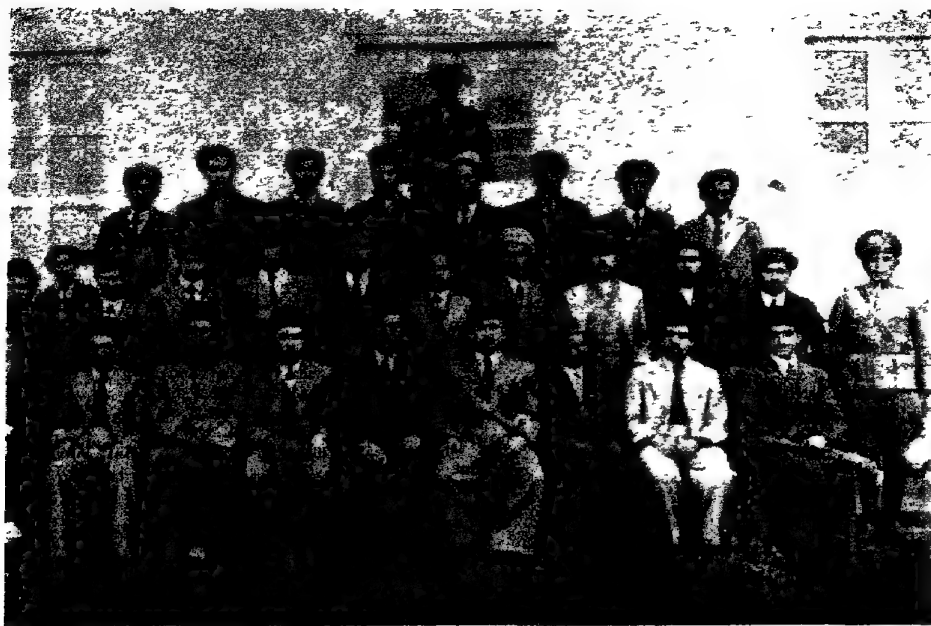
از این است که علم در سطح زمین به میران یکسان و آله مقیاس محتاج بوده و این آلات را در زمینه تحقیقات مختلفه و تبیین مناسبات مختلفه طواهر طبیعی مورد استعمال قرار داده و چیر یک در بحاه شایان تذکر است این است که سبب سیه در حقیقت از همان ترتیب‌هایی است که بین طواهر بعمل می‌آید یعنی سبب در زمان به نتیجه مقرون بوده و سستی که بین این‌ها در موجود است توسط ساعات و دقائق مقایسه کرده میشود

با این استقصاء میتوانیم بگوئیم و طبیعت علم فقط اولاً توصیف طواهر طبیعی و ثانیاً تحلیل عناصر اولیه آن و ثالثاً تبیین نسبت های عددی بین عناصر مربوطه محصور بوده بنا بر نظر گرفتن این اوصاف میتوان تعریف منطقی را بر علم وضع نمود که در حرج و تعدیل انتقاد قادر بمداغه باشد لیکن قبل از این که به وضع این تعریف وارد شویم بکنه مهم دیگری است که نائست آن را

بیز تذکر کرده یعنی علم موجودیت مستقل مادی نداشته اند يك كائن مستقل گفته میشود بلکه علم طریقه‌ایست که بواسطه آن عقل بشری میتواند اشیاء و طواهر طبیعی را درك واستفهام نماید زیرا عقلی که در رؤس ما تمرکز یافته نمیتواند طواهر کائنات را استدراك نماید مگر با مشاهده و وصف و تحلیل و ترتیب منطقی طوری که بعضی آن با بعضی دیگری تابع باشد گویا علم یگانه به طریقه‌ایست که عقل نمیتواند بدون آن درك و فهم اشیاء را نتواند سازان نمیتواند ارا ن مستعنی ولی نیاز باشد

حالا ما در نظر گرفتن تمام این اوصاف میتوان علم را چنین تعریف کرد . علم وسیله‌ایست که فقط بواسطه آن توصیف طواهر طبیعی و تحلیل و تبیین اتصالات و مناسبات آن بعمل آمده یا علم عبارت از وسیله‌ایست که عقل بشری فقط بواسطه آن میتواند طواهر طبیعی را بفهمد و یا عبارات دیگر علم بحر از همان طریق و وسیله میباشد که بین حیات عقلی اسان و بین کائنات محیطه آن تقارب و توصل میدهد





فارع التحصيلان دوره چهارم دارالمعلمين مستعجل كورس عالي پستو



فارع التحصيلان دوره چهارم دارالمعلمين مستعجل كورس پستو

د لیکوالو سره یو سو خبری

گل پاچا الفت

دوی تر خو جه حبله مق له تها موی محتلفو
مو سو عاتوته بی لاس اچولی وی او لیر لیر
حه بی ور ختی احستی وی بوجه سړی ددوی
مصا مېوته خیرشی لکه کچکول هر رار شان
نکس لیدل کمری مال لکه دملنگ وکند له
ډر وټوټو حجه حور شوی وی

نو دوی هم لکه شمعه اشخاص چه پوره
اراده بلری یا حبله اراده بی ماللی اوله بیانی
لاری یوه حواله خوا گری یو مصمون تر آخره
پوری شی رسولی او به یوه مستقیم خطشی تللی
دا مو سر مېوچه هر لیکو سکی به یوه مصمون
کس بعضی امثالو او بطایرو ته اړ سړی چه همه
د مصمون ما لکه بلل کمری یا لکه عا ر ه
مصمون ور باندی ساسته کمری ' مو سر پدی
حه تنقید بلر و ر مو سر عرص همه گدی
ودی حری دی چه مصمون لځای په لځای
پر ښکوی او روح بی ور بی .

که لوستونکی ملتفت وی داسی ډېر مقالې به ئې
له نظره تری شوی وی چه لکه عزل بو ست
ئې له بل سره څه ربط نلری او لځاسته مصمون
وی ' که څه هم اوس بعضی شاعران په غزل کس

کله سړی له کاله ووری مگر دا ورته نه وی
معلومه چه ره چیرته ځم او چه کوم ' دو مره
پوه سړی چه هوا خوری ته روان بم خو به معین
ځای ئې په نظر کس نه وی نیولی هر څوک
چه په محو وړشی او یو صرف ته ئې ووری ورسره
ځی او دهمه دارادی تعقیب کوی

دغه رارنگ ته مو سړی ارادی نگ ویني شو
که چه هم په محمل صور د هوا خوری را را ده
نکس شته

بعضی خلق داسې هم وی چه یوه معنی لځای
ته دتلوار اراده لری مگر حبله اراده پاللی شی
په بیمانی لار کس ور ته دبی حواسودا مداشی
او بل لور ته محبه کړی بعضی لیکو ښکلی او
بو بسند گمان هم چه قلم وا حتی او خد لیکي هر
عنوان ئې چه معنی راشی که چه هم محط ور ته
هتخ ضرورت بلری بادی دهمه مصمون حق
پوره شی ادا کولی سمدلاسه ور باندی پیل کوی
او لیکي ئې ' د لیکلو په وخت کس که ور ته
کومه بله موضوع واخلری او ددوی له عنوان
سره څه مناست هم بلری له جیل موضوع سره
بی گندی او دار تناط رعایت هتخ نه کوی .

هم دممصون تسلل اوار تباط سانی

بومویر له جیلو بمصو لیکو کوا هیله اړوچه
دلکلو په وخت کس تر هر چه دمچه دخیل محص
صورت او احوال ح کپی معنی دملت مرصه نه
په نظر کس ویسی او وروسته له هغه چه ولیکی
اوپه کومه موضوع کس چه له لکی اول دخیل
مقالی حدود و پترتی چه دلکلو په وخت کس له
موضوع خسی خارج شی او هر شی ته لاس وانه چوی
بولیکو لکی لکه چه بخیله یوه مقاله کس له
اوله تر آخره پوری یوه مفکوره ساتی ناند
پخیلو ټولو آثارو کس یوه اساسی نظریه ولری
او دخیل مصالحین عقب و کپی هی به حد
یوه ورځ یوچه ولکی اوله ورځ دهمای نظری
تر دند پخیله و کپی مکر ورته ملتفت به وی
بولیکو لکی باید هر ورو یو صحیح ملت او تنگ
صالحین ولری چه دده ټول مصالح لکه دخشخیر

کپی یوله بل سره تری وی

وروسته لدی چه سړی په لکلو کس خخته یوه
لار غوره کپی او دملک حاوند شی بوسا بول
شی ضرور دی چه هغه ته په عام تعمیر دساا طرز
اوسک وبل کسری چه لیکو لکی باید یو داسی ضرر
او سگ پیدا کپی چه دلو ستونکی توحه خخته
پوره جلب کپی او هغه نه دماوقع ورنکپی چه
دده له ساا خسی جیل مخ بلی حواته واروی
دا کار انسته دیر مشکل دی اومی دمموی دوق
له پتر دلو خسی نه کسری مکر داسی هم نه ده چه
سحی امکان ولری که سړی به خیلو لکلو کس دیر
دقت کوی او دخیلو تعمیراتو حادثیت نه سه خیر
کسری او دیر سره پدی دپورو لیکوالو آثارو ته
هم به دومره دقت کوری چه دهر چا خصوصیات
و پترتی هر و مرو نه په دغه آرو کما میاب
او موفق شی

عمل

دی متل «دگندی خو به اڅه خو بویه»
واځی «سه ده خپله لور له پیر دی خو به»
صدیق الله «رشتین»

هر سړی لره پکار لاس حور ول دی
کته وینه هم دخپلو لاسو حو بد کا



در اطراف پرورش ادب و

اعلیٰ حضرت احمد شاه بابای کبیر و وطن

یا

(یک نمونه بر حسته تقلید، برای ادبای عصر حاضر)

نظم جناب عبدالجی خان «حسی»

بوی سطر می آید، و لو ارم حیاته شری ناتمام
ماحول وی دستخوش ناموس تحول است، و همین
تغیر و تطور بوده که داشمندان قدیم مطابق
به اصول و اشکال منطقی خود، مسئله حدوث
کائنات را از روی آن استدلال مدمودند

همانطوریکه اغلب مسائل حیاتی ما در طی
قرون، متمادی رنگ و کیف بوی را گرفته و با
سوانح خود کثرت مورد مقایسه است، و به میتوان
لماسی را که سه قرن پیشتر احداث می پوشیدند
در عصر حاضر پوشید، همانطور احتیاجات عصری
و تطورات زمان به ما را وادار میسازد که ادب
نوی داشته باشیم، که ناروح عصر و زمان
مطابقت و بیوستگی داشته، و با اصطلاح

رسماره های گذشته محملاً در اطراف پرورش
دب و، و لو ارم عصره آن چیری نگاشتم،
س ازین میجو اهم هر يك از مواد موضوع را
دری تفصیل داده، و با حواصند گمان گرامی
شرح تر داخل صحت شوم

درین بحث روی سخن محضو صاً به شعراء
ادبای معاصر است که به صورتشان پاره از نظریات
خود را در ناره پرورش ادب بوی که درین عصر
و، و زمان نو محیط و وطن و جامعه به آن احتیاج
ارد، تقدیم گردد

جای هیچ شك و تردیدی نیست که سیر زمان
سلسله از تفای بشر متمادی او صاع حیات و
طوار کائنات را تعبیر میدهد، و در هر عصر رنگ

امه‌سدر درور مره ما بحورد^۱

در شماره (۱۱۲) کابل راجع به موضوع
ننه معنوی ادبیات شرحی نگاشته آمد،
آبجا گفتیم که چه عناصری را در ادب و خود
دسرو را بیم و اشعار جدید ران ملی ما چه مرا یا
تمام اسلومی را ناید داشته باشد^۲

در مباحث گذشته لوازم طبیعت جغرافی
اجتماعی را از عناصر مهمه ادب و شمردیم،
مقیم که ادبیات و اشعار آینده و نویس ران ملی
دحاکی از جمال محیط و طبیعت جغرافی بلاد
رهار ما بوده، و بر عناصر اجتماعی و روح ملی
و ن شالوده آن استوار گردد

این عناصر مهمه را ما از سر و در ادب ملی خود
حل و شامل میساریم، بلکه از ادب قدیم
ندشته ملی ما نمونه های بر حسته و گرانمایی
دست است و از آن آشکارا میگردد، که اسلاف
رویا کسان را دوشتر مردان گذشته ما سر
عناصر مهمه را در ادب ملی صورت حلی
ست و دلچسپ پرورایده اند، ما میخواستیم
عممه ملی را تازه وریده سازیم، و د حائر
شار آنرا از ادب گذشته گان در ادب
داخل گرداییم.

بعبارت روشن تر میگوئیم: بحای اینکه ما
للوب تحیل و تلا زلمات معلق و پیچیده ادب
کاسکارا که مال قرون سالهاست، درین عصر
شن و منور بدون هیچگونه سنجش و تدقیق

تقلید و پیر وی میکنیم، و شعرای حوان ما
تا کنون هم تار موی کمر می یبختند، و بجاه
رحدان فرو می روند، بهتر است قسمت رنده
ادبیات ملی خود را که ما وجود صنعت قدامت
دارای طراوت و شکفتگی شکست انگیز است
و همچنان با مقتضیات عصر و زمان مطابقت دارد

با کمال حدیث و علاقمندی بروراسم، وادای
حوان در عوض تقلید سبک معلق و اسلوب تحیل
دیگران، مرا یب ای ادبی و ملی خود را پیروی
کرده و مورد افتخار قرار دهند، و روح ملی
یب کسان غور و جها کشای خود را از بو
رندگی بخشند

برایا که احیای روح ملی در ادب جدید
مرا یبائی را نمایی بخشد و افتتاحی را نصیب
مکند به پستوهای قدیم و احداث نامور دارای
آن بودند، و از رکت آن مدتهدر گیتی سروری
و کامرا یبها نمودند^۳

رای اینکه تابلک انداره حواسدگان عمریر
را به مرا یبای ادب ملی آشنا سازم، و گوهری از
لآلی آندار آنرا به معرض نمایش گذارم بهتر
است در سجا یك نمونه رنده و بر حسته ادبیات
ملی را تقدیم دارم:

همه میداند که اعلیحضرت احمد شاه بانی کبیر
ارشا هشاهان معرووف و جهاگیران بزرگ
و نامدار آسیاست. و قوه شمشیر نیز و حمیت
امعانی شان بهر کس روشن است، ولی شاید

بعضی ها آگاه باشند که این شهناز بزرگ
باشمشیر بران علم و فضل را نیز همراه داشته
و ما دل قوی و همت بزرگ و اراده جهانبگیرانه
داشت و دکاء و دهای و فقه العاده را نیز توأم
داشتند، بنابراین وی را تکثر معکزی و مصلح
اجتماعی نیز گفته می توانیم

اعلیحضرت احمدشاه، نادرشاه ادیب، و عالم
و دانشمندی بود که علم و ادب را خوب
می پرورانیدند، حیات شان سر از علوم مروحه
عصر به حویث بهره وافق داشتند، و در ادب ملی
بیر مقام شامخی را دارند

احمدشاه با نادرشاهای برجسته و کوندگان
در حقه اول زمان پستو شمار می آید، و دارای
دیوان اشعار خیلی نفیس و گرانبائی اند، که
ارواح استوار و بیرومند و فعالیت نمابندگی میکند
عریای آن ساده و رشیق و اسلوب کلام شان
حیلی متن و برجسته سطر می آید، از هر کلمه
آن شهادت و علوهمت و ممتاز اراده و مالاخره
عالیجنابی و مرگوارگی گوینده آن می تراود
و به حواسده و شنویده آشکارا می شود، که شاعر
ایسگونه ابیات باید يك ذات مقتدر و عظیم الشانی
باشد.

احمد شاه با نادر کلام و اشعار خود، روح
ملی را نهفته و مرایای افعالی را در لف کلمات
و الفاظ آن گنجانیده است!

شعر احمدشاه حاکی از دوق سلیم و احساسات

بلند و عواطف آرجمند ملی است در دیای تحیل
همار جهان تا ناک ملیت قدمی بیرون نمی گذارد
و تماماً ازین دیای دمان و مشعل فروزاییکه ما
آمرای (پستو و پستواله) میگوئیم، استشاره میکند
حب وطن و افتخار به ملیت از مزایائی است که روح
افغانی و افعالی را از مرکز است اشعار گرانبائی

احمد شاه با نادر نمونه بهترین ایگونه احساسات
و طبع و روانه شمرد می شود مادر تاریخ در حشای
خود شاهنشاهی داریم، که با کمال عظمت
و جهانبگیری در آسیای وسطی و هند حکمرانی ها
نموده اند، لودین ها، خلجی ها، سوریها را
نمی توان درین مورد فرا موش کرد، ولی همه
آنها در ممالک مفتوحه خود مانده و در کشورهایی
مرکز گرفتند که دور از کوهسار وطن بودند
و ازین رو نتوانستند خدمتی به عمران و بشر تمدن
کوهسار کشور خویش نمایند

ولی اعلیحضرت احمدشاه با نائی کبیر که احساسات
وطن پر وانه اش خیلی قوی و برجسته بود
در حب وطن و دوستداری آب و خاک، عیناً به
شاهشاه محمود رانلی می ماند که هر دوی آنها
با وجود کشور کشائی های زیاد و فتوحات وسیع
بهاور خویش کوهسار وطن را نمآنده و این

سرزمین بهشتی را مرکز عمرانی و تهذیبی و ادبی
و علمی و اقتصادی تمام ممالک مفتوحه خود
قرار دادند.

چون اشعار نماینده افکار و احساسات گوینده

است و شاعر عواطف اندرومی خود را باین دربعه
 آشکارا می‌سازد، بامرین سرشار ترین احساسات
 و طبعخواهانه و پر حوش ترین اشعار و طبعیه را
 در دیوان اعلیحضرت احمد شاه ناما می‌توان یافت
 ببینید : اعلیحضرت احمد شاه با عظمت
 جهانگرا به شوکت شاهنشاهی ممالك مسیحیه
 هند را کشته و فاتحانه بدیلمی می‌درآید ، و یاد
 فتوحات سلاطین گذشته افغان را در اسرار
 میکند ، ولی در قصور بلند و معموره های شگفت
 انگریز شاهان معل کوهسار وطن اریادتش بمشرد
 و کامرا اسهای جهان فتح و نصرت نقش حاک
 وطن را از خاطرش نمی‌راند ، به یک ورش
 جان بحشای سیم گوارای کوهسار ما چه نیاز
 و دلستکی خواهش میکند

در ره گل به میله خاور و کاسر پورته
 که سیم لاله کوهستانه رسد
 " یعنی عیقه خاطر و قتی خواهد شگفت ،
 که سیمی از کوهسار نورد "
 بلی ' سیم جان بحشای کوهسار سرسبز وطن
 از یاد هیچ افغانی بمشرد ، شاهان احمد شاه
 نامای برر گوار ما هم در فراق و دوری از وطن
 آتش محبت و عشق کشور را در قلب می‌ریش و روان
 می‌بیند ، و آرا در بن رماعی با چه حرارت
 نقش می‌بندد :

د زره فریاد می‌له جدائی
 اور منی ورك نشی د آشنائی

چه بیروطن‌نوی در ره چه قراروی
 به بی طبعه پیه پیر دسی
 " یعنی دلم از فراق وطن نالان است ، آتش
 عشق و رو نمی‌نشیند ، در دیبای دوری از وطن ،
 قرار می‌دارم ، و هجران مرا می‌تاب و توان می‌سازد ،
 اعلیحضرت احمد شاه ناما می‌بیند که تحت
 او امر و قوما دانی شان ، جوانان سرشور و فدا
 کار افغان ما چه ایثار ، و عشق و علاقمندی برای
 اعتلای مملکت ، و احیای افتخارات ملی ، و
 اعاده حلال و شوکت افغانی ، سر فروشی و قربانی
 می‌مایند ، این حال را در غزلی که بیک دیوان
 پهلومی‌رند ، با احساسات گرم و طبعخواهانه خودش
 چنین تصویر می‌فرماید :

غزل

ستاد عشق له و بیو ډك شوه لڅكړ و نه
 ستا په لار د كس نایلی خلیمی سر و نه
 تاته را شمه رږگی خما فارغ شی
 به له نامی اندېښې در ره مار و نه
 که هر حومی د دنیا ملکونه د بر شی
 خما به هر شی داستا سکلی ماعونه
 د د هلی تحت هبر و مه چه را یاد کړم
 خما د بکلی " پښتوخوا " د غم و سرونه
 در قیبه د ژوند متاع به تار به تار کړی
 چه به تور و پښتانه کا گرا رونه
 د " فرید " اود " حمید " دور به بیاشی
 چه زه و کاندېم په هر لوری تاختونه

که نما مه دنیا یو حوا ته بل حوا ئې
ز ما حوس دی ستا حالی تش د گروه
« احمد شاه » نه دعه ستا قدر هر بکا
که و بیسی د تمام جهان ملکونه
تر حمه .

(۱) حوں عشق تو (ابو طی) در سینه ها
و عروق ما حوش میرید حوا بان در راه تو
سر بار بها میکسد (۲) اگر تو بیایم حا طرم
قرار میگیرد و در فرقت یاد تو مثل ماری بردلم
بیش میرید (۳) هر چند ممالك فسیحه دیارا
مفتوح سارم ولی سائین رسایت از ادم میرود
(۴) و قتیکه قله های آ سما بحراش کوهسار
قشمک ترا یاد کنم تحت دهلی را فرا موش میسارم
(۵) اگر افعانها شمشیرهای خود را اریام کشند
متاع حیات رقیب را تار و مار حوا همد کرد (۶)
اگر من شاهانه بهر سو نتارم مفاخر دوره فرید
و حمید (۱) را تحدید حوا هم کرد (۷) اگر
گنتی را تماماً بمن بخشند من وادیهها و دشتهای
حالی تر ابران ترجیح میدهم (۸) اگر احمد شاه
ممالك روی زمین را فتح سارد نار هم هیچگاه
ترا فرا موش بحوا همد ساخت ای وطن

این بود نمونه از احساسات وطن خواهانه
پدر مرگوار و ادیب داشمند ملی ما که در چند
بیتی با اقتدار و ریاد ادبی بکمال رشاق و تردستی
سر و انداد ادبی حدید ما اگر بحوا همد که
لسان العصر بوده و آثار رنده و گراسهائی

را در ادب ملی از خود بیاد گار گذارند و در
پیدایش ادب بوین مقامی را که مورد احترام
آیندگان واقع گردد احرار نمایند . باید در
سرودن اشعار ملی و وطنی پیروی آن پدر ادیب
و شهنشا مرگوار خود را هر مایند

در اشعار فوق علیه صرت احمد شاه با ما مقام
شامخ ادیب ملی و مفکر و مصلح مقتدری را
بحود میگیرد و نما می آوراند که ادبای
ملی چطور باید سرایند بوجه تلقین ها و مصلعینی
را در اشعار خود نه ملت از معان کشند
در اشعار بکه طور نمونه اقتباس نمودیم حوا سدگان
محترم با کمال و صاحت می بیسد که پدر
مرگوار و داشمند ما عناصر مهمه ادب ملی را
با کمال تردستی و اقتدار ادیبانه فراهم آورده
از یکسو جمال کوهسار و ریمائی های این سرور
بوم را تصویر وار پهلوی دیگر عشق بوطن و
فداکاری درین راه و ترجیح آن بر سر ناسر
دیا و ما فیها را تلقین فرموده است که از لف
هر بیت و هر کلمه آن احساسات گرم و عشق
سر شار وطن تراوش میکند

اگر از نقطه نظر فلسفه و تحقیق دقیق شویم
می بینیم که اشعار و طمیه پدر مرگوار ما
مهمترین و عالی ترین نکات فلسفه و طنیت را
در بردارد که دیلاً شرح کونه آن
قناعت میرود

حب وطن در اسان فطریست هر کس خانه

(۱) فرید : شیر شاه سوری و حمید شیخ حمید لودین شهشاهان اصامی است در هند

و ممکن خود را دوست دارد، پشتو بها این عزیزه
 بشری را در يك صرنا المثل خوبی گنجایده اند
 که «هر چاته خیل وطن کشمیر دی» اسانهای
 گذشته همان قطعه زمینی را وطن میگویند، که
 پدران و بیاکان شان در آنجا بوده و مدفون
 شده اند، این روایات فامیلی و عصبه پدری همان
 زمین را نظر آنها مقدس گردانیده «و وطن»
 میگویند (۱)

در یونان قدیم وطن با شاعیر دسی هسلک
 و مربوط بوده و آنرا مقدس می شمردید، سقراط
 معروف در راه احترام قوانین وطن حاضر داد
 این جلدون عالم اجتماعی فلسفه و طمیت را
 بر اساس نظریه سیاسی شالوده میگذازد و مرکز
 دولت و سلطنت را مرکز وطن میگوید (۲)
 گوستاو لوبون محقق اجتماعی فرانسه، فلسفه
 وطن را از نقطه نظر اجتماعی تحلیل میکند که
 وطن نمایده حیات - اطلاق و تحکیم دهنده
 اساسهای اجتماعی است (۳)

نیکولای حداد گوید: اسان در مرتبه نخستین
 نامادری محبت می ورزد از بسجا احساسات دوستی
 و علاقمندی به پدر و اقارب دیگر می پیوندد،
 تا که به قبیله و نژاد میرسد و طور واقعی وسعت
 می پذیرد، تا که به «حب وطن» برسد در حقیقت
 همان محبت مادر و پدر است که برای حب وطن

اساس شمرده میشود، حتی در برخی از زبانهای
 اروپا کلمه وطن را رین ریشه شئت کرده
 است مثلاً در لاتینی یا تریبا Patria
 در جرمنی Vaterland و در انگلیسی
 Fatherland یعنی مر و بوم پدران (۴)
 در رمان ملی پشتو وطن را (منه) گویند
 که ریشه آن از کلمه (منه) است یعنی عشق
 و محبت، پس همانطوریکه در پشتو ریشه کلمه وطن
 را از عشق و علاقمندی گرفته اند در لغات ملیه
 و پسکو لوزی افغانی بیرح و وطن اهمیت سرائی
 داشته، وادمانی پشتو این حصیه روح ملی را
 زیاد تر تلقین نموده اند

ادباء و معکرین فلسفه و طمیت را از نقاط نظر
 مختلف کاوش میکنند مثلاً جمعی از ادباء
 اساس آنرا بر حب اجتماع می نهید، نظر آنها
 وطن از حبه باران و دوستان عزیز است، حائیکه
 دوستان و آشنایان صمیمی ما شد منع اندوه
 و الم است، شاعر عرب (و من مدهمی حال الدیار
 لا هله) را از این نقطه نظر گفته، و لیدس ربیع
 شاعر معروف عرب بیر و قتی که موطن و ممکن
 یا را را از آنها نهی می بیند، و خشتش
 فرامیگیرد و میسراید:

عفت الدیار محلها مقامها

معنی تأند عولها و رحامها

(۱) تاریخ تمدن هوستل دوکولان

(۲) مقدمه این جلدون (۳) کلمات گوستاو لوبون

(۴) علم الاجتماع ص ۲۵۷-۲۳۸

سعدی شاعر نامور پارسی تیرارین نقطه نظر
گفته است :

سعدیاحب وطن گرچه حدیثی است صحیح
توان مرد بحسرت که من آجا رادم
یکی از شعراى ملی بیر درین لیدی فلسفه
حب وطن را چنین تصریح میکند :

وطن دیار په سترگو سه دی
چه حانا نه وی چه وطن چه بی وطنه
پدر ادب یستو خوشحال حان بیر همچون
معمکین اجتماعی وطن را از راه حب اجتماع
دوست دارد و میگوید :

خه نلاد حدای ده دوطن جلا کدل
وروبه عربرا حوساں وبله بلدل
عذارحیم هو تک هم نا آنها همواست
جائیکه میسراید .

شراعت دممکان توله په مکین دی
بی مکینه خه په کار دی تش دیار
ولی طوریکه می بینم فلسفه طنیت اعلیحضرت
احمدشاه بابا یک فلسفه محرد و پخته است ، زیرا
که ذات شاهانه شان وطن را من حیث هو هو
دوست دارد ؛ و آنرا بر مادی سیاسی و اجتماعی
متکی نمی شناسد ، و هم از نیروست که قصور
زیبای عالیه مرکر شاهنشاهی معل ، کوهسار
وطن و حتی وادیهای خشک و سی آب آنرا از
یادش نه کشیده است
به عقیده من مراتب بلند حب و طینت بیر

همین است که وطن را از حیث هویت دوست
دارند ، نه از نقطه نظر کیفیت و خطوطی که در
دنیای ماده اران گرفتنی است

ببینید که پدر بزرگوار این احساسات عالیه
را چطور در یک بیت آشکارا و مراتب بلند
حب وطن خود را ثابت فرموده است :

که تمامه دنیا یوحوانه بل حوابی
رماحو حوس دی ستا حلی تش دگروه
یعنی اگر تمام آن عواملیکه مردم وطن را
از روی آن دوست دارند ، تا تمام خطوط دنیا
یکجا شوند ، باز هم در مقابل آن مریا نهای
خشک و حالی وطن را دوست دارم

این است که فلسفه محرد و طینت که پدر
بررگزار ما آنرا در شعر و سخن پرورایده است
و گفته می توانیم که در مراتب حب وطن
ودو ستداری کشور سه بلند ترین و
رفیع ترین جایگاه آن ارتقاء نموده اند

اکنون حواسد گان محترم ما قیاس کرده
می تواند که ادبیات ملی ما چه دحائر گرابهائی
دارد ، و ازین بحر بیکران چه گوهرهای تابناکی
را میتوان بدست آورد ، ولای شهوا ریکه
در اعماق این محیط دحار نهفته است ، شایسته
هرگونه قدر دانی است .

پس اگر ادبای جوان ما بخواهند که ادب
جوانی را داشته و در دنیای روشن و مسرتناک
ملیت دارای آثار نفیس و گرابهائی گردند ،

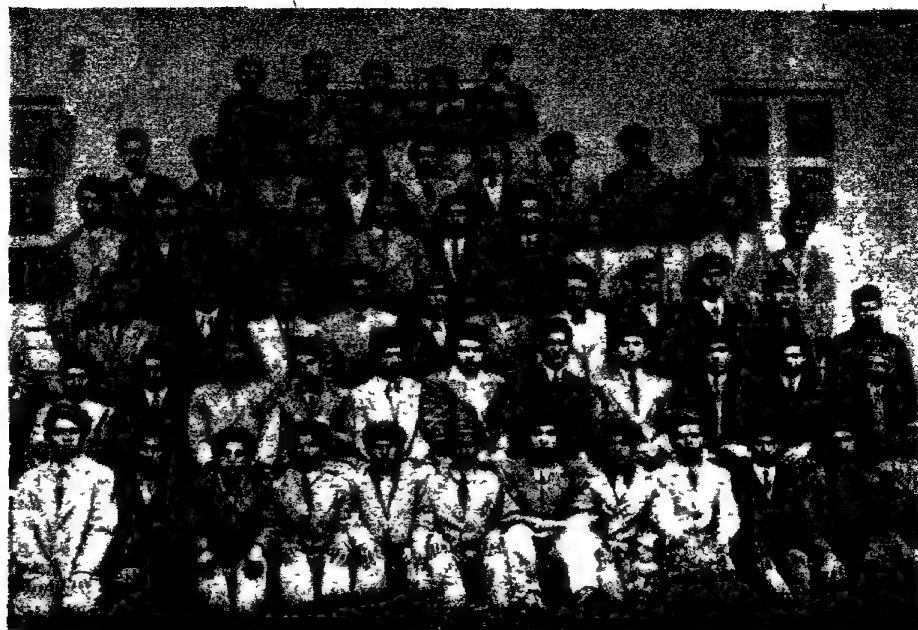
و نام يك جاويدی را برای خود گماهی کند ،
 باید ارباب و حبه ادب ملی را باین سو بگرداند ،
 و عناصر شعر ملی را همچون گذشتگان نامدار
 و عبور فقط از نقطه نظر ملیت و مزایا و اوجازات
 ملی خویش نشو و نمود دهد ، تا اگر حتما بخواهد
 ادب آینده زبان ملی ما بماند آحاکی از مقام رفیع
 و جایگاه بلند افعایت بوده و روح ملی در آن
 زنده جاوید بماند و در عوس تقلید تحلیل غیر
 طبیعی و حواس و همی اشعار دیگران مرا یای
 واقعیت و حقیقت در آن دیده شود
 اکنون وقت است که ادبا و شعرای ما از شکج
 رلف پریشان بیایند ، و نه باوك مژگان سیه

های خود را هدف سازند ، و نموی گم خود را
 بیاویرند ، بدیای واقعیت بیایند و تحلیل های
 پا در هوای ادبیات دیگران را متروك قرار
 دهند
 بعوس اینكه از بیدل و غنی تقلید میکند ،
 اشعار طراوتناك و رشیق ملی را پیروی نمایند
 دمی ، احوشحال جان بررگ همدم شود و مدنی
 احمد شاه کبیر را هموائی و مایند قادر راه قدوی
 و تشایل ادب به خدمتی کرده ، و نژاد آ بنده
 وطن نام آنها را بر صفحات آریح ادب به رو بوسند
 و در توده مصلحین ادب و پروردگان بحسین
 آن شمار روند .

آنكه خوب دگران خواست بدو بد نویسد

راست رو تا كه سر منزل مقصود رسی
 نیت پاك مهر كار بود حصر طریق

تیر تار است بگر د بد مقصد رسید
 آنكه خوب دگران خواست بدو بد رسید
 (عبدالرحمن یازسا رئیس انجمن ادبی ایران)



فارع التحصيلان دوره چهارم دارالمعلمين مستعجل ار ولايت هرات ، مشرقى ، جنوبى



فارع التحصيلان دوره چهارم دارالمعلمين مستعجل از ولايت مزار ، قطن و بدخشان و ميمنه

روش های ادبی و بدیعی معاصر

اثر پروفسور دکور صیاء الدین مجری

ترجمه ۲۰۰۰ قدیر تره کی

صنعت و اخلاق :

یکی از مسائل متنازع فیه که در بین علمای بدیعی حریان دارد مسئله دریافت مناسباتی است که در بین هیجان های اخلاقی و بدیعی اشخاص موحود میباشد و لاو که یکی از علمای بدیعیات فراسه میباشد افکاری را که در بین رمیسه وجود دارد بدو دسته تقسیم نمماید:

۱ :- رهدیه **Axètisme**: این نظریه طرفدار است که باید فعالیت های صنعتی مردم دائماً متوجه نصب العین و مملکوره اخلاقی باشد زیرا تمام ارباب صنعت خادم حیر و اخلاق اند بران باید آثار آنها هم متصف به اوصاف اخلاقیه و فعالیت های اعمال بدیعی همیشه محرك و مصمی اخلاق باشد مثلاً اگر به فلسفه افلاطون تعمق رود دیده میشود که افلاطون هم در نظریات صنعت خود بهمین نتیجه واصل میگردد و یزعیین همین فکر را میتوان در افکار فلسفی فیلسوف (کات) دید خلاصه فلاسفه عقلی طرفدار الهیات عموماً حمال را تابع به حیر و خوب میداند .

۲ :- بدیعیه **Asthètisme**: طرفداران

این نظریه در مورد صنعت و عایه آن بوره نقطه مقابل و صد نظریه فوق را اختیار کرده اند و آنایکه در بین راه قدری اوطاهم دارند میگویند که اهمیت حمال بلند تر از همه چیز است و میتوان نمونه اربین قبیل فلاسفه همانا فیلسوف حرمی (شیلنگ) را پنداشت زیرا عقیده این فیلسوف : « حمال همیشه ماورای خوب است و یا به تعبیر واضحتر حمال در ذات خود عایه و نصب العین است به واسطه » رویهمرفته این افکار را بعضی اربابان صنعت طرفداری کرده صحنه حولان ذوق و افکار خود را قرار داده اند (۱)

تالیف هر دو نظریه فوق :

التهاروم ندارد در اطراف هر دو نظریه فوق از نقطه نظر فلسفی عور و تدقیق کنیم ولی باید اینقدر گفت که بدیعیات به اعتبار ماهیت علمی که دارد در یاده تر از ماطرو ملاحظه اشیا در اطراف وقائع و حوادث بدیعی دقت میسماید و ایست اگر همین نظریه فوق را در نظر گرفته بعداران بحواهم در دارة هر دو نظریه مذکور قضاوت کنیم در آن وقت احساس میسمائیم که هر دو نظریه مذکور هم

۱ - یکی از جریانهای ادبی مدرن ماثرم داستان پاراسین است و آمال بدیعی این داستان (به حزنه صنعت برای صنعت است) ادا میگردد و اسرور هم در فراسه طرفداران این عقیده وجود دارد « مؤلف »

دارای خفیت و هم دارای نقص و اعلاط است
و این است که بحث کرده میشود:

در اثبات که صنعت کار بایجاد کدام اثر بدیعی
آغار مینماید که ملا دارای استقلال و آزادی
فکر و قریحه میباشد و این نسب بک اثر صنعتی
بعداداران که نمیدان در آمدارین قیودات که آرد
به افکار و اعمال اخلاقی مفید هست بانه کاملاً
آزاد میباشد

باید پوره ملتفت بود که این صنعت و بدیعیات
یعنی صنعت بی طرفی آن به بر له اخلاق و نه بر علیه
آن میباشد و یکی از علمای بدیعیات در همین مورد
است که میگوید: اگر چه فعالیت بدیعی و بک اثر
صنعتی نا اخلاق (Moral) علاقه و رابطه ندارد
اما نباید که این عدم علاقه او را به عمل غیر اخلاق
(Enmoral) حل کرد بلکه باید بک اثر
صنعتی را که نا امید احصار حال بوجود آورده
می شود لا اخلاق (Dmoral) نا امید و بیک
حرکت اخلاقی در ذات خود به حرکت بدیعی است
و نه غیر بدیعی بلکه دارای وصف لا بدیعی میباشد

این است ماستیکه در بین صنعت و اخلاق وجود
دارد و مسئله اینکه آیا صنعت کار و بک اثر صنعتی
میتواند دارای رول اخلاقی باشد، این خود بحث
دیگر است که از احاطه این کتاب کوچک خارج
میباشد و صرف اینقدر میتوان گفت که حقیقتاً
طوری که متفکرین طر مدار زهد و تقوا و اخلاق
میگویند: صنعت کار در بک اثر صنعتی خود

هیچگاه قصد آغایه و صب العین اخلاقی را ندارد
نمیشد لیکن اثر صنعتی همیشه دارای ماهیت
اجتماعی است ما برین بک قسمتی از موثرات آن
اخلاقی میباشد

رو بهر قه هیچ گاه نباید موضوع صنعت
و اخلاق را از حسمه تابعیت و متنوعیت یکی دیگری
مورد بحث قرارداد بربر ضرورست تا هر دوی
این دو اصل که عبارت اردو تظاهر عالی حیات
روحنی میباشد دارای استقلال مخصوص بخود
باشد و چون لازم می افتد معنی این استقلال طرفین
خو شتر دهی بشس گردد ازین حبه محوریم عنوان
دیگری را دیلاً که عبارت از موضوع صنعت
و جمعیت است مطالعه کنیم.

صنعت و جمعیت

اکثری از علمای بدیعیات یا با استاد و تحقیقات
اجتماعی صورت علمی یا بصورت فلسفی که مواد
حدسیات میباشد دارای بک نظر به اند که آنرا
صنعت اجتماعی (Artocial) نام میگدارند
مخصوصاً علمائی از قبیل کوپو گوایه لالو و امثال
ایشان بعد از بک سلسله عور و تدقیق باین نتیجه
رسیده اند که صنعت در تمام مراحل و ادوار حیات
خود که عبارت از پیدایش، دوام و بقا و ترقی و تکامل
و غیره باشد مولود حتماتی و حریکات اجتماعی
میباشد و بر انداره که بک صنعت کار و بک اثر
صنعتی ریاده تر از اوضاع و احوال اجتماعی متاثر
شود بهمان اندازه وجود او هم بجامعه موثره است

میگردد گویا نایب اعتبار آثار صنعتی به آنها
احلاق افراد بلکه بر اعمال دینی، حقوقی، سیاسی
و بالاخره بر تمام مؤسسه ها و شئون حیات
اجتماعی تاثیر میکند

رو بهمرفته نك ائز معمارى نك تالئوى رسامى
يك شعر و نالاخره هر كونه آثار صنعتى در حقيقت
آئنه قديمى جمعيتى است كه صنعت كار مدكور
مسوب آن جمعيت مىباشد مثلاً سيماهاى اهالى
قرون وسطى را كه دائماً در اطراف افكار و عقائد
احرورى مصروف تفكر بودند ميتوان در تابلوهاى
رسامى اروپاى آن زمان مشاهده كرد و بر دوره
حشمت سياسى دولت عثمانى را كه در قرن ۱۶
دارا بود ميتوان از مسجد جامع سليمانيه آن مملكت
فهميد انقلاب كمير و راسه مولود خدمات محررين
و ادناى عثمان دوره و راس مىباشد، آيا در اوصاع
و احوال كه در روسيه بوسيله تحويل سلطنت از
فاميل ترار به دست انقلابيون رود و تأثير تولستوى
دوستويوسكى، ما كسيم گور كى ديده ميشود،
رو بهمرفته اين امثله و صدها مثال ديگر كه
ميتوان بهمين صورت از آثار بچهاى ادبات بيرون
آورد نشان مدهد كه در بين صنعت و جمعيت
رابطه بسيار قريب و محكمى وجود دارد.

زيرا: اگر تاريخ را زير و رو كسيد هيچ وقت
از يك انسان منفرد و منزوى صنعتى كه مولود
قريحه و دماغ همان انسان منفرد باشد به نظر
شما بر نمىخورد اگر چه نميتوان در هر زمينه

و بالنتيجه در بين موضوع هم مطالعات و افكار
فلسفى و فكرى را بيمان آورد اما اگر انسان
افكار فلسفى و معتقدات شخصى و عدى خود را
يك طرف گذاشته سوي حقائق و شئون اجتماعى
بظر كند و بهر اداره كه بخواهد در روايات قديمه
تاريخ و رو رود درك مىمايد كه اساساً هميشه
حيات اجتماعى داشته و اين حيات اجتماعى دائماً
سب پدايش صنعت گرديده است

بنابر همين عوامل است كه ميتوان گفت
صنعت از يك طرف باعتبار منشأ خود اجتماعى
مىباشد و از طرف ديگر از نقطه نظر دوام و تكامل
وصف العين خود داراى وصف اجتماعى است
سب پيداشدن و تكون مسالك مختلفه بديعى
و حريانات متنوعه صنعتى همانا تحولات مختلفه
حيات مادى و معنى اجتماعى است و اگر چه
صنعت كار در ايجاد آثار صنعتى خود بصورت
واضح و ظاهر داراى كدام مرام اجتماعى بوده
صايع او مولود مقتضيات دوقى و روحى خودش
مىباشد مع هذا خود صنعت كاران و حكمت وجود
Raisonde etre ايشان مستلزم وجود
جامعه است

الته و راموش نر مود مايد كه در فوق گفتم كه
هيجان بديعى اعتبار ما هيت و طبيعت خود اجتماعى
و داراى هوذ است يعنى شخصيكه در وجود خود
هيجان بديعى احساس ميكند سبى مينمايد عين زمان
همان هيجان را بدىگران هم توليد نمايد و حتى

میتوان گفت که صنعت کار بواسطه اینکه از تمام قیود و شروط اجتماعی آزاد بوده تنها سائقه هیجان بدیعی اثر صنعتی خود را بمیدان بر میآورد ریاده تر دارای حنۀ اجتماعی است و البته این صنعت که ماهه صنعت کار دادیم هیچگاه نمیتواند سب بر هم ردن فردیت او گردد زیرا صنعت کار کسی است که تمام آرزوها و امیال اجتماعی را بیشتر و بیشتر از همه در سر خود جمع کرده آرا نقوه فردیت خود ترکیب میدهد و این است که يك اثر صنعتی عبارت از همین ترکیب میباشد

خلاصه صنعت و جمعیت لازم غیر مفارق یکدیگر اند زیرا صنعت را جمعیت بود خود میآورد و جمعیت را حریانیهای بدیعی به تکامل و تحول آماده میسازد و سر مدارس و دستاذهای صنعتی همه یکسر مولود حوادث و معتقدات جامعه میباشد.

خلاصه: این مبحث علم حائمه بحث فوق میباشد موضوع و اصول بدیعیات نقطه ایست که باید از همه بیشتر بآن اهمیت داد زیرا بدیعیات هم در ر مرتبه علوم فلسفی حواهاا موقع و مقامی میباشد و از این حجه باید موضوع آن مشخص کرده شود. حوادث بدیعی هم از حنۀ عدی و هم از پهلوی آفاقی قابل تفسیر و ایضاح میباشد برای اینکه در اطراف اصول بدیعیات که حوادث بدیعی را مانسان میفهماند دارای فکرو نظر شد باید مباحث را جمع به اصول را که هم در رو حیات و هم

در اجتماعیات و هم در منطق مورد عمل میباشد از نظر گذراندن اصول در بدیعیات عیاً اصول غندی و تعربی علم النفس و اصول آفاقی علم اجتماع میباشد که بایکدیگر در آمیخته اند چه تا وقتیکه يك حادثه بدیعی ارقوه بعمل میآید دارای ماهیت غندی و تا وقتیکه بمیدان برآمد اهمیت آفاقی کسب مینماید

مسئله که از همه بیشتر درین مورد اهمیت دارد همانا موضوعاتی است که هر کدام عناصر هر کۀ بدیعیات علمی داشته میشوند و علوم بدیعیات تاریخی روحیات بدیعی اجتماعیات بدیعی و فلسفه بدیعی خطوط اساسیه موضوعات مذکوره را به میدان بر میآورد

این موضوعات از يك طرف سب اختلاف بین علما در مسئله استقلال بدیعیات میشود و از طرف دیگر سب ارائه قانون در بدیعیات گردیده شان میدهد که تحقیقات علمی در موضوع بدیعیات بهر شکلی که خواسته شده عمل میآید و باسان در ایضاح و تفسیر حوادث صنعت اطمیان میدهد مناسب است هائیکه در بین صنعت و اخلاق وجود دارد جالب توجه علمای بدیعی و اخلاقیون میباشد ناییکه تحقیق در اطراف حقائق و حریانات درین مورد طرر حلی بدست نمائید چه مامی بنیم که حوادث متعلق به حمال عاری از هر گونه علائق بوده تنها حمال را از حیث جمال اهمیت میدهد. آثار صنعتی قرون قدیمه و وسطی و امروزه

که با افسانه‌ها، آثار ادیان، مؤثرات اخلاقی و سیاسی آمیخته می‌باشد محصول يك سلسله فعالیت‌های بدیعی است. يك اثر صنعتی رابطه با اخلاق ندارد یعنی نه طرفدار اخلاق است، و نه برخلاف آن چنانچه تکامل بدیعی امروز می‌تواند همین حقیقت را بنا بر آن نشان بدهد

چون در قدیم تقسیم در مورد تخصص و تفکر و تحسین مانند تقسیم عمل در اقتصادیات امروزه (۱) وجود نداشت ازین جهت حوادث بدیعی هم با حوادث دینی و اخلاقی سیاسی، حقوقی مخلوط بوده است و ازین سبب باید بسوی آنها نظر کرده درس صنعت و اخلاق چنان مناسبی را سراغ کرد که مطابق آن صنعت دارای مرام اخلاقی داشته شود

بالاخره می‌توان گفت که اگر تحول و تکامل و صواب‌العین بدیعیات و صنعت از ابتدای تاریخ تا امروز تعقیب شود همیشه آنرا با جامعه می‌توان توأم یافت زیرا آثار صنعتی در تمام ارمه و امکان

دارای ماهیت اجتماعی بوده و هست و آیا در غیر این می‌توان برای يك صنعت ~~كار~~ و يك اثر صنعتی در خارج جامعه و جمعیت مقام و موقعی قائل شد، چه معلوم است که صنعت کار موضوع صنعت خود را از جامعه و حوادث اجتماعی احدمیکنند و باز با همان مآخوذات خود بوسیله محیل و قریحه ادعای سمج خویش ریادتی نموده باز به جامعه می‌دهد پس درین صورت نباید سوی علمه خرایان فردیت در صنعت معاصر بگریخته صنعت را دارای ماهیت فردی دانست زیرا اگر همان قدرت و حرکتی را که در روح صنعت کار وجود دارد و سبب تحریک حس بدیع او میشود مطالعه و تحقیق نمائید حتماً دست قوی و سحر آسای جمعیت را دران می‌یابید و در همان وقت است که خود بخود اعتراف خواهید کرد که همین صنعتی که در نظر ما خود را فردی جلوه می‌دهد و نشان می‌دهد که او از هر گونه عوامل و عناصر اجتماعی عاری است تحت قدرت و نفوذ ریاد اجتماعی قرار دارد «پایان»



(۱) تقسیم عمل در اجتماع: صنعت مار رة مدیریت حاصره است زیرا در قدیم يك انسان هم شاعر می‌بود هم فیلسوف هم مرد نظامی ولی امروز هر کس متخصص يك شبه است و کثرت علوم بهر کس موقع می‌دهد بهر کاریکه خواسته باشد دست بر دیباچندین شمع را اشغال کند و چون در اقتصادیات و طبیعاً راع، صنعت کار، تظار و باز در يك صنعت خانه وظیفه هر شخص حداکداً است ازین جهت اقتصاد را مثال آورد (مترجم)

غزل

ادیب ملی خانب «مقام» قندهاری

دېسې لخوا سټی چه به شو د پښتانه رع
بدنفاق موکړه ملا ماته کور مووران شو
ملک و دان په خوا حوری شی یو له بله
لځنی برد و سڅو په حر ژوند بکړی
به مسلک به پستواله به کمال شته
هر را شی بکړی درو یو حبری حوسی
که تش لاس ورشي راشی ته هسی بدوری
چه له کاره ئې لاس و حترزی حیران وی
به ویل دچا داستون ر شوت حور شی
چه دا حال کورم «مخلص» په مرگ ر صایم

رباعی

په رڼه د حکومت که شوی والا
که دی کار پر اصول سم وی مکړه عم
ورق به بکړې دا علی اودا د با
مرور شی حوک له نا که وی پخلا

* * *

ای پستو به وطن حق لری پرتا
لاس چه مات وی خپلی عاری لره لځی
بې له تانه و دا سېری په بل چا
نور پردی خلق پری چه کوی پروا

* * *

حلقو کبلی دی خواری ترس پخوا
ته هم ټولی چاری درستی کړه د ژوند
اوس نور عیش کړی به ټیتر په سینما
بیا هم وخت کړه به وېره خوله خندا

* * *

پر جهان که شته جامې رعنا زبا
زه که روی وم د عبتلی پښتانه
دیر دو دی اړه نلری په ما
پر لېمو به زدم د خپل وطن خمتا

* * *

ساتندوی یشکه خدای دی دهر چا
دنیا هم لځای داسیاب لځان کړه سینا

يوواړخپکه اړتيا نو که کړه پوره وروستې پر سرده بيا اختيار دی دمو لا

* * *

د يو کس او په وټو سوره سور وا خو سوه تر غوړ پلا و دهر سو را
چه ښې در کړې بيا ښې زر دريا دوی رهر و حوره نه ديل د کور حلوا

په قلم ، پوره ، بد ابي

له طبع څخه د حساب محمد گل خان «توری»

قلم و توری ته ويل به حاه حلال دی په ما چه دهر چا په لاس کې يم ه فارغان دي په ما

* * *

توری په درد ويل قلم ته ستا عرت د کمه ، چه ره به لاس کې د چا يم ستا حرم د کمه
په هغه ځای کې چه ره يم ستا قيمت د کمه ، چه زه د چا سره مله يم په برم وال دی په ما

* * *

عيران ويل چې سې تاسې دواړه ره پر دواړو نالا چه دهر چا نه جيب کې يم هغه سړی دی والا
چه نه سيالا يو کې سيال نه و هغه سيال دی په ما ره وهر چاته يم قریب که وی سید یا ملا

* * *

قلم عيران توری ته وی چه ره ما يم حقيقت بلده په ما ليکلی شوی لار د پاک شريعت
هم د تاريح علم و عرفان سايت حال دی په ما ټوله کارونه په ما چل د حکومت او ملت

* * *

توری ويل ټيک وائي قلمه ره ما هم واوړه ونا که چيري ره نه يم وطن نه ساتل کيږي په چا
وطن ساتلی له دشمنه زما په تزه ربا هر ځای چه ره يم هلته استقلال دی په ما

* * *

عيران و دوی و ته ويل چه سختوږيم ره په پټ ساتلو کې له تاسې څخه سر يم ره
چه ټول عالم چل په کوی هغه سپين رريم ره څکه ساتلی دهر چا آلو و عيال دی په ما

* * *

قلم ويل ره تر تاسې يم وفادار پر جهان زه شپور مخ پر سر چليرم خدمت کړم په به شان
په هېڅ رقمې ور لای نه سی د حاوید علیمان که څه وی ليري که نژدې جواب و سوال دی په ما

* * *

توری ويل ټوله ستا خبری په رشتيا نه منم تنگ و ناموس په ما خوندي دی که چا ويا للم
مگر زه هم خدمت کوم که ښې زه و ساتلم چه نن غليم ما تي په خوری هغه يرغال دی په ما

* * *

قلم و توری ته ويل راسه چه رشتيا نه ويايو دينا ښه کښی دی ډيرې برملا به ويايو
(توری) خبری به اوس بس کوم دعا به ويايو ستا حفاظت ، ددم عزت ، نور ټول کمال دی په ما



پیشرفت زبان ملی وابسته بغیرت

اولاد آنسب

تلم حیات غلام جیلانی خان اعظمی

زبان‌های ملی برای هر ملتی وسیلهٔ نازشناخت و شهرت یا علامهٔ کامل و شاحص رندگی است چه محدودیکه ما از راهای دور لغات و سواد بیکانهٔ راملا خطه می‌کنیم بمانی‌گوید یا میدانیم که این لغت عربی یا انگلیسی، آلمانی، فراسه و غیره است فوراً گویندگان آن لغت را در خاطر آورده احساس می‌کنیم درین کرهٔ خاک ملت‌های دیگری از هم بوعان ما بیر هستند که دارای تشکیلات علیحدّهٔ اجتماعی بوده شون ملیه و استقلال سیاسی را حایر و بران محصوص ملی خود متکلم می‌باشند و در همین زبان افادهٔ علمی و اقتصادی کرده مطبوعات شان از راهای دوری مارسیده و بواسطهٔ چاپ شدن بالنسبهٔ مخصوصهٔ آنها استقلال ملی گویندگان مد کوره را بما القا و خاطرشان می نماید .

مجلهٔ شریفهٔ کامل از بدو تشکیل «پشتوتوانه» در ضمن نگارشات عمومیهٔ خود خدمت نگارش و اشاعات مصامین و مطالبی را که در راه پیشرفت و تعمیم زبان ملی ما پستوا فاده می‌تواند بیشتر در بطر گرفته و درین موضوع نا حالا مقالات مهم و بطریات و افکار سود مندی را بمعرض اشارت رسایده است چون راجع به پیشرفت و تعمیم این زبان مقدس ملی محلهٔ کامل نیست سایر مطبوعات و طن یک کلکسیون مکمل افکار و بطریات اصول خدمت به پستواست لدا ننده بیر حواستم معروضات آتیه ام شرف ترداد را در قطار نگارشات عالیّهٔ آن مجلهٔ شریفه حاصل کرده و دات فاصل و محترمیکه مسلسلآ این موضوع را در محله قرائت فرموده اند مراتب نا چیزانهٔ دلیل را نیز وسیلهٔ کوچکی برای تعمیم زبان ملی ما پستو گفته و بخاطر بسیارند .

اگر امروز بواسطه شهرت فوق العاده خود
 قاره بی سابقه امریکایی بود غالب افراد خارجی
 بین گویندگان و متکلمین انگلیسی و امریکائی
 خاصه در مار که های تجارتی و مطبوعات اشتباه
 کرده بواسطه اشتراك زبان بین انگلوساکسون
 های اتارویی و انگلندهم چیرا انگلیسی و جرء
 آثار و افراد ملت و حکومت انگلستان میداست
 پس امر و ر که جهان جهان ملیت است و
 شالوده بقا و معاصر اقوام بشری بر روی ملیت
 استوار گردیده و این ملیت های واحد هر کدام
 بوسیله زبان و ادبیات مخصوصه خویش شهرت
 و معرفتی دارند آیا برای باشد گان اینحطه
 که افعاستاش می نامند حای تاسف نخواهد بود
 که يك زبان مشخص و ممتاز ملی از خود نداشته
 باشد ؟ آیا سرا و راست که مقابل یکفر اجسی
 یکفر افعاستانی ملیت خود را افعال معرفی کرده
 ولی از لغت و محاوره زبان ملی خود اطلاعی
 نداشته باشد ؟

اکنون وقت آن رسیده که حساسین ایملت
 خاصه طبقه جوانیکه در خارج ملك زندگی میکند
 ازین تأثر و افعال خلاص شده و بعد ازین بمقابل
 سوالات معرفی بگوید (زه پستونیم) ملی این
 نقیصه ملی ما را پس از مرور قرون متمادی پادشاه
 جوان ملت پرور و قاید نجیب امان اعلیحضرت
 قما یونی اصلاح فرموده و امروز بوسیله تعمیم

زبان ملی پستو معاصر ملی ما را در جهان ردگی
 بمقابل هموعان ما احیا و تکمیل فرموده اند ،
 پس باید ازین : پیشرفت زبان ملی ما واسته
 بعیرت او لاد آست ، چه حکومت ترقیحواه
 آنچه وطیقه مقامات عالیة رسمیه بود ایفا نموده
 و انواع تعاون و تساد لارمه پستو و پستون حوا
 را مدیون فرموده اند ، حالا از وطیقه و بعیرت
 ملی فصلا ، بویسند گان و سایر افراد ایملت
 و عموم باشند گان اینحطه است که در راه مطالب
 آتی که توسیع و تعمیم زبان ر بطی دارد از
 خدمات و کمک های خود مصایقه امر مایند چه
 همین زبانهای ریده و معروفیکه می بسید بایندر حه
 ترقیات و تکامل بایل و بهره مند گردیده اند
 این گاهایی و موفقیت شان تنها و منحصر بمجاهدت
 عده ارصلا یا چند جمعیت محدودی بوده بلکه
 سایر طبقات و افراد ملت و گویندگان آنها در
 ترقی و خدمات تعمیمیه این زبانها شریک و سهیم
 بوده اند پس آن خدمات و احسانیکه هموطنان
 ما فردا فردا برای این زبان میتوانند عمارت از مواد
 آتی است :

اول - هر مضمون شیرین و دلچسپ و بی سابقه
 یا کم شهری را در خاطر دارید یا بکدام زبان
 غیر پستو نوشته شده باشد فوراً آن را بزبان پستو
 ترجمه و بطور باورقی در حراید وطن یا صفحات
 مستقلی بطور کتاب بطبع رسانیده کلام آنرا

بطوریکه شایسته است بزبان فارسی باید درجراید نمود تا مبتدیان از لحاظ اهمیت موضوع بخوانند پستوی آن تشویق شود . خصوصاً قصه ها و احادیث مصحک و فکاهی را هر قدر که به پستو نوشته و عنوان آن را بفارسی بنویسند که (برای خنده است) خوب ترافاده می شود

دوم : چون افراد بزرگ خانواده در کورس های پستو و خارج مارل و پسران شان در مکاتب پستورا البته تحصیل مینمایند لهذا برای ایسکه پستورا به سل آید خوب تر القاء تعمیم نموده تواند لارم است هر شاگرد مکتب و هر فرد اراقایان محترمی که پستو یاد دارند مادر کورسها تحصیل میفرماید عین درس خود را اگر دوشیر گامی بجا نه داشته باشد برای آنها تعلیم فرماید چه این یکوسیله مؤثر است برای تعمیم زبان پستو در طمقه سوان مملکت و برو دی متکلم شدن سل بو ماین زبان ملی

سوم : جراید و مطبوعات امروزی کشور ما خاص بمقصد تشویق عامه دریاد گرفتن زبان پستو ستوهای خود را بمصامین و مقالات پستو پرو مملو ساخته اند بمقیده عاخرانه بر علاوه این یک طریق دیگری هم است که بو آموزان بدینوسیله اشنائی و معرفت کاملی پیش آرایش برای پستو دانی پیدا میکنند و آن این است که : هر ذات پستودان اسمای معروف را از قبیل اسمای حیوانات

مثل (بن) که آرند و مولود تاپیری چند اسمی را در پستو دارا میشود گذاشته و غیره اسمای دیگر اشیاء را با ترجمه فارسی آن بطور یک جدول مرتباً باید بجراید وطن اشاعه نمایند و ارش و اشاعه این جداول رو بهمرفته دوفایده ملحوظ است : اولاً بوا موزان بلغات پستو اشنا شده سهولتی در تعلیم برای شان پیش میشود دیگر سو پستو بولمه در تند وین لغات قاموس های مرتبه خود ذخایر و منابع رایگانی بدست آورده ازان استفاده خواهد نمود و این نگارش لغات واسما نباید برای چند ناری اطرף فصلا و اهل دوق بشرو اشاعه یابد بلکه باید مثل قسمت مستقل همیشه درستوهای جراید و محلات حا داشته باشد .

چهارم : طوریکه شده در رور نامه شریعه اصلاح عرص و یاد آوری نموده بودم که تاموقع تعمیم کامل زبان پستو و حصول وراعت بویسندگان و فصلا ی پستوی ما ار مشاعل مقدماتی و خدمات ضروری تو حه طلب فعلی پستو تعیین یک سبک و اسلوب خاصی برای نشر و بطن پستو معلوم گردد بوده بلکه بوا موران و ادب پژوهان میتوانند نگارشات و مطومات فصلا و دانشمندان ادب پستورا نسبت بآثار منتشره شان در جراید و مطبوعات تقلید و بیری وی کرده و ازین راه پایه های نشر و بطن خود را درست و بطن بطن به بخشند ! اکنون همین مطلب را در اینجا قدری تشریح کردن میخواهم

منظوم است سبك های نوین و اسالیب ممتاز و برجسته
 در همه السنه یا تقلیدی میباشد یا ایجاد و خود
 اختیاری پس ادبای مبرزی که موجود يك سبك
 بوین در شعر میشوند مثل طهیر قاریابی یا بیدل
 همه دل یا شری مینویسد مثل بیهقی و خود این
 ادبا فوق العاده و شاد است ولی منظومات و بکارشات
 روح پرور و بشارت انگیز که عاری از تکلف و
 ساقه و تقریباً ما خود یا پرتو خیال و شمع
 ارویائی و نظم فارسی است البته بوحود آوردن
 و اشای آن برای هر باطن و نایب معاصر حالی از
 رحمت خواهد بود پس اگر فصلا ی پستو زبان ما
 بخواهد درین راه خوب تر خدمتی ناهل دوق
 کنند و بنو آموزان افاده نمایند میتواند نمونه
 های نظم و شادبای مرحومه و موجوده پستو را
 از هر کجا گرد آورده تحت عنوان فارسی و نمونه
 شرباطم پستوی ادبی در حرا ید و محلات طبع باید
 و صرف برای ترویج یافتن اسلوب های نوین
 ادبیات امروزه سام شربو یا بطم بکدام کدام قطعه
 های منظوم و منشور خوب و ممتاز فارسی و اروپائی
 را با الفاظ برجسته و مناسب پستو ترجمه کرده
 و آنرا نیز شایع نمایند تا بآموزان از صورت های
 قالب و تحریر انشاء نظم قدیمه پستو و هم اگر
 بخواهند احساسات و عواطف خویش را به قلم

الفاظ و معانی عصر در چه قالبی از الفاظ و عبارات
 پستو داخل کنند طریق آنرا داشته فصلا ی
 پستو قلا این قالب های سخن و انداز های گفتار
 را برای آنها نشان داده و تعیین کرده باشند .

پنجم : در شمار های سه سال پیشتر مجله شریفه
 کابل نمونه های ممتاز نظم و شعر پستو با مقابل
 و مثال های فارسی یا عربی آن غالباً از طرف
 نویسندگان پستو اشاعه می یافت ولی متأسفانه
 هنوز در آن اوقات دوق پستو خوانی در توده
 اوج نگرفته بود اگر امروز که غالب باموران
 پستو مخصوصاً افرادیکه بر زبان های غیر پستو دانش
 ادبی دارند و انتظار ملاحظه سبك های برجسته
 و نمونه های ممتاز پستو را با قواعد گرامری آن
 از قبیل اسماء مصادر و طرز اشتقاق آن میبرند
 اگر این دو مطلب سلسلاً بصورت يك بحث ادبی پستو
 در مجله شریفه کابل از طرف پستو خوانه طرح
 شود خیلی مورد استفاده خواهد گردید در آخر
 از عموم جوانان این خطه که عشق و علاقه بملیت
 و تعصبی سزاد ما غیرت این خاک کو هستای تاریخ
 خود دارند تمناداریم تا مافرا استقلال زبان ملی
 خود را عیناً مثل افتخار استقلال سیاسی کشو
 خویش داشته در راه پیشرفت و تمجید آن بجا
 و جان بکوشند !

(اتها)

د پښتو بدیعې مزایا

په قلم د حباب عبدالرؤف خان • ښووا •

د پښتو ژبې بدیعې مزایا یا نور علمي اړتوالی حوتر لمر سپینه حرد ده ، هر حوک چه پسی وگرړی د پرداسی مواد نه پیدا کړی چه په نورو ژبو کس کورټ نه لیدل کېږی ، حولمړی مورته دهعو شیاو مو بدل ضروری دی چه په نور ژبو کس ئی استعمال راځی ، چه د اشیان تکمیل شوه تر هغو وروسته نه بود پښتو حصوصی مړا باوی پیدا کو ، مور لکه په نره شماره کس چه حه بدیعې مثالونه راوړی وه په دې شماره کس بیا دهعو مثالو تعقیب کوو ، البته د پښتو مقایسه نه د نورو ژبو سره خر گنده سی

مرکب بحیس

د تحنيس نوراقسام لکه مفرد ، اقص او مکرر حو په د محس شماره کس راوړل شوی وه ، اما مرک تحنيس پاته و ، دا تحنيس پر دوه قسمه راځی :

مرکب تحنيس د متشابه له قسمه :-

د روه مینه مه می کړې له غیره مانه

تا نه عوارم ، تانه بولم تا نه ستا یم

په تحنيس نه صیحت پندو نه وایم

(عبدالقادر خان)

که د ر حم بطر و کړی ر نه ماته

ر نه ته رما خښتن ره ننده ستا یم

په سیم د محبت لکه گل وایم

مرکب بحیس د معروق له قسمه :-

په رنگ د حورو په خوی د جن ده

هیخ نه خبر نږي ده د چا جنده

(عبدالقادر خان)

نن پدا ملک کس عجه جس ده

په سوال کې هو کې بله په نه کا

د ذو القافیتین صنعت

سنائی په فارسی وا ئی :-

عشق و ایمان چشید ئی باشد

عقل و فرمان کشید ئی باشد

عبدالقادري خان داصعت په پښتو داسې ادا کوي :-

که نور څه بدې چه مری ستا موم	س دی و ماته چیری <u>لنا دروم</u>
ته به ځما عددي مریونه ډیر مومي	کله به تا عددي خستی ره <u>بیا موم</u>

د دوا القایتین مع الحاجب صعب

داهمه صعت دی چه ردیف ددوو قافیو په مینځ کس راوړل سی :-

یارمی تله دناغ په لور کاندې پوهیرم	گل به حس ځنی پور کاندې پوهیرم
د صا اثر یې شته دی په قدم کس	بعستی گل به دناغ چپور کاندې پوهیرم

(عبدالقادري خان)

* * *

د مجموع موصل د بجیس صعت

داله دی هڅته مجموع موصل بولی ، چه ټوله د شعر حروف یوځای سره لیکل کیږی اوسره سلی .
خوشحال خان وائی :-

سې چپې ځمې پښتی حمې	په شین شین ځنی شین ځنی
نن بهتی شنی څنی پښتی	تښی پښتنی فتښی شنی ځنی

* * *

د دری حر فیز موصل صعب

ځنی چپل حیث لکر حشم کسی	ځنی چپل لعل گهر نعم کسی
ځنی چپل علم هنر قلم کسی	ځنی «حتک» همه صنم کسی

(خوشحال)

* * *

د لزوم منقوط موصل صعب

خوشحال خان وائی :-

ښې ښې ښې ښې ځنی پښې	عبر پښې شې شې څپښې
ځښې ځښې ځښې پښې تشې	نن بشې بڅښې ښې ښې

دلروم غیر منقوط صنعت

شمس الدین کا کہ وائی :-

کہ لرم مہر مدام دسادہ رو مکرم کرمہ اکرام دسادہ رو
دمادر دلرہ دوارا کرمہ ہمدہ سرم لدرہ لا آرام دسادہ رو
لہ دلدار ماوس دو صل طمع مکرمہ لہ دورا کوہ سلام دسادہ رو

دمطابقتہ مستفاد صنعت

عبدالقادر خان وائی :-

نمرو تہ سکورم کو رم رہ و حیل نکارت کل تہ نظر سکرم نظر کرم ہعہر حسارت
ناع وتہ می بولی تہ می بولی دیار کوی تہ کوی تہ بہ بی دروم تہ بہ دروم و کلیرارت
بورہ باری سکرم کرم احتہ پہ عم بارانو ہیخ بی داپری سو عم بی پرسو و ما خوارت

ددولسا ین صنعت

حوشحال خان وائی :-

افغان بچہ شوحی اہر گر پہ عاشق نادی لطفی سکری رحمی داهم کلہ خوک کادی
یک لحظہ بیانشین ما حوس پہ نہ خندا کرمہ قربان سرت کردم چہ بورو وتہ خاندی

دالتفاب صنعت

داخو دولہ دی :-

التفاب دغیتہ و تکلم تہ :-

طاہر بین بی پہ طاہر صورت غلط شو پہ نا طس پہ حا و رو پتہ حرا تہ یم
(عبدالقادر خان)

التفات دغیتہ و خطاب تہ :-

پہ سکندخل بی سر فرار عبدالقادر کرم دژوندون لہ باء حورہ د صنوبر بر
(عبدالقادر خان)

التفات دخطاب و تکلم تہ :-

با دبی بنوی عبدالقادرہ سحر راور شکفتہ لکے عنجہ پہ دغہ یاد شوم
(عبدالقادر خان)

التفات د تکلم و غیبت ته :-

چه دی به له حویه بویه حردار شوم له خوشحال سره یاری کړې په دروغ
(خوشحال خان)

پدسیق الصفا صفت

عبدالقادر وائي :-

په لاری تلمه ، په محه راعله ، یوه دلره ، پری رحساره
دسر په شانه ، لا ترې روسانه ، په کبلی محوه ، همه سکاره
عاره بلنده ، خاطر پسده ، عسریں بویه ، یاسمین مویه
به شونډو لعله ، په رره الهاسه ، په سپیو عاسو در شهواره
رڼه ئی سیمه بیله آسه ، په ملا ترچلو ، وستیو ریه
شیرس کلامه ، نازک اندامه ، ول ول یی رلمی ، لاله عداره
بی میومسته ، حوله دست و هسته ، ډکه له ناره ، خالی له یاره
سرتر قدمه ثاتنه روعه ، له هره عیه ، پاکه و براره

مشاور ادبی ریاست مطبوعات

اخیراً فاضل دانشمند آقای گویا ما بر فضیلت و دانشمندی و قدامت خدمت در عالم مطبوعات ترفیعاً به

مشاوری ریاست مطبوعات مقرر شد

لطافت ذوق و قریحه ، و فرت علم و فضیلت ، خلوص بیت و عقیده به عالم مطبوعات و بسا محاسنی

که در ایشان سراغ داریم ما را ازین انتخاب بجا مسرور گردانیده بایشان این مقام مهم را تبریک میگوئیم.



تاریخچه کتاب و کتابخانه ها

بر حمة عبدالعزیز احمدی

در محله مقتطف

خطوط قدیمه :

همور هم در ملل شرق در عربی ، عراقی ، سریانی ، فارسی ، و غیره معمول و مروج است ، فنیقی و مصری قدیم و خط میخی و سائیر السه که امروز ارسا حة استعمال خارج گردیده ، بیر ارسمت راست بچپ نوشته میشد

سطرهای نوشتن چینی و حایابی عمودی است نویسندہ ار مالا نوشتن شروع کرده . پائین میآید ولی علامات تحریر در سطر ها از جانب راست شروع کرده میشود .

کاتهای رمان لائینی ار رمانهای سار قدیم دویوع حروف را که مشهوره (مایسکول و مایسکول است) استعمال نموده اند . حروف آحرالد کر برای نوشتن اسمای از باب انواع و ملوک و قیصر ها و پهلوانان مشهور . نمودر استعمال گذاشته میشد ولی بعدها برای حروف اول اسمای اعلام و شروع جمل تخصیص داده شد .

خط یونانی قدیم را مانند - السة شرقی سامی اوست بچپ مینو شد اما از رمانهای بسیار ریادی نایطرف سمت تحریر آن بچپ از راست مبدل گردید در تحریر رمان لائینی هم وصیت نه همین قرار بوده است . یونانیها در نوشتن يك طریقه بسیار قدیمی دیگری داشتند و آن عبارت ازین است که نویسمده به خط نوشتن از راست شروع کرده در احیر سطر جانب چپ سطر دومی را از چپ آغاز براست ختم می نمود و همین طور از راست بچپ و از چپ براست آمده تا به آخر صفحه میرسیدند

این قسم طرز نوشتن را قدما نام طریقه (بوسترویدون) یعنی دورة کاویاد می نمودند زیرا خط به رفتار کاو در اتسای قلبه رابی مشابهت داشت . اما نوشتن از طرف راست بچپ

در نوشته‌های قدیمه شرقی و عربی کلمات
کلمات را اَرهَم در بعه حالیکه ها و با نقطه ها
ا میکردند تا آنکه بالاخره اریسطوفان شاعر
یکم مشهور بپراستی علامات ترقیمیه را که
خط یونانی و لاتیسی مستعمل است وضع نمود
ویموس در قرن چهارم عیسوی آفات تورات
در بعه ارقام اَرهَم جدا نمود

قدماء در نوشته‌های خود علامات اصطلاحی
حتصا رانی استعمال نموده اند که هر کدامی
ن به حمله یا کلمه که زیاد استعمال شود
لت میماید میگوید اختصارات مد کور را
س مرتبه عبرانیها اختراع نموده سپس یونانیها
رومائیها ارایشان درین کار پیروی نمودند

سین هر يك حروف را مثله يك رقم حسابی
دلاله برك عدد مخصوصی مسماید قرار
ه بودند چنانچه در حساب حمل لسان
بی مثال آن موجود است ولی باید دانست
اصطلاحات و اختصارات با مرور زمان
قواین و تاریخهای خرید و فروش و احکام
اب اشتباه واهیام را فراهم آورد تا آنکه
متیسینوس امپراطور روم در قسطنطنیه
سندگان و کتابداران استعمال آن منع
ده برای جلوگیری از اشتباهات و ترویج امر
که هر کسی باید کلمات و جمله‌ها را کامل
حروف واضح نویسد برای تشخیص که این
سرکشی و مخالفت و رری نماید . جرای

سگینی وضع نمود .

ولی نازهم بسیاری از نویسندگان و خطاطان
قدیم اختصارات مذکور را تا قرون وسطی استعمال
مینمودند تا آنکه شاه ولیس و شک در سال
۱۳۰۴ میلادی استعمال آنرا بکلی قدغن ساخته
قاصیها و کلای دعاوی و نویسندگان های قواین
را ازان قطعاً منع نمود تا در نوشته‌ها ت اسباب

اشتباهات و اشکال باقی نماند رومائیها يك نوع
نوشته محفی را که موسوم به خط تیروبی است
استعمال مینمودند خط مد کور بمناست اسم
مخترع آن تیرون علام آرادسیسرون خطیب
مشهور رومائی باین اسم یاد کرده اند باین
شخص خطانه های حواحه خود را موقعیکه در مجلس
اعیان بیانات میکرد بصورت محفف نویسی تحریر
مینمود لوکراس میگوید که کزده بوفون خطانه
های سقراط را به همین صورت محفف نویسی فراهم
می آورد

قدماء در کتابات های سری بیر طریقه های
متعددی داشتند که یکی ازان طریقه نوشته
نارنگی است که حربه عرس نمودن به نور طور
دیگر خوانده نمی شود و طریقه دیگری که
قدموبیها استعمال نموده اند چنین است که مکتوب
خاص سری را در حاشیه دو ورق مینوشتند بطوریکه
يك قسمت کلمه در يك صفحه و قسمت متاقی در
صفحه دیگری تحریر میشد و قتیکه مکتوب به مرسل
الیه واصل میگردد هر دو ورق را بروی استوانه

مخصوص که دارای حجم معینی بود پیچیده. و نوشته های مندرجه آنرا قرائت مینمود

میگویند داربوش هخامنشی حواست برای یکی از قوماندانهای افواج خود مکتوب سری و مخصوص نویسد، برای عملی نمودن این مکتوب یکی از علامان خود را انتخاب نموده امر داد که موهای او را تراش نموده و مکتوب را بروی پوست سر آن بویسند بعد از نوشتن علام مد کور را چند مدتی برای اینکه موهای او بر رگ شود از حرکت مانع آمده بالا آخره میدان جنگ برد آن قوماندان اعرام نمود بعد از رسیدن علام بموضع مطلوب قوماندان فوجی موی سر او را تراش نموده و مکتوب را سالی پادشاه را قرائت کرد. پادشاهان قرطبی مکتوب های سری را بروی تخته های ناریك چوب تحریر نموده روی آنرا نایك ماده سخت لاک ماسدی میپوشانیدند. بعد از رسیدن مکتوب برای مرسل الیه ماده مد کور را از روی آن دوب میممودند و مکتوب پس از آن قرائت کرده میشد

کتاب ها و اشکال کتابهای قدیم:

کتاب های مردمان قدیم عبارت از طومار های بود که آنرا بهم می پیچیدند و از همین سبب است که اکثر به ورنکیها جمله را **Volum** یعنی پیچیده میگویند که از کلمه **Volvene** که بمعنی پیچا بدن است گرفته شده. کتابها نوشته ها را بروی ورقه های پاپیروس یا پوست نازک بصورت متفرق تحریر نموده و بعد از اتمام

تحریر کتاب پارچه های متفرق مد کور را با هم ربط داده یکی را در پهلوی دیگری پاد در پشتین آن پیوست مینمودند

در صورت اول که پارچه های متفرق یکی پهلوی دیگری گذاشته میشد شخص خواننده بعد از قرائت سطر آخرین صفحه اول به سطر اول صفحه دوم عبور مینمود و در طریقه دوم قرائت از بالا پائین تا حتم نوشته دوام میکرد. در حصه آخرین پارچه انتهائی يك پارچه چوب استوانی که نوشته ها بروی آن پیچانیده شود گرفته میشد و قایم در هر دو طرف اول و آخر پارچه های ارتباط یافته نوشته دو عدد دیوب استوانی میگرفتند و بصورت در روی هر يك از استوانه های مد کور يك قسمت ار لوله نوشته پیچانیده میشد شخص خواننده در این صورت برای خواندن نوشته ها هر دو اوله را بدست گرفته از سر بخواند ن آغار میموند و بعد از قرائت يك قسمت فوقانی آنرا بروی استوانه اولی پیچیده استوانه دوم را دور داده به خواندن صفحه دوم و هکذا تا آخر کتاب دوام مینمود.

این لوله ها و یا استوانه ها را گاهی تناسبات اهمیت کتاب و ثروت مالک آن از عاج یا نقره و طلا هم میساختند. اسم کتاب و مؤلف آنرا اغلباً در سر استوانه مینوشتند و هر کتاب را در صندوق چوبی و یا بکس چرمی حفاظت میکردند و هر گاه اثر محتوی بر چند طومار میبود آنوقت جمله طومار های مد کور را در يك صندوق انداخته

بروی آن اسم کتاب و تعداد لوله های آن را
اشارت میکردند.

دو تخته چرمی حفاظت می نمودند
مکاتیب و جرائد و اعلامات

سند و قهای مد کور و اردا حل و خارج ماصم
سنویر و غیره میابد و دند تا که موش و کوبه و غیره
حشرات ناآن نزدیک نیامده از حرامی و اطلاق کتاب
جلو گیری بعمل آید بلیسی میگوید که اگر
کتاب را در پوست سباع پیچاند حشرات
و موشها ناآن سر دیک نمیشود ولی این سخن
صحیحی ندارد یکی از نویسندگان فرید او
را نموده میگوید حیوانات پوست کلابهای خود
را احترام میکنند

عده طومارهای بعضی از کتابهای سررگ
گاهی از بیست هم تجاوز مینمود چنانچه بعضی
سحه های ایلید و اودیسه هومیروس به ۹۸
طومار بالغ میشد عده لوله های تاریخ تلف
در بعضی سحه ها به ۱۵ طومار بالغ شده
است طول طومارها دارای اختلاف بوده و بعضی
تا ۵۰ متر دراز میبود.

کتاب شکل مروجی امروزی را در اوائل
قرن اول میلادی برمان حکمرمائی طیبایروس
قیصر بخود اختیار نمود ولی کثرت آن در قرن
۲ بعمل آمد و در اثر آن خط نویسان عوض
نوشتن در یک طرف با ستاده از پشت و روی
ورق آغاز نمودند در موقع اختتام نوشتن
کتاب و اوراق نوشته را یکی بروی دیگری گذاشته
همه را در پارچه ورق یا قماش پیچیده و در میان

مکاتیب را بروی پاپروس یا پوست باریک نوشته
می پیچیدند و با یک قیغه اریش می و یا کتان
می بستند و با لای قیغه لاک و مهر میگذرانند
عنوان مرسل الیه بروی آن نوشته و فرستاده
میشد قدما طریقه نشر اعلامات بزرگ را
بروی دیوار داشته بودند در کتابخانه های
اروپا عده زیادی از این قسم اعلامات وجود دارد
در کتابخانه لو در یک ورق اعلام سررگی
است که در روی ورق یا پروس تحریر یافته
و با حروف سررگ این کلمات در آن نوشته
شده است (دومر علام که در اسکندریه از خواص
خود گریخته اند هر کسی آنها را واپس بیاورد
مکافات برای او داده میشود)

گفته عموم مورخین امپراطوریت روما
برای نشر اخبار و اوامر و حوادث عمومی
در روما حریده رسمی داشت که بران لاتینی
و یونانی انتشار یافته و هرارها نسخه اران بطبع
رسانیده و برای بزرگان و اعضای مجلس اعیان
توزیع و حکام اطراف فرستاده میشد جریده
مذکور را دیورناله diurnale میگویند
و اغلباً نطق های مهمه اعضای مجلس اعیان و جرائم
مشهور و عجائب و گزارش اعیان دینی و سیاسی
و حوادث ازدواج و موالید و وفیات بمانند جرائد
امروزی دران انتشار داده میشد.

جریده مذکور در روما مدت پنج قرن انتشار یافته است در موزیم های اروپا يك عده زیاد نسخه های آن به نظر خورده و در بافتن حقائق تاریخ روما از آن استفاده زیادی گرفته شده است

کتابت و کاتبها .

در ننی اسرائیل يك عده کاتبها از سبط لاوی بکار کتبات تورات مصروفیت داشتند طوریکه در اقوام عبریهودی نیز از کاتب ها اعرار بعمل میآمد مردم از ایشان سرچیلی احترام و قدر شناسی میکردند اما در مردرومانها پیشه کتبات مخصوص اسیران و علا مان گردیده بود . مردم آزاد و معرر از حیث داشتن کثرت عده علا مان خوش نویس يك ندیگر تفاخر می نمودند حتی علا مان را که در پیشه مذکور نظر دیگران امتیاز و تفوق شان میدادند آزاد میکردند چنانچه سار همین سبب است که با العموم کلمه علام آزاد را Liberpi در عوض کاتب اطلاق می نمودند و از همین کلمه اسم کتاب در زمان لائینی Libep گرفته شده است موقعیکه میخواستند از يك کتاب چندین نسخه بدست آورده شود یکعده ریاد کاتب ها را جمع می نمودند بکنفر اصل نسخه را بصورت املا گوشرد ایشان مینمود و آنها عبارات مسموعه را بقید قلم میاور دند .

سیسرون در یکی از رسالهای خود اظهار کرده است که اکثریه کتباتهای ریان لائینی

بصورت واضح با اعتنا نوشته نمیشد طوریکه بعضیها برای خواندن نوشته ها ناستعات جوئی از کاتب نویسنده آن مجبور میگرددند . مرسیال شاعر رومانی در دیل کتابهای خود عمارت دیل را تحریر می نمود هرگاه حلل یا ابهامی در خط بملاحظه رسد از خوانندگان معذرت میخواهم چه گناه از کاتب است زیرا چیزی را که نمیمهد مینویسد .

کتب قدیمه که به ما رسیده اعلاط و حمله های مهمه تشویش آور ریادی دارد و از همین سبب یکعده ریاد اعلاط تاریخی بوجود آمده است لالان که یکی از علمای مشهور است میگوید اعلاط کاتنهای قدیم از عده ریگ های دریا زیاده تر است اکثریه اعلاط مذکور ناشی از عدم وجود فاصله در بین حملات و اتصال سطور يك نادیدگر است اما در قرون وسطی چون اکثریه کاتنهای از طبقه راهبها بودند ما را ن امتیاز محافظت اغلب کتب قدیمه به ایشان عائد میباشد . در آن وقت نوشتن کتباتهای مقدس و آثار دینی حر بکاتنهای نادرا بیت و خوش نویس که بقواعد دینی دارای مهارت بودند ندیگر کنی سپرده نمیشد معاند و دیرها مدر زیادی هزینه علم گردیده در بعضی آن در مواقع حرب و جهالت از صیاع و تلف گردیدن کتب حلو گیری بعمل آمد راهبها ند کتباها را حیث شدت حرص بکتابا ردیگران امتیاز مخصوصی داشته اند عبادت خانه های شان

مملو از کتاب دیده میشد و همه کی بویسند و عالم و کاتب بودند. چنانچه اکثریه کتابهای یونانی و لاتینی و عربی و غیره کتب قدیمه تاریخی و علمی و دینی توسط ایشان محافظه شده است. ترتیاموس میگوید دیرهای راهبان مد کتیها مدت پنج قرن مؤسسه و مرکز علوم و نقل برداری کتب گردیده بود. طوریکه هرگاه شخصی یکی از دیرهای شان داخل میکردید جمعی از راهبها را به کنار نهیة ورق و پوست تحریر از قسم تطیف کردن خلاداد، بریدن و غیره و بعضی را سر نمودن قلم و دسته دیگری را به ترکیب رنگ سیاه و سرخ مصروف ملاحظه می نمود اما در اطاق تحریر کاتب ها، مصححین، قرائت کنندگان حادثه داشتند و در اطاق دیگری مصورها و صحافها و مؤظفین ترئیسات مصروف کار دیده میشدند

کتاب فروشان :

تجارت کتاب در عصرهای گذشته بر نماسد امروز رونق و رواج داشت خصوصاً در روم و اسکندریه که اول الذکر مرکز حکم و اقتدار و ثانی الذکر شهر علوم و معارف و آداب یونانی بود. کتاب فروشان

در بازارها دکانهای مخصوص ترتیب داده برای خواهشمندان بر علاو و فروش کتاب را اجاره بزمیدادند. مارسیال برای دوست خود لو را کوس مینویسد چرا کتاب را قیمت گران خریداری مینمائی چه بدون خرید هم از کتابخانه اترکتوس واقع در فورم قیصری نامبلغ فیس جرئی که متجاوز از پنج دینیرس (در حدود پنج ورانگ امروزی) بیست میتوان آن را حاصل نمود. اولون جیل عالم میگوید کتابخانه های مذکور مجمع علماء و شعراء و بزرگان و یک مرکز مطالعه و خرید و استعاره کتاب بود و برای خواندن و باز کردن تومارها چوکیها و تحتها و میرهادران گذاشته بودند

کتاب در عصر روم با بیها خیلی انتشار یافت پادشاهان، بزرگان، و شاهزاده گان با کثرت کتب بیکر دیگر تفاخر می نمودند. سیکا در خصوص ایشان مینویسد (کتابهای زیادی که یکی مالای دیگری در برقه بزرگان و شاهان که جمع آوری و خرید آن مناهات مینمایند کمتر کسی از ایشان طوماری را در مدت حیات خود باز خواهد کرد چه فائده دارد؟ کتاب در نزد ایشان آلات زینت است نه برای علوم. «ما قیدارد»



پشتون ادیب عبدالعظیم

(۲)

حاج صديق الله خان «رشتي»

نه به منع شي عشاق له شر او شور و

نه به منع انا سين شي له غور خنځکه

عظيم چيل عشقي جذبات او پاك احساسات به

د برو خداو اوساده الفاظو کس بکاره کړي دي

چه له هغو حجه يوه نمونه دغه ده :

ناري تا چه س له حيا له

دواړه راهي آ را سته کړي

کوړه دارا معلو ميری

چه عشاق به حوارجسته کړي

* * *

شاه په سيل کس د گلزار تله

حرا مان مهين رفتار تله

په خدا خدا له حيا له

لکه ررکه بيا سته کړي

* * *

دواړه سترگي دي کړي نوري

خه په چل کس را نه کوري

سل سري سري حري

لا و ما ته آ هته کړي

* * *

عمکين روه به لهما بناد شي

ستا کا عذ که را معاد شي

بود عا سلام د مينی

که و ماته نو شته کړي

اشعار او افکار:-

د عظيم صاحب د ديوان مهم مطالب دا خلوړ دي

عشق، سلوک، وعظ او نصيحت، د لخمومرگ

لکه چه وائي :

دا ويل لهما نه وي په خلوړ قسمه

عشق سلوک دريم به وعظ و نصيحت وي

خلوړم به می له در ده د لخمونو

حه ويلي د حاکمان له مصيبت وي

* * *

بر سره پدي د عظيم صاحب په ديوانکس

شکايې او تنقيدي افکار هم شته دي او تفريضي

مصامين پکس هم پيدا کيږي دلته اوس د عظيم

صاحب افکار پدي لاندې عنوانو يوويشلي کيږي

عشقي:-

د عظيم کلام په عشقي اندارکې پوره مريت

لري روه بي د عشقه دک دي مو عشقي کلام بي

هم لځکه متين، ساده او حوردي مثلاً د عاشق

د زړه مثال داسي سائي

روړه چه بي له عشقه به کوکل کنډول ريږي

لځي به روره روره ورياد لځکه له حرسه

عظيم چه د عشق ماتاثيره جذبات ليدلي دي

اود عاشقانو د شراو شور و دک حالت يې حيا ته

را وستی دي : نو په مادي دنيا کښي می د دغه

خيال تصوير داسي ويکلي دي :

رعایت در قیام و رکوع
سخت و یل و ز سر و و کره
چتر عی نه عدا لعطیمه
چه بیا حوله ورته بسته کړی

سلوک :

عظیم صاحب په خپل دیوا نکه سلوک او
تصوف ته هم برخه ورکړې ده د صوفیا نه کلام
نمونه ئې داده :

مړشد وېسه کامل سق تری واحله
سیریه دو کړه له نژدی نه هغه دورته
حجاب لری کړه له میانه خان واکړه
ډاډه درومه ته بیشک د شاه حصور ته
ونه نه سوځي رستیا که ته عارف ئې
که دی واچوی څو ډک ډاور نصورته

وعظ او نصیحت

عظیم صاحب چو نکه یو عالم سړی و بودو وعظ
او نصیحت نه ئې هم لاس نه دی اچستی او کله
کله ئې په وعظ او نصیحت سره هم خپله غاړه
خلاصه کړې ده دوا عطا نه کلام نمونه ئې داده :
ای عاقله سده واوره همدار شه
د عقلت له خو به پور ته په تلوار شه
پیدا کړی حدای ته خپل سده کړه له
هر ماعت په عبادت د کر د کار شه
له درو عو له عیسه ژ به بند کړه
له کل بدو له حرامو توبه کار شه
امرو نهی شنیده درره په گوش کړه
سم روان د شریعت په لویه لار شه
د تخامنو مرگ :

د عظیم صاحب د حیات لو په صدمه دده

د زامنو مرگنه دی ، چه سخت په دردمن شوی
دی دده دواړه رام په لخوا نه کښی مړ شوی دی
او د لخوا یی مرگنه داغ نه د عظیم په زړه ماتیدی
پرا یسی دی . عظیم صاحب چه د تخامنو په مرگ
کس د زړه له درده خه ویل دی نمونه ئې داده
محبوب گل حبیب گل دواړه یا ران لاول

عندل غازی دواړه رو به لخوا مان لاول
ره که ژاړمه گرم نه یم هیڅ له سره
چه رما له کور دېسه طوطیا لاول
داخل باد سموم چه په دوی والوت
تر می تر می لکه گل په میدان لاول
مصلحت د سفر دوی لمانو نکر و
په رحسته رانه دواړه وارا لاول
له چشما نو می بهیری رود داربو
نور دستر گومی دسور په گریان لاول

شکایات

عظیم صاحب درماني د تحولاتو او کچ رفتاری
نه ډیر متاثر شوی دی ، او د زمانې هغه واقعی حال
پدې صورت سره محسم کوی او وائی :
عجب زمان دی عجب پیرونه کا
عجب آسمان دی عجب دورونه کا
دناع په خشک کښې بلبلان ژاړی
درون په ماغ کښې راغان سیلونه کا
خاور وایرو کښې پرتې میر منی
په پشمینو کښې ونیری خو بو نه کا
د شپې پرا ته وی په میحانه کښې
په منبر کښې سنا و عظونه کا
رځا له پاسی « عدا لعطیمه »
په شریفاتو اغترا نونه کا

پدې هم لاه پيچاز وړه نه دی سور شوی

او د زمانې د بدبختۍ او بې مېړه او محبت نه ژوندون

نه شي دعسی شکوه کړیده.

اوس څومره د زمانې نه برکت لار

د هر چا د زړه نه مېړ او محبت لار

د دروغو پاراني دی چه کاوه شي

د دې دهر له عالمه صداقت لار

يو تر بله سره زدی د پکې لومې

له هر چا څخه احسان او مروت لار

تسکيد .

معلو مېړې چه عظيم د عام فکر حاوید و

په کلام کس شي هر قسم افکار موحود پیری

کله دوعط او صيحت سلسله را یسی او کله د عشق

او نصوص په لار کښی رواں وی کله درمايې

د حالت او د وخت نه ځان حرووی ، کله د تنقید

په میدانکسې هم را گدیږی او دعسی وائی :

که ته پرېني ټاټه ورکړی که څه ورکړی

... کوی په جرگ په حلوا صلح

تقریط :

عظیم په خپل دیوانکسې دېخوا او شاعرا یو

څخه سرب درحمان مانا ، او د حمید او د محمدی

صاحبزاده نومونه اختی دی . او پورتي څوک

نه دی یاد کړی . البته چه د اداری واره به دده

دمذاق برابر خلق وو .

عظیم صاحب درحمان بابا په حق کښی زیات

احلاص لرئ او دده یاد پداسی شان سره کوی :

د مېمند عبدالکریم عظیم یمن یمن

د مېمن خور شعر څښتوی د رېغ درېغ

زده عظیم به خاص غلام ددې مېمندوم

اوس ژوندی که په دیاوی درېغ درېغ

تر رحمان بابا ورسته د "حمید" یاد هم پدې شان

سره کوی :

رحمت بیا پما شووال عبدالحمید شه

چه جوړ کړی ده کتاب دی به روسان

بحث د عشق ددې کتاب دی په هر بیت کسې

د ناران په دود پری ژادی شاعران

* * *

د "حمید" نه ورسته بیا "محمدی صاحبزاده"

دعسی ستائی :

بیا رحمت په محمدی صاحبزاده شه

د برعل دی ده سار کړی په ښه شان

په گلش د حکمو کس مشه مېاوی

دا حوشویه معطر گل درحمان

لور د همت .

عظیم صاحب که څه هم یو غریب او ملا دوله

سړی دی او ټول عمر ئې په تکلیف او حواری

کښ تېر شوی دی ، مگر سره ددې هم دلور د همت

او عزت النفس حاوید دی

دیوی بی پروا او صاحب جاء شخص پشان دلور

همتا طهار پداسی شان سره کوی :

د پردی کور د عزت له شه خورا که

سړی وېزی په خپل کور کښ بهار ښه دی

لفظی صنائع :-

څرنگ چه د عظیم صاحب کلام د معنوی

مزایا و څخه دیک دی او فصاحت او بلاغت پکښی

په پوره اندازه سره موجود دی : دارنگه د لفظی

مزایا و څخه هم ځای نلري . لفظی محاسن د کلام

د رښت دپاره یو مهم عامل دی او کلام پدی
صنائعو سره ډیر سایسته کیږی بود کلام داتی
حسن دی چه همه تقریباً قدرتی او موهومی کار
دی او بل و صفی حسن دی ، دا حسن په علم
پوری تعلق لری

د لفظی محاسنونه کفل د بدیع علم دی او د کلام
وصفی حسن چه د لفظی صنائعو خحه پیدا کیږی
پدی علم سره پیژندلی شی دلته موږ هم عوارو
چه د عظیم صاحب د کلام لفظی محاسن لوستو سکو ته
وښیو د عظیم صاحب پدی لاندی بیت کس د طاق
یاد تصاد صنعت دی

کله ژاړم په افسوس کله جدا کړم
گناه فقیر شم گناه بواب پدا مرس

په یوه کلام کس مختلفې او متضادی معنی راوړل
د طاق صنعت دی او دلته ژر او جدا ، فقیر او

بواب د دې قبیلې خحه شمیر لی کیږی
بل د عظیم صاحب په کلام کس د «ارسال المثل»
صنعت ډیر راغلی دی ار سال المثل د معنوی
صنائعو خحه یو صنعت دی په یوه مصرعه بایو
بیت کس یو مثل راوړل ، د «ارسال المثل» صنعت
دی لکه د لاندی ابیات :

د «کور شپه چری دچا په کور کیږی»
عم دچا په خوشحالی کله بدلیږی

«له سختی خحه مرگ شته می اجله»

په حران د گلستان گلان رژ بزی

بل د عظیم په کلام کس د «تجیس مکرر» صنعت
هم شته .

«تجیس مکرر» دې ته وائی چه دوه متجانس
دیوه بل په اړخ کس را شی لکه دا :

چه مسکس خما دروه شو د دلدار دار
بیلته را باندی را وور په بو وار وار

سی صبری یری و شلو ه هیل د پتی
اوس په اړه می سته کړو د اظهار هار

په دی سر به هر گره وم اقرار شوی
ناری خه و کرم چه شی په انکار کار

حیل صورت به پس له مرگه په محشر کس
کرم به یاره ستا د مخ له لاله رار وار

* * *

د عظیم صاحب په کلام کس «اروم ما لایلم»
صعت هم را علی دی

پدی صنعت سره د کلام او د شعر حسن
ډیر ریا تیری کم شی چه د قافی په لحاظ سره
اروم به لری دهغه شی الترام ، د «اروم
ما لایلم» صعت دی لکه دا :

س می گده په صورت بیار لیر له ده
را پسی د مسدا بو علعله ده

ما وی س حونه می پرېږ دی برقرار
بیرون ټوله ورځ می کړی ولوله ده

که شیرین دی بیشکر په درد د حلقو
په سطر د عاشقا بو بل لاله ده

دا درنه دی چه په مخ خما تخلیری
دا خما د سپینو اوسو سلسله ده

دلته قافیه په دویم لام ناندی ښاده .

د دویم لام راوړل ، چه «حرف روی» دی

لازم دی . او اول لام په قافیه کس هیڅ د حل
نه لری صرف شاعر په لځان ناندی لازم کړی

دی . مگر د کلام حسن ئی زیات کړی دی . او ډیر
برخسته او خوږ معلومیږی . (تمام شو)

تجدید سال روزنامه اصلاح

روزنامه اصلاح که یکی از مطبوعات معی و سودمند مرکز بوده در طرف ۱۱ سال حیات خود خدمات قابل قدری نموده است اینک با شماره منتشره ۸ اسفند ۱۳۱۹ خویش وارد سال ۱۲ میگردد این روزنامه که مخصوصاً از دوره ریاست مطبوعات باین طرف

نشریات فاکولته حقوق و علوم سیاسی

فاکولته حقوق و علوم سیاسی که یکی از مؤسسات مهم عصر سلطنت اعلیحضرت همايونی محمدطاهرشاه و زمان وزارت معارف دانشمند محترم والا حضرت سردار محمد نعیم خان وزیر معارف و معاون اول صدارت عظمی است در طی دو سال تعلیمی خود موفق با انتشار یک سلسله کتب معی در رشته های حقوقی، اقتصادی، مالی، فلسفی و سایر علوم سیاسی گردیده همان طوریکه فاکولته های

دینا مرکز علم و معارف و روحانیان است این فاکولته هم اثبات کرد که تمام معی در رشته های موطن خود کانون حرکت علمی میباشد زیرا کتب های منتشره این فاکولته علاوه بر ادهان متعلمین میتواند در محیط هم علوم متعدد و مختلف را اشار دهد کتب منتشره فاکولته حقوق که بطریق ماده وارد کتب خانه پستو قوله شده عبارت از کتب ذیل است

شماره	نام کتاب	مؤلف	مترجم
۱	دروس فقه	حاج مولوی صبرالله خان	
۲	تاریخ فلسفه	امیل فاکه	حاج محمد قدیر خان تره کی
۳	دروس ایستاتستیک	حلال آبیان و ژان ایگون	» حیدرالله خان
۴	» اجتماعات	ماکس بومبوس و نجم الدین صادق	» احمدعلیشاه خان
۵	» حرمان	پروفسور دکتر شا کر طورال	
۶	حقوق اساسی بلژیک	هاری وامل	» میر محمد صدیق خان
۷	دروس معلومات عسکری	نای حلمی ارموع	
۸	» اقتصاد سیاسی	عدانجی خان عزیز	
۹	اقتصاد اجتماعی		» غلام صدر خان
۱۰	تقلبات و تفرقه ها	احسان علی	» امام الدین خان
۱۱	حقوق مدافعه ملی	رفعت تاشکن	» غلام حسن خان
۱۲	اداره و ایستاتستیک	کیشار	» محمد ناصر خان
۱۳	مابندگان سیاسی	بل موتیل	» عبدالرحمن خان
۱۴	کتب سجل غوس	لوسوار	» محمد ناصر خان

البته از اسمای کتب مذکوره میتوان بی به اهمیت آن ها پرد و این است که و طبع خود میدانیم به حساب پای محمدعلی قزاق رئیس فاکولته حقوق و سایر پروفسوران و کارکنان آن فاکولته این موفقت شان شریک بگوئیم و فضلا را با بیاغ و استفاده از ان تشویق و سعارش نمائیم.

تشکر

جناب محترم محمد شاه خان کا کا خیل که یکی مهم در مواضع مختلفه به کتب پخشانه پستو قوله ۱۳۱۹ جوان و قنلائی محترم اند اخیراً با نامه مطروف فرمودند. حجتی که به پستو قوله دارند چند جلد کتاب حقه کابل باین وسیله از ان تشکر میکنند.

شصتین سالنامہ کابل

شصتین سالنامہ کابل باہرستین مضامین و کرا و راسے زیبا و پند
لوگے ہیج پہلج سال گذشتہ و پنجصد صفحہ نشر شد کسانیکہ میخوبند
معلومات مفصلی و تاریخ قدیم افغانستان و موضوعات مختلف
ان پستہ و معلومات عام المنفعہ مثل حوادث مہمہ داخلی و خارجی
ہیج بھی وغیرہ واقعہ نمایند و بدل ۶۰ فغانی و ۶۰ پول از دفتر توزیع
نہ این سالنامہ را اقبایع نمایند.

